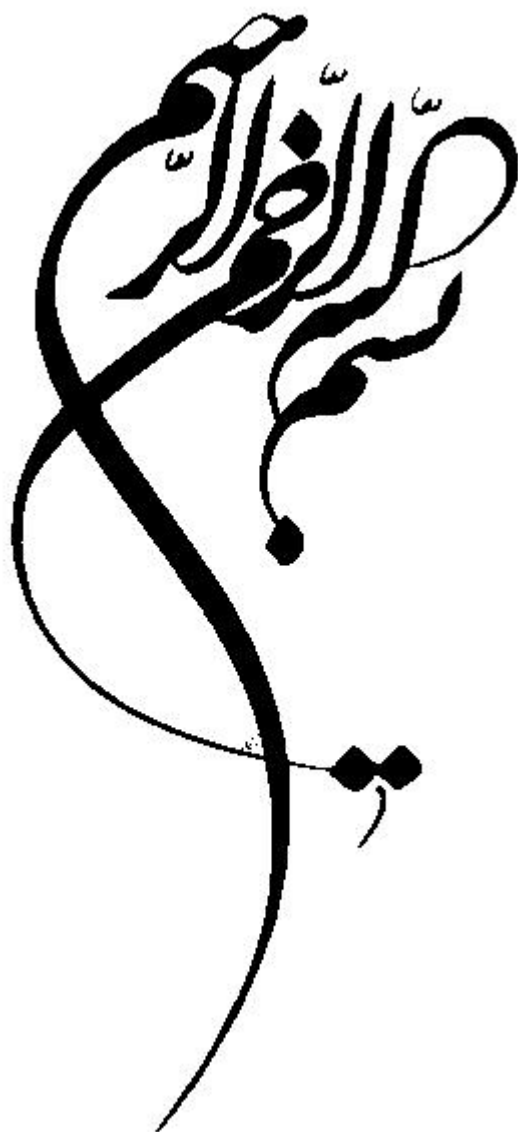




مرگ و فرصت ها

مرگ و فرصت ها، ص: 1

سخن ناشر

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان‌های خسته و سیراب کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت‌های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت‌اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می‌نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده‌ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده‌اند، عباد الله را به مصداق کریمانه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده‌اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مدظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث‌داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت نشر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می‌باشد که به منظور پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می‌شود.

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق - که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است - ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشر فرهنگ انسان ساز آل الله علیهم السلام شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود بیست و ششمین اثر از این مجموعه سترگ و دربردارنده 27 گفتار در باب مرگ و فرصت‌ها و مطالب گوناگون آن می‌باشد که مربوط به سخنرانی‌های استاد در ماه رمضان 1383 در حسینیه مکتب النبی تهران است.

این مکتوب، علاوه بر در برداشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می‌سازد، از فواید زیر خالی نیست:

- عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.
- استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.
- ذکر نام مستقل برای هر بحث (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مدنظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا)
- مجموعه متنوع فهرست‌ها و ...

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

پیش گفتار مؤلف

«الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله»

پایه گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارك پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا روز پایان عمرشان با کمال اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمؤمنان علیه السلام ادای این تکلیف الهی به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی‌های آن حضرت در کتاب بی نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی امیه و بنی عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته‌های مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و عمل بودند به این مسأله تشویق کردند.

عالمان مخلص و باعمل شیعه برای حفظ دین خدا و تبلیغ معارف الهیه بر اساس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سال 1387 هجری شمسی است این جایگاه عظیم را حفظ کردند؛ شخصیت‌هایی چون شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ

مرگ و فرصت ها، ص: 2

طوسی، علامه محمدباقر مجلسی، شیخ جعفر شوشتری و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله سیدعلی نجف آبادی، آیت الله حاج میرزا علی شیرازی، آیت الله حاج میرزا علی هسته‌ای، آیت الله حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و ...

با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و محرم و صفر به منبر می‌رفتند و از این طریق دین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می‌کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگانی از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده‌ام، بر اساس وظیفه‌ای که احساس می‌کردم رو به جانب تبلیغ و تألیف آوردم و در این راه، فقط توفیق حق رفیق راهم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته‌ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

مؤسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می‌دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی‌ها به صورت مکتوب درآید تا در اختیار طلاب حوزه‌ها و دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاً حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می‌دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، به خصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمایم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

مرگ و فرصت ها، ص: 3

1 درخواست مرگ

قطعیّت مرگ بر همه انسانها

تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

شخصی در محضر مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: یا رسول الله! شما به من اجازه می فرمایید که من از خدا درخواست مرگ کنم تا پروردگار عالم به عمر من خاتمه دهد؟ البته این مطلب را از باب گرفتاری، مشکلات و سختی ها نگفتم، بلکه نزد خود فکر کرده بود که من بروم و چنین اجازه ای را از رسول خدا بگیرم، اگر حضرت اجازه دادند از خداوند متعال بخواهم که مرگ مرا برساند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمودند:

مرگ واقعیّی حتمی است. قرآن مجید در این باره می فرماید:

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» «1»

هر صاحب جانی، شربت مرگ را می چشد. مردن قطعی است، خدا در قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» «2»

ای حبیب من! با این موقعیت و عظمت و با این که بنده خاص و ویژه من هستی، خواهی مرد و مردم نیز می میرند.

قرآن کریم فرموده:

(1) - آل عمران (3): 185؛ «و هر کس مرگ را می چشد.»

(2) - زمر (39): 30؛ «بی تردید تو می میری و قطعاً آنان هم می میرند.»

مرگ و فرصت ها، ص: 4

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» «1»

به آلهایی که از مرگ فراری هستند و تصور می کنند که فرار از مرگ با ورزش، دوا، غذا و تهیه کردن ابزارهای سلامتی
برایشان میسر است، بگو: شما که از مرگ فراری هستید، مرگ شما را ملاقات خواهد کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید:

مرگ شما را دنبال می کند و شما را گم نخواهد کرد. «2» یا در قرآن می فرماید:

«أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» «3»

محکم ترین و سخت ترین قصرها را بسازید، هزاران نگهبان برایش قرار دهید، ضدّ همه حوادث طبیعی بسازید که نه زلزله
خرابش کند، نه اسلحه، ولی مرگ آنجا نیز به سراغ شما می آید.

حضرت فرمودند: مرگ قطعی است و این سفر، سفری است طولانی؛ زیرا ارواح از لحظه مرگ تا قیامت، باید از منازل
عبور کنند. منزل نهای قیامت است که آنجا دیگر راه عبور وجود ندارد. تمام مردم جهان، از اولین و آخرین نیز در قیامت
در دو جایگاه قرار می گیرند.

جایگاه انسان یا بهشت است یا دوزخ، بهشت و دوزخی که خودشان برای خودشان فراهم می کنند، نه این که خداوند
متعال با اجبار کسی را به بهشت و دوزخ ببرد. «4»

روشن بودن راه شکر و کفر

دو در به روی مردم باز است:

(1) - جمعه (62): 8؛ «بگو: بی تردید مرگی را که از آن می گریزید با شما دیدار خواهد کرد، سپس به سوی دانای نمان و آشکار بازگردانده می شوید، پس شما را به اعمالی که همواره انجام می دادید، آگاه خواهد کرد.»

(2) - نهج البلاغه: نامه 27؛ «فَاخَذُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَ قُرْبَهُ وَ أَعِدُّوا لَهُ عُدَّتَهُ فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرِ عَظِيمٍ وَ خَطْبٍ جَلِيلٍ بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَدًا أَوْ شَرٌّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَدًا».

نهج البلاغه: خطبه 63؛ «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ بَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ وَ ابْتَاعُوا مَا يَبْقَى لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ وَ تَرَحَّلُوا فَقَدْ جَدَّ بِكُمْ وَ اسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكَكُمْ وَ كُونُوا قَوْمًا صٰحِبِمْ فَانْتَبَهُوا وَ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبَدَّلُوا».

نهج البلاغه: خطبه 230؛ «وَ أُوصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ إِفْلَالِ الْعُقَلَةِ عَنْهُ وَ كَيْفَ غَفَلْتُمْ عَنْهَا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ وَ طَمَعُكُمْ فِيمَنْ لَيْسَ يُنْهَلِكُكُمْ فَكَمَى وَاعِظًا بِمَوْتِي».

نهج البلاغه: حکمت 203؛ «وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنْ قُلْتُمْ سَمِعَ وَ إِنْ أَضْمَرْتُمْ عَلِمَ وَ بَادِرُوا الْمَوْتَ الَّذِي إِنْ هَرَيْتُمْ مِنْهُ أَذْرَكَكُمْ وَ إِنْ أَقَمْتُمْ أَخَذَكُمْ وَ إِنْ نَسِيتُمْوَهُ ذَكَرَكُمْ».

(3) - نساء (4): 78؛ «هر کجا باشید هر چند در قلعه های مرتفع و استوار، مرگ شما را درمی یابد.»

(4) - بقره (2): 94؛ «بگو: اگر [آن گونه که می پندارید] سرای آخرت [با همه نعمت هایش] نزد خدا ویژه شماست نه مردم دیگر، پس چنانچه راستگوید مرگ را آرزو کنید.»

المواعظ العددية: باب 10؛ فصل اول (كتاب لباب الألباب) «جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه و آله: فقال له: أتأذن لي أن أتمتي الموت، فقال صلى الله عليه و آله: الموت شيء لا بد منه و سفر طويل ينبغي لمن أراد أن يرفع عشر هدايا، فقال: و ما هي؟ قال صلى الله عليه و آله: هدية عزرائيل، و هدية القبر، و هدية منكرو نكير، و هدية الميزان، و هدية الصراط، و هدية مالك، و هدية رضوان و هدية النبي صلى الله عليه و آله، و هدية جبرئيل، و هدية الله تعالى. أما هدية عزرائيل فأربعة أشياء: رضا الخصماء، و قضاء الفوائت، و الشوق إلى الله، و التمتي للموت و هدية القبر أربعة أشياء: ترك النميمة، و استبراؤه من البول، و قراءة القرآن، و صلاة الليل و هدية منكر و نكير أربعة أشياء: صدق اللسان، و ترك الغيبة، و قول الحق، و التواضع لكل أحد. و هدية الميزان أربعة أشياء: كظم الغيظ، و ورع صادق، و المشي إلى الجماعات، و التداعي إلى المغفرت. و هدية الصراط أربعة أشياء: إخلاص العمل، و حسن الخلق، و كثرة ذكر الله، و احتمال الأذى. و هدية مالك

أربعة أشياء: البكاء من خشية الله، و صدقة السر، و ترك المعاصي، و برّ الوالدين. و هديّة رضوان أربعة أشياء: الصبر على المكار، و الشكر على نعمه، و إنفاق المال في طاعته، و حفظ الأمانة في الوقف. و هديّة النبيّ صلى الله عليه و آله أربعة أشياء: محبته، و الإقتداء بسنته، و محبة أهل بيته، و حفظ اللسان عن الفحشاء. و هديّة جبرئيل أربعة أشياء: قلة الأكل، و قلة النوم، و مداومة الحمد، و قلة الكلام. و هدية الله تعالى أربعة أشياء: الأمر بالمعروف، و النهي عن المنكر، و النصيحة للخلق، و الرحمة على كلّ أحد.»

بحار الأنوار: 138 / 6، باب 4، حديث 45؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ قَالَ لَا تَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ فَإِنَّ هَوْلَ الْمُطَّلَعِ شَدِيدٌ وَ إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَطُولَ عُمرُهُ وَ يَزُقُّهُ اللَّهُ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ.»

الترغيب و التهيب: 256 / 4، حديث 50؛ كنز العمال: 555 / 15، حديث 42156؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: -/ لما دَخَلَ عَلَيَّ الْعَبَّاسُ وَهُوَ يَشْتَكِي فَيَتَمَنَّى الْمَوْتَ: يَا عَبَّاسُ عَمَّ رَسُولُ اللَّهِ لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ؛ إِنْ كُنْتَ مُحْسِنًا تَزِدَادُ إِحْسَانًا إِلَى إِحْسَانِكَ خَيْرٌ لَكَ، وَإِنْ كُنْتَ مُسِيئًا فَإِنْ تُؤَخَّرَ تَسْتَعْتَبُ مِنْ إِسَاءَتِكَ خَيْرٌ لَكَ، لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 5

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» «1»

مردم دو دسته اند یا واقعاً بنده شکرگزار حضرت حق هستند، یا در برابر نعمت های الهی ناسپاس می باشند. شاکرین دارای مقام شکر هستند، یعنی نعمت را به جای خود خرج می کنند و در غیر جای خود نمی برند. «2» امام صادق علیه السلام خیلی زیبا می فرماید: «الشُّكْرُ لِلنَّعَمِ اجْتِنَابُ الْمِحَارِمِ» «3» که معنی آن همین است که هر نعمتی را در جایی که صاحب نعمت مقرر کرده است، خرج کند، این همان معنای شکر و بنده شاکر می شود.

خدا در قرآن می فرماید: «وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ» «4» یقیناً پاداش شاکرین را به آنها عنایت می کنیم. به قدری مقام شاکرین والا است که شب عاشورا، ابی عبدالله علیه السلام بعد از سخنرانی خود، دعا کردند و به پروردگار عرضه داشتند: «فَجَعَلْنَا لَكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ» «5» خدایا ما را از گروه شاکرین حساب نما.

آن کسانی که در گروه «إِمَّا شَاكِرًا» هستند، شکر را به اختیار خودشان انتخاب کرده اند، یعنی نعمت ها را شناخته و در جای خود، خرج کرده اند.

آنان - به تعبیر قرآن، در سوره انفال - شناختند که پول نعمت و خیر است. در هیچ فرهنگی از پول به عنوان «خیر» نام برده نشده است. همه جا می گویند: پول، ثروت است، ولی قرآن مجید پول را نعمت و خیر می داند.

- (1) - انسان (76): 3؛ «ما راه را به او نشان دادیم یا سپاس گزار خواهد بود یا ناسپاس.
- (2) - بحار الأنوار: 302 / 5، باب 14، حدیث 8؛ «زُرَّارَةُ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا قَالَ عَلَّمَهُ السَّبِيلَ فإِذَا أَحَدٌ فَهُوَ شَاكِرٌ وَ إِمَّا تَارِكٌ فَهُوَ كَافِرٌ.»
- بحار الأنوار: 200 / 89، باب 23، حدیث 17؛ «يُؤَيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَنْ شَعَلَهُ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ عَنْ دُعَائِي وَ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَتْهُ أَفْضَلُ ثَوَابِ الشَّاكِرِينَ.»
- بحار الأنوار: 38 / 68، باب 61، حدیث 25؛ «عَمَّارُ الدُّهْنِيُّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ وَ يُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِعَبْدٍ مِنْ عِبِيدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَ شَكَرْتَ فَلَنَا فَيَقُولُ بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ فَيَقُولُ لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ ثُمَّ قَالَ أَشْكُرْكُمْ لِلَّهِ أَشْكُرْكُمْ لِلنَّاسِ.»
- بحار الأنوار: 52 / 68، باب 61، حدیث 77؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَاسِكَ شُكْرٌ لَارِئُكَ لَكَ بَلْ أَلْفٌ وَ أَكْثَرُ وَ أَدْنَى الشُّكْرِ رُؤْيَةُ النِّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِهَا دُونَ اللَّهِ وَ الرِّضَا بِمَا أَعْطَاهُ وَ أَنْ لَا تَعْصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ وَ تُخَالِفَهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ وَ كُنْ لِلَّهِ عَبْدًا شَاكِرًا عَلَى كُلِّ حَالٍ حَالِ تَجِدُ اللَّهَ رَبًّا كَرِيمًا عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ لَوْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عِبَادَةٌ تُعْبَدُ بِهَا عِبَادَةُ الْمُخْلِصِينَ أَفْضَلُ مِنَ الشُّكْرِ عَلَى كُلِّ حَالٍ لِأَطْلَقَ لَفْظُهُ فِيهِمْ مِنْ جَمِيعِ الْخَلْقِ بِهَا فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ أَفْضَلُ مِنْهَا خَصَّهَا مِنْ بَيْنِ الْعِبَادَاتِ وَ خَصَّ أَزْوَاجَ هَا فَهِيَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشُّكُورُ وَ تَمَامُ الشُّكْرِ اعْتِرَافُ لِسَانِ السِّرِّ خَاضِعًا لِلَّهِ تَعَالَى بِالْعَجْزِ عَنْ بُلُوغِ أَدْنَى شُكْرِهِ لِأَنَّ التَّوْفِيقَ لِلشُّكْرِ نِعْمَةٌ حَادِثَةٌ يَحِبُّ الشُّكْرَ عَلَيْهَا وَ هِيَ أَعْظَمُ قَدْرًا وَ أَعَزُّ وَجُودًا مِنَ النِّعْمَةِ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا وَفُتَّتْ لَهُ فَيَلْزِمُكَ عَلَى كُلِّ شُكْرٍ أَعْظَمُ مِنْهُ إِلَى مَا لِأَهْلِيَّاهُ لَهُ مُسْتَعْرَفًا فِي

نِعْمَتِهِ قَاصِرًا عَاجِزًا عَنِ دَرْكِ غَايَةِ شُكْرِهِ وَ أَنِّي يَلْحَقُ الْعَبْدُ شُكْرَ نِعْمَةِ اللَّهِ وَ مَتَى يَلْحَقُ صَنِيعُهُ بِصَنِيعِهِ وَ الْعَبْدُ ضَعِيفٌ لَاقُوَّةَ لَهُ أَبَدًا إِلَّا بِاللَّهِ وَ اللَّهُ غَنِيٌّ عَنِ طَاعَةِ الْعَبْدِ قَوِيٌّ عَلَى مَزِيدِ النِّعَمِ عَلَى الْأَبَدِ فَكُنْ لِلَّهِ عَبْدًا شَاكِرًا عَلَى هَذَا الْأَصْلِ تُرَى الْعَجَبُ.»

بحار الأنوار: 49/68، باب 61، حدیث 66؛ «أَوْصَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْضَ وَلَدِهِ فَقَالَ يَا بُنَيَّ اشْكُرِ اللَّهَ لِمَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ وَ أَنْعَمَ عَلَى مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَةِ إِذَا شَكَرْتَ وَ لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كَفَرْتَ وَ الشَّاكِرُ بِشُكْرِهِ أَسْعَدُ مِنْهُ بِالنَّعْمَةِ الَّتِي وَجَبَ عَلَيْهِ الشُّكْرُ بِهَا وَ تَلَا يَغْنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ.»

(3) - مستدرک الوسائل: 311/5، باب 20، حدیث 5952؛ «أَبَى عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الشُّكْرُ لِلنِّعَمِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»

(4) - آل عمران (3): 145؛ «و یقیناً سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد.

(5) - الکامل فی التاریخ (ابن اثیر): 4/57؛ اعیان الشیعه: 1/600.

مرگ و فرصت ها، ص: 6

خرج کنند.

قدردانی خدا از شاكرين در قیامت

وقتی انسان ابزار زندگی را نعمت بداند، به ناچار خدا را منعم و خودش را متنعم خدا می داند، پس مطابق خواسته خدا می خورد، می پوشد و مصرف می کند. این انسان در گروه «إِنَّمَا شَاكِرًا» قرار می گیرد، آن شاكری که به انتخاب خودش راه خدا را انتخاب کرده، صحیح زندگی نموده و در قیامت با پای خودش به بهشت می رود، نه این که دستش را بگیرند و او را به طرف بهشت بکشانند.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

در قیامت به او می گویند: «ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ» «1» با امنیت کامل به بهشت وارد شوید.

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهی البلاغه» در رابطه با دنیا، بهشت، دوزخ و انسان جملاتی دارند که با یکدیگر ارتباط دارند؛ حضرت می‌فرماید: «الا و ان اليوم المضمار» «2» این دنیایی که در آن هستید، میدان تمرین است؛ تمرین اخلاق، عمل، حال و عبادت. اکنون باید خودتان را با تمرین قوی کنید. چون شخص تمرین نکرده را در مسابقه راه نمی‌دهند و اگر راه بدهند، همان بار اول مسابقه را می‌بازد.

خدا عادل، حکیم و رحیم است، نمی‌شود به وسیله آیات، انبیا و امامان علیهم السلام به مردم امر کند که تا می‌توانید تمرین کنید، اما مسابقه‌ای در کار نباشد. خدای حکیم کار بیهوده نمی‌کند. اگر مسابقه‌ای نباشد، حکم به تمرین، حکم لغوی خواهد بود.

«وَعَدَا السَّبَاقُ» فردای قیامت، روز مسابقه است. «وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ» آن جامی که به برندگان می‌دهند، بهشت است.

«وَالْعَايَةُ النَّارُ» کسی که در دنیا تمرین نکرده، قدرتی برای رفتن به طرف بهشت ندارد، به ناچار در دوزخ می‌ماند، چون راه بهشت از دوزخ عبور می‌کند. مسابقه

(1) - حجر (15): 46؛ «[به آنان گویند:] با سلامت و امنیت وارد آنجا شوید.»

(2) - نهج البلاغه: خطبه 28؛ «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا أَذْبَرَتْ وَ أَدْنَتْ يَوْذَاعٍ وَ إِنَّ الْأَخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ وَ أَشْرَفَتْ بِاطِّلَاعٍ أَلَا وَ إِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ وَ عَدَا السَّبَاقُ وَ السَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَ الْعَايَةُ النَّارُ أَ فَلَا تَأْتُبُ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ مَنِيَّتِهِ أَلَا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُؤْسِهِ أَلَا وَ إِنَّكُمْ فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ وَ لَمْ يَضُرَّهُ أَجَلُهُ وَ مَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلُهُ وَ ضُرَّ أَجَلُهُ أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرِّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرِّهْبَةِ أَلَا وَ إِلَيَّ لَمْ أَرْ كَا الْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا وَ لَا كَالنَّارِ نَامَ هَارِبُهَا أَلَا وَ إِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ وَ مَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَى يَجُرُّ بِهِ الضَّلَالُ إِلَى الرَّدَى أَلَا وَ إِنَّكُمْ قَدْ أُمِرْتُمْ بِالظَّعْنِ وَ دُلِلْتُمْ عَلَى الزَّادِ وَ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَخْرُجُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا.»

مرگ و فرصت ها، ص: 7

دهندگان با دیگران از راه دوزخ رد می‌شوند، رد شدنشان سرعت دارد، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

سرعت رد شدن آنان مانند برقی است که در ابرهای بهار و پاییز می‌زند؛ با این سرعت رد می‌شوند. چون با عبادت روح و بدن آنان قوی شده است. بدنی که خدا در قیامت می‌آورد، همین بدن است. «1» این است که سعدی می‌فرماید:

گر قدمت هست چو مردان برو

ور عملت نیست چو سعدی بنال

اما اگر تمرین نکردی، غصّه دار باش. البته نه این که تا آخر عمر غصه بخوری، نه، برخیز و وارد میدان تمرین شو. نگو: کار از کار گذشته است. تا زنده‌ای، دنیا میدان تمرین است.

توجه به سختی سفر آخرت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شخصی که از ایشان اجازه درخواست مرگ کرده بود فرمودند:

مرگ برای همگان حتمی و سفری طولانی می باشد، اگر واقعاً از خدا مرگ می خواهی و آرزوی مرگ داری، من به تو اجازه می دهم، آرزوی مرگ کن! به خدا بگو: خدایا! مرگم را برسان! عمرم را قطع کن! ولی قبل از این که آرزوی مرگ کنی، برای ده نفر، هدیه بفرست، زیرا اگر برای این ده نفر هدیه نفرستی، آرزوی مرگ آرزوی بسیار غلطی است.

می خواهی بمیری چه کنی؟ به آنجا بروی که دست و پایت را ببندند و گرفتار شوی؟ اینجا که خیلی راحت تر زندگی می کنی. آنجا مو را از ماست می کشند. آنجا جهان خیلی عجیبی است. به قدری عجیب است که لقمان به پسرش گفت:

«وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنا حَاسِبِينَ» «2»

(1) - بحار الأنوار: 331 / 7، باب 17، حدیث 12؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَمَرَ اللَّهُ مَالِكاً أَنْ يُسَعِّرَ النَّيِّرَانَ السَّبْعَ وَ يَأْمُرَ رِضْوَانَ أَنْ يُزَخِّفَ الْجَنَانَ الثَّمَانَ وَ يَقُولُ يَا مِكَائِيلُ مَدِّ الصِّرَاطَ عَلَىٰ مَثْنٍ جَهَنَّمَ وَ يَقُولُ يَا جِبْرِيلُ انصِبْ مِيزَانَ الْعَدْلِ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ يَقُولُ يَا مُحَمَّدُ قَرَّبْ أَمْتَكَ لِلْحِسَابِ ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ أَنْ يُعَقَّدَ عَلَى الصِّرَاطِ سَبْعُ فَنَاطِرٍ طُولُ كُلِّ فَنَاطِرَةٍ سَبْعَةُ عَشَرَ أَلْفَ فَرْسَخٍ وَ عَلَىٰ كُلِّ فَنَاطِرَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَسْأَلُونَ هَذِهِ الْأُمَّةَ نِسَاءَهُمْ وَ رِجَالَهُمْ فِي الْفَنَاطِرَةِ الْأُولَىٰ عَنْ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ حُبِّ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَمَنْ أَتَىٰ بِهِ جَازَ الْفَنَاطِرَةَ الْأُولَىٰ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ وَ مَنْ لَمْ يُحِبَّ أَهْلَ بَيْتِهِ سَقَطَ عَلَىٰ أُمِّ رَأْسِهِ فِي قَعْرِ جَهَنَّمَ وَ لَوْ كَانَ مَعَهُ مِنْ أَعْمَالٍ الْبِرِّ عَمَلُ سَبْعِينَ صِدِّيقاً.»

بحار الأنوار: 223/43، باب 8، حدیث 9؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُثَلُّ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَشَحِّطًا بِدَمِهِ فَتَصِيحُ وَآلِدَاهُ وَآلَتُهُ فُؤَادُهُ فَتَضَعُ الْمَلَائِكَةُ لَصِيحَةَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَ يُنَادِي أَهْلُ الْقِيَامَةِ قَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَ وَلَدِكَ يَا فَاطِمَةُ قَالَ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ أَفْعَلُ بِهِ وَ بِشِيعَتِهِ وَ أَجْبَائِهِ وَ أَتْبَاعِهِ وَ إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مُدَبَّجَةِ الْجُنْبَيْنِ وَاضِحَةِ الْخُدَيْنِ شَهْلَاءِ الْعَيْنَيْنِ رَأْسُهَا مِنَ الذَّهَبِ الْمُصَفَّى وَ أَعْنَاقُهَا مِنَ الْمِسْكِ وَ الْعَنْبَرِ خَطَامُهَا مِنَ الزَّبَرَجَدِ الْأَخْضَرِ رَحَائِلُهَا ذُرٌّ مُقَضَّضٌ بِالْجَوْهَرِ عَلَى النَّاقَةِ هَوْدَجٌ غَشَاوُهَا مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ حَشَوُهَا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ خَطَامُهَا فَرَسٌ مِنْ فَرَاسِخِ الدُّنْيَا يَخْفُ بِهَوْدَجِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بِالتَّسْبِيحِ وَ التَّحْمِيدِ وَ التَّهْلِيلِ وَ التَّكْبِيرِ وَ الثَّنَاءِ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ يَا أَهْلَ الْقِيَامَةِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ فَهَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَمُرُّ عَلَى الصَّرَاطِ فَتَمُرُّ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ شِيعَتُهَا عَلَى الصَّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ يُلْقَى أَعْدَاءُهَا وَ أَعْدَاءُ ذُرِّيَّتِهَا فِي جَهَنَّمَ.»

(2- انبیاء (21): 47؛ «و اگر [عمل خوب یا بد] هم وزن دانه خردلی باشد آن را [برای وزن کردن] می آوریم، و کافی است که ما حسابگر باشیم.»

مرگ و فرصت ها، ص: 8

اگر عملت به وزن دانه خردل باشد و در آسمان ها یا اعماق زمین، و یا سنگ ها باشد، خدا در روز قیامت آن عمل را می آورد و حساب می کند. کجا می خواهی بروی؟

ارسال هدیه قبل از مرگ

1- هدیه به ملك الموت

برای چه کسانی باید هدیه فرستاد؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله برای هر کس چهار هدیه سفارش دادند، فرمودند: یکی از آتھایی که باید برای او قبل از آرزوی مرگ، یا قبل از مردن هدیه بدهی، ملك الموت است. باید برایش هدیه بفرستی، خوشحالش کنی که وقتی می آید جانت را بگیرد، پیغمبر به او سفارش کند که این کسی که می خواهی جانش را بگیری، آدم خوب و مؤمنی است و ما قبولش داریم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ملك الموت به پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید: یا رسول الله! در جان گرفتن از او از پدر نسبت به او مهربانتر هستم. یعنی جاننش را می گیرم، طوری که هیچ دردی را نفهمد، بلکه خوشش نیز بیاید؛ «سَكْرَةُ الْمَوْتِ»؛ سکره به معنای مستی است.

باید کاری کرد که قبل از مردن و آرزوی مرگ، ملك الموت محب و علاقه‌مند ما باشد، چون اگر از کسی نفرت داشته باشد، خدا می‌داند که همین مرگ، چه عذاب دردناکی برای او خواهد شد. با آن شکل و وضعی که می‌آید تا جان محتضر را بگیرد، نه شکلش قابل تحمل است و نه جان گرفتنش.

با توجه به مطلب قبل، قرآن می‌فرماید:

بعضی‌ها قبل از این که ملك الموت بیاید تا جانانشان را بگیرد، فرشتگانی نازل می‌شوند، به صورت و پشت او تازیانه‌هایی از عذاب می‌زنند که دردش را حتی يك نفر نیز در این عالم نمی‌داند که چگونه است. «1»

(1) - اشاره به آیات:

سجده (32): 11؛ «بگو: فرشته مرگ که بر شما گماشته شده است [روح] شما را می‌گیرد، سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده می‌شوید.»

نحل (16): 28-29؛ «همانان که فرشتگان جانانشان را در حالی که ستمکار بر خود بوده‌اند، می‌گیرند؛ پس [در آن موقعیت] از در تسلیم در آیند [و گویند: ما هیچ کار بدی انجام نمی‌دادیم. [به آنان گویند: یقیناً انجام می‌دادید] و مسلماً خدا به آنچه همواره انجام می‌دادید، داناست. * بنابراین از درهای دوزخ وارد شوید در حالی که در آن جاودانه‌اید؛ و بد جایی است جایگاه مستکبران.»

مرگ و فرصت ها، ص: 9

برای چند روز در این دنیا ماندن که آخرش نیز باید رفت، حق و ناحق، مال حرام، شهوت و رابطه حرام، هیچ نمی‌ارزد. اگر عمری لذت حرام بچشد، به لحظه آن شکل مردن نمی‌ارزد. نه تنها مردنش، بلکه به لحظه‌ای نگاه کردن به ملك الموت نمی‌ارزد.

2- هدیه به قبر خود

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: دومین کسی که باید برای او هدیه تهیه کنی قبر است، خانه‌ای که می‌خواهی تا قیامت در آن باشی. این هدیه را بفروست که آن خانه، برایت خانه غریب، وحشت، ظلمت، اختناق، تنهایی و دلگیری نباشد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

بعضی‌ها که از دنیا می‌روند، شب اول قبرشان از شب بهترین دامادهای کره زمین برایشان شیرین‌تر است. عده‌ای نیز وقتی می‌میرند، سنگینی و سختی شب اول قبرشان را کسی نمی‌تواند درک کند.

خدا در قرآن می‌فرماید: این گونه افراد، افرادی که در دنیا به فکر قبر و برزخ خود بوده‌اند، وقتی وارد قیامت می‌شوند، با کسی که در کنار آنها است صحبت می‌کنند و می‌پرسند: ما چه مدت در برزخ بودیم؟ ممکن است دویست هزار سال در برزخ بوده باشد، اما چون خدا نمی‌گذارد که این زمان را متوجه شوند، لذا وقتی وارد قیامت می‌شوند، خیال می‌کنند که يك ساعت یا نصف روز در برزخ بوده. مانند اصحاب کهف که در متن قرآن آمده است، سیصد سال خواب بودند وقتی بیدار شدند، با یکدیگر گفتگو کردند:

«قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» «1»

چه مدتی است که ما در این غار هستیم؟ یکی از آنها گفت: فکر می‌کنم يك روز

(1) - (کهف 18): 19؛ «و همان گونه [که با قدرت خود خوابشان کردم، از خواب] بیدارشان نمودیم تا میان خود از یکدیگر [از حادثه اتفاق افتاده] بپرسند. گوینده‌ای از آنان گفت: چه مقدار [در خواب] مانده‌اید؟ [برخی] گفتند: يك روز یا پاره‌ای از روز را [در خواب] مانده‌ایم.»

مرگ و فرصت ها، ص: 10

باشد. دیگری گفت: نه، ما تازه از شهر آمده‌ایم، مگر چقدر اینجا خوابیده‌ایم؟ چند ساعت بیشتر نیست.

دیگری گفت: گرسنه‌ایم، پول بردار، غذای پاکیزه بگیریم، یعنی از مکانی که حلال فروش است، غذای پاک بخیریم. آنها می‌دانستند که غذای ناپاک چه اثرات منفی دارد. به کسی آشنایی ندهیم، چون ممکن است حکومت هنوز به دنبال ما باشد، و وقتی که مخفی گاه ما را بفهمند، بیایند و ما را بگیرند. مسیر غار تا شهر را که در دل کوهی نزدیک به اردن بوده

و شهر در دامنه همان کوه بود، رفتند. وقتی آمدند، متوجه می‌شوند که در و دیوار شهر عوض شده است، گفتند: یعنی چه؟ مگر در ظرف مدت نصف روز شهر عوض می‌شود؟ دیدند هیچ کدام از چهره‌ها را نمی‌شناسند. درب مغازه غذا فروشی رفتند، گفت: غذای پخته به ما بده.

قرآن مجید می‌گوید: سگه پول را که درآورد، فروشنده دست او را گرفت، گفت:

بگو این گنج از کجاست؟ گفت: کدام گنج؟ گفت: این پولهای طلا و نقره. مربوط به سیصد سال قبل است. این‌ها قیمتی است، بگو از کجا آورده‌ای؟ آنها تازه فهمیدند که سیصد سال است که خوابیده بودند و متوجه نشده بودند.

مرده‌های مؤمن نیز همین طور هستند؛ وقتی چند صد هزار سال بین مرگشان تا برپایی قیامت طول می‌کشد، در قیامت به همدیگر می‌گویند: ما چه مدت در برزخ بودیم؟ خدا این گونه بر بندگان خودش آسان می‌گیرد.

لذت‌های دنیا را با لذت‌های آخرت معامله نکنید! لذت حلال که زیاد داریم؛ خوردن از راه حلال، انسان لقمه حلال بخورد- ولو نان و پنیر یا نان خالی باشد- وقتی حلال می‌خورد، لذت می‌برد.

امیرالمؤمنین علیه السلام اغلب اوقات نان جو می‌خوردند. شنیده‌اید که شب نوزدهم ماه رمضان، ام‌کلثوم برایش شیر و نمک با نان آورد. حضرت با لبخند فرمودند:

دخترم! چه وقت دیده‌ای که پدر بر سر سفره‌ای که دو سه نوع غذا باشد، نشسته

مرگ و فرصت ها، ص: 11

باشد؟ او همان نان خشک خالی را که می‌خورد، لذت می‌برد. چون می‌دانست که این نان حلال است. «1» انسان از حلال خدا لذت می‌برد. شما با پوشیدن لباس حلال و گفت و شنود خنده‌دار شرعی نیز لذت ببر! خیال می‌کنید انبیا و اولیای خدا علیهم السلام نمی‌خندیدند و شوخی نمی‌کردند؟

پیرزن قد خمیده‌ای که دیگر قیافه‌ای برایش نمانده بود، با عصا خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، گفت: یا رسول الله! کلمه‌ای به ما بگو، خیال ما را راحت کن.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: چه بگویم؟ گفت: آیا در قیامت مرا به بهشت می‌برند؟ فرمود:

نه، نمی‌برند. گفت: مرا راه نمی‌دهند؟ بلند بلند گریه کرد. بلال آنجا بود، گفت: یا رسول الله! این پیرزن به بهشت راه ندارد؟ فرمود: نه، تو را نیز به بهشت راه نمی‌دهند. این غلام نیز شروع به گریه کرد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: گریه نکنید! شما به بهشت می‌روید ولی نه با این قیافه، آن پیرزن را به دختر بیست ساله و تو را نیز به جوانی سفیدرو و زیبا تبدیل می‌کنند. آن گاه هر دو نفر آنها از این شوخی پیامبر صلی الله علیه و آله به خنده افتادند. «2» پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز شوخی می‌کردند و مردم نیز می‌شنیدند و می‌خندیدند. فکر نکنید که انبیا علیهم السلام همیشه عبوس بودند. آنها نیز از شوخی، خنده، دوست و خانواده لذت می‌بردند. «3» گنهکاران لذت اضافه‌ای نمی‌برند، کار آنها نیز همان برنامه‌ها است، اما از راه حرام. آن لذتی که انبیا از شهوت با ازدواج می‌بردند، گنهکاران همان را از راه زنا می‌برند، هیچ فرقی نمی‌کند. تازه آن کسی که دارد زنا می‌کند، وحشت دارد که نکند کسی بفهمد و آبرویش برود. اما آن کسی که با همسر خودش زندگی می‌کند، چه وحشتی دارد؟ امنیت کامل دارد.

فریب این لذت‌های ناباب و انحرافی را نخورید. برای قبرت باید هدیه بفرستی.

(1) - بحار الأنوار: 276/42، باب 127؛ «قَالَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا كَانَتْ لَيْلَهُ تِسْعَ عَشْرَةَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ قَدَّمَتْ إِلَيْهِ عِنْدَ إِفْطَارِهِ طَبَقًا فِيهِ قُرْصَانِ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ وَ قَصْعَةً فِيهَا لَبَنٌ وَ مِلْحٌ جَرِيشٌ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ أَقْبَلَ عَلَى فَطْوَرِهِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ وَ تَأَمَّلَهُ حَرَّكَ رَأْسَهُ وَ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً عَالِياً وَ قَالَ يَا بُنَيَّةُ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ بِنْتاً تَشُوهُ أَبَاهَا كَمَا قَدْ أَصَاتِ إِيَّيَ قَالَتْ وَ مَاذَا يَا أَبَاهُ قَالَ يَا بُنَيَّةُ أَ تُقَدِّمِينَ إِلَيَّ أَيْبَكِ إِذَا مَرَرْتِ فِي فَرْدٍ طَبَقٍ وَاحِدٍ أَوْ تُرِيدِينَ أَنْ يَطُولَ وَفُوفِي غَدًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَتَّبِعَ أَخِي وَ ابْنَ عَمِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مَا قَدَّمَ إِلَيْهِ إِذَا مَرَرْتِ فِي طَبَقٍ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ قَبَضَهُ اللَّهُ يَا بُنَيَّةُ مَا مِنْ رَجُلٍ طَابَ مَطْعَمُهُ وَ مَشْرَبُهُ وَ مَلْبَسُهُ إِلَّا طَالَ وَفُوفُهُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا بُنَيَّةُ إِنَّ الدُّنْيَا فِي خَالِهَا حِسَابٌ وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابُ.»

(2) - بحار الأنوار: 294/16 - 296، باب 10، حدیث 1؛ «كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَمْزُجُ وَ لَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا... وَ قَالَتْ عَجُوزٌ مِنَ الْأَنْصَارِ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله ادْعُ لِي بِالْجَنَّةِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِنَّ الْجَنَّةَ لَا يَدْخُلُهَا الْعُجُوزُ فَبَكَتِ الْمَرْأَةُ فَضَحَكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ قَالَ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً وَ قَالَ لِلْعُجُوزِ الْأَشْجَعِيَّةِ يَا أَشْجَعِيَّةُ لَا تَدْخُلِي الْعُجُوزُ الْجَنَّةَ فَرَأَاهَا بِلَالٌ بَاكِئَةً فَوَصَفَهَا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَقَالَ وَ الْأَسْوَدُ كَذَلِكَ فَحَلَسَا بَيْنَكِيَانِ فَرَأَاهُمَا الْعَبَّاسُ فَذَكَرَهُمَا لَهُ فَقَالَ وَ الشَّيْخُ كَذَلِكَ ثُمَّ دَعَاهُم وَ طَيَّبَ قُلُوبَهُمْ وَ قَالَ يُنْشِئُهُمُ اللَّهُ كَأَحْسَنَ مَا كَانُوا وَ ذَكَرَ أَنََّّهُمْ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ شُبَّاناً مُنَوَّرِينَ وَ قَالَ إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ جُرُودٌ مُرْدُّ مُكْحَلُونَ وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آله لِرَجُلٍ حِينَ قَالَ أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ حَقًّا نَعْلَمُهُ وَ دِينُكَ الْإِسْلَامُ دِينًا نَعْظُمُهُ نَبْغِي مَعَ الْإِسْلَامِ شَيْئًا نَقْضُمُهُ وَ نَحْنُ حَوْلَ هَذَا نُذْنِدُنْ يَا عَلِيُّ أَقْضِ حَاجَتَهُ فَأَشْبَعُهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَعْطَاهُ نَاقَةً وَ جُلَّةَ تَمَرٍ وَ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَلَّغْنَا أَنَّ الْمَسِيحَ يَغْنِي الدَّجَالَ يَأْتِي النَّاسَ بِالشَّرِّ وَ قَدْ هَلَكُوا جَمِيعًا جُوعًا أَفْتَرَى، بَابُ يَأْتِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَنْ أَكْفَ مِنْ تَرْيِدِهِ تَعْفُفًا وَ تَزْهَدًا فَصَحَّحَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله ثُمَّ قَالَ بَلْ يُغْنِيكَ اللَّهُ بِمَا يُغْنِي بِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَبَّلَ جَدُّ خَالِدٍ الْقُسَيْرِيِّ امْرَأَةً فَشَكَتْ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ فَاَعْتَرَفَ وَ قَالَ إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَقْتَصَّ فَلْتَقْتَصَّ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ أَصْحَابُهُ وَ قَالَ أَوْ لَا تَعُوذُ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَتَجَاوَزَ عَنْهُ وَ رَأَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله صُهِبًا يَأْكُلُ تَمَرًا فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَ تَأْكُلُ التَّمَرَ وَ غَيْنُكَ زَمَدَةٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَمْضَعُهُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ وَ تَشْتَكِي عَيْنِي مِنْ هَذَا الْجَانِبِ وَ نَهَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَبَا هُرَيْرَةَ عَنْ مِرَاحِ الْعَرَبِ فَسَرَقَ نَعْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ رَهَنَ بِالتَّمَرِ وَ جَلَسَ بِجَدَائِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَأْكُلُ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا تَأْكُلُ فَقَالَ نَعْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله.

(3) - رجوع کنيد به مستدرک الوسائل: 407 / 8، باب 66؛ باب استحباب المزاح والضحك من غير اکثار ولا فحش؛ بحار الأنوار: 294 / 16، باب 10 (نادر فيه ذکر مزاحه و ضحکه ص)؛ مجموعة ورام: 108 / 1، باب ما جاء في المراء والمزاح والسخرية؛ شرح نهج البلاغه: 330 / 6، أقوال و حکایات في المزاح.

مرگ و فرصت ها، ص: 12

3- هدیه برای ترازو و میزان قیامت

4- هدیه برای دو فرشته سؤال کننده در قبر

5- هدیه برای صراط و جاده قیامت

6- هدیه برای مالک دوزخ

7- هدیه برای بهشت و رضوان الهی

8- هدیه برای جبرئیل

هدیه‌ای نیز باید برای جبرئیل بفرستید، چون او فرشته مقرب پروردگار است که شفاعت و دعایش روز قیامت کار می‌کند. جبرئیل اهل نظر است. قرآن می‌گوید: او به قدری مقام دارد که کسی که دشمن جبرئیل است، کافر است و از

تمام رشته‌های رحمت خدا جدا است. یهودی‌ها، دشمن جبرئیل هستند و علت دشمنی‌شان نیز این است که می‌گویند: ما پیغمبری مانند موسی علیه السلام و کتابی مانند تورات داشتیم، چرا جبرئیل آمد و مقام نبوت را برای این شخص عرب آورد و چراغ آیین ما را خاموش کرد؟ علمای یهود، سخت با جبرئیل دشمن هستند. پیغمبر فرمودند: برای جبرئیل نیز هدیه بفرست.

9- هدیه برای رسول خدا

10- هدیه برای خدا

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: برای هر نفر از این‌ها چهار هدیه بفرست که جمعاً چهل هدیه می‌شود.

ای صوفی شراب آن‌که شود صاف که در شیشه بماند اربعینی «1»

در دستوره‌ای اسلامی چهل، عدد مقدسی است:

«وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَاتَّمَنَّاهَا بِعَشْرِ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً» «2»

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی هدایا را فرستادی، به تو اجازه می‌دهم که آرزوی مرگ کنی، چون این مرگ، زیباترین مرگ است، چرا؟ چون می‌خواهی در آغوش پرمحبت ملك الموت، برزخ، قبر، نکیر و منکر، ترازوی الهی، صراط مستقیم قیامت قرار بگیری. می‌خواهی جبرئیل برایت دعا کند، من از تو شفاعت کنم و خدا به تو نظر لطف کند، پس این هدیه‌ها را بفرست.

چهار هدیه به هر کدام از ده حقیقت

بعد حضرت برای این شخص چهار هدیه را بیان کردند:

اول؛ هدیه ملك الموت است، چون ما اول با او برخورد می کنیم، بعد قبر، بعد سؤال کنندگان، بعد میزان، صراط، مالك، رضوان، جبرئیل، پیغمبر و پروردگار است. همه این ها که از دستشان کاری برنیامد، آخرین نفر خداست که مشکل ما را حل کند.

در جلسه بعد بررسی می کنیم که این هدایا چیست؟!

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - دیوان میرزا محمدتقی حجة الاسلام متخلص به نیر.

(2) - اعراف (7): 142؛ «و با موسی [برای عبادتی ویژه و دریافت تورات] سی شب وعده گذاشتیم و آن را با [افزودن] ده شب کامل کردم، پس میعادگاه پروردگارش به چهل شب پایان گرفت.»

مرگ و فرصت ها، ص: 23

2 حقیقت مرگ

مشورت و درخواست عاقلانه

تهران، حسینیه مکتب النبى رمضان 1383

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

مردی به محضر مبارك رسول خدا صلى الله عليه و آله عرضه داشت:

«أتأذن لى أن أتمنى الموت» «1» به من اجازه می دهید که از خدا درخواست مرگ کنم؟ که خدا مرگ مرا برساند؟ چه انسان با ارزشی از نظر عقلی بوده است که حتی آووز و درخواستش را از خدمت رسول خدا صلى الله عليه و آله اجازه گرفته است. خیلی خوب است که انسان در زندگی، به خصوص در امور مهم، به تنهایی و خودسر تصمیم نگیرد. هر انسانی باید بداند که عاقل تر و بصیرتر از خودش نیز در دنیا هست.

در این باره قرآن کریم می‌فرماید:

«وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ» (2)

اگر کسی صاحب دانش و علم است، خیال نکند که در کلاس آخر قرار دارد و فوق همه است، یا این که چون دارای علم است، هر تصمیمی که بگیرد، درست و هر نقشه‌ای که بکشد، صحیح است.

این آیه درباره عالمان است که خدا می‌فرماید: «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ» هر عالمی باید بداند که برتر از خودش نیز در دانش و علم وجود دارد. در عصر هر پیغمبری، فوق همه عالمان، همان پیغمبر است، ولی پیغمبر، کلاس آخر و فرد آخر

(1) - مستدرک سفینه البحار؛ علی نمازی شاهرودی: 498 / 10، به نقل از اثنی عشریة از لب الباب.

(2) - یوسف (12): 76؛ «و برتر از هر صاحب دانشی، دانشمندی است.»

مرگ و فرصت ها، ص: 24

نبود، بلکه فوق پیغمبر نیز پروردگار عالم است، چه برسد به توده مردم که از سواد بالایی برخوردار نیستند و دانش فراوانی را کسب نکردند. کسانی که در زندگی، به خصوص در امور بسیار مهم زندگی خودشان مستقلاً تصمیم بگیرند، اکثر این تصمیم‌ها عملاً به ضرر و زیان برمی‌خورد.

این است که قرآن مجید مسأله در میان گذاشتن خواسته‌ها، تصمیمات و تدبیرات با اهلش را به مردم امر می‌کند. بالاتر از این نمی‌شود که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سوره آل عمران می‌فرماید:

ای پیامبر صلی الله علیه و آله! تو نیز در امور با عقلای قومت مشورت کن.

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (1)

بعد از مشورت اگر تصمیم گرفتی که کاری را انجام دهی، انجام نده مگر با توکل به پروردگار، خیال نکنید که علم و تصمیم شما واقعاً در هر جایگاهی شما را به نتیجه می‌رساند، این طور نیست، چرا که اگر من نخواهم، علم، عقل، مشورت و دست به دست دادن شما به نتیجه نمی‌رسد.

خداوند عز و جل در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَأِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ» «2»

به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر من بخواهم خیری را به تو برسانم، اگر کل عالم جمع شوند تا جلوی آن را بگیرند، نمی‌توانند و اگر در زندگیت مشکلی ایجاد کنم، جز من، کسی نمی‌تواند این گره را باز کند.

این آیات قرآن، مردم را راهنمایی می‌کند که خودسر عمل نکنید، مغرور به فکر، نفرت، جمعیت و عقل خود نشوید. مگر ندیدید که بعد از جنگ بدر، مؤمنین

(1) - آل عمران (3): 159؛ «و در کارها با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.»

(2) - یونس (10): 107؛ «و اگر خدا گزند و آسیبی به تو رساند، آن را جز او برطرف کننده‌ای نیست، و اگر برای تو خیری خواهد فضل و احسانش را دفع کننده‌ای نیست.»

مرگ و فرصت ها، ص: 25

واقعی مغرور شدند و بعد از جنگ، دیگر حرف خدا را نزدند، بلکه از خودشان حرف زدند.

«فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»

اگر تصمیم گرفتید و بعد از مشورت تدبیر کردید، به خدا تکیه کنید که دست خدا در کار شما باشد، والا اگر خدا را کنار بگذارید، همان عقل، مشورت و تصمیم‌تان نیز شکست می‌خورد. چنانچه در جنگ احد، دشمن کمرتان را شکست، هفتاد نفر از شما را کشت، شیرازه لشکرتان از هم پاشید، با این که فرمانده لشکرتان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، اما خیال نکنید که چون پیامبر در میان شما است، در هر کاری برنده هستید، بلکه خدا باید به شما کمک کند.

«1»

تمهید شرایط سفر به آخرت

آفرین به این مرد که آمد و تصمیمش را با پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان گذاشت؛ «أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَمُتِيَ الْمَوْتَ» به من اجازه می‌دهید که از خدا درخواست مرگ کنم؟ آدم خسته‌ای نبود که بگویم از زندگی خسته شده، یا مشکلات به او فشار آورده که دیگر دلش نمی‌خواهد در دنیا بماند. حال و زندگی طبیعی داشته است. با خود گفته بود که عمری خوردم و خوابیدم و عبادت کردم، این چند سال باقیمانده را از خدا بخواهم که به عمرم خاتمه دهد و مرا به عالم بعد منتقل نماید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

مرگ امری قطعی است، بخواهی یا نخواهی از راه می‌رسد، راهش نیز راهی طولانی است؛ «سفر طویل» اما من به تو اجازه می‌دهم که درخواست مرگ کنی، ولی قبل از رفتنت، برای ده نفر هدیه بفرستی، بعد از این که این هدایا را فرستادی، مطمئن شدی که به دست همه رسیده است، آن گاه اگر آرزوی مرگ کنی عیبی

(1) - بحار الأنوار: 58/20، باب 12، حدیث 3؛ «رَجَعَ الْمُتَنَهِّمُونَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ يَعْنِي وَ لَمَّا يَرِ لِأَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ عَلِمَ قَبْلَ ذَلِكَ مَنْ يُجَاهِدُ وَ مَنْ لَا يُجَاهِدُ فَأَقَامَ الْعِلْمَ مَقَامَ الرُّؤْيَا لِأَنَّهُ يُعَاقِبُهُمْ بِفِعْلِهِمْ لَا بِعِلْمِهِ.»

بحار الأنوار: 35/20، باب 12؛ «وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ ... مُقَاتِلِ أَنَّهَا نَزَلَتْ فِي غَنَائِمٍ أُخِذَ حِينَ تَرَكْتَ الرُّمَاهُ الْمَرْكَزَ طَلَبًا لِلْغَنِيمَةِ وَ قَالُوا نَحْشَى أَنْ يَقُولَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أَخَذَ شَيْئًا فَهُوَ لَهُ وَ لَا يَقْسِمُ كَمَا لَمْ يَقْسِمِ يَوْمَ بَدْرٍ وَ وَقَعُوا فِي الْغَنَائِمِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَظَنَنْتُمْ أَنَّا نَغُلُّ وَ لَا تَقْسِمُ لَكُمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ الْآيَةَ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 26

ندارد.

بعد فرمودند: هدیه‌هایی را باید برای ملک الموت، قبر، دو ملکی که سؤال کننده در عالم برزخ هستند، ترازوی خدا در قیامت، صراط و مسیر، جبرئیل، پیغمبر و خدا بفرستی، مضمون فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود که اول آن طرف را آباد کن تا زندگی خوبی در آنجا داشته باشی و بعد بگویی: خدایا! مرا ببر.

اما اگر اثاث زندگی، یار، شفیع، نجات دهنده و جایگاه خوبی در آنجا نداشته باشی، می‌خواهی کجا بروی؟ چون انسان اگر این‌ها را نداشته باشد، به قول قرآن مجید: هیچ چاره‌ای جز دوزخ ندارد.

هدایای ارسالی به ملك الموت

اما چهار هديه براى ملك الموت، فرمودند:

«رضا الخَصْمَاءِ وَ قَضَاءِ الْفَوَائِتِ وَ الشُّوقُ إِلَى اللَّهِ وَ التَّمَنَّى لِلْمَوْتِ»

این چهار هديه ملك الموت است.

«رضا الخصماء» به هر کسی که مدیون هستید، دین خود را ادا کن و حتى يك طلبکار مالی نیز باقی نگذارید. طلبکار مالی یعنی تمام کسانی که از شما پول طلب دارند، حتی کسانی که به آنها بدهکارید و خود آنها نمی دانند، باید همه اینها پرداخت شود. «1» اسلام می گوید: آنهایی را که می شناسی، برو و پول آنها را بده. اما آنهایی که نمی شناسی، هر چقدر پولش شد، از عالم بزرگی مانند مراجع تقلید یا وکیل آنها اجازه می گیری و به عنوان ردّ مظالم، به خانواده های مستحق و آبرودار به نیت صاحب پول و به عنوان صدقه می پردازی وگرنه، اگر خانواده مستحق شرعی سراغ نداری، برای این که خدا این بدهی را از پرونده تو پاک کند، پول را به مراجع تقلید یا

(1) - الكافي: 94 / 5، باب الدين، حديث 6؛ «أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُلُّ ذَنْبٍ يُكَفِّرُهُ الْقَتْلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا الدَّيْنَ لَا كَفَّارَةَ لَهُ إِلَّا أَدَاؤُهُ أَوْ يَقْضِيَ صَاحِبُهُ أَوْ يَغْفُوَ الَّذِي لَهُ الْحَقُّ.»

الكافي: 95 / 5، باب قَضَاءِ الدَّيْنِ، حديث 1؛ «أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ كَانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ فَيُنَوِّي قَضَاءَهُ كَانَ مَعَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَافِظَانِ يُعِينَانِهِ عَلَى الْأَدَاءِ عَنْ أَمَانَتِهِ فَإِنْ قَصَرَتْ نِيَّتُهُ عَنِ الْأَدَاءِ قَصَرَ عَنْهُ مِنَ الْمَعُونَةِ بِقَدْرِ مَا قَصَرَ مِنْ نِيَّتِهِ.»

وسائل الشيعة: 329 / 18، باب 5، حديث 23782؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَيُّمَا رَجُلٍ أَتَى رَجُلًا فَاسْتَقْرَضَ مِنْهُ مَالًا وَ فِي نِيَّتِهِ أَنْ لَا يُؤَدِّيَهُ فَذَلِكَ اللَّصُّ الْعَادِي.»

مرگ و فرصت ها، ص: 27

وکیلش می دهی، که از گردن تو رد می شود و به گردن آنها می افتد، آنها نیز می دانند که به کجا برسانند. این رحمت خداست که این راه را گذاشته است تا مردم در عالم برزخ و قیامت مبتلا نباشند.

حکایتی عجیب از امیرالمؤمنین علیه السلام

شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، عرض کرد: علی جان! هزار دینار در این شهر نزد فلان شخص گذاشتم و به مدینه آمدم، اکنون می گویند که او مرده است. به پسرش مراجعه کردم، گفتم: من نزد پدر شما هزار دینار امانت گذاشتم، آمده ام بگیرم. پسرش گفت: والله پدر ما در هیچ کجا، نه در دفتری و نه در وصیتش، چیزی نگفته است.

طلبکار گفت: علی جان! من واقعاً به این پول نیاز دارم، چه کنم؟ حضرت فرمودند: من نمی گذارم که حق تو پایمال شود. به پسر بدهکار فرمود: بیرون مدینه، پشت تپه ای می روی و آنجا می ایستی، تعداد سگ می آیند که یکی از سگها از همه زشت تر و بدترکیب تر است، به او بگو: چنین کسی آمده و می گوید که من هزار دینار نزد تو امانت گذاشته ام، آن را کجا گذاشته ای؟

امیرالمؤمنین علیه السلام این قدرت را دارد که گوشه پرده برزخ را کنار بزند و به پسر میّت بگوید که پدرت را ببین. نه این که حضرت آنها را به دنیا آورده باشد، چون عالم برزخ، عالمی بین دنیا و آخرت است.

سند وجود برزخ بین دنیا و آخرت در قرآن است:

«وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» «1»

یعنی شما چهار دنیا را باید طی کنید؛ رحم مادر، دنیا، برزخ و قیامت. قیامت آخرین مرز است که دیگر بعد از آن دنیایی وجود ندارد.

(1) - مؤمنون (23): 100؛ «و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.»

مرگ و فرصت ها، ص: 28

نه این که امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را از برزخ به دنیا آورده باشند، بلکه پسر را فرستاد و گوشه پرده را کنار زد که آن دنیای برزخ را ببیند.

پسر رفت، بین آن چند سگ، به سگی که از همه سیاه‌تر، بدتر و زشت‌تر بود، گفت: پدر! چنین داستانی است، آیا این طلبکار راست می‌گوید؟ گفت: این هزار دینارش، در خانه و زیر فلان دیوار است. آدرس داد، گفت: برو بردار و به او بده. ای پسر! این را نیز به تو بگویم که تنها راهی که در این عالم درست است، راه علی علیه السلام است و ما بی‌راهه رفتیم و گرفتار شدیم. این راه ما راه علی علیه السلام نیست، بلکه راه ضدّ علی علیه السلام است و روندگان در راه ضدّ علی علیه السلام، بعد از مرگ، به همین صورت محشور می‌شوند.

در قرآن می‌خوانید:

«وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» «1»

خدا حیوان‌ها را نیز محشور می‌کند، یعنی همین حیوان‌ها، وّالا پروردگار که حیوان دیگری را در قیامت نمی‌آورد. آنهایی که انسان آفریده شدند، ولی

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ» «2»

سگ‌ها شدند و به همه می‌پزند اگر چه شکل فعلی او شکل انسان دو پا است، ولی در قیامت مانند چهار پا محشور می‌شوند.

گفت: پسر! ما که دیگر تمام درها به رویمان بسته شده است. ولی به تو بگویم که راه سالم فقط راه علی علیه السلام است. جالب این است که علمای اهل تسنن نیز این معنا را می‌دانند، نه عوام آنان.

تفسیری از تفاسیر علمی، به نام تفسیر «مفاتیح الغیب» است که نویسنده‌اش اهل شهرری بوده، به نام فخر رازی، «3» که رازی یعنی اهل ری. ای فخر رازی از علمای رده اول اهل تسنن است. او در تفسیر سوره فاتحه الكتاب بحث می‌کند که آیا ترك

(1) - تکویر (81): 5؛ «و هنگامی که همه حیوانات وحشی محشور شوند.»

(2) - اعراف (7): 176؛ «پس داستانش چون داستان سگ است.»

(3) - فخر الدین رازی ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی طبرستانی رازی مشهور به امام فخر فقیه شافعی و دانشمند معقول و منقول معروف به ابن الخطیب و فخر رازی (م 543 - 544 هرات 606 ه. ق)

وی در عصر خوارزمشاهیان می زیست و جاه و منزلت و نفوذ کلام او در نزد سلطان محمد خوارزمشاه بسیار بود.

وی در علم کلام و معقولات سرآمد عصر بود و در فنون مختلف تالیفات دارد. فخر رازی در غالب اصول مسلم فلسفی شك کرده و بر فلاسفه مقدم ایراداتی وارد آورده به سبب همین قدرت در تشکیک وی را امام المشککین لقب داده اند. از آثار او نهایه العقول؛ کتاب الاربعین؛ المطالب العالیه؛ محصل افکار المتقدمین والمتاخرین؛ مفاتیح الغیب و ...

فرهنگ فارسی معین (اعلام): 6/ 1310.

مرگ و فرصت ها، ص: 29

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» سوره فاتحه نماز واجب، جایز است؟ اگر نگوید، نمازش صحیح است یا نه؟ «1» آنهایی که مکّه رفته اند، دیدند که امام جماعت مکّه، وقتی «اللّه اکبر» می گوید، مقداری مکث می کند، بعد می گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»** یعنی «بِسْمِ اللَّهِ» آن را می دزد و نمی گوید. فخر می نویسد: آیا ترك «بِسْمِ اللَّهِ» جایز است؟ و آیا «بِسْمِ اللَّهِ» را آهسته باید گفت - مانند علمای مدینه، چون مذهب علمای مدینه با علمای مکّه فرق می کند - یا باید بلند گفت؟ می گوید: بسیاری از علمای بزرگ «بِسْمِ اللَّهِ» را نمی گویند، ما از آنها پیروی کنیم و نگوئیم؟ بسیاری «بِسْمِ اللَّهِ» را آهسته می گویند، ما نیز آهسته بگوئیم؟ چه باید کرد؟

می گوید: من جستجو و تحقیق کردم که در امت پیامبر صلی الله علیه و آله - حرف انسان سگ نما را یادتان نرود که به پسرش گفت: راه علی علیه السلام درست است - گفت: من دقت کردم، یقین پیدا کردم که علی بن ابی طالب علیه السلام در تمام نمازها «بِسْمِ اللَّهِ» را بلند می گفت و من در این مسأله به علی علیه السلام اقتدا می کنم، چون راه او حق است؛ یعنی نمازهایم را با «بِسْمِ اللَّهِ» می خوانم و بلند می گویم.

مرحوم فیض کاشانی نوشته است: در حروف مقطعه قرآن، اگر حروف تکراری مقطعه را حذف کنید و تمام آنها را ترکیب کنید و جمله بسازید، این جمله در می آید: «صراط علی حق نمسکه»؛ در این دنیا فقط راه علی علیه السلام حق است. فقط در این راه حرکت کن! ما نیز به آن راه چنگ انداخته ایم. این حروف مقطعه قرآن است که حرف خداست. «2»

اهل سنت می گویند: ما در راه پیغمبر هستیم، ولی ما با هزار دلیل ثابت کردیم که در راه پیغمبر صلی الله علیه و آله نیستند. يك دليلش این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرمودند: علی بر شما ولایت دارد. دو ماه بعد، پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، شما ابوبکر را ولی خودتان کردید. شما کجا در راه پیغمبر هستید؟

(1) - رجوع کنید به تفسیر رازی (التفسیر الكبير): 1/ 188- / 218 (باب چهارم؛ مسائل فقهی سوره فاتحه الكتاب)

ترجمه بیان السعادة: 1/ 263- 264 (علمای امامیه - رضوان الله علیهم - بهشت و خشنودی خدا آنان را ارزانی باد - / اتفاق نظر دارند که «بسمله» یعنی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» از قرآن بوده و يك آیه از هر سوره محسوب می شود که در اول آن «بِسْمِ اللَّهِ» ذکر شده این آیه در نمازهایی که باید بلند خوانده شود، واجب است که بلند خوانده شود. و نباید در نمازهای واجب ترك گردد. ولی علمای عامه (اهل سنت) در این مورد مخالفت کرده اند. بیضاوی در اول تفسیر خود می گوید: «بسمله» جزء سوره فاتحه می باشد. قراء مکه (خوانندگان اولیه قرآن که در مکه بودند) و کوفه و فقیهان آنجا و ابن مبارک و شافعی نیز همین عقیده را دارند ولی شیبانی و قراء مدینه و بصره و شام و فقیهان این مناطق و مالک و اوزاعی در این امر با آنان مخالفند. ابو حنیفه در این باره مطلبی به طور صریح نگفته است از اینرو، بعضی گمان کرده اند: ابو حنیفه معتقد است، «بسمله» جزء سوره نیست. درباره این مسأله از محمد بن حسن علیه السلام پرسیده شد او گفت: هرچه ما بین دو جلد است کلام خدا می باشد.

بیضاوی می گوید: دلیل ما احادیث بسیاری است که در این باره داریم. ابو هریره روایت کرده است که: «فاتحة الكتاب» هفت آیه دارد، اول آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است. و ام سلمه گفت: رسول صلی الله علیه و آله خدا این سوره را خواند و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را يك آیه به شمار آورد از اینرو، اختلاف است که آیا «بِسْمِ اللَّهِ...» به تنهایی يك آیه می باشد؟ یا با آیه بعد یعنی «الْحَمْدُ لِلَّهِ...» آیه واحدی محسوب می گردد. مسلمانان به این مطلب اجماع دارند که آنچه بین دو جلد است کلام خدا است و آن را می نویسند و اثبات می کنند در حالی که آنان سعی فراوان داشتند که هیچ چیز اضافی در قرآن نباشد حتی آمین در قرآن نوشته نشده است. منقول از کلام بیضاوی. از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که: «بِسْمِ اللَّهِ» از سوره فاتحه است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنرا می خواند و يك آیه از يك سوره به شمار می آورد. از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که: چه می شود اینها را؟! خدا آنها را نابود کند! که قصد بزرگترین آیه کتاب خدا را نمودند و گمان کردند که اگر آنها اظهار کنند بدعت است! از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: آنها بهترین آیه کتاب خدا را که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» باشد، دزدیدند.

تفسیر نور: 1/ 20- / 19 (سؤال: آیا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه ای مستقل است؟)

پاسخ: به اعتقاد اهل بیت رسول الله علیه السلام که صد سال سابقه بر سایر رهبران فقهی مذاهب دارند و در راه خدا به شهادت رسیده و در قرآن نیز عصمت و پاکی آنها به صراحت بیان شده است، آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه ای

مستقل و جزء قرآن است. فخر رازی در تفسیر خویش شانزده دلیل آورده که «بِسْمِ اللَّهِ» جزء سوره است. آلوسی نیز همین اعتقاد را دارد. در مسند احمد نیز «بِسْمِ اللَّهِ» جزء سوره شمرده شده است. برخی از افراد که بسم الله را جزء سوره ندانسته و یا در نماز آن را ترك کرده‌اند، مورد اعتراض واقع شده‌اند. در مستدرک حاکم آمده است: روزی معاویه در نماز بسم الله نگفت، مردم به او اعتراض نمودند که «أُسرقت أم نسيت»، آیه را دزدیدی یا فراموش کردی؟! امامان معصوم علیهم السلام اصرار داشتند که در نماز، بسم الله را بلند بگویند. امام باقر علیه السلام در مورد کسانی که «بِسْمِ اللَّهِ» را در نماز نمی‌خواندند و یا جزء سوره نمی‌شمردند، می‌فرمود: «سَرَقُوا أَكْرَمَ آيَةٍ» بهترین آیه قرآن را به سرقت بردند. در سنن بیهقی در ضمن، حدیثی آمده است: چرا بعضی «بِسْمِ اللَّهِ» را جزء سوره قرار نداده‌اند! شهید مطهری قدس سره در تفسیر سوره حمد، ابن عباس، عاصم، کسایی، ابن عمر، ابن زبیر، عطاء، طاووس، فخر رازی و سیوطی را از جمله کسانی معرفی می‌کند که بسم الله را جزء سوره می‌دانستند. در تفسیر قرطبی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «بِسْمِ اللَّهِ» تاج سوره‌هاست. تنها در آغاز سوره براءت (سوره توبه) بسم الله نیامده و این به فرموده حضرت علی علیه السلام به خاطر آن است که «بِسْمِ اللَّهِ» کلمه امان و رحمت است، و اعلام براءت از کفار و مشرکین، با اظهار محبت و رحمت سازگار نیست.

(2) - تفسیر صافی، فیض کاشانی: 91/1؛ «فی الجمع عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال لكل كتاب صفوة وصفوة هذا الكتاب حروف التهجي. أقول: ومن الأسرار الغريبة في هذه المقطعات أنها تصير بعد التركيب وحذف المكررات؛ علي صراط حق نمسكه أو صراط علي حق نمسكه.»

مرگ و فرصت ها، ص: 30

این هدیه برای ملك الموت؛ «رضا الخصماء» که تمام طلبکارها را تا نمرده‌ای از خودت راضی کنی. اگر راضی نکنی چه می‌شود؟ این را باید از قرآن و روایات بررسی کنیم تا ببینید در قیامت چه افتضاحی به بار می‌آید؟ مال مردم خوردن آسان نیست.

سفارش ابی عبدالله علیه السلام به فرزندش

آخرین فرمایش ابی عبدالله علیه السلام در روز عاشورا به حضرت زین العابدین علیه السلام این بود: پسر! باغی در مدینه دارم که ملك من است. بعد از سفر مکه برنامه‌هایی داشتم، که سه هزار درهم یعنی سیصد دینار طلا می‌شود، علی جان!

من آن سیصد دینار را بدهکارم، از شام که برگشتی، به مدینه که رسیدی، اول قرض مرا ادا کن که من در برزخ ناراحت نباشم. «1» والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

(1) - کشف المحجّه: 183؛ وسائل الشیعة: 322 / 18، باب 2، حدیث 23769؛ «أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُتِلَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاعَ ضَيْعَةً لَهُ بِثَلَاثِمِائَةِ أَلْفٍ دِرْهَمٍ لِيُقْضِيَ دَيْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ عِدَاتٍ كَانَتْ عَلَيْهِ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 31

پی نوشت ها

3 سفر آخرت

انتقال از دنیا به آخرت

تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 37

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

به فرموده قرآن کریم، حرکت انسان از این عالم به عالم دیگر، به دو صورت انجام می گیرد. امام صادق علیه السلام وقتی که آیات را ترجمه می کنند، می فرماید: صورت اول سفر به عالم آخرت، صورتی است که مسافر در شروع سفرش، تمام رنج ها، غصّه ها، اندوه ها، سختی ها و مشکلاتش پایان می پذیرد و سفرش در موجی از امنیت و سلامت شروع می شود.

اما دسته دیگر، کسانی هستند که ابتدای سفر آنها به عالم بعد، ابتدای همه رنج ها، سختی ها، بارها، مشکلات و مضیقّه هاست. «1» علت سلامت سفر دسته اول، سلامت خودشان است. کسانی که در هر مقدار عمری که در دنیا

داشتند، از ابتدای تکلیف تا شروع سفر که ممکن است دو سال طول کشیده باشد، یعنی مثلاً در هفده سالگی از دنیا رفته، یا پنجاه سال طول کشیده و هشتاد سال طول کشیده باشد، این مدت زمانی را که در دنیا سالم زندگی کردند، یعنی به فرموده قرآن، در هیچ زمینه‌ای اهل تجاوز، ظلم و ستم نبودند. اگر بودند نیز ستم به خودشان بوده، آن هم خیلی کم؛ «ظَلَمْتُ نَفْسِي» «2» بودند، اما ظالم به حق بندگان و دین خدا نبودند.

تا آنجایی که روایات و آیات می‌گویند:

(1) - اشاره به آیات:

آل عمران (3): 185؛ «هر کسی مرگ را می‌چشد؛ و بدون تردید روز قیامت پادشاهیتان به طور کامل به شما داده می‌شود. پس هر که را از آتش دور دارند و به بهشت درآورند مسلماً کامیاب شده است؛ و زندگی این دنیا جز کالای فریبنده نیست.»

انبیاء (21): 35؛ «هر کسی چشنده مرگ است و ما شما را [چنانکه سزاوار است] به نوعی خیر و شر [که تهبستگی، ثروت، سلامت، بیماری، امنیت و بلاست] آزمایش می‌کنیم، و به سوی ما بازگردانده می‌شوید.»

عنکبوت (29): 57-58؛ «هر جاندار چشنده مرگ خواهد بود، سپس به سوی ما بازگردانده می‌شوید،* و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند حتماً آنان را در قصرهایی رفیع و با ارزش از بهشت که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، جای خواهیم داد، در آنجا جاودانه‌اند؛ چه نیکوست پاداش عمل‌کنندگان.»

واقعه (56): 83-85؛ «پس چرا هنگامی که روح به گلوگاه می‌رسد،* و شما در آن وقت نظاره‌گر هستید [و هیچ کاری از شما ساخته نیست!]* و ما به او از شما نزدیک‌تریم، ولی نمی‌بینید.»

بحار الأنوار: 222/6-223، باب 8، حدیث 22؛ «مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ شَيْعَةُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ إِلَى قَبْرِهِ فَإِذَا أُدْخِلَ قَبْرُهُ أَتَاهُ مُنَكَّرٌ وَ نَكِيرٌ فَيُقْعِدَانِهِ وَ يَقُولَانِ لَهُ مَنْ رُبُّكَ وَ مَا دِينُكَ وَ مَنْ نَبِيُّكَ فَيَقُولُ رَبِّي اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيِّي وَ الْإِسْلَامُ دِينِي فَيُفَسِّحَانِ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ وَ يَأْتِيَانِهِ بِالطَّعَامِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُدْخِلَانِ عَلَيْهِ الرُّوحَ وَ الرِّيحَانِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُفَرِّقِينَ فَرُوحٌ وَ رِيحَانٌ يَعْنِي فِي قَبْرِهِ وَ حَنَّةٌ نَعِيمٌ يَعْنِي فِي الْآخِرَةِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا مَاتَ الْكَافِرُ شَيْعَةُ سَبْعُونَ أَلْفًا مِنَ الزَّانِيَةِ إِلَى قَبْرِهِ وَ إِنَّهُ لَيَنَاشِدُ حَامِلِيهِ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الثَّقَلَانِ.»

بحار الأنوار: 176 / 79، باب 20، حدیث 14؛ «سَدِيرُ الصَّيْرِفِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَكَرُوا عِنْدَهُ الْمُؤْمِنَ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ يَا أَبَا الْفَضْلِ أَلَا أُحَدِّثُكَ بِحَالِ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ قُلْتُ بَلَى فَحَدَّثَنِي قَالَ فَقَالَ إِذَا قَبَضَ اللَّهُ رُوحَ الْمُؤْمِنِ صَعِدَ مَلَكَاهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ رَبَّنَا عَبْدُكَ فُلَانٌ وَ نَعَمْ الْعَبْدُ كَانَ لَكَ سَرِيعاً فِي طَاعَتِكَ بَطِيباً عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَ قَدْ قَبَضْتَهُ إِلَيْكَ فَمَاذَا تَأْمُرُنَا مِنْ بَعْدِهِ قَالَ فَيَقُولُ اللَّهُ لَهَا أَهْبِطَا إِلَى الدُّنْيَا وَ كُونَا عِنْدَ قَبْرِ عَبْدِي فَمَحْذَانِي وَ سَبْحَانِي وَ هَلَلَانِي وَ كَبِّرَانِي وَ اكْتُبَا ذَلِكَ لِعَبْدِي حَتَّى أَبْعَثَهُ مِنْ قَبْرِهِ ثُمَّ قَالَ أَلَا أُزِيدُكَ فَقُلْتُ بَلَى فَرَدَّنِي فَقَالَ إِذَا بَعَثَ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ قَبْرِهِ خَرَجَ مَعَهُ مِثَالُ يَفْقُدُهُ أَمَامَهُ فَكُلَّمَا رَأَى الْمُؤْمِنُ هَوَلاً مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ لَهُ الْمِثَالُ لَا تَحْزَنْ وَ لَا تَفْزَعْ وَ أَبَشِّرْ بِالسُّرُورِ وَ الْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ فَمَا يَزَالُ يُبَشِّرُهُ بِالسُّرُورِ وَ الْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى يَقِفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَيَحَاسِبُهُ حِسَاباً يَسِيراً وَ يَأْمُرُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمِثَالُ أَمَامَهُ فَيَقُولُ لَهُ الْمُؤْمِنُ رَحِمَكَ اللَّهُ نِعَمَ الْخَارِجِ خَرَجْتَ مَعِيَ مِنْ قَبْرِي مَا زِلْتُ تُبَشِّرُنِي بِالسُّرُورِ وَ الْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى رَأَيْتُ ذَلِكَ فَمَنْ أَنْتَ فَيَقُولُ لَهُ الْمِثَالُ أَنَا السُّرُورُ الَّذِي كُنْتُ تُدْخِلُهُ عَلَى أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا خَلَقَنِي اللَّهُ مِنْهُ لِأَسْرِكَ.»

عیون أخبار الرضا علیه السلام: 1/ 274- 275، حدیث 9؛ «الرضا عن أبيه موسى بن جعفر علیه السلام قال قيل للصادق علیه السلام صف لنا الموت قال للمؤمن كأطيب ريح يشمه فينفس لطيبه و ينقطع التعب و الألم كله عنه و للكافر كلسع الأفاعي و لدغ العقارب و أشد.»

(2) - نمل (27): 44.

مرگ و فرصت ها، ص: 38

از ظلم به خود پرهیز داشتند، «1» ولی اگر ناپرهیزی به وجود آمده، خیلی سنگین نبوده است و در حدّ قتل معنویت نبوده. مثل مریضی که دکتر به او می گوید: سینه شما مقداری مشکل دارد، سرماخوردگی مزمن پیدا کرده اید، مثلاً خربزه نخورید، ولی این مریض به خربزه خیلی علاقه دارد، اما از مریض هایی نیست که کاملاً ناپرهیزی کند، بلکه پنهانی و با ترس و لرز مقدار کمی خربزه می خورد، سرفه اش بیشتر می شود، اما سینه آن قدر خراب نمی شود که او را بکشد.

این ظلم های کم و مختصر، از طرف پروردگار کریم و مهربان قابل عفو و بخشش است. شما خودتان با لغزش های اندک خانواده چه می کنید؟ خانه را به آتش می کشید؟ زن را طلاق می دهید؟ بچه را از خانه بیرون می کنید؟ معمولاً آدم های آرام و کریم، وقتی یکی از اعضای خانواده آنها اشتباه کرد، می گویند: عزیز دلم! فدایت بشوم، این راه ضرر دارد، اگر تکرار کنی، ضررش سنگین تر می شود، اگر ادامه پیدا کند، دیگر لغزش برایت طبیعت ثانویه می شود و آن حالت خالص قلبی را از دست می دهی. این کار را نکن. بعد هم گذشت می کند.

اثر زندگی سالم در سفر سالم

این طایفه‌ای که سالم زندگی کردند، سلامت آنها در کیفیت سفر کردنشان اثر کامل می‌گذارد، یعنی وقتی ملك الموت را می‌بینند، هیچ وحشتی به آنها دست نمی‌دهد، گویا رفیق صد ساله خود را دیده‌اند. البته او نیز وقتی بالای سر این طور آدم‌ها می‌آید، گویا به ملاقات رفیق صد ساله‌اش آمده است؛ با عشق و علاقه می‌آید، لذت می‌برد که فرمان خدا را اجرا کند و این روح سالم را لمس کند.

در روایات قطعه زیبایی نقل شده است که خداوند به ملك الموت فرمود: عمر حضرت ابراهیم علیه السلام تمام شده است، برو جان او را بگیر! ملك الموت خیلی مقامش کمتر از مقام انبیای خداست. معلوم است که مقام پایین‌تر، وقتی سراغ مقام

(1) - اشاره به آیات:

انعام (6): 21؛ «ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بسته، یا آیات او را تکذیب کرده، کیست؟ یقیناً ستمکاران، رستگار نخواهند بود.»

هود (11): 113؛ «و به کسانی که [به آیات خدا، پیامبر و مردم مؤمن] ستم کرده‌اند، تمایل و اطمینان نداشته باشید و تکیه نکنید که آتش [دوزخ] به شما خواهد رسید و در آن حال شما را جز خدا هیچ سرپرستی نیست، سپس یاری نمی‌شوید.»

اشاره به روایات:

نهج البلاغه: نامه 31؛ «... يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ فَأَحِبِّ لِعَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَ لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ.»

غررالحکم: 455، حدیث 10381؛ «إِيَّاكَ وَالظُّلْمَ؛ فَإِنَّهُ يُزُولُ عَمَّنْ تَظْلِمُهُ وَيَبْقَى عَلَيْكَ.»

غررالحکم: 457، حدیث 10438؛ «إِيَّاكَ وَالظُّلْمَ؛ فَإِنَّهُ أَكْبَرُ الْمَعَاصِي وَ إِنَّ الظَّالِمَ لَمُعَاقَبٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِظُلْمِهِ.»

غررالحکم: 457، حدیث 10439؛ «إِيَّاكَ وَالْجَوْرَ؛ فَإِنَّ الْجَائِرَ لَا يَرِيحُ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ.»

غررالحکم: 457، حدیث 10463؛ «إِيَّاكَ وَالظُّلْمَ؛ فَمَنْ ظَلَمَ كَرِهَتْ أَيَّامُهُ.»

مستدرک الوسائل: 103/12، باب 77، حدیث 13635-13636؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِيَّاكُمْ وَ الظُّلْمَ فَإِنَّهُ يُجْرَبُ قُلُوبُكُمْ» «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ»

مرگ و فرصت ها، ص: 39

بالا تر می آید، با چه وضعی می آید؛ با دنیایی از ادب و احترام، تواضع و انکسار.

می آید، سلام می کند، می گوید: اجازه می دهید روح را قبض کنم؟

حضرت ابراهیم علیه السلام به ملک الموت فرمود: نه. عرض کرد: خدایا! می گوید: نه.

خداوند فرمود: حقیقت مرگ را به او نشان بده. ملک الموت! از جانب پروردگار به او بگو:

«هل رأيتَ حبيباً يكره لقاء حبيبهِ» «1»

عاشق، از زیارت معشوق ناراحت می شود؟ این را از او بپرس.

ملک الموت نیز حرف خدا را به او عرض کرد. حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: خیر.

گفت: مرا فرستاده اند تا تو را به زیارت معشوق ببرم، حضرت فرمود: پس در گرفتن جان من درنگ نکن. این حقیقت مرگ است.

امیرالمؤمنین علیه السلام جمله زیبایی در مورد مرگ این گونه افراد دارند، می فرمایند:

«ينتقل من دار الى دار» «2»

در دنیا که به طرف آخرت است را باز می کنند، از این خانه درون خانه بعدی می شود. به انسان پاك می گویند: وقت شما برای زندگی در این خانه تمام شده است، زندگی بعدی شما در آن خانه است، بفرمایید شروع کنید. تعارف با ادب. آن هم چه خانه ای؟ خانه ای که هیچ چیزش قابل مقایسه با اینجا نیست.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

وقتی این‌ها به عالم بعد منتقل می‌شوند، فقط در برزخشان چهل چراغ روشن می‌کنند که نور آنها با آفتاب قابل مقایسه نیست. این البته مبالغه در کلام، مبالغه حقی است، یعنی این‌ها وارد عالم بعد می‌شوند، اگر کسی تا ابد در عالم این‌ها، برای پیدا کردن چیزی بچرخد، دزهای تاریکی پیدا نمی‌کند. این‌ها از این عالم ظلمانی وارد عالم نور می‌شوند. «3»

(1) - مستدرک الوسائل: 95 / 2، باب 13، حدیث 1517؛ «الصَّادِقُ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَبْضَ رُوحِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَهْبَطَ إِلَيْهِ مَلَكُ الْمَوْتِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِبْرَاهِيمُ قَالَ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا مَلَكُ الْمَوْتِ أَدَاعٍ أَمْ نَاعٍ فَقَالَ بَلْ دَاعٍ يَا إِبْرَاهِيمُ فَأَجَبَ قَالَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهَلْ رَأَيْتَ خَلِيلًا يُمِيتُ خَلِيلَهُ قَالَ فَرَجَعَ مَلَكُ الْمَوْتِ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ إلهي قَدْ سَمِعْتُ مَا قَالَ خَلِيلُكَ إِبْرَاهِيمُ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يَا مَلَكُ الْمَوْتِ اذْهَبْ إِلَيْهِ وَ قُلْ لَهُ هَلْ رَأَيْتَ حَبِيبًا يَكْرَهُ لِقَاءَ حَبِيبِهِ إِنَّ الْحَبِيبَ يُحِبُّ لِقَاءَ حَبِيبِهِ.»

(2) - شرح نهج البلاغه: 97 / 2؛ ذیل خطبه 28؛ «فقال: لو أراد رجل أن ينتقل من دار إلى دار ما أظنه كان يترك في الدار الأولى شيئاً.»

(3) - بحار الأنوار: 195 / 7، باب 8، حدیث 65؛ «أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ زَرْجَدٍ خَضْرَاءَ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ عَنْ يَمِينِهِ وَ كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ وَ جُوهُهُمْ أَشَدُّ بَيَاضاً وَ أَضْوَاءُ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ يَغْطِيهِمْ بِمَنْزِلَتِهِمْ كُلُّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ يَقُولُ النَّاسُ مِنْ هَؤُلَاءِ هَؤُلَاءِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ.»

بحار الأنوار: 15 / 65، باب 15، حدیث 18؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَبْعَثُ اللَّهُ عِبَاداً يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَهْلَلُ وَجُوهُهُمْ نُوراً عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ مِنْ نُورٍ فَوْقَ مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ بِأَيْدِيهِمْ قُضْبَانٌ مِنْ نُورٍ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ وَ عَنْ يَسَارِهِ بِمَنْزِلَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَ بِمَنْزِلَةِ الشُّهَدَاءِ وَ لَيْسُوا بِشُهَدَاءَ فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا مِنْهُمْ فَقَالَ لَأَقَامَ آخِرُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا مِنْهُمْ فَقَالَ لَأَقَامَ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَوَضَعَ يَدُهُ عَلَى مَنْكِبِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ هَذَا وَ شِيعَتُهُ.»

بحار الأنوار: 316 / 23، باب 18، حدیث 25؛ «جَابِرٌ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله هُوَ نُورٌ أَمَامَ الْمُؤْمِنِينَ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا أَدْنَى اللَّهُ لَهُ أَنْ يَأْتِيَ مَنْزِلَهُ فِي حَنَاتِ عَدْنٍ وَ هُمْ يَتَّبِعُونَهُ حَتَّى يَدْخُلُونَ مَعَهُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ بِأَيْمَانِهِمْ فَأَنْتُمْ تَأْخُذُونَ بِحُجَزِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ يَأْخُذُ آلُهُ بِحُجَزِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَأْخُذُهُمَا [بِأَخْذَانِ]

يُحْجِزُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَأْخُذُ عَلَيْهِ بِحُجْزِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَتَّى يَدْخُلُونَ مَعَهُ فِي جَنَّةٍ عَدَنِ قَوْلُهُ بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ حَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

مرگ و فرصت ها، ص: 40

منظور از چهل چراغ فروزان تر از خورشید این است که این ها از این عالم ظلمانی - چون این عالم، تنها عالمی است که در آن معصیت خدا می شود، لذا ظلمانی است - وارد عالم نور می شوند.

کسب نور آخرتی در دنیا

نور و روشنائی آخرت از کیست؟ از خودشان. خودشان این نور را در این دنیا کسب کرده اند:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» «1»

در این سند قرآنی، خدا به پیغمبر نمی گوید: تو در عالم بعد، مردان و زنان مؤمن را می بینی که نور پیشاپیش آنها در حرکت است، نمی گوید: «نور الله» می گوید «يَسْعَى نُورُهُمْ» روشنائی خودشان.

وقتی که وارد عالم بعد می شوند، نور آن چشم، گوش، شکم، شهوت، دست، بدن، قدم، قلم، نیت و عمل پاک، همگی بیرون می زند. البته این نوری که این ها دارند، در واقع از خداست که از طریق قرآن و اهل بیت علیهم السلام به صورت ایمان و عمل به دین، به آن ها منتقل شده است.

درباره قرآن می خوانیم:

«وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» «2»

درباره اهل بیت علیهم السلام می خوانیم:

«خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا» «3»

روشن تر آن در زیارت اربعین است:

«اشهد أنّك كنت نوراً في الاصلاب الشاخنة» «4»

(1) - حدید (57): 12؛ « [این پاداش نیکو و بارزش در] روزی [است] که مردان و زنان باایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند.»

(2) - نساء (4): 174؛ «و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما نازل کردیم.»

(3) - من لا یحضره الفقیه: 613 / 2، زیارة جامعة لجميع الائمة علیهم السلام، حدیث 3213.

(4) - تهذیب الاحکام: 114 / 6، زیارة الاربعین، حدیث 17.

مرگ و فرصت ها، ص: 41

نمی گویم «اشهد أنّك نطفة في اصلاب الشاخنة» در زیارت وارث اصلاً نطفه نمی گوید، یعنی نطفه این ها از نور بوده است که «في الاصلاب الشاخنة و الارحام المطهرة».

شما که تا حدی به کتاب خدا عمل می کنید، این عمل به قرآن، نور است. ماه رمضان روزه گرفتید، این عمل به قرآن است؛ قرآن می گوید: هر کدام ماه رمضان را درك کردید، روزه بگیریید. سر سال که می شود، حساب می کنید، خمس دارید، به مرجع تقلید یا به وکیل مرجع می دهید، این عمل به:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ» «1»

است. شما انفاق می کنید، صدقه می دهید، کار خیر می کنید، این ها عمل به قرآن است.

«وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا» «2»

اگر یتیم، اسیر و زندانی باشد، چه بهتر، اما اگر نتواند، افطار خانواده خویش را می دهد، این عمل به قرآن و انتقال نور است. شما نور خدا و اهل بیت علیهم السلام را که تجلّی در آیات قرآن دارد، به صورت عمل در می آورید و به خودتان منتقل می کنید.

محبتی که به اهل بیت علیهم السلام دارید، برای ابی عبدالله علیه السلام گریه می کنید، همین محبت ها دائماً تولید نور می کند، اگر چه خواب باشید، قلب تان از مایه محبت، تولید نور می کند.

اثر نور دنیا در آخرت

این نور در این سفر ظهور می کند؛ شما وارد برزخ می شوید، می بینید که برزخ از همه جای دنیا و ما فیها روشن تر است. در آن روشنائی، آدم را ترس می گیرد؟ در آن زمان تنها نیستید. قرآن می گوید:

(1) - انفال (8): 41؛ «و بدانید هر چیزی را که [از راه جهاد یا کسب یا هر طریق مشروعی] به عنوان غنیمت و فایده به دست آوردید [کم باشد یا زیاد] يك پنجم آن برای خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و خویشان پیامبر، و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است.»

(2) - انسان (76): 8؛ «و غذا را در عین دوست داشتنش، به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می کنند.»

مرگ و فرصت ها، ص: 42

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» «1»

ما فرشتگان رحمت خدا در دنیا به شکل نامرئی همراه شما بودیم و یاری تان می دادیم، اکنون در این سفر نیز یار شما هستیم. این را به یقین بدانید. وارد عالم بعد که شدید، در این روشنائی خودتان و همراه شدن با این فرشتگان، خانواده و تمام متعلقات دنیایی را از یاد می برید، یعنی هیچ احساس تنهایی نمی کنید.

به قیامت که وارد می شویم، آنجا یاد خانواده و متعلقات می افشیم، در دو جای قرآن می گوید: آنجا وارد بهشت می شوید:

«جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَ مِنْ صَلَاحٍ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَنْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ» «2»

پدران، همسران و بچه های خوب و صالح تان می آیند تا با هم به بهشت بروید و تا ابد با هم باشید.

در اصفهان پس از منبر، پیرمردی با گریه آمد و گفت: من همسر را خیلی دوست دارم، برای این که او خیلی خوب است. گفت: چرا گریه می کنی؟ گفت: من با این منبری که شنیدم، به ذهنم آمد که از شما بپرسم: من در قیامت، اگر حورالعین نخواهم و فقط همسر را بخواهم، آیا اجازه می دهند؟ گفتم: واقعاً حورالعین نمی خواهی؟ گفت: نه. گفتم: آفرین بر همت شما. نخواستن حورالعین خیلی همت می خواهد. مثلاً جوانی همه چیز آماده باشد، بگوید: من زنا و رابطه نامشروع نمی خواهم. این نخواستن، دلیل بر همت والای این انسان است.

گفت: من همسر را می خواهم. گفتم: خدا این کار را برایت کرده است. سند آن در دو سوره از قرآن است:

«جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَّحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ»

(1) - فصلت (41): 30؛ «بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند [و می گویند]: مرسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد.»

(2) - رعد (13): 23؛ «بهشت های جاویدی که آنان و پدران و همسران و فرزندان شایسته و درست کارشان در آن وارد می شوند.»

مرگ و فرصت ها، ص: 43

ازدواج شما را که خدا به هم نمی زند، طلاق در کار نیست، در قیامت همسر تو را به کس دیگر و همسر دیگری را به تو نمی دهند. اما حورالعین را گرچه نخواهی، آنجا به تو می دهند، ولی آنجا دیگر همسرت حسادت نمی کند، بلکه با حورالعین رفیق است.

اما همسرت را طبق این دو مدرک قرآنی به تو می دهند. طبق این دو سند است که این ازدواج ها با مرگ باطل نمی شود. اما خیلی از ازدواج ها با مرگ باطل می شود؛ ازدواج حضرت نوح و لوط علیهما السلام با همسرشان، بعد از مردن باطل شد.

قرآن مجید در آخر سوره تحریم «1» می فرماید:

در قیامت گریبان همسر نوح و لوط علیهما السلام را می گیرم و با عصبانیت به آنها می گویم:

هر دو با وارد شوندگان در جهنم، وارد جهنم شوید. آنجا آنها نمی توانند بگویند: من همسر را می خواهم، چون دیگر همسرش نیست، طلاق الهی در میان می آید.

در آنجا فرعون نمی تواند بگوید: من آسیه علیها السلام را می خواهم، چون خدا طلاق آسیه را با شهادت آسیه رقم زد. آنجا بعضی از همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله جرأت ندارند که بگویند: ما پیغمبر صلی الله علیه و آله را می خواهیم، آنها نیز باید با همسران لوط و نوح علیهما السلام در يك جایگاه باشند. پیغمبر صلی الله علیه و آله در قیامت می فرماید: خدایا! من تنها همسری که در این عالم می خواهم، حضرت خدیجه علیها السلام است.

یا حضرت زهرا و علی علیهما السلام، هر دو حقیقت واحدی هستند، این ها ازدواجشان باطل نمی شود. ازدواجی قوی و بالاتر از این نمی شود.

خوشا به حال سیدهای صالح و سالم! مانند: سیدمرتضی و برادرش، سید رضی، صاحب کتاب شریف «نهیج البلاغه»، زیرا در قیامت، حضرت زهرا علیها السلام وقتی تمام درهای بهشت به رویش باز است، اول می گوید: خدایا! فرزندانم چه می شوند؟ خوشا به حال سیدهای سالم که اگر لغزشی نیز داشتند، توبه واقعی کردند.

(1) - اشاره به آیات:

سوره تحریم (66)؛ 10 - 11؛ «خدا برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده که تحت سرپرستی و زوجیت دو بنده شایسته از بندگان ما بودند، ولی [در امر دین و دین داری] به آن دو [بنده شایسته ما] خیانت ورزیدند، و آن دو [پیامبر] چیزی از عذاب خدا را از آن دو زن دفع نکردند و [هنگام مرگ] به آن دو گفته شد: با وارد شوندگان وارد آتش شوید.* و خدا برای مؤمنان همسر فرعون را مثل زده است هنگامی که گفت: پروردگارا! برای من نزد خودت خانه ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش رهایی بخش و مرا از مردم ستمکار نجات ده.»

مرگ و فرصت ها، ص: 44

حضرت زهرا علیها السلام بهشت را که می بیند، می فرماید: خدایا! من بدون فرزندانم نمی توانم از این نعمت ها استفاده کنم. خطاب می رسد: آنها را صدا بزن. امام باقر علیه السلام می فرماید: مادرم اول، ما را تا امام دوازدهم علیهم السلام صدا می زند بعد فرزندان آنها تا روز قیامت را. «1» این افتخار و کرامت است که خون حضرت زهرا علیها السلام در فرزندان جاری است.

بدن مثالی و برزخی مؤمنین

این نوعی از مرگ است؛ با سلامت، نور و امنیت از دنیا به عالم بعد سفر کردن.

چقدر طول می کشد؟ قدر چشم به هم زدن. با این بدن چه می کنند؟ این بدن را وقتی بردند و خاکش کردند، وقتی روح را جدا کردند، این بدن تبدیل به خاک می شود، ولی چون در همه کارهای خوب و عبادت شریک روح شما بوده، در قیامت آن را برمی گردانند، اما در برزخ کاری به کار بدن ندارند و فقط روح لطیف شما با بدن نوری که به شکل همین بدن است؛ اسم آن بدن مثالی است که بدن بی وزنی است.

در عالم برزخ، سر سفره خدا هستید، شب های جمعه همه شما را خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام می برند، میهمان ایشان هستید، دوباره سر جای خود می آید، تا قیامت بشود. مگر در قرآن نخوانده اید:

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي» «2»

اول کنار عباد من - علی و اولاد علی علیهم السلام - بیا، بعد داخل بهشت شو. این نوعی از مرگ است.

مرگ دیگر نیز توضیح نمی خواهد، چون همه چیزش ضدّ این مرگ است؛ سفر

(1) - بحار الأنوار: 62/43 - 63، باب 3، حدیث 54؛ «جَعَفَرٌ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَىٰ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّىٰ تَمُرَّ بِنْتُ حَبِيبِ اللَّهِ إِلَىٰ قَصْرِهَا فَتَمُرَّ إِلَىٰ قَصْرِهَا فَاطِمَةُ ابْنَتِي وَ عَلَيْهَا زَيْطَانٍ خَضِرَاوَانٍ حَوَالَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ حُورَاءَ فَإِذَا بَلَغَتْ إِلَىٰ بَابِ قَصْرِهَا وَجَدَتْ الْحَسَنَ قَائِمًا وَ الْحُسَيْنَ نَائِمًا مَقْطُوعَ الرَّأْسِ فَتَقُولُ لِلْحَسَنِ مَنْ هَذَا فَيَقُولُ هَذَا أَخِي إِنْ أُمَّةَ أَبِيكَ قَتَلُوهُ وَ قَطَعُوا رَأْسَهُ فَيَأْتِيهَا النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يَا بِنْتَ حَبِيبِ اللَّهِ إِنِّي إِنَّمَا أُرِيْتُكَ مَا فَعَلْتُ بِهِ أُمَّةُ أَبِيكَ لِأَنِّي ادَّخَرْتُ لَكَ عِنْدِي تَعْزِيَةً بِمُصِيبَتِكَ فِيهِ إِنِّي جَعَلْتُ تَعْزِيَتَكَ الْيَوْمَ أَنِّي لَا أَنْظُرُ فِي مُحَاسَبَةِ الْعِبَادِ حَتَّىٰ تَدْخُلَ الْجَنَّةَ أَنْتَ وَ دُرِّيَّتُكَ وَ شِيعَتُكَ وَ مَنْ أَوْلَاكُمْ مَعْرُوفًا مِمَّنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ شِيعَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَنْظُرَ فِي مُحَاسَبَةِ الْعِبَادِ فَتَدْخُلُ فَاطِمَةُ ابْنَتِي الْجَنَّةَ وَ دُرِّيَّتُهَا وَ شِيعَتُهَا وَ مَنْ أَوْلَادُهَا [مَنْ أَوْلَاكُمْ] مَعْرُوفًا مِمَّنْ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِهَا فَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَقُ الْأَكْبَرُ قَالَ هَؤُلَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ هِيَ وَ اللَّهُ فَاطِمَةُ وَ دُرِّيَّتُهَا وَ شِيعَتُهَا وَ مَنْ أَوْلَاهُمْ مَعْرُوفًا مِمَّنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ شِيعَتِهَا.»

(2) - فجر (89): 27 - 30؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته!»* به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد.* پس در میان بندگانم درآی* و در بهشتم وارد شو.»

مرگ و فرصت ها، ص: 45

از این عالم به تاریک‌ترین جایگاه، غریبانه و تنها. به جایی که بعد از دفن بدن، روح را در وادی برهوت می‌برند که تمام پنجره‌های جهنم به طرف آن وادی باز است و شب و روز حرارت و شعله‌های جهنم از این پنجره‌ها به آن وادی می‌زند.

«النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا» «1»

شب و روز برزخ، آتش به آنها دمیده می‌شود و هیچ کس نیست که آنها را نجات دهد.

آنجایی که مردن تاریکی دارند، به چه علت مرگ آنها ظلمانی است؟ به خاطر ناباب بودن خودشان. از موارد نابابی، خوردن مال حرام است که باعث این نوع از مرگ می‌شود. روایات مربوط به خوردن مال حرام را از مهم‌ترین کتاب‌ها برای شما خواهم گفت. از مواردی که باعث مرگ سخت و بد می‌شود، خوردن مال مردم است که خیلی رواج دارد. «2» والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

(1) - غافر (40): 46؛ «[عذابشان] آتش است که صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند.»

(2) - بحار الأنوار: 172 / 72، باب 58، حدیث 9؛ «إِني عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خَيْرِ الْمِعْرَاجِ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَرْتُ بِقَوْمٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ مَوَائِدُ مِنْ لَحْمٍ طَيِّبٍ وَ لَحْمٍ خَبِيثٍ يَأْكُلُونَ اللَّحْمَ الْحَبِيثَ وَ يَدْعُونَ الطَّيِّبَ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرِئِيلُ فَقَالَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الْحَرَامَ وَ يَدْعُونَ الْحَلَالَ وَ هُمْ مِنْ أُمَّتِكَ يَا مُحَمَّدُ.»

بحار الأنوار: 314 / 63، باب 2، حدیث 6؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أَكَلَ الْحَلَالَ قَامَ عَلَى رَأْسِهِ مَلَكٌ يَسْتَعْفِرُ لَهُ حَتَّى يَمُوتَ مِنْ أَكْلِهِ وَ قَالَ إِذَا وَقَعَتِ اللَّقْمَةُ مِنْ حَرَامٍ فِي جَوْفِ الْعَبْدِ لَعَنَهُ كُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا دَامَتِ اللَّقْمَةُ فِي جَوْفِهِ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَكَلَ اللَّقْمَةَ مِنَ الْحَرَامِ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ فَإِنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِنْ مَاتَ فَالنَّارُ أَوْلَى بِهِ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 46

پی نوشت‌ها

4 ورود به قیامت

طرق ورود به عالم بعد

تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت‌ها، ص: 53

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

قرآن مجید راه سفر انسان به آخرت را در دو طریق بیان می‌کند، و علت تقسیم این سفر به دو کیفیت، دو گروه بودن مردم در طول تاریخ است. از زمان شروع زندگی انسان در کره زمین تا اکنون، مردم دو گروه بوده‌اند و تا برپا شدن قیامت نیز همین دو گروه خواهند بود.

رگ رگست این آب شیرین آب شور در خلائق می‌رود تا نفخ صور «1»

البته در دو گروه شدن انسان‌ها، هیچ اجباری نبوده و نیست، یعنی این خدای متعال نیست که انسان‌ها را به دو گروه تقسیم کرده است، بلکه خود مردم هستند که به انتخاب و اختیار خودشان دو گروه شده‌اند که خدا از آن دو گروه خبر می‌دهد، نه این که باعث دو گروه شدن آنها باشد.

خدا، روشن‌گر راه هدایت و ضلالت

بسیاری از مسائل که در قرآن مجید مطرح است، فقط خبر از زندگی مردم است، نه این که اجبار پروردگار باشد. تنها چیزی را که نسبت به انسان بعد از آفریده شدن و مکلف شدنش برعهده خدا می‌داند، فقط راهنمایی و هدایت است:

(1) - مثنوی معنوی مولوی.

مرگ و فرصت ها، ص: 54

«أَمْ لَمْ يُجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ* وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ* وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» «1»

دو چشم باز و زبان گویا برای انسان قرار داده‌ام که اگر بنا باشد پرسد، پرسد که جهلش را علاج کند. دو لب نیز دارد که بتواند درست حرف بزند. بعد دو راه و چاه را نیز به او راهنمایی کرده‌ام؛ گفت: این يك راه است؛ هر کسی در این راه حرکت کند، پایان این راه، رضوان و بهشت است.

ضد این راه نیز جاده‌ای است که وصل به چاه عمیقی به نام دوزخ است، که هر کسی این راه را برود، به ناچار در پایان این راه به دوزخ می‌افتد. پس ما شما را هدایت کردم، اما این شما هستید که انتخاب‌گر هستید. می‌توانید اشتباه انتخاب نکنید، چون عقل به شما دادم، پیغمبر و امام معصوم علیهم السلام برایتان قرار دادم، کتاب آسمانی برایتان نازل کردم، این چهار حجت من بر شما است. چهره‌هایی را با عقل کامل در میان شما قرار دادم که حجت پنجم است، پس عذرتان چیست که به جهنم می‌روید؟

رَدِّ هر گونه عذر گناه در قیامت

شما باید عذر قابل قبولی برای جهنم رفتن خود داشته باشید. اگر بگویید: خدا که پیغمبری نفرستاده است:

«لَوْ لَا أَرْسَلْتُ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَنَّبَعِ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نُخْزَى» «2»

اگر پیغمبری فرستاده بودی، ما حتماً از احکام و برنامه‌های تو پیروی می‌کردیم، خدا جواب می‌دهد: من که فرستادم، چرا از آنها پیروی نکردید؟ خدا می‌فرماید:

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ» «3»

چرا پیروی نمی کنید؟

شما در کنار چند حجت قرار دارید؛ پیغمبران، ائمه طاهرين، کتب آسمانی مانند

(1) - بلد (90): 8-10؛ «آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟* و يك زبان و دو لب؟* و او را به راه خیر و شر هدایت نکردیم [تا راه خیر را بگزیند و راه شر را واگذارد؟]»

(2) - طه (20): 134؛ «قطعاً می گفتند: پروردگارا! چرا رسولی به سوی ما نفرستادی تا پیش از آنکه خوار و رسوا شویم، آیات تو را پیروی کنیم.»

(3) - بقره (2): 213؛ «خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت، و با آنان به درستی و راستی کتاب را نازل کرد.»

مرگ و فرصت ها، ص: 55

قرآن، یا امت های قبلی، تورات، انجیل و زبور و صحف، چهره هایی با عقل کامل، عقل و چشم باز، شما دیگر چه عذری دارید که در طریق گمراهی قدم برمی دارید؟

چند آیه در قرآن مجید است که مربوط به قیامت است. خدا به تمام گمراهان در قیامت می گوید: اینجا جای عذرخواهی و بهانه نیست. چون هر عذری بیاورید، دروغ است، بنابراین از اول راه عذرتراشی را می گیرد، می گوید:

«لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ» «1»

عذری نیاورید، چون هر عذری بیاورید، من به شما ثابت می کنم که دروغ می گوئید. تمام امکانات لازم برای حرکت در راه هدایت برای شما بود، بنابراین بهانه نیاورید.

تبیین راه شکر و کفر توسط خدا

در آیه دیگر می فرماید:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» «2»

ما راه را نشان دادیم، یعنی کار ما تمام و نسخه ما کامل است، چون به لفظ ماضی می گوید، نمی گوید: بعد هدایت می کنم، بلکه می گوید: «هَدَيْنَاهُ» چراغ هدایت من از همان زمان شروع زندگی شما انسان ها روشن بوده، چون وقتی آدم و حوا علیهما السلام را می خواستم روی زمین قرار بدهم و حتی به ابلیس خطاب کردم: من نخواستم که حتی دشمنم به جهنم برود، فقط او را از بارگاه ربوبی خودم بیرون کردم، اما به او و آن زن و شوهر گفتم: «قُلْنَا اهْبِطُوا» «اهْبِطُوا» جمع است، از سه به بالا را شامل می شود:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» «3»

(1) - توبه (9): 66؛ « [بگو: نسبت به اعمال و گفتارتان] عذرخواهی نکنید که [عذرخواهی شما را پایه واساسی نیست] یقیناً شما پس از ایمانتان کافر شدید.»

(2) - انسان (76): 3؛ «ما راه را به او نشان دادیم یا سپاس گزار خواهد بود یا ناسپاس.»

(3) - بقره (2): 38؛ «گفتیم: همگی از آن [مرتبه و مقام] فرود آید؛ چنانچه از سوی من هدایتی برای شما آمد، پس کسانی که از هدایتم پیروی کنند نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.»

مرگ و فرصت ها، ص: 56

همگی به روی زمین بروید، اما من بلافاصله شما را راهنمایی می کنم که از چه جاده ای در زندگی حرکت کنید. اگر ابلیس با آن بلایی که بر سر آدم و حوا درآورد، هدایت مرا می پذیرفت، او نیز به بهشت می رفت.

امام صادق علیه السلام می فرماید: حتی خدا حاضر شد که در زمان حضرت موسی علیه السلام از تمام گناهان ابلیس گذشت کند، لذا به او فرمود: به ابلیس بگو: قضای آن سجده ای که نکردی را بر سر قبر آدم بجا بیاور، من گذشته ات را می آمرزم. ابلیس گفت: من به خودش وقتی که زنده بود سجده نکردم، به قبرش سجده کنم؟ «1» پس خودم هستم که بد حرکت می کنم و می گویم: هر چه می خواهد، بشود. خدا که می خواهد با هر نوع دستاویزی مرا به طرف خودش بکشد؛ با انبیا، ائمه، عقل کامل، عالم ربانی، کتب آسمانی، حادثه و اتفاقات، اما من می گویم: صد و بیست و چهار هزار پیغمبر،

دوازده امام، قرآن، عقل و تمام حجت‌های خدا را رها کن. پس چه چیزی در این دنیا نزد تو اهمیت دارد؟ می‌گوید: رفیق، نوار برای من می‌گذارد، عرق و شراب به من می‌دهد، قمار راه می‌اندازد، بساط زنا برای من فراهم می‌آورد.

اما به دنبال حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام بروم که می‌گویند: ارتباط با ناعمر، ربا، بی‌حجابی حرام است.

بَهشت و جهنم با انتخاب انسان

قرآن می‌فرماید: جهنمی‌ها خودشان جهنم را انتخاب می‌کنند، بهشتی‌ها نیز خودشان بهشت را برمی‌گزینند، ما فقط هدایت آنها را به عهده گرفته‌ایم که بگوییم:

این جاده منتهی به بهشت و این جاده آخرش دوزخ است. انتخاب و اختیار با شما است. هیچ کس به من نگوید که چرا خودت جلوی گمراهی مرا نمی‌گیری؟ چون من اراده ازلی و ابدی بر هدایت اجبار تعلق نگرفته است. من به اجبار کسی را به بهشت و جهنم نمی‌برم. من فقط راه را نشان می‌دهم.

(1) - بحار الأنوار: 280/60 - 281، حدیث 169 - 170؛ «ابن عُمَرَ قَالَ لَقِيَ إِبْلِيسَ مُوسَى فَقَالَ لِمُوسَى أَنْتَ الَّذِي اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَكَلَّمَكَ تَكْلِيمًا أَذْنَبْتُ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَتُوبَ فَاشْفَعْ لِي إِلَى رَبِّي أَنْ يَتُوبَ عَلَيَّ قَالَ مُوسَى نَعَمْ فَدَعَا مُوسَى رَبَّهُ فَقِيلَ يَا مُوسَى قَدْ فَضَيْتَ حَاجَتَكَ فَلَقِيَ مُوسَى إِبْلِيسَ وَ قَالَ قَدْ أَمَرْتُ أَنْ تَسْجُدَ بِقَبْرِ آدَمَ وَ يَتَابَ عَلَيْكَ فَاسْتَكْبَرَ وَ غَضِبَ وَ قَالَ لَمْ أَسْجُدْ لَهُ حَيًّا أَسْجُدْ لَهُ مَيِّتًا ثُمَّ قَالَ إِبْلِيسُ يَا مُوسَى إِنَّ لَكَ عَلَيَّ حَقًّا بِمَا شَفَعْتَ لِي إِلَى رَبِّكَ فَادْكُرْنِي عِنْدَ ثَلَاثٍ لَا أَهْلِكَ فِيمَنْ أَهْلِكَ اذْكُرْنِي حِينَ تَغْضَبُ فَإِنِّي أَجْرِي مِنْكَ بِجَرَى الدَّمِ وَ اذْكُرْنِي حِينَ تَلْقَى الرَّحْفَ فَإِنِّي آتِي ابْنَ آدَمَ حِينَ يَلْقَى الرَّحْفَ فَادْكُرْهُ وَ لَدَهُ وَ زَوْجَتَهُ حَتَّى يُؤَيِّيَ وَ إِيَّاكَ أَنْ تُجَالِسَ امْرَأَةً لَيْسَتْ بِذَاتِ مَحْرَمٍ فَإِنِّي رَسُولُهَا إِلَيْكَ وَ رَسُولُكَ إِلَيْهَا.»

«أَنْسِ قَالَ إِنَّ نُوحًا لَمَّا رَكِبَ السَّفِينَةَ أَتَاهُ إِبْلِيسُ فَقَالَ لَهُ نُوحٌ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا إِبْلِيسُ قَالَ فَمَا جَاءَ بِكَ قَالَ جِئْتُ تَسْأَلُ لِي رَبِّكَ هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ تَوْبَتُهُ أَنْ يَأْتِيَ قَبْرَ آدَمَ فَيَسْجُدَ لَهُ قَالَ أَمَّا أَنَا لَمْ أَسْجُدْ لَهُ حَيًّا أَسْجُدْ لَهُ مَيِّتًا قَالَ فَاسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.»

این که بگویی: چرا جلوی مرا نمی گیری که من با زن نامحرم نروم، عرق نخورم، ورق بازی و قمار نکنم؟ اگر تو جلوی مرا بگیری، من این گونه گناه نمی کنم؟ چون به من چه که جلویت را بگیرم. من تو را راننده بدن و روح قرار داده‌ام، هر کجا که احساس خطر می کنی، ترمز کن. ماه مبارك رمضان بهترین دلیل بر این است که همه می توانند از حرام خودداری کنند.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا»

می گوید: گروهی راه هدایت را انتخاب می کنند که آخرت بهشت است، گروهی نیز راه ضلالت، کفر و شرک را انتخاب می کنند که آخرش جهنم است.

این که انسان ها دو گونه می میرند و به آخرت سفر می کنند؛ سفری که برای گروه مؤمن است زیباترین و راحت ترین سفر است، که آیات و روایات می گویند: اول این سفر، پایان همه رنج ها، غصه ها، غربت ها، دردها و ناراحتی ها است.

به محض این که چشمش به ملك الموت می افتد، تمام لذت عالم در وجودش ظهور می کند، چرا؟ برای این که در همان حال احتضار، با دیدن ملك الموت این معنا را با عمق قلبش درک می کند که زمان فراق تمام شده و زمان وصال است:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» «1»

این یکی از سندهای بسیار زیبای قرآن است.

دل، جایگاه پروردگار

کسانی که آمدند و به ایمان به من اقرار کردند، گفتند که همه کار ما پروردگار یکتا است، به شیطان ها و خانواده اعلان کردند: مالک، صاحب اختیار، فرمانده، مدبر و مربی ما در این عالم فقط خدا است و بر این اعتقاد نیز پایداری کردند و هیچ

استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند [و می‌گویند]: «مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می‌دادند، بشارت باد.»

مرگ و فرصت ها، ص: 58

برنامه‌ای این‌ها را از مرحله هدایت دور نکرد؛ جلوه‌ها، زینت‌ها، فسادها، فتنه‌ها، آشوب‌ها، مقاله‌ها، ماهواره‌ها، سریال‌ها، سی‌دی‌ها، هیچ کدام آنها را از من جدا نکرد، چون این‌ها آدم‌های خیلی فهمیده‌ای هستند.

مگر می‌شود کسی به حق وصل شود و جاهل بمیرد؟ پروردگار عالم، عقل بی‌نهایت است، انسان با عقل جزئی، اگر به این عقل بی‌نهایت ربط پیدا کند، خدا می‌داند که چه انقلابی در وجودش ایجاد می‌شود.

کودکی را به مکتب بردند، معلم به او گفت: بگو يك، گفت: يك. گفت: بگو دو.

گفت: نمی‌گویم ما همان يك را داریم که همه چیز در همان يك هست. دو نداریم.

تمام آفرینش جلوه همان يك است. به پدر بچه گفت: از فردا به بعد این بچه را جای من و مرا در میان بچه‌ها بگذار، برای این که همه علم در حرف این بچه است.

دلبر اگر هزار، ولی دل، بر آن یکی است «1»

امروز شاه انجمن دلبران یکی است

مگر دلمان را ارزان به دست آوردیم که به غارت این افراد فاسد و خبیث و آلوده بدهیم. يك دل که بیشتر به ما نداده‌اند؛ که حضرت حق می‌فرماید:

«ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ» «2»

من برای هیچ کدام دو دل نگذاشتم، دلی به شما دادم که آن نیز جایگاه خودم است. چه کسی بهتر از صاحب دل؟

عاقبت اندیشی مؤمن

زلیخا به حضرت یوسف علیه السلام گفت:

فقط برای يك بار نگاهی به من كن، من يك بار تو را دیدم، دلباخته شدم و تو را می‌خواهم، تو نیز يك بار مرا نگاه كن.

حضرت یوسف علیه السلام فرمود: من همیشه نتیجه را نگاه می‌کنم. تا در این گونه موارد

(1) - حافظ شیرازی.

(2) - احزاب (33): 4؛ «خدا برای هیچ مردی در درونش دو قلب قرار نداده.»

مرگ و فرصت ها، ص: 59

پر از نفرت شوم و اصلاً هیچ چیزی را نگاه نکنم. «1» گفت: نتیجه چیست؟ گفت: من آن زمانی را نگاه می‌کنم که درب قبر را بستند و رفتند. کرم‌ها آمدند و ابرو، لب‌ها، چشم‌ها، موها و صورتت را خورده‌اند، شکلی را دارم نگاه می‌کنم که گرگ بیابان نیز از آن فرار می‌کند. زنا کنم؟ آنچه جوان در آینه ببیند پیر در خشت خام ببیند.

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»

البته این آیه خیلی توضیح دارد. یعنی عمق آیه را که آدم می‌شکافد، نگاه می‌کند که از لذت معنوی دارد از خود بی خود می‌شود.

آیه مربوط به مؤمنین زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست، آیه به صورت کلی می‌گوید. در همه زمان‌ها فساد بوده است، شما خیال می‌کنید که زمان قاجاریه، صفویه و زندیه در ایران فساد نبوده است؟ فساد همیشه بوده، ما نباید در مقابل فساد سست باشیم که فساد در همه جای زندگی ما رخنه کند.

صفات مؤمن در بعضی از روایات

به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام:

ما باید در زندگی مانند کوه باشیم؛

«كنت كالجبل لا تحركه العواصف» «2»

یا امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«شیعتنا کالنحل» «3»

شیعیان ما مانند زنبور عسل، منبع فایده و سود هستند. زنبور فقط به دنبال شیریهایی می‌گردد که تبدیل به عسل می‌شود، هیچ‌گاه روی نجاست نمی‌نشیند. در

(1) - اشاره به آیات:

سوره یوسف (12): 23-24؛ «و آن [زنی] که یوسف در خانه‌اش بود، از یوسف با نرمی و مهربانی خواستار کام‌جویی شد، و [در فرصتی مناسب] همه درهای کاخ را بست و به او گفت: پیش بیا [که من در اختیار توام] یوسف گفت: پناه به خدا، او پروردگار من است، جایگاهم را نیکو داشت، [من هرگز به پروردگارم خیانت نمی‌کنم] به یقین ستمکاران رستگار نمی‌شوند.* بانوی کاخ [چون خود را در برابر یوسف پاکدامن، شکست خورده دید با حالتی خشم‌آلود] به یوسف حمله کرد و یوسف هم اگر برهان پروردگارش را [که جلوه ربوبیت و نور عصمت و بصیرت است] ندیده بود [به قصد دفاع از شرف و پاک‌اش] به او حمله می‌کرد [و در آن حال زد و خورد سختی پیش می‌آمد و با مجروح شدن بانوی کاخ، راه اتهام بر ضد یوسف باز می‌شد، ولی دیدن برهان پروردگارش او را از حمله بازداشت و راه هر گونه اتهام از سوی بانوی کاخ بر او بسته شد]. [ما] این گونه [یوسف را یاری دادیم] تا زد و خورد [ی که سبب اتهام می‌شد] و [نیز] عمل خلاف عفت آن بانو را از او بگردانیم؛ زیرا او از بندگان خالص شده ما [از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی] بود.»

(2) - من لایحضره الفقیه: 53/2، زیارة اخری لامیرالمؤمنین علیه السلام، حدیث 3199.

(3) - غررالحکم: 118، حدیث 2051؛ «شِيعَتُنَا كَالنَّحْلِ لَوْ عَرَفُوا مَا فِي جَوْفِهَا لَأَكُلُوهَا.»

این بیابان‌ها می‌رود و بهترین گل‌ها و شکوفه‌ها را پیدا می‌کند. نوشته‌اند که زنبور با این جثه‌اش از کندو که در می‌آید، تا زمانی که برگردد و آن شیرهای خورده را تبدیل به عسل کند، معادل چهارده فرسخ راه می‌رود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

مؤمن فقط به دنبال گل و شیر گل می‌گردد، نه دنبال بول و غائط، آن مگس است که به دنبال نجاست می‌گردد. «1»
 «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»

مؤمن و کلیه کسانی که در جاده هدایت هستند، چقدر ارزش دارند؟ هنگام مردن، ملائکه بر آنها نازل می‌شوند، می‌گویند: نترسید، چون شما را به جای ترسناکی نمی‌بریم. غصه نخورید، چون هیچ چیزی از شما نمی‌خواهیم بگیریم. هر کار مثبتی کردید، با خودتان برمی‌دارید و می‌برید.

پرده را کنار می‌زنند، ملائکه به شما می‌گویند: آمدیم تا شما را به این بهشتی که از پیش در قرآن به شما وعده می‌دادند، بشارت دهیم. آن بهشت اینجا است:

«فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ* نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ» «2»

در این بهشتی که می‌خواهیم شما را ببریم، هر چیزی که بخواهید برای شما فراهم است.

پایان آیه خیلی جالب است. می‌دانید در این بهشت میهمان‌دار شما کیست؟

خدای غفور و رحیم. قبل از این که شما را به بهشت ببرد، گناهانتان را می‌آمرزد و بعد رحمتش را دریاوار به شما وصل می‌کند.

مرگ طبقه دوم نیز کاملاً ضدّ این‌ها است. شما هر برنامه مثبت در این نوع مرگ

(1) - بحار الأنوار: 238 / 61؛ «رَوَى أَحْمَدُ وَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَ الطَّبْرَانِيُّ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ قَالَ الْمُؤْمِنُ كَالنَّحْلَةِ تَأْكُلُ طَيْبًا وَ تَضَعُ طَيْبًا وَ قَعَتْ فَلَمْ تَكْسِرْ وَ لَمْ تَفْسُدْ.» وفي شعب البيهقي عن مجاهد قال صحبت عمر من مكة إلى المدينة فما سمعته يحدث عن رسول الله صلى الله عليه و آله إلا هذا الحديث: إِنَّ مَثَلَ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ النَّحْلَةِ إِنْ صَاحَبَتْهُ نَفْعَكَ وَ إِنْ شَاوَرَتْهُ نَفْعَكَ وَ إِنْ جَالَسَتْهُ نَفْعَكَ وَ كُلُّ شَأْنِهِ مَنَافِعُ وَ كَذَلِكَ النَّحْلَةُ كُلُّ شَأْنِهَا مَنَافِعُ.»

(2) - فصلت (41): 31- 32؛ «آنچه دلتان بخواهد، در بهشت برای شما فراهم است، و در آن هر چه را بخواهید، برای شما موجود است.* رزق آماده‌ای از سوی آمرزنده مهریان است.»

مرگ و فرصت ها، ص: 61

می بینید، همه را برعکس کنید، نوع مرگ آنها معلوم می شود.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مرگ و فرصت ها، ص: 62

پی نوشت‌ها

5 خیر البشر

نشانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله

تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 67

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

1- حلال کننده پاکیزه‌ها

قرآن مجید می فرماید:

یهودیان و مسیحیان قبل از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله، نشانه‌ها و اوصاف پیغمبر صلی الله علیه و آله را در دو کتاب تورات و انجیل خوانده بودند. قبل از بعثت، آن نشانه‌ها و اوصاف در تورات و انجیل بود، آنها می‌خواندند و می‌دیدند.

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُجِزُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ» «1»

از نشانه‌های او این است که خداوند متعال هر چه جنس پاکیزه در عالم آفریده است، هیچ کدام را از انسان‌ها منع نمی‌کند و مصرفش را جایز می‌داند.

خداوند متعال حلال‌های پاکیزه خودش را در کتاب‌های قبل از قرآن و از زبان انبیا علیهم السلام بیان کرد، اما عده‌ای در تاریخ آمدند و برنامه‌هایی را با جا انداختن خودشان در بین مردم به عنوان معلم و استاد، حرام کردند.

(1) - اعراف (7): 157؛ «همان کسانی که از این رسول و پیامبر «ناخوانده درس» که او را نزد خود [با همه نشانه‌ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می‌دهد، و از اعمال زشت باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را بر آنان حلال می‌نماید.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 68

حلال و حرام کردن، حق خدا

از نشانه‌های این پیغمبر صلی الله علیه و آله این است که: حلالی را بر مردم حرام نمی‌کند. در قرآن مجید نیز به مردم سفارش می‌کند که هیچ وقت از خود حکم در نیاورید و نگوئید: «هذا حلال و هذا حرام» نظر دادن در حلیت و حرمت مربوط به شما نیست که بگوئید: من چهل روز آب خوردن را بر خود حرام می‌کنم، چنین حقی ندارید. یا پوشیدن لباس پنبه‌ای و پشمی، یا خوردن گوشت، یا چند ماه حق همسر را بر خود حرام می‌کنم.

این‌ها دخالت در کار خداست. حلال و حرام کردن‌ها ربطی به شما ندارد. خدا پاکیزه‌ها را به زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله حلال اعلان کرده است. زمانی که ایشان مبعوث به رسالت شد، خیلی چیزها را یهودی‌ها و مسیحی‌ها حرام می‌دانستند که حرام نبود، ایشان آمد و اعلان کرد که این‌ها جزء پاکیزه‌های خلقت است و حرام نیست، بلکه حلال است. «1»

روابط فرزند مسلمان و والدین کافر

مردی به امام صادق علیه السلام فرمود:

من مادرم مسیحی است و تك فرزند هستم، پدرم مرده و مادرم کسی را ندارد.

نمی‌توانم تنها به جایی دیگر بروم و زندگی کنم، مادرم پیر است و نیازمند به پرستار است، چه کنم؟ وقتی به خانه می‌روم، مادرم غذا درست کرده، باید بخورم، یا در این ظرف‌ها من باید از آب همان‌ها وضو بگیرم، من مسلمان هستم، حکم آن چه می‌شود؟

امام علیه السلام فرمودند: آیا مادر شما شراب می‌خورد؟ گفت: نه. فرمودند: آیا گوشت خوک می‌خورد؟ گفت: آقا! در مدینه گوشت گوسفند پیدا نمی‌شود، چه رسد به

(1) - اشاره به سوره نحل (16): 116؛ «و به سبب دروغی که زبانتان گویای به آن است، نگوئید: این حلال است و این حرام، تا به دروغ به خدا افترا بنزید [که این حلال و حرام حکم خداست]؛ مسلماً کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد.»

تفسیرالقمی: 1/ 392؛ «ثم قال عز وجل: وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ قَالَ هُوَ مَا كَانَتِ الْيَهُودُ يَقُولُونَ مَا فِي بَطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةً لِّلذَّكَورِ وَ مُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا.»

تفسیرالمیزان: 12/ 365 - 366؛ «قوله تعالى وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ الخ ما في قوله لما تصف مصدرية والكذب مفعول تصف أي لا تقولوا هذا حلال وهذا حرام بسبب وصف ألسنتكم لغاية افتراء الكذب على الله. وكون الخطاب في الآيات للمؤمنين على ما يؤيده سياقها كما مر أو لعامة الناس يؤيد ان يكون المراد بقوله ولا تقولوا لما تصف ألسنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام النهي عن الابتداع بادخال حلال أو حرام في الاحكام الجارية في المجتمع المعمولة بينهم من دون ان ينزل به الوحي فان ذلك من ادخال ما ليس من الدين في الدين وافتراء على الله وان لم ينسبه واضعه إليه تعالى وذلك أن الدين في عرف القرآن هو سنة الحياة وقد تكرر منه سبحانه قوله يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُوا عَوجًا أو ما يقرب منه فالدين لله ومن زاد فيه شيئاً فقد نسبته إليه تعالى افتراء عليه وان سكت عن الاسناد أو نفى ذلك بلسانه. وذكر الجمهور ان المراد بالآية النهي عما كان المشركون يحلونه كالميتة والدم وما أهل

لغير الله به أو يجرمونه كالبهيرة والسائبة وغيرهما والسياق كما مر لا يؤيده. ثم قال سبحانه في مقام تعليل النهي إِنَّ الَّذِينَ يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ثم بين حرمانهم من الفلاح بقوله مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَ هُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.»

در تفسیر مجمع البیان: 207 / 6 مطالب ارزنده‌ای در این باره آمده است.

مرگ و فرصت ها، ص: 69

گوشت خوک. فرمود: اگر مادرت اهل شراب و گوشت خوک خوردن نیست، با او که هم غذا شوی، لازم نیست دست و دهنش را آب بکشی. گفت: دلیل آن چیست؟

امام علیه السلام این آیه از قرآن را فرمودند:

«وَوَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حَلٌّ لَهُمْ» «1»

غذای اهل کتاب برای شما پاک است. تا زمانی که زندگی آنها به گوشت خوک یا الکل و شراب آلوده نشده باشد. اسلام دین سخت‌گیری نیست، می‌گوید:

«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ» «2»

تمام پاکیزه‌ها، هر چیزی که پاکیزه است بر شما حلال است. «3» روحانی با سوادى بود، من خدمت ایشان درس می‌خواندم، کتاب مهم درسی داشتیم، که من بخشی از آن را نخوانده بودم، از ایشان خواهش کردم، گفت: به منزل بیا تا برایت بگویم. یادم هست که من در کنار او نشسته بودم، شخص خیلی مقدس و متدینی آمد و گفت: پولی در بانک گذاشته‌ام، به من اعلام کردند که ما در تقسیم جوایز برای این دفترچه‌ها اسم شما را اعلام کردیم که به شما تعلق گرفته است.

ایشان فرمودند: این جایزه را گرفته‌ای؟ گفت: نه. آن روحانی گفت: چرا نگرفتی؟ این که حرام حرام نیست؟

2- حرام‌کننده خبائث

حلال خدا را نباید حرام کرد، این یکی از نشانه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله است. نشانه دیگر ایشان این است که آلوده‌ها - خبائث - را بر مردم حرام می‌کند. می‌گوید:

«وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» «4»

خوردن و فروختن خون حرام است، اما علم ترقی کرده است، شخص تصادف کرده‌ای که به بیمارستان می‌آورند، چند کیسه خون می‌خواهد، وگرنه می‌میرد،

(1) - مائده (5): 5؛ «و طعام اهل کتاب [که مخلوط با مواد حرام و نجس نیست] بر شما حلال و طعام شما هم بر آنان حلال است.»

(2) - مائده (5): 5؛ «امروز همه پاکیزه‌ها [ی از رزق خدا] برای شما حلال شد.»

(3) - الکافی: 2/ 160 - 161، حدیث 11؛ «زَكَرِيَّا بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ كُنْتُ نَصْرَانِيًّا فَأَسْلَمْتُ وَ حَجَجْتُ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ إِنِّي كُنْتُ عَلَى النَّصْرَانِيَّةِ وَ إِنِّي أَسْلَمْتُ فَقَالَ وَ أَيِّ شَيْءٍ رَأَيْتَ فِي الْإِسْلَامِ قُلْتُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا كُنْتُ تَذَرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلَنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ فَقَالَ لَقَدْ هَذَاكَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ اهْدِهِ ثَلَاثًا سَلِّ عَمَّا شِئْتَ يَا بُنَيَّ فَقُلْتُ إِنَّ أَبِي وَ أُمِّي عَلَى النَّصْرَانِيَّةِ وَ أَهْلَ بَيْتِي وَ أُمِّي مَكْفُوفَةُ الْبَصَرِ فَأَكُونُ مَعَهُمْ وَ أَكُلُ فِي آيَاتِهِمْ فَقَالَ يَأْكُلُونَ لَحْمَ الْخَنَزِيرِ فَقُلْتُ لَا وَ لَا يَمْسُونَهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ فَاَنْظُرْ أَمَّاكَ فَبَرَّهَا فَإِذَا مَاتَتْ فَلَا تَكُلْهَا إِلَى غَيْرِكَ كُنْ أَنْتَ الَّذِي تَقُومُ بِشَأْنِهَا وَ لَا تُخَيِّرَنَّ أَحَدًا أَنْكَ أَتَيْتَنِي حَتَّى تَأْتِيَنِي بِمِئَةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ فَأَتَيْتُهُ بِمِئَةِ وَ النَّاسُ حَوْلَهُ كَأَنَّهُ مُعَلِّمُ صَبِيَّانِ هَذَا يَسْأَلُهُ وَ هَذَا يَسْأَلُهُ فَلَمَّا قَدِمْتُ الْكُوفَةَ أَلْطَفْتُ لِأُمِّي وَ كُنْتُ أَطْعِمُهَا وَ أَفْلِي ثَوْبَهَا وَ رَأْسَهَا وَ أَخْدُمُهَا فَقَالَتْ لِي يَا بُنَيَّ مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِي هَذَا وَ أَنْتَ عَلَى دِينِي فَمَا الَّذِي أَرَى مِنْكَ مُنْذُ هَاجَرْتَ فَدَخَلْتُ فِي الْحَنِيفِيَّةِ فَقُلْتُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ نَبِيِّنَا أَمَرَنِي بِهَذَا فَقَالَتْ هَذَا الرَّجُلُ هُوَ نَبِيٌّ فَقُلْتُ لَا وَ لَكِنَّهُ ابْنُ نَبِيٍّ فَقَالَتْ يَا بُنَيَّ إِنَّ هَذَا نَبِيٌّ إِنَّ هَذِهِ وَصَايَا الْأَنْبِيَاءِ فَقُلْتُ يَا أُمَّهُ إِنَّهُ لَيْسَ يَكُونُ بَعْدَ نَبِيِّنَا نَبِيٌّ وَ لَكِنَّهُ ابْنُهُ فَقَالَتْ يَا بُنَيَّ دِينُكَ خَيْرٌ دِينٍ اعْرِضْهُ عَلَيَّ فَعَرَضْتُهُ عَلَيْهَا فَدَخَلْتُ فِي الْإِسْلَامِ وَ عَلَّمْتُهَا فَصَلَّتِ الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ وَ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ الْأَحْرَ ثُمَّ عَرَضَ لَهَا عَارِضٌ فِي اللَّيْلِ فَقَالَتْ يَا بُنَيَّ أَعِدْ عَلَيَّ مَا عَلَّمْتَنِي فَأَعَدْتُهُ عَلَيْهَا فَأَقَرَّتْ بِهِ وَ مَاتَتْ فَلَمَّا أَصْبَحَتْ كَانَ الْمُسْلِمُونَ الَّذِينَ عَسَلُوهَا وَ كُنْتُ أَنَا الَّذِي صَلَّيْتُ عَلَيْهَا وَ نَزَلْتُ فِي قَبْرِهَا.»

(4) - اعراف (7): 157؛ «و ناپاكها را بر آنان حرام می‌کند.»

تزریق خون به او عیبی ندارد. هر کسی به او خون بدهد، و بگوید: من دارم، به فلان مبلغ می‌فروشم، اسلام می‌گوید: عیبی ندارد. اگر من خون را حرام می‌کنم، خوردنش را حرام می‌کنم، ولی اگر پای زنده نگهداشتن انسان در میان باشد، نه تنها حرام نمی‌کنم، بلکه فروختن آن را حلال می‌کنم.

گوشت خوک خبیث و حرام است. می‌گویند: آن را می‌برند و در دستگاه می‌گذارند، در درجه‌ای از حرارت که حتی یک میکروب در آن نماند، قرآن می‌گوید:

من نظرم، نظر نیمه کاره نیست. فقط ظاهر گوشت را نمی‌بینم که می‌گویم حرام است، اثر گوشت در روح انسان را نیز می‌بینم که اثر ضد اخلاقی دارد؛ اگر بخوری، اثرات منفی در جسم و جان تو می‌گذارد، پس حرام است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ وَ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ»¹ خدا اهل غیرت است. خدا مرد غیرتمند را دوست دارد. مرد غیرتمند کسی است که همسرش محفوظ بماند، و ارتباطی با نامحرم‌ها ندارد. به خلاف اروپا و آمریکا که پر از این بی‌غیرتی‌ها است. یکی از علل این بی‌غیرتی‌ها در اثر گوشت خوک است که همیشه می‌خورند.

آنجا همه نوع گوشت را حلال کردند، و می‌خورند؛ گوشت مار، قورباغه، سگ، گربه، میمون. البته چینی‌ها بدتر هستند. می‌گویند: ما سه چیز را نمی‌خوریم، کشتی، هواپیما، ماشین، چون نمی‌توان خورد.

اگر قرآن می‌گوید این خبیث است، فقط ظاهرش را نگاه نمی‌کند، بلکه با دید کامل، ظاهر و باطن گوشت و اثر آن را نگاه می‌کند. مثلاً می‌گوید: گوشت الاغ مکروه است، چون اگر کسی بخورد، اخلاق الاغی پیدا می‌کند، اما چرا گوشت گوسفند حلال است؟ چون که گوسفند هیچ جنبه اخلاقی منفی ندارد، مفید، آرام، تسلیم و حلال است.

(1) - الکافی: 536 / 5، حدیث 1؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ وَ لِيَغَيِّرَهُ حَرَمَ الْفَوَاحِشِ ظَاهِرَهَا وَ بَاطِنَهَا.»

وسائل الشیعة: 153 / 20، باب 77، حدیث 25285؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أُغْيِرَ الرَّجُلُ فِي أَهْلِهِ أَوْ بَعْضِ مَنَاجِحِهِ مِنْ مَمْلُوكِهِ فَلَمْ يَغَيِّرْ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ طَائِرًا يُقَالُ لَهُ الْقَفْنَدَرُ حَتَّى يَسْقُطَ عَلَى عَارِضَةٍ، بَابِهِ ثُمَّ يَمْهَلُهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا

ثُمَّ يَهْتَفِ بِهِ إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ فَإِنْ هُوَ غَارَ وَ غَيَّرَ (فَأَنْكَرَ ذَلِكَ) وَ إِلَّا طَارَ حَتَّى يَسْقُطَ عَلَى رَأْسِهِ فَيُخْفِقَ بِجَنَاحَيْهِ ثُمَّ يَطِيرُ عَنْهُ فَيَنْزِعُ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهُ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ تُسَمِّيهِ الْمَلَائِكَةُ الدِّيُوثَ. «

مرگ و فرصت ها، ص: 71

3- دعوت کننده به کار خیر

قرآن در دنباله بیان نشان‌های پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

«يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» «1»

با همه وجود، با حرص و عشق به انسان‌ها، می‌خواهد همه مردم را به کار خیر وارد کند. نمی‌خواهد دست کسی از خیر بسته باشد.

به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: می‌خواهم در شب‌های ماه رمضان افطاری بدهم، اما نمی‌توانم. می‌خواهم جزء افطار دهندگان خدا حساب شوم.

فرمودند: می‌توانی يك خرما اول افطار به روزه دار تعارف کنی؟ اگر نمی‌توانی، نصف يك خرما، با محبت در دهان روزه دار بگذار، خداوند تو را جزء افطاری دهندگان حساب می‌کند. اگر نمی‌توانی آن نصف خرما را نیز بدهی، در برخورد با برادر مسلمان و مؤمنت، به او سلام کن و لبخند بزنی، تو را جزء افطاری دهندگان حساب می‌کنند. «2»

اهتمام به انجام خیر در حد توان

به مردم می‌فرمودند: حتی هنگام صبح که از خانه بیرون می‌آیید، می‌بینید در کوچه استخوان، ذره‌ای زباله، آجر یا خشت افتاده، این را از میان راه مردم کنار بزنید، همین کار، ثواب صدقه در راه خدا را دارد. کار خیر را ترك نکن.

گفت: دیگر چه کنم؟ فرمود: اگر ازدواج پسر و دختری به مشکل برخورد کرده، تو زبان نرم و گرمی داری، برو با خانواده دختر و پسر صحبت کن. آن شخص در باطنش گفت: اگر ما برویم و با پدر و مادر دختر صحبت کنیم، چه ثوابی به ما می‌دهند؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله باطنش را خواند، فرمود: بهشت چند در، یعنی چند مقام

(1) - اعراف (7): 157؛ «پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می‌دهد، و از اعمال زشت باز می‌دارد.»

(2) - بحار الأنوار: 317/93، باب 39، حدیث 9؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي خُطْبَتِهِ فِي فَضْلِ شَهْرِ رَمَضَانَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ فَطَرَ مِنْكُمْ صَائِماً مُؤْمِناً فِي هَذَا الشَّهْرِ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عِتْقُ رَقَبَةٍ وَ مَغْفِرَةٌ لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَيْسَ كُلُّنَا يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ أَتَقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشِرْتَةٍ مِنْ مَاءٍ.»

بحار الأنوار: 316/93، باب 39، حدیث 4؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ فَطَرَ مُؤْمِناً فِي شَهْرِ رَمَضَانَ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ عِتْقُ رَقَبَةٍ وَ مَغْفِرَةٌ لِدُنُوبِهِ فِيمَا مَضَى فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ إِلَّا عَلَى مَذَقَةِ لَبَنٍ فَقَطَّرَ بِهَا صَائِماً أَوْ شِرْتَةٍ مِنْ مَاءٍ عَذَّب.»

مرگ و فرصت ها، ص: 72

دارد؟ گفت: هشت در. حضرت فرمود: کسی که با زبان و اخلاقش، واسطه بین ازدواج دختر و پسر شود، یکی از درهای بهشت را خدا وقف این گونه افراد کرده است. «1» پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: لازم نیست کار خیر را تنها انجام دهید، گاهی نمی‌شود تنها انجام داد و باید جمع شوید، و با هم انجام دهید.

در یکی از شهرها منبر می‌رفتم، پدر با ادبی آمد، گفت: پسر من بچه مؤمن، متدین و درس خوانده‌ای است. او گفته است که در محل خودمان برای من زن بگیرد، ما رفتیم و دختر بزرگوار در همین منطقه برایش دیدیم، ولی آنها این دختر را نمی‌دهند. پسر ما هم می‌گوید: من اوصاف این دختر را شنیدم و فقط او را می‌خواهم. آن دختر نیز میل دارد که با این پسر ازدواج کند، ولی نمی‌گذارند، بخصوص مادر دختر. چه کنم؟

پدر دختر را دیدم، گفتیم: بیا با خدا معامله کن. گفت: همسر نمی‌گذارد. بالاخره چند نفر از خانواده این‌ها و چند نفر از خانواده آنها جمع شدیم و مشکل را حل کردیم.

جوانها! به کار خیر عادت کنید. نگذارید این عمر گرانبها بیهوده بگذرد. حتماً روزی چند کار خیر انجام دهید. در دین ما تمام عبادات در دو مرحله عبادت رب و خدمت به خلق متمرکز است.

امام مجتبی علیه السلام و اهتمام به امور مسلمین

بعضی از شما به مکه رفته‌اید. می‌دانید که: وقتی در مسجد شجره محرم می‌شوید، گرچه مستحب باشد، ولی اتمام عمل بعد از محرم شدن واجب است.

در احرام نمی‌توانید بگویید: من پشیمان شدم، لباس احرام را درآورم و لباس هام را بپوشم، عمره که واجب نیست. بله، تا عمره نرفتید واجب نیست، ولی وقتی محرم

(1) - ارشاد القلوب: 174 / 1؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ شَهِدَ نِكَاحَ امْرَأَةٍ مُسْلِمَةٍ كَانَ خَائِضًا فِي رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَهُ ثَوَابُ أَلْفِ شَهِيدٍ وَ كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ يَخْطُوهَا ثَوَابُ نَبِيٍّ وَ كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ بِكُلِّ كَلِمَةٍ يَتَكَلَّمُهَا عِبَادَةً سَنَةً وَ لَا يَزِجُ إِلَّا مَغْفُورًا لَهُ وَ مَنْ سَعَى فِيمَا بَيْنَهُمَا وَ كَانَ ذَلِيلًا أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلَى بَدَنِهِ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ وَ زَوْجَهُ أَلْفَ حَوْزَاءٍ وَ كَانَمَا اشْتَرَى أُسْرَاءَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَعْتَقَهُمْ وَ إِنْ مَاتَ ذَاهِبًا أَوْ جَائِيًا مَاتَ شَهِيدًا.»

الکافی: 331 / 5، بَابُ مَنْ سَعَى فِي التَّزْوِيجِ، حَدِيثُ 1؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ الشَّفَاعَاتِ أَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي نِكَاحٍ حَتَّى يَجْمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا.»

الکافی: 331 / 5، بَابُ مَنْ سَعَى فِي التَّزْوِيجِ، حَدِيثُ 2؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ زَوَّجَ أَعَزَبَ كَانَ مِمَّنْ يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

بحار الأنوار: 356 / 71، باب 22، حَدِيثُ 2؛ «مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ثَلَاثَةٌ يَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ زَوَّجَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ أَوْ أَخْدَمَهُ أَوْ كَتَمَ لَهُ سِرًّا.»

مرگ و فرصت ها، ص: 73

شدید، دیگر نمی‌توانید اعمال را انجام ندهید، بله باید عمره را بجا بیاورید. اگر انجام نداده به ایران بیایید، کل زنهای دنیا بر شما حرام هستند.

بعد از محرم شدن اولین کاری که شروع می شود، طواف کعبه است، که هفت دور است. شما تا دور سوم اگر خسته و پشیمان شدى، مى توانى طواف را قطع کنی و بیرون بیایی. اما اگر وارد طواف چهارم شدى، دیگر نمی توانی آن را قطع کنی، باید تا دور هفتم تماش کنی و حق بیرون آمدن از مطاف را نداری، چون حرام است.

روژه اعتکاف مستحب است اما اگر دو روز معتکف بودی روز سوّم بر شما واجب می شود.

شخصی که محرم نبود، در کنار حضرت مجتبی علیه السلام شروع به طواف کرد، گفت:

یا بن رسول الله! من بدهکارم، مال مردم خور نیستم، اما ندارم که بدهم، واقعاً قصد جدی دارم که پول طلب کار را بدهم. او گریبانم را گرفته و می گوید: طلبم را بده! من به او گفتم: به این کعبه قسم ندارم، ولی طلب تو را می دهم، می گوید: اگر نداری، باید کسی ضامن شود که اگر پول را ندادی، او پول مرا بدهد. من هیچ کس را در مکه غیر از شما نمی شناسم.

امام علیه السلام فرمود: طلبکار کجاست؟ گفت: بیرون از مسجد الحرام است. حضرت با حال احرام از طواف بیرون آمد، به طلبکار گفت: اگر این طلب تو را نداد، من ضامن هستم. قبول کرد. حضرت برگشت و بقیه طواف را انجام داد. در سعی بین صفا و مروه، کسی به حضرت عرض کرد: آقا! در طواف واجب، آن هم دور پنجم و ششم، چرا بیرون رفتید؟ - بعضی ها از امام و خدا جلوتر می افتند - حضرت علیه السلام فرمودند:

کاری مهم تر از طواف به وجود آمد؛ و آن هم نجات يك گرفتار بود. «1» زنی که بچه اش به دنیا آمده و شیرخوار است، اگر روزه بگیرد، شیر بچه کم می شود و بچه ای که شیر کم بخورد، قوای بدنیش ضعیف می شود، لذا پروردگار به این زن دستور می دهد که روزه نگیرد؛ زیرا روزه بر تو حرام است، چون این روزه به

(1) - وسائل الشیعة: 550 / 10، باب 7، حدیث 14092؛ «مِثْمُونُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ كُنْتُ جَالِساً عِنْدَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ فُلَاناً لَهُ عَلَيَّ مَالٌ وَ يُرِيدُ أَنْ يَخْبِسَنِي فَقَالَ وَ اللَّهُ مَا عِنْدِي مَالٌ فَأَقْضِي عَنْكَ قَالَ فَكَلَّمَهُ قَالَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعْلُهُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أُنْسِيْتَ اغْتِكَافَكَ فَقَالَ لَهُ لَمْ أُنْسَ وَ لَكِنِّي سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ فَكَأَنَّمَا عَبْدُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ تِسْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ صَائِماً نَهَارَهُ قَائِماً لَيْلَهُ.»

الکافی: 198/2، حدیث 9؛ «صَفْوَانُ الْجَمَالِ قَالَ كُنْتُ جَالِساً مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ يُقَالُ لَهُ مَيْمُونٌ فَشَكَا إِلَيْهِ تَعَذُّرَ الْكَرَاءِ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي قُمْ فَأَعِنَ أَخَاكَ فَقُمْتُ مَعَهُ فَيَسَّرَ اللَّهُ كِرَاهُ فَرَجَعْتُ إِلَى مَجْلِسِي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا صَنَعْتَ فِي حَاجَةِ أَخِيكَ فَقُلْتُ فَضَاهَا اللَّهُ، بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَقَالَ أَمَا إِنَّكَ أَنْ تُعِينَ أَخَاكَ الْمُسْلِمَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَوَافِ أُسْبُوعٍ بِالْبَيْتِ مُبْتَدِئاً ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَجُلًا أَتَى الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ، بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَعِنِّي عَلَى فَضَاءِ حَاجَةٍ فَأَتَّعَلَ وَ قَامَ مَعَهُ فَمَرَّ عَلَى الْحُسَيْنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فَقَالَ لَهُ أَيْنَ كُنْتَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ تَسْتَعِينُهُ عَلَى حَاجَتِكَ قَالَ قَدْ فَعَلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَذَكَرَ أَنَّهُ مُعْتَكِفٌ فَقَالَ لَهُ أَمَا إِنَّهُ لَوْ أَعَانَكَ كَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ اعْتِكَافِهِ شَهْرًا.»

مرگ و فرصت ها، ص: 74

بچه ضرر می زند و این جان مهم تر از روزه من است.

اگر روزه میسر نشد و شیر دادن تا سال دیگر طول کشید، به شوهرش بگوید:

برای هر روز باید کفاره بدهی. مثلاً این زن بگوید: خیر من می خواهم روزه بگیرم اینجا او نافرمانی خدا را کرده است.

4- دور کننده از منکرات

نشانه دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله این است که مردم را از افتادن در زشتی ها، آلودگی ها، پلیدی ها و معاصی دور کند:

«وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ»

دوست ندارد مردم آلوده شوند. نمی داند پیغمبر صلی الله علیه و آله برای آلوده نشدن مردم چقدر غصه می خورد. وقتی می شنید که گناهی انجام گرفته، چنان اندوه به او فشار می آورد که از شدت فشار اندوه، رگ های گردن و پیشانی اش برجسته می شد که چرا وقتی در بهشت باز است، مردم به جهنم می روند؟ چرا با گناه خانه شخصیت خود را تخریب می کنند؟ چرا ارزش خودشان را پایین می آورند؟

5- رها کننده از زنجیر معصیت

از نشانه‌های دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله که در تورات و انجیل است؛

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» «1»

این است که بار سنگین تحمیلات فرهنگ ضدّ خدا را از روی دوش مردم برمی‌دارد و زنجیرهای بسته شده به دست و پای آنها به وسیله شیطان را باز می‌کند.

همه حرف ما بر سر این زنجیرهاست که قرآن می‌گوید: این زنجیرها در دنیا به دست و پا بسته می‌شود. بدحجابی زنجیری است که از شیطان‌های اروپا و

(1) - اعراف (7): 157؛ «و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره‌ها [ی جهل، بی‌خبری و بدعت را] که بر دوش عقل و جان آنان است برمی‌دارد.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 75

آمریکاست، بعد وارد میدان زندگی مردم جهان شده است. از چهار قرن قبل، اول انگلیس و بلژیک و پرتغال وارد زندگی مسلمان‌ها شدند. این‌ها دست و پای مردم را بستند.

ربا، تقلب، رشوه، دزدی، نیرنگ و زنا زنجیر است. پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد تا این زنجیرها را باز کند که اگر کسی حاضر نشد که پیغمبر عاشق و با محبت این زنجیرها را باز کند، این زنجیرها می‌ماند و در قیامت به صورت زنجیر حلقه‌دار گداخته در آتش خودنمایی می‌کند.

«إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَ سَعِيرًا» «1»

برای افراد ناسپاس، زنجیر، غل و آتش افروخته مهیا شده است. در قیامت گروهی از مردم به زنجیر کشیده شده‌اند و گروه دیگر از مردم آزاد و راحت هستند.

گروهی که در قیامت به دست و پا و گردن زنجیر ندارند، آلهایی هستند که در این مدت کوتاه عمرشان سالم زندگی کردند و نگذاشتند شیاطین آنها را در زنجیر کنند.

آنهايي هم كه زنجير به گردن و دست و پا دارند، آهايي هستند كه خودشان را در دست شيطان رها كردند و به او گفتند: هر زنجيري كه مي خواهي به ما ببندی، ببند و او نيز بست.

يكي از زنجيرهاي بسيار سنگين در روز قيامت، زنجير مال مردم خوري است، كه مرگ را نيز بر انسان سنگين و سخت مي كند.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

(1) - انسان (76): 4؛ «ما برای کافران زنجیرها و بندها و آتش فروزان آماده کرده ایم.»

مرگ و فرصت ها، ص: 76

بي نوشت ها

6 آمادگي مرگ

شروط آمادگي براي مرگ

تهران، حسينيه مكتب النبي

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 83

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

مردی در مدینه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد: آیا به من اجازه می دهید تا از خدا درخواست مرگ کنم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مرگ طوق گردن هر انسانی است و این سفر هم سفر طولانی است، ولی تو قبل از این که بمیری، برای ده حقیقت هدیه بفرست، تا بعد از این که هدیه ها را فرستادی، به تو اجازه دهم که آرزوی مرگ کنی.

درخواست مرگ، بدون آمادگی، درخواست بیهوده‌ای است.

یکی از باب‌های مستقلى که در روایات ما مطرح است، باب «الا استعداد للموت» «1» است؛ راه آماده شدن برای سفر به آخرت. کسی که آماده نیست، توشه ندارد، دستش خالی است، آخرتش را آباد نکرده، برگ عیشی به گور خودش نفرستاده، به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: می‌خواهد از مکان آباد به جای ویرانی برود.

حضرت فرمودند: کسانی که خود را آماده نکرده‌اند، به کجا می‌خواهند بروند؟

اینجا که خیلی برایشان بهتر و آبادتر است. «2» اینجا خانه، رفیق، زن، بچه، مغازه، کارخانه، مرکبی دارند. اگر هیچ توجهی در دوره عمر خود به آنجا نکرده باشند، در حقیقت دارند از مکانی آباد به جایی ویران سفر می‌کنند و وسایل زندگی، یار، شفیع و دوستی در آنجا برای آنها پیدا نمی‌شود. این مطالب در متن قرآن آمده است. «3» قرآن مجید می‌فرماید: غذا و آب و پیراهن به آنها می‌دهند. هر سه مورد را از

(1) - وسائل الشیعة: 434 / 2، باب 23؛ «باب استیجاب كثرة ذکر الموت و ما بعده و الاستعداد لذلك.»

بحار الأنوار: 124 / 6، باب 4؛ «حب لقاء الله و ذم الفرار من الموت.»

بحار الأنوار: 263 / 68، باب 76؛ «الاستعداد للموت.»

غررالحکم: 162؛ «التأهب للموت»

کنز العمال: 542 / 15؛ «كتاب الموت وأحوال تقع بعده.»

(2) - نهج البلاغه: خطبه 195؛ «بَحِّثُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ تُودِي فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَ أَقِلُّوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَ انْقَلِبُوا بِصَالِحِ مَا بَحَضَرَتْكُمْ مِنَ الزَّادِ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَثُوداً وَ مَنَازِلَ خَوْفَةٍ مَهُولَةٍ لَا بُدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفِ عِنْدَهَا. وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَلَاحِظَ الْمَنِيَّةِ نَحْوَكُمْ دَانِيَةً وَ كَأَنَّكُمْ بِمَخَالِبِهَا وَ قَدْ نَشِبَتْ فِيكُمْ وَ قَدْ دَهَمَتْكُمْ فِيهَا مُفْطِعَاتُ الْأُمُورِ وَ مُعْضِلَاتُ الْمَحْذُورِ. فَطَطِّعُوا عَلَائِقَ الدُّنْيَا وَ اسْتَظْهَرُوا بَزَادَ التَّقْوَى.»

نهج البلاغه: خطبه 194؛ «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ وَ لَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ وَ أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ فَفِيهَا اخْتِبرْتُمْ وَ لِعِزِّهَا خُلِفْتُمْ إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا

هَلَكَ قَالَ النَّاسُ مَا تَرَكَ وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ لِلَّهِ آبَاؤُكُمْ فَقَدَّمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ قَرْضًا وَ لَا تُخْلِفُوا كُلًّا فَيَكُونَ قَرْضًا عَلَيْكُمْ.»

غرر الحکم: 54، حدیث 478-479؛ «إِنَّ الْعَاقِلَ يَنْبَغِي أَنْ يَخْذَرَ الْمَوْتَ فِي هَذِهِ الدَّارِ وَ يُحْسِنَ لَهُ التَّأَهُّبَ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَى دَارٍ يَتِمَّتْ فِيهَا الْمَوْتُ فَلَا يَجِدُهُ.»

(3) - اشاره به آیات:

سوره نساء (4): 78؛ «هر کجا باشید هر چند در قلعه‌های مرتفع و استوار، مرگ شما را درمی‌یابد. و اگر خیری [چون پیروزی و غنیمت] به آنان [که سست ایمان و منافقاند] برسد، می‌گویند: این از سوی خداست. و اگر سختی و حادثه‌ای [چون بیماری، تنگدستی، شکست و ناکامی] به آنان رسد [به پیامبر اسلام] می‌گویند: از ناحیه توست. بگو: همه اینها از سوی خداست. این گروه را چه شده که نمی‌خواهند [معارف الهیه و حقایق را] بفهمند؟!»

سوره انبیاء (21): 35؛ «هر کسی چشمنده مرگ است و ما شما را [چنانکه سزاوار است] به نوعی خیر و شر [که تهدیدستی، ثروت، سلامت، بیماری، امنیت و بلاست] آزمایش می‌کنیم، و به سوی ما بازگردانده می‌شوید.»

شعرا (26): 87-89؛ «و روزی که [مردگان] برانگیخته می‌شوند، رسوایم مکن؛* روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی‌دهد،* مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و خباثت] به پیشگاه خدا بیاورد.»

مرگ و فرصت ها، ص: 84

قرآن بررسی کنیم.

1- ضریع؛ غذای اهل جهنم

اما غذای آن کسانی که از آبادی به خرابی می‌روند، در کدام آیه بیان شده است؟

در این آیه:

«لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ» «1»

کلمه «طعام» یعنی خوراکی. طعام لغتی عربی است که در فارسی نیز وارد شده است. اطعام طعام، یعنی خوراکی دادن به گرسنه. «2» این «ضریع» که خوراک آنها است، چیست؟ گیاه خشک بدمزه سختی است که در کویرهای عربی روئیده می شود. عرب های شترچران که در کویر بودند، با این گیاه آشنایی داشتند، و خدا می خواهد نمونه طعام روز قیامت افراد دست خالی را بگوید تا آنها خوب بفهمند.

یکی از حیواناتی که آرواره اش خیلی قوی است، شتر است. اما شتر اگر کمی از این گیاه را بخورد، تمام لثه اش خون آلود می شود. جویدنش خیلی مشکل است.

این گیاه در قیامت، فقط در زمین جهنم در می آید. معلوم می شود که نسوز است.

مگر می شود گیاه در آتش بیفتد و نسوزد؟ چرا نمی شود؟ مگر اینجا پنبه نسوز، آجر نسوز نساختند؟ این ها این طعام را نمی خورند، ولی قرآن مجید می گوید: به خوردشان می دهند، چون آزاد نیستند که نخورند و خوردنش اجباری است، چرا؟ برای این که این ها در دنیا برای هر گناهی - یا لفظاً یا عملاً - به خدا گفتند: دلم می خواهد انجام دهم. در مقابل این دل بخواهی ها، روز قیامت این لقمه را به خوردشان می دهند و دیگر نمی توانند به خدا بگویند: نمی خواهیم. خدا می گفت:

نماز بخوان! روزه بگیر! گناه نکن، گفتی: دلم نمی خواهد. این نمی خواهیم ها را در نیا

(1) - غاشیه (88): 6؛ «برای آنان طعامی جز خار خشک و زهرآگین وجود ندارد.»

(2) - تفسیر قمی: 418/2؛ «سورة الغاشية: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَلْ أَتَاكَ، حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ يَعْنِي قَدْ أَتَاكَ يَا مُحَمَّد، حَدِيثُ الْقِيَامَةِ وَمَعْنَى الْغَاشِيَةِ أَي تَغْشَى النَّاسَ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ وَ هُمُ الَّذِينَ خَالَفُوا دِينَ اللَّهِ وَ صَلُّوا وَ صَامُوا وَ نَصَبُوا لِأُمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام وَ هُوَ قَوْلُهُ «عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» عَمَلُوا وَ نَصَبُوا فَلَا يَقْبَلُ مِنْهُمْ شَيْءٌ مِنْ أَعْمَالِهِمْ تَصَلَّى وَجُوهُهُمْ نَارًا حَامِيَةً تُسْقَى مِنْ عَيْنِ آيَةٍ قَالَ لَهَا أَنْيْنَ مِنْ شِدَّةِ حَرِّهَا لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ قَالَ عَرِقَ أَهْلُ النَّارِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْ فُرُجِ الزَّوَانِي لَا يُسْمِنُ وَ لَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ ثُمَّ ذَكَرَ أَتْبَاعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ تَرْضَى بِمَا سَعَوْا فِيهِ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاحِيَةً قَالِ الْهَزْلُ وَ الْكَذِبُ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 85

طی کرد، اما آنجا دیگر جای دلم نمی خواهد نیست، به حلقش می ریزند. باید بخورد.

لقمه‌های ویژه اهل جهنم

اکنون که مجبور هستند بخورند، آیا چند لقمه می‌خورند و سیر می‌شوند؟ قرآن مجید می‌گوید: این غذایی که برای جهنمی‌ها درست شده است:

«لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْجُوعِ» «1»

نه لاغری را برطرف می‌کند و نه گرسنگی را. هیچ سودی ندارد. فقط شکم پرکن است، چون خود گرسنگی نیز نوعی عذاب است.

ما در تیر و مردادماه روزه گرفتیم، آدم می‌فهمد که تشنگی و گرسنگی یعنی چه؟

روزی شانزده ساعت، آن هم در گرمای نسبتاً بالا. اما در جهنم، در گرمای چند میلیون درجه، آدم اگر تشنه و گرسنه نیز باشد و این لقمه‌ها گرسنگی را برطرف نکند، هیچ کس نباشد که به داد آدم برسد، چه می‌کند؟

قرآن می‌گوید: هر چقدر اهل جهنم فریاد می‌کشند، به آنها می‌گویند: باز فریاد بکشید، به یاد دارید که در دنیا بدمستی می‌کردید و چه نافرمانی‌هایی می‌کردید؟

2- آب جوشان جهنم

بعد از این که غذا می‌خورند، آب می‌خواهند. خدا می‌گوید: برای آنها آب گذاشته‌ایم:

«تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ» «2»

این آب را نیز نمی‌خواهند بخورند، ولی ما به آنها می‌خورانیم. این چه آبی است؟ می‌فرماید: از چشمه‌ای که آتش دوزخ آن را گداخته است، در حرارت چند

(1) - غاشیه (88): 7؛ «که نه فره می‌کند و نه از گرسنگی بی‌نیاز می‌نماید.»

(2) - غاشیه (88): 5؛ «آنان راز چشمه‌ای بسیار داغ می‌نوشانند.»

مرگ و فرصت ها، ص: 86

میلیون درجه می جوشد، بخار هم نمی شود که تمام شود، فقط می جوشد.

این آب را نیز به آنها می دهیم. اینها همان کسانی هستند که به آنها گفتیم: مال حرام، مال یتیم، مال مردم، مال غصبی، رشوه و مال دزدی را نخورید، اما خوردند.

جالب این است که وقتی در دنیا این اموال را می خورند و به آنها می گفتند:

نخورید، می گویند: برو آقا! می خورم، يك لیوان آب نیز روی آن می خورم. این همان آبی است که در دنیا می گفتند.

3- لباس اهل جهنم

لباس کسانی که در آن دنیا دستشان از عمل خالی است و اهل جهنم هستند، داستان عجیبی دارد. پیراهنی است که از مس گداخته شده است، با بوی تعفنی که هیچ فردی در جهنم تحمل آن بو را ندارد. شما پیراهن پشمی بپوش، نیم ساعت در آفتاب برو، بین چه می شود؟ در آن زمان - طبق قرآن - لباسی که از مس گداخته شده باشد، چگونه انسان را اذیت می کند؟

«سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَ تَغْشَى وُجُوهُهُمُ النَّارُ» «1»

پیراهنی از مس گداخته شده به آدم بپوشانند و دیگر نشود آن را درآورد.

بنابراین پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: برای چه آرزوی مرگ می کنی؟ مگر آماده مرگ هستی؟ تو چگونه آمادگی داری؟ تو می خواهی از مکانی آباد به جایی خراب و ویران بروی؟ صبر کن. قبل از رفتن، آنجا را آباد کن! چون آبادی آنجا فقط قبل از رفتن میسر است. اگر زمینی را می خواهید آباد کنید، یا خانه ای بسازید، باید به کنار زمین بروید، بایستید تا ساخته شود، اما در آخرت این گونه نیست؛ شما باید از این دنیا مصالح بفرستید، تا مأموران پروردگار در آنجا بسازند.

«2»

(1) - ابراهیم (14): 50؛ «پیراهن هایشان از قطران [ماده‌ای متعفن، قابل اشتعال و بدبو] است، و آتش چهره هایشان را می پوشاند.»

(2) - کنز العمال: 76 / 1، حدیث 302؛ «رسول الله صلی الله علیه و آله: ان النور إذا دخل الصدر انفسح قيل هل لذلك من علم يعرف به قال نعم التحافي عن دارالغرور والإنابة إلى دار الخلود والاستعداد للموت قبل نزوله.»

کنز العمال: 551 / 15، حدیث 42139؛ «عبد الله بن عبید قال: قال رجل: يا رسول الله! ما لي لا أحب الموت؟ قال: هل لك مال؟ فقدم مالك بن يدك، فان المرأ مع ماله، إن قدمه أحب أن يلحقه، وإن خلفه أحب أن يتخلف معه.»

کنز العمال: 551 / 15، حدیث 42140؛ «يا طارق! استعد للموت قبل نزول الموت.»

مستدرک الوسائل: 100 / 2، باب 17، حدیث 1532؛ «عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَكْثَرُوا مِنْ ذَكَرِ هَادِمِ اللَّذَاتِ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا هَادِمِ اللَّذَاتِ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْمَوْتُ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْمُؤْمِنِينَ أَكْثَرُهُمْ ذَكَرًا لِلْمَوْتِ وَ أَحْسَنُهُمْ لِلْمَوْتِ اسْتِعْدَادًا.»

مرگ و فرصت ها، ص: 87

مصالح ساختمان های بهشتی از دنیا

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

در شب معراج با جبرئیل همسفر بودم که در آیه سوره اسراء مطرح است:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» «1»

او را به این مکان ها و از آنجا به مکان های دیگر سیر دادیم، تا شگفتی های خلقت را به او نشان دهیم.

حضرت صلی الله علیه و آله می فرماید:

از جمله مکان‌هایی که به من نشان دادند، بهشت بود. در بهشت دیدم که قسمت‌هایی ساخته شده و تمام است، اما قسمت‌هایی نیز کویر است، و مرتب دارند می سازند و جلو می آیند؛ چشمه در می آورند، رود درست می کنند، نخل می کارند، ساختمان، قصر، تخت و فرش درست می کنند، من به جبرئیل گفتم: مگر بهشت تمام نیست؟ گفت: نه، مقداری را که می بینید تمام شده، برای آنهایی است که وقتی در دنیا بودند، مصالح فرستادند و این ملائکه برای آنها ساختند. روز قیامت که می شود، آنها را به همین مکانی که خودشان ساختند می برند.

جنس مصالح بهشتی

حضرت سؤال کردند: مصالح این ساختمان‌ها از چیست؟ این ده تا آیه با هم نازل شد. وقتی جبرئیل این ده آیه را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله قرائت کرد، بلافاصله رسول خدا صلی الله علیه و آله امت را جمع کردند و به منبر رفتند و این جمله را فرمودند:

«لقد أنزلت علیّ عشر آیات من أقامهن دخل الجنة» «2»

(1) - اسراء (17): 1؛ «منزّه و پاک است آن [خدایی] که شی بندهاش [محمد 6] را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت دادیم، سیر [و حرکت] داد، تا [بخشی] از نشانه‌های [عظمت و قدرت] خود را به او نشان دهیم؛ یقیناً او شنوا و داناست.»

(2) - الدر المنثور: 2/5؛ کنز العمال: 306/2، حدیث 4070؛ «عمرقال: کان إذا نزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله الوحي یسمع عند وجهه کدوي النحل، فمکثنا ساعة، فاستقبل القبلة، ورفع یدیه فقال: اللهم زدنا ولا تنقصنا، وأکرمنا ولا تهنا، وأعطنا ولا تحرمنا، وآثرنا ولا تؤثر علينا، وارض عنا وأرضنا، ثم قال: لقد أنزلت علی عشر آیات من أقامهن دخل الجنة ثم قرأ علينا: (قد أفلح المؤمنون) حتی ختم العشر.»

ای مردم! ده آیه به من نازل شده است که هر کسی به این ده آیه عمل کند، به بهشت می‌رود. کدام بهشت؟ بهشتی که با اجرای این ده آیه، مصالحش را می‌فرستید؛

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ* وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّعْوِ مُعْرِضُونَ* وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ* وَ الَّذِينَ هُمْ لِمُفْرَوِّجِهِمْ حَافِظُونَ* إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ* فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ* وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ* وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ* أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» «1»

مصالح بهشت؛ نماز، انفاق در راه خدا، شهوت را از حرام نگاه داشتن وفاداری در همه عمر به خدا، پیغمبر صلی الله علیه و آله، خانواده، پدر و مادر و مردم، امین بودن و بر عهد خود وفادار بودن. این‌ها ارث بر هستند. چه کسی برای آنها ارث گذاشته است؟

خودشان، چه چیزی ارث گذاشته‌اند؟ بهشت. تا چه زمانی می‌مانند؟ تا ابد.

بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

این‌هایی که کار می‌کردند، گاهی از کار دست می‌کشیدند. من به جبرئیل گفتم:

چرا ادامه نمی‌دهند؟ عرض کرد: برای این که مصالح ندارند. تاکنون که می‌ساختند، صاحب این ملک در نماز بود، اما «السلام علیکم و رحمة الله و بركاته» گفت و بلند شد و رفت، دیگر مصالحی نیست، تا ظهر شود و او دوباره نماز بخواند.

تا ماه رمضان بیاید و روزه بگیرد. تا سر سال بیاید و خمس مالش را بدهد. تا گندم‌ها را درو کند و زکاتش را بدهد. تا به چند یتیم رسیدگی کند. تا سفره خالی بینوایان را پر کند و این‌ها دوباره مصالح به دست‌شان بیاید و بسازند. چون تمام مصالح بهشت دو چیز است؛ عبادت رب، خدمت به خلق.

(1) - مؤمنون (23): 1- 11؛ «به نام خدا که رحمتش بی‌اندازه است و مهربانی‌اش همیشگی* بی‌تردید مؤمنان رستگار شدند.* آنان که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند.* و آنان که از [هر گفتار و کردار] بیهوده و بی‌فایده روی گردانند،* و آنان که پرداخت کننده زکات‌اند،* و آنان که نگه دارنده دامنشان [از شهوت‌های حرام] اند،*

مگر در [کام جویی از] همسران یا کنیزانشان، که آنان [در این زمینه] مورد سرزنش نیستند.* پس کسانی [که در بهره‌گیری جنسی، راهی] غیر از این جویند، تجاوزکار [از حدود حق] هستند.* و آنان که امانت‌ها و پیمان‌های خود را رعایت می‌کنند،* و آنان که همواره بر [اوقات و شرایط ظاهری و معنوی] نمازهایشان محافظت دارند.* اینانند که وارثانند،* وارثانی که [از روی شایستگی] بهشت فردوس را به میراث می‌برند [و] در آن جاودانه‌اند.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 89

شرط هم‌نشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشت

شخصی بیابانی و پابره‌نه که از شترچران‌های خیلی دور بود، به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: من می‌خواهم در بهشت در کنار شما باشم، من کیسه‌ام از عمل پر نیست، چون من از همه دین، فقط نماز و روزه دارم، پولی ندارم که به مکه بروم، جوان نیستم تا به جبهه بیایم، گندم و طلا و نقره نیز ندارم که زکات بدهم، اما دلم می‌خواهد در قیامت، کنار تخت شما تختم را بگذارند. فرمودند: بهشت که کوچک نیست. گفت: پس تمام است؟ فرمودند: نه. گفت: چه کار کنم که بشود. فرمود: سه جای بدنت را تا زمان مردن نگهدار تا هرز نرود؛ زبان، شکم و شهوت.

دروغ‌نگو، فحش نده، غیبت نکن، آبروی کسی را نبر، به شکم خود لقمه حرام نده، شهوت را در حرام نبر. این گونه راه باز می‌شود تا تو در بهشت کنار من باشی. «1» باید مصالح فرستاد. عده‌ای هنوز برای مرگ آمادگی ندارند، نمی‌دانم راست می‌گویند یا نه؟ می‌گویند: مرگ خوب چیزی است. چه کسی می‌گوید خوب چیزی است؟ اگر برای مرگ آمادگی نداشته باشد، خیلی بد و وحشتناک است.

مفاد گفتگوی سلمان با مرده‌ها

سلمان به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله عرض کرد: من دلم گرفته است. حضرت فرمودند:

می‌خواهی که راه را باز کنم؟ چشم دلت باز شود، تا به بقیع بروی و با مرده‌ها حرف بزنی؟ عرض کرد: بله. فرمودند: من زمینه باطنی تو را آماده می‌کنم، برو بر سر هر قبری که می‌خواهی بایست، و با صاحبش حرف بزنی. حرف زدن سلمان با

مرده‌ها طول کشید. نوشته‌اند که یکی از صحبت‌های او این بوده است: به مرده گفتم: وقتی که تو را در قبر گذاشتند، چیزی احساس کردی؟

(1) - بحار الأنوار: 286 / 68، باب 78، حدیث 41؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: تَقَبَّلُوا لِي سِتَّ خِصَالٍ أَتَقَبَّلُ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ إِذَا حَدَّثْتُمْ فَلَا تَكْذِبُوا وَ إِذَا وَعَدْتُمْ فَلَا تُخْلِفُوا وَ إِذَا ائْتَمَنْتُمْ فَلَا تَخُونُوا وَ عُضُّوا أَنْصَارَكُمْ وَ احْفَظُوا فُرُوجَكُمْ وَ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَلْسِنَتَكُمْ.»

کنز العمال: 893 / 15، حدیث 43530؛ «رسول الله صلى الله عليه و آله: اكفلوا لي بست خصال أكفل لكم بالجنة: الصلاة، والزكاة، والأمانة، والفرج، والبطن، واللسان.»

بحار الأنوار: 107 / 101، باب 3، حدیث 2؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ سَلِمَ مِنْ أُمَّتِي مِنْ أَرْبَعٍ خِصَالٍ فَلَهُ الْجَنَّةُ: مِنَ الدُّخُولِ فِي الدُّنْيَا وَ اتِّبَاعِ الْهَوَى وَ شَهْوَةِ الْبَطْنِ وَ شَهْوَةِ الْفَرْجِ وَ مَنْ سَلِمَ مِنْ نِسَاءِ أُمَّتِي مِنْ أَرْبَعٍ خِصَالٍ فَلَهَا الْجَنَّةُ إِذَا حَفِظَتْ مَا بَيْنَ رِجْلَيْهَا وَ أَطَاعَتْ زَوْجَهَا وَ صَلَّتْ حَمْسَهَا وَ صَامَتْ شَهْرَهَا.»

بحار الأنوار: 315 / 63، باب 2، حدیث 7؛ «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ وُقِيَ شَرَّ لَفْلَقِهِ وَ قَبْضِهِ وَ دَبْدَبِهِ فَقَدْ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ وَ اللَّفْلَقُ اللَّسَانُ وَ الْقَبْضُ الْبَطْنُ وَ الدَّبْدَبُ الْفَرْجُ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 90

این که قرآن می گوید:

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُ الْحَقُّ» «1»

در آینده چیزهایی نشانان می‌دهم که حق بودن من و حقایق را درك کنید.

سلمان به این مرده‌ها گفت: چیزی به یاد داری؟ گفت: بله، وقتی که مرا روی سنگ مرده‌شور خانه گذاشتند، کل سنگ آتش گرفت. تا آب روی بدن من می‌ریختند، آب تبدیل به آتش می‌شد. راست می‌گفت، چون آب مرکب از اکسیژن و هیدروژن است که يك گازش به تنهایی می‌سوزد و يك گاز آن نیز می‌سوزاند. اینجا گویی بدن میت کافر تجزیه کننده آب غسل است، تا روی او می‌ریزند، تجزیه می‌شود و شعله‌ها زبانه می‌کشد.

قرآن می گوید: بعضی از مردم هیزم آتش گیره جهنم هستند؛

«قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ» «2»

مرده گفت: سلمان! مرا نزد قبر آوردند، قبر را دیدم، ولی هر چه ناله می زدم، کسی نمی شنید. مرا به میان قبر سرازیر کردند و درون قبر گذاشتند. گویا از آسمان هفتم مرا به سمت پایین رها کردند. اینها افرادی هستند که پرونده های آنها سیاه و خالی از عمل صحیح است. «3»

پذیرایی از مؤمنین در هنگام مرگ

اما آن کسانی که پرونده آنها از عمل صحیح پر است، هنوز نمرده، یعنی هنوز گوش بدنش می شنود، ببینید چگونه خداوند آنها را به مردن دعوت می کند؟

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي* وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» «4»

طمأنینه، یعنی کشتن عمل تو پر است و در امواج خیلی راحت حرکت می کند،

(1) - فصلت (41): 53؛ «به زودی نشانه های خود را در کرانه ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی تردید او حق است.»

(2) - تحریم (66): 6؛ «ای مؤمنان! خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها است، حفظ کنید.»

(3) - بحار الأنوار: 235/56، باب 23؛ «أَصْبَحَ بَنُ نُبَاتَةَ قَالَ إِنَّ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لِي اذْهَبْ بِي إِلَى الْمَقْبَرَةِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ لِي يَا سَلْمَانُ سَيُكَلِّمُكَ مَيِّتٌ إِذَا دَنَتْ وَ قَاتُكَ فَلَمَّا ذَهَبْتُ بِهِ إِلَيْهَا وَ نَادَى الْمَوْتَى أَجَابَهُ وَاحِدٌ مِنْهُمْ فَسَأَلَهُ سَلْمَانُ عَمَّا رَأَى مِنَ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَهُ فَأَجَابَهُ بِقِصَصٍ طَوِيلَةٍ وَ أَهْوَالٍ جَلِيلَةٍ وَ زِدْتُ عَلَيْهِ إِلَى أَنْ قَالَ لَمَّا وَدَّعَنِي أَهْلِي وَ أَرَادُوا الْإِنْصِرَافَ مِنْ قَبْرِي أَخَذْتُ فِي النَّدَمِ فَقُلْتُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مِنَ الرَّاجِعِينَ فَأَجَابَنِي جُحَيْبٌ مِنْ جَانِبِ الْقَبْرِ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ فَقُلْتُ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا مُنَبِّهٌ أَنَا مَلَكٌ وَكَلَّنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ لِأَنْبَهَهُمْ بَعْدَ مَمَاتِهِمْ لِيَكْتُبُوا أَعْمَالَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ إِنَّهُ جَذَبَنِي وَ أَجْلَسَنِي وَ

قَالَ لِي اَكْتُبْ عَمَلَكَ فَقُلْتُ لِي لَا اُحْصِيهِ فَقَالَ لِي اَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ رَبِّكَ اَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ ثُمَّ قَالَ لِي اَكْتُبْ وَ اَنَا اُمْلِي عَلَيْكَ فَقُلْتُ اَيْنَ الْبَيَاضُ فَجَذَبَ جَانِباً مِنْ كَفِّي فَاِذَا هُوَ وَرَقٌ فَقَالَ هَذِهِ صَحِيفَتُكَ فَقُلْتُ مِنْ اَيْنَ الْقَلَمُ فَقَالَ سَبَّابَتُكَ قُلْتُ مِنْ اَيْنَ الْمِدَادُ قَالَ رِيْقُكَ ثُمَّ اَمْلَى عَلَيَّ مَا فَعَلْتُهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْ اَعْمَالِي صَغِيرَةٌ وَ لَا كَبِيرَةٌ اِلَّا اَمْلَاهَا كَمَا قَالَ تَعَالَى وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً اِلَّا اَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ اَحَدًا ثُمَّ اِنَّهُ اَخَذَ الْكِتَابَ وَ خَتَمَهُ بِخَاتَمٍ وَ طَوَّقَهُ فِي عُنُقِي فَخِيلَ لِي اَنَّ جِبَالَ الدُّنْيَا جَمِيعاً قَدْ طَوَّقُوها فِي عُنُقِي فَقُلْتُ لَهُ يَا مُنَبِّهٌ وَ لَمْ تَفْعَلْ بِي كَذَا قَالَ اَ لَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ رَبِّكَ وَ كُلَّ إِنْسَانٍ اَلَزَمْنَاهُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنْشُوراً اَفَرَأَيْتَ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً فَهَذَا تُخَاطَبُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُؤْتَى بِكَ وَ كِتَابُكَ بَيْنَ عَيْنَيْكَ مَنْشُوراً تَشْهَدُ فِيهِ عَلَى نَفْسِكَ ثُمَّ اَنْصَرَفَ عَنِّي تَمَامَ الْخَبَرِ.»

(4- فجر (89): 27- 30؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته!»* به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد.* پس در میان بندگانم درآی* و در بهشتم وارد شو.»

مرگ و فرصت ها، ص: 91

اما کشتی خالی را موج می برد و می شکند.

این سیر شما انسان های خوب، که اهل خدا، دین، روزه و نماز هستید است.

خانه، قصر، حورالعین، نهر آب، چشمه، تخت و رخت بهشتی دارید. این حرف را به شما می زنند، نه آنهایی که دستشان خالی است.

درباره شما امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: در هنگام مردن، وقتی چشمتان را باز می کنید، مرا می بینید؛

«یا حائر همدان! من یمت یرنی» «1»

می گوید: بالای سر و برابر روی شما، که خوب بتوانید مرا ببینید و با دیدن من از این سفر حظ کنید که به شما بگویند:

«فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» ما داریم تو را کنار ائمه علیهم السلام می بریم. به زنان مؤمنه می گویند: داریم شما را نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می بریم. مردن برای همه تلخ است، اما برای این گونه افراد نه تنها سخت نیست، بلکه شیرین نیز هست.

راهی است خطرناک ره مرگ ولكن

بر عاشق يك رنگ حقيقت خطری نیست

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

(1) - بحار الأنوار: 6/ 180، باب 7، حديث 8- 9؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا يَمُوتُ مُوَالٍ لَنَا مُبْعَضٌ لِأَعْدَائِنَا إِلَّا وَ يَحْضُرُهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَيَرُونَهُ وَ يُبَشِّرُونَهُ وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ مُوَالٍ لَنَا يَرَاهُمْ بِحَيْثُ يَسُوؤُهُ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحَارِثِ الْهَمْدَانِيِّ: يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتُ يَرِنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا «الْحَارِثُ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَا جَاءَ بِكَ فَقُلْتُ حُبِّي لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: يَا حَارِثُ أَ تُحِبُّنِي قُلْتُ نَعَمْ وَ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ أَمَا لَوْ بَلَغَتْ نَفْسُكَ الْخُلُقُومَ رَأَيْتَنِي حَيْثُ تُحِبُّ وَ لَوْ رَأَيْتَنِي وَ أَنَا أَدُوُّ الرَّجَالِ عَنِ الْخَوْضِ ذَوْدَ غَرِيَّةِ الْإِبِلِ لَرَأَيْتَنِي حَيْثُ تُحِبُّ وَ لَوْ رَأَيْتَنِي وَ أَنَا مَارٌّ عَلَى الصَّرَاطِ بِلَوَاءِ الْحَمْدِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَرَأَيْتَنِي حَيْثُ تُحِبُّ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 92

بی نوشت ها

7 ره توشه آخرت

تمهید وسایل سفر آخرتی

تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 99

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آلّه الطاهرين.

1- تقوی الهی و مراتب آن

بحث ما در آمادگی برای سفر آخرت بود. یکی از آیات بسیار مهم قرآن در این زمینه، این آیه شریفه است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتُنظُرُنَّ نَفْسٌ مَّا قَدَّمْتُمْ لِإِعَادٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» «1»

ای اهل ایمان! در محضر خدا تقوای الهی را، مراعات کنید. به قدری تقوا مهم است که وجود مقدس حضرت حق، خودش را اهل تقوا معرفی کرده است: «یا اهل التقوی و المغفرة» «2» که در دعا آمده است، برگرفته از قرآن است.

در اسلام، تقوای ساده و معمولی عبارت است از حفظ کردن خویش از گناه. البته سه مرتبه برای تقوا بیان کرده‌اند:

مرتبه عام، خاص و خاص الخاص که ما به دو مرتبه‌اش بطور طبیعی می‌توانیم دست پیدا کنیم. اما مرتبه سومش که تقوای خاص الخاص است، باید در اختیار انبیا و ائمه علیهم السلام باشد و کار ما نیست، چون به قدری درجه‌اش بالا است که آن توان و قدرت را یا نداریم، یا شاید به ما نداده باشند. ولی این مرتبه معمولی، که تقوای عام

(1) - حشر (59): 18؛ «ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید؛ و هر کسی باید با تأمل بنگرد که برای فردای خود چه چیزی پیش فرستاده است، و از خدا پروا کنید؛ یقیناً خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.»

(2) - مستدرک الوسائل: 96/5، باب 24، حدیث 5425؛ «فَقَدْ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا فَرَعَتْ مِنْ صَلَاةِ الزَّوَالِ فَارْفَعَ يَدَيْكَ ثُمَّ قُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمَلَائِكَتِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُقِيلَ عَثْرَتِي وَ تَسْتُرَ عَوْرَتِي وَ تَغْفِرَ ذُنُوبِي وَ تَقْضِيَ حَاجَتِي وَ لَا تُعَذِّبَنِي بِقَبِيحِ فَعَالِي فَإِنَّ جُودَكَ وَ عَفْوَكَ يَسْغِيْنِي ثُمَّ تَخِرْ سَاجِداً وَ تَقُولُ فِي سُجُودِكَ يَا أَهْلَ التَّقْوَى وَ الْمَغْفِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ أَنْتَ مَوْلَايَ وَ سَيِّدِي وَ رَازِقِي أَنْتَ خَيْرُ لِي مِنْ أَبِي وَ أُمِّي وَ مِنَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ بِي إِلَيْكَ فَقْرٌ وَ فَاقَةٌ وَ أَنْتَ غَنِيٌّ عَنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ إِخْوَانِهِ النَّبِيِّينَ وَ الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ وَ تَسْتَجِيبَ دُعَائِي وَ تَرْحَمَ تَضَرُّعِي وَ أَصْرِفْ عَنِّي أَنْوَاعَ الْبَلَاءِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»

است، در توان همه انسان‌ها است که هر وقت گناهی در زندگی آنها به وجود آمد، مرتکب نشوند. این کار را می‌توانند انجام دهند.

2- ترك محرمات

همان گونه که انسان می‌تواند همه کارهای خوب را انجام دهد، می‌تواند همه کارهای بد را نیز ترك کند، چون این طرف با آن طرف فرقی نمی‌کند. انجام بیشتر هزینه می‌برد تا انجام ندادن. بالاخره اگر بخواهد کار خیری کند، مالی باشد، باید دست در جیب کند و پول بدهد و بخشی از پولش را کم کند. فقط کم شدن پول نیست، تحريك به علاقه نیز هست. همه به پول علاقه دارند و هیچ کس نمی‌تواند به مردم بگوید که چرا به پول علاقه دارید.

علاقه به پول امری طبیعی و خدادادی است. ولی انسان باید بیدار باشد که این علاقه، او را منحرف نکند، چون اگر به خیلی از علاقه‌ها توجه شود، مایه انحراف می‌شود.

دو مسأله در پول مطرح است: یکی مسئله حرص است و دیگری مسئله بخل.

انسان حرص می‌زند تا کل پول دنیا را مال خود کند. بخل می‌ورزد که ریالی از اموال خود را به کسی ندهد، که هر دو زشت و مورد نکوهش است.

علاقه را باید در حدی نگهداشت که نه حرص شود و نه بخل و حتی پولدار هم جواد بشود. جواد اسم خداست، یعنی دارنده جود، سخاوت، دست و دل باز، کریم. در دعای شب جمعه می‌خوانید:

«یا دائم الفضل علی البریة» «1»

خدا دارد و دائماً احسان می‌کند. هم خدای دارایی است و هم این خدای دارا، بخیل نیست، بلکه به طور دائم بر بندگان تفضل می‌کند و نیز دوست دارد که هر

(1) - مصباح کفعمی: 647؛ «ثم قل عشا في كل ليلة عيد و كل ليلة جمعة أيضا يا دائم الفضل على البرية يا باسط اليدين بالعطية يا صاحب المواهب السنية صل على محمد و آله خير الوری سحیة و اغفر لنا يا ذا العلی فی هذه العشیة.»

مرگ و فرصت ها، ص: 101

کس دارا می شود، بخیل نباشد.

3- رضایت به تقدیر الهی

حکایت شقیق بلخی

در تفسیر «روح البیان» آمده است:

روزی شقیق بلخی «1» که در روزگار خودش یکی از افراد اهل دل بود، سه روز چیزی برای خوردن پیدا نکرد. اولیای خدا انسان‌های خیلی خودداری بودند و اخلاق خیلی خوبی داشتند. این اخلاق در انبیا علیهم السلام نیز بوده است. اگر چیزی از طریق کاری به دست می‌آورد، می‌گفتند:

«الحمد لله علی هذه النعمة» «2»

می‌خوردند، می‌پوشیدند، خرج می‌کردند. اما اگر چیزی نداشتند، باز هم می‌گفتند: «الحمد لله علی کل حال» خدا نخواست است. نه در روز دارایی اذیت می‌شدند و نه در روز نداری، هر دو روز برای آنها مساوی بود.

می‌گویند: روزی معاویه سر حال بود. به اطرافیانش گفت: من بهتر هستم یا علی بن ابی طالب؟ همه گفتند: تو بهتری. معاویه گفت: همگی دروغ می‌گویند و می‌دانید که دروغ می‌گویید. گفتند: پس خودت بگو. گفت: یقیناً علی بن ابی طالب علیه السلام از من خیلی بالاتر است. گفت: من یکی از ارزش‌های علی علیه السلام را برایتان می‌گویم که نه در من هست و نه در شما و آن این است که اگر درب دو انبار را به روی علی علیه السلام باز کنند، انباری که از طلا و نقره و انباری که از کاه پر باشد، به علی علیه السلام بگویند: این دو انبار برای تو است، می‌گوید: همه آنها را در راه خدا به مستحق بدهید. برای این که طلا و کاه نزد علی علیه السلام یکی است. اما من و شما این گونه هستیم؟ چرا به دروغ می‌گویید که من از علی علیه السلام بالاتر هستم؟

(1) - شقیق بلخی، ابوعلی الازدی شقیق بن ابراهیم (م 194. ق) از بنیانگذاران تصوف خراسانی و صاحب قدیمی ترین رساله در تصوف است. وی از ملازمان و شاگردان ابراهیم ادهم بوده و شاگردان شقیق عبارتند از: حاتم اصم و محمد بن

ابان بلخی و عبد الصمد یزید مردویه و ... احوال او در اعتقادات و مسلک مختلف بیان شده است. در منابع رجالی و احادیث شیعی و اهل سنت از وی به عنوان فرد ثقه یاد شده است. آثار به جای مانده او در باب مناقب ائمه، او را یکی از پیروان امام موسی کاظم علیه السلام معرفی می کند. اودر جنگ با ترکان به قتل رسید. «دایره المعارف تشیع: 21/10-25»

الحجة البيضاء: 151/5؛ «قال شقيق: العبادة حرفة و حانوتها الخلوة و آلتها المجاعة.»

(2) - الكافي: 97/2، باب الشكر، حديث 19؛ «أبي عبد الله عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا ورد عليه أمر يسره قال الحمد لله على هذه النعمة و إذا ورد عليه أمر يعتم به قال الحمد لله على كل حال»

الكافي: 503/2، حديث 3؛ «أبي عبد الله عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يحمد الله في كل يوم ثلاثمائة مرة و ستين مرة عدد غرق الجسد يقول الحمد لله رب العالمين كثيراً على كل حال.»

مرگ و فرصت ها، ص: 102

در دو طرف داستان زندگی مادی، یعنی در نداری و دارایی، حال اولیای خدا یکسان بود، چون واقعاً یقین داشتند که این چند روزه عمر میهمان هستند. هم صاحبخانه خدا است و هم میهمان دار، می خواهد امروز بر سر سفره میهمانش چلوکباب بگذارد، فردا نان و پنیر. می گویند: ما نه مالک خودمان هستیم و نه مالک عالم. عالم، يك مالک دارد و آن نیز پروردگار است. ما همه مملوک و میهمان هستیم. من نمونه حال این افراد را دیده ام.

گاهی نیز انسان غضبناک می شود و به خدا می گوید: اگر نمی توانی استعفا بده، به دست کس دیگری بده. عده ای این حرفها را می زنند. اما واقعاً:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است «1»

علاقه به پول خوب است، اما نه این که بخل و حرص بیاورد. اگر دارا بشود، دارای جود است. آن کسی که دارای جود است، در قیامت اهل نجات است. اما کسی که دارای بخل است، یقین بدانید که راه نجات ندارد. چون صریح قرآن است.

آن کسی که دارای جود است، مرگش راحت است، چون که دل بسته نیست، حرص و بخل نیز ندارد و دل او از قید پول آزاد است، هر چند پولدار و ثروتمند است.

شقیق بلخی، سه روز چیزی برای خوردن نیافت و آب خالی می خورد. روز سوم، دستش را بلند کرد و گفت: خدایا! سه روز است که چیزی نخوردم، انرژی من کم شده و نمی توانم درست عبادت کنم، چه کنم؟ چیزی به ما عنایت نمی کنی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چند روز به چند روز هیچ چیزی برای خوردنش نمی یافت و نماز واجبش را نشسته می خواند. شقیق به این پاکی با پروردگار حرف می زد که چه کنم؟ باید نمازها را نشسته بخوانم، کم کم نتوانم نشسته بخوانم و باید دراز بکشم. کسی آمد و روی شانه اش

(1) - حافظ شیرازی.

مرگ و فرصت ها، ص: 103

زد، گفت: تو که هستی؟ گفت: بنده خدا. گفت: اسم شما چیست؟ گفت: شقیق.

گفت: بلند شو و به دنبال من بیا. رفت.

دید در اتاق بزرگی سفره پهن است و همه چیز سر سفره هست. گفت: داشتی به خد می گفتی، خدا نیز رساند، بنشین و هر چیز می خواهی بخور. گفت: ما میل به چیزی نداریم، چند لقمه بخوریم کافی است.

گفت: به اندازه ای که بخوای خدا را عبادت کنی، هر چه می خواهی بخور! خورد و گفت: خدا را شکر که اکنون می توانیم دوباره ایستاده نماز بخوانیم. این ها در دنیا این گونه راحت زندگی می کردند.

شقیق گفت: سیر شدم. گفت: پس بنشین، با تو حرف دارم. اسم خود را که گفتی، تو را شناختم، چون من کارمند پدرت بودم. وقتی پدرت مرد، تو خیلی پخته نبودی، این خانه با تمام این اثاث، با مالی که به جا مانده است، همه مال پدر تو است و من به امانت نگهداشته بودم تا زمانی که تو به پختگی برسی. تو را نمی یافتم، تا امروز که اتفاقی پیدایت کردم. اکنون این چند غلام کارهای این خانه را انجام می دهند و این اموال برای تو است. شقیق گفت: من علاقه ای به مال دنیا و ثروت ندارم، خانه و کل ثروت را بین خود و این سه غلام قسمت کن! و این ها را آزاد کن، ما کاری که داریم،

خدمت به خلق و عبادت رب است. این غذا تا سه روز بدن ما را برای عبادت می‌رساند، بعد از سه روز اگر نرسید، باز می‌نشینیم و با او درد دل می‌کنیم، باز کسی مانند تو پیدا می‌شود و روی شانه ما می‌زند و غذا به ما می‌دهد. «1» البته این حرفها دلیل بر این نیست که کسی به دنبال کار و شغل نرود. کسب حلال نه قسمت از ده قسمت عبادت است. همه این حرفها را برای ما زده‌اند که ما در مال بخیل و حریص نشویم.

(1) - تفسیر روح البیان: 376/1، ذیل آیه 242 بقره؛ «شقیقی البلخی انه لم یجد طعاما ثلاثة ايام و كان مشغلا بالعبادة فلما ضعف عن العبادة رفع يده الى السماء و قال يا رب أطعمني فلما فرغ من الدعاء التفت فرأى شخصا ينظر اليه فلما التفت اليه سلم عليه و قال يا شيخ تعال معي فقام شقيق و ذهب معه فادخله ذلك الرجل في بيت فرأى فيه ألواحاً موضوعة عليها ألوان الاطعمة و عند الخوان غلمان و جوارى فاكل و الرجل قائم فلما فرغ أراد ان يخرج شقيق من ذلك البيت فقال له الرجل الى اين يا شيخ فقال الى المسجد فقال ما اسمك قال شقيق فقال يا شقيق اعلم ان هذه الدار دارك و العبيد عبيدك و انا عبدك كنت عبدا لابيک بعثني الى التجارة فرجعت الآن و قد توفي أبوك فالدار و ما فيها لك قال شقيق ان كان العبيد لي فهم أحرار لوجه الله و ان كانت الأموال لي وهبتها لكم فاقسموها بينكم فاني لا أريد شيأ يمنعني عن العبادة.»

مرگ و فرصت ها، ص: 104

شرکت پیامبر صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه

روایتی در زمینه آمادگی برای سفر آخرت داریم که خیلی با ارزش است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل بیرون آمدند، دیدند که مردم جنازه‌ای را تشییع می‌کنند، پیغمبر صلی الله علیه و آله به کارهای معنوی علاقه داشتند. برای ایشان فرقی نمی‌کرد که این کار معنوی چیست. تشییع جنازه، احترام به مسلمان است.

در روایت دارد: مرده‌ای را که به سوی قبرستان می‌برند، اگر از آنهایی باشد که خدا او را می‌آمرزد، تشییع کنندگانش را نیز می‌آمرزد، یعنی خدا نیز به جنازه مسلمان و مؤمن احترام می‌کند. از طرف خدا، ملائکه می‌آیند و خیلی از مؤمنان را تشییع جنازه می‌کنند. چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه «سعد بن معاذ» فرمودند:

هفتاد هزار فرشته از طرف خدا برای تشییع جنازه او آمدند. «1» به قدری مؤمن با ارزش است که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر مؤمن به نماز جماعت نرسد و مجبور شود که در خانه به صورت فردی بخواند، وقتی می‌ایستد و می‌خواهد «الله اکبر» بگوید، خدا به ملائکه می‌گوید: از دست راست و چپش، از مغرب تا مشرق صف ببندید.

نماز جماعتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: تعدادشان اگر از ده نفر بگذرد، ثوابش را غیر از خود خدا، هیچ کس نمی‌تواند به حساب بیاورد. پس اگر صفی از ملائکه تا مشرق عالم و صفی تا مغرب عالم پشت سر مؤمن اقتدا کنند، چقدر ثواب نصیب او می‌شود؟ «2» پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

روزگاری می‌شود که من پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گویم: «حَلَّتِ الْعَزْوِيَّةُ» «3» تشکیل خانواده ندهید، چون دینتان در خطر می‌افتد. آن روزگار همین زمان است که به قدری زندگی سخت می‌شود و آدم خوب و مطمئن کم می‌شود که ازدواج با آن همه

(1) - الکافی: 236 / 3، حدیث 6؛ «أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَ يُفْلِتُ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ أَحَدٌ قَالَ فَقَالَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا مَا أَقَلَّ مَنْ يُفْلِتُ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ إِنَّ رُقِيَّةَ لَمَّا قَتَلَهَا عُثْمَانُ وَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى قَبْرِهَا فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ وَ قَالَ لِلنَّاسِ إِنِّي ذَكَرْتُ هَذِهِ وَ مَا لَقِيتُ فَرَقْتُ لَهَا وَ اسْتَوْهَبْتُهَا مِنْ ضَمَةِ الْقَبْرِ قَالَ فَقَالَ اللَّهُمَّ هَبْ لِي رُقِيَّةَ مِنْ ضَمَةِ الْقَبْرِ فَوَهَبَهَا اللَّهُ لَهُ قَالَ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَرَجَ فِي جَنَازَةِ سَعْدٍ وَ قَدْ شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ مِثْلَ سَعْدٍ يُضْمُّ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نَحَدِّثُ أَنَّهُ كَانَ يَسْتَحِفُّ بِالْبَوْلِ فَقَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّمَا كَانَ مِنْ زَعَايَةٍ فِي خُلُقِهِ عَلَى أَهْلِهِ قَالَ فَقَالَتْ أُمُّ سَعْدٍ هَنِيئاً لَكَ يَا سَعْدُ قَالَ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا أُمُّ سَعْدٍ لَا تَحْتَمِي عَلَى اللَّهِ.»

الکافی: 173 / 3، حدیث 2؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ شَيَّعَ جَنَازَةَ مُؤْمِنٍ حَتَّى يُدْفَنَ فِي قَبْرِهِ وَكَلَّ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ بِهِ سَبْعِينَ مَلَكاً مِنَ الْمُسَيِّعِينَ يُشَيِّعُونَهُ وَ يَسْتَعْفِرُونَ لَهُ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ إِلَى الْمَوْقِفِ.»

وسائل الشیعة: 143 / 3، باب 2، حدیث 3239؛ «رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي، حَدِيثٍ قَالَ مَنْ شَيَّعَ جَنَازَةَ فَلَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ مِائَةُ أَلْفٍ حَسَنَةٍ وَ يُحْيَى عَنْهُ مِائَةُ أَلْفٍ سَيِّئَةٍ وَ يُرْفَعُ لَهُ مِائَةُ أَلْفٍ دَرَجَةٍ فَإِنْ صَلَّى

عَلَيْهَا شَيْعُهُ فِي جَنَازَتِهِ مِائَةُ أَلْفٍ أَلْفِ مَلَكٍ كُلُّهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ حَتَّى يَرْجِعَ فَإِنْ شَهِدَ دَفَنَهَا وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ أَلْفَ مَلَكٍ كُلُّهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ حَتَّى يُبْعَثَ مِنْ قَبْرِهِ وَ مَنْ صَلَّى عَلَى مَيِّتٍ صَلَّى عَلَيْهِ جِبْرِيلُ وَ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ إِنْ أَقَامَ عَلَيْهِ حَتَّى يَدْفِنَهُ وَ حَتَّى انْقَلَبَ مِنَ الْجَنَازَةِ وَ لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ مِنْ حَيْثُ شَيْعَهَا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ قِيرَاطٌ مِنَ الْأَجْرِ وَ الْقِيرَاطُ مِثْلُ جَبَلٍ أُحُدٍ يَكُونُ فِي مِيزَانِهِ مِنَ الْأَجْرِ.»

(2) - مستدرک الوسائل: 444/6، حدیث 7184؛ بحار الأنوار: 14/85، باب 1، حدیث 26؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَتَانِي جِبْرِيلُ مَعَ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ بَعْدَ صَلَاةِ الظُّهْرِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِؤُكَ السَّلَامَ وَ أَهْدِي إِلَيْكَ هَدِيَّتَيْنِ لَمْ يُهْدِيَهُمَا إِلَى نَبِيِّ قَبْلِكَ قُلْتُ مَا الْهَدِيَّتَانِ قَالَ الْوُثْرُ ثَلَاثُ رَكَعَاتٍ وَ الصَّلَاةُ الْحُمْسُ فِي جَمَاعَةٍ قُلْتُ يَا جِبْرِيلُ وَ مَا لِأُمَّتِي فِي الْجَمَاعَةِ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِذَا كَانَا اثْنَيْنِ كَتَبَ اللَّهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رَكْعَةٍ مِائَةً وَ خَمْسِينَ صَلَاةً وَ إِذَا كَانُوا ثَلَاثَةً كَتَبَ اللَّهُ لِكُلِّ مِنْهُمْ بِكُلِّ رَكْعَةٍ سِتِّمِائَةَ صَلَاةٍ وَ إِذَا كَانُوا أَرْبَعَةً كَتَبَ اللَّهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رَكْعَةٍ أَلْفًا وَ مِائَتَيْنِ صَلَاةً وَ إِذَا كَانُوا خَمْسَةً كَتَبَ اللَّهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رَكْعَةٍ أَلْفَيْنِ وَ أَرْبَعِمِائَةَ صَلَاةٍ وَ إِذَا كَانُوا سِتَّةً كَتَبَ اللَّهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِكُلِّ رَكْعَةٍ أَرْبَعَةَ أَلْفٍ وَ ثَمَانِمِائَةَ صَلَاةٍ وَ إِذَا كَانُوا سَبْعَةً كَتَبَ اللَّهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِكُلِّ رَكْعَةٍ تِسْعَةَ أَلْفٍ وَ سِتِّمِائَةَ صَلَاةٍ وَ إِذَا كَانُوا ثَمَانِيَةً كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ تِسْعَةَ عَشَرَ أَلْفًا وَ مِائَتَيْنِ صَلَاةٍ وَ إِذَا كَانُوا تِسْعَةً كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِكُلِّ رَكْعَةٍ سِتَّةً وَ ثَلَاثِينَ أَلْفًا وَ أَرْبَعِمِائَةَ صَلَاةٍ وَ إِذَا كَانُوا عَشْرَةً كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رَكْعَةٍ سَبْعِينَ أَلْفًا وَ أَلْفَيْنِ وَ ثَمَانِمِائَةَ صَلَاةٍ فَإِنْ زَادُوا عَلَى الْعَشْرِ فَلَوْ صَارَتْ بِحَارِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلِّهَا مِدَادًا وَ الْأَشْجَارُ أَقْلَامًا وَ الثَّقَلَانِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ كُتَابًا لَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يَكْتُبُوا ثَوَابَ رَكْعَةٍ وَاحِدَةٍ يَا مُحَمَّدُ تَكْبِيرُهُ يُذَكِّرُهَا الْمُؤْمِنُ مَعَ الْإِمَامِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ سِتِّينَ أَلْفَ حَجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ وَ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا سَبْعِينَ أَلْفَ مَرَّةٍ وَ رَكْعَةُ يُصَلِّيَهَا الْمُؤْمِنُ مَعَ الْإِمَامِ خَيْرٌ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ دِينَارٍ يَتَصَدَّقُ بِهَا عَلَى الْمَسَاكِينِ وَ سَجْدَةٌ يَسْجُدُهَا الْمُؤْمِنُ مَعَ الْإِمَامِ فِي جَمَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عَتَقِ مِائَةِ رَقَبَةٍ.»

مستدرک الوسائل: 450/6، باب 1، حدیث 7205؛ بحار الأنوار: 6/85، باب 6، حدیث 8؛ «عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ فِي، حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ وَ أَمَّا الْجَمَاعَةُ فَإِنَّ صُفُوفَ أُمَّتِي كَصُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ وَ الرَّكْعَةُ فِي الْجَمَاعَةِ أَرْبَعٌ وَ عِشْرُونَ رَكْعَةً كُلُّ رَكْعَةٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ عِبَادَةِ أَرْبَعِينَ سَنَةً.»

(3) - مستدرک الوسائل: 388/11، باب 51، حدیث 13336؛ «ابْنُ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَسْلَمُ لِذِي دِينٍ دِينُهُ إِلَّا مَنْ يَفِرُّ مِنْ شَاهِقٍ إِلَى شَاهِقٍ وَ مِنْ جُحْرِ إِلَى جُحْرِ كَالْتَّغْلِبِ بِأَشْبَالِهِ قَالُوا وَ مَتَى ذَلِكَ الزَّمَانُ قَالَ إِذَا لَمْ تُنَلِّ الْمَعِيشَةَ إِلَّا بِمَعَاصِي اللَّهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ حَلَّتِ الْعُزُوبَةُ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَرْتَنَا بِالتَّزْوِيجِ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ الزَّمَانُ فَهَلَاكَ الرَّجُلُ عَلَى يَدَيْ أَبَوَيْهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَبَوَانِ فَعَلَى يَدَيْ زَوْجَتِهِ وَ وَلَدِهِ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ وَ لَا وَلَدٌ فَعَلَى يَدَيْ قَرَابَتِهِ وَ جِيرَانِهِ قَالُوا وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يُعَيِّرُونَهُ بِضِيْقِ الْمَعِيشَةِ وَ يُكَلِّفُونَهُ مَا لَا يُطِيقُ حَتَّى يُورِدُوهُ مَوَارِدَ الْهَلَكَةِ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 105

سفارش، مورد نمی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می گیرد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد تشییع جنازه شدند، خیلی عجیب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله تا بقیع و غسالخانه آمدند. میت را کفن کردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله فقط نگاه می کردند. قبر آماده شد و مرده را کنار قبر آوردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله جلو آمدند، دوباره نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله ساکت بودند. مرده را که در قبر گذاشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان ناله زدند که همه متوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله شدند. هنگام ناله کشیدن، نگاهی به قبر و صورت مرده کردند و فرمودند: «آه من هذه الداهية العظمی» عجب وحشت سنگینی است. آدمی که شب گذشته هزاران نفر در اطرافش بودند، اکنون تنها است و هیچ کس در کنارش نیست.

برنامه‌های نجات از نگرانی سفر آخرتی

1- انجام واجبات

بعد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مردم رو کردند و فرمودند: می‌خواهید روزی که شما را به اینجا آوردند، هیچ نگرانی، رنج، غصه، گرفتگی و مشکلی نداشته باشید؟

می‌خواهید سفر از دنیا به آخرت شما در کمال آسانی و راحتی انجام بگیرد؟ سه برنامه را باید در پرونده خود داشته باشید.

برنامه اول: «اداء الفرائض» **1** همه واجبات خدا را تا زنده‌ایم به خدا بپردازیم. توجه داشته باشید که کدام واجب خدا به شما تعلق می‌گیرد؟ درنگ نکنید و عقب نیاندازید. همان روز واجب خدا را انجام دهید که بعد از هفتاد سال نگویید: ای وای، پشیمانم، هفتاد سال دارم، اما پنجاه و پنج سال نماز نخواندم و روزه نگرفتم.

روزه‌ها را بگیرم، نمازها را بخوانم.

خدا عبادات را به گونه‌ای قرار داده است که هر روز، مقداری را بخوانی، نه این که بگذاری جمع شود. چون اگر جمع شود نمی‌توانی انجام بدهی. بعد از هفتاد

(1) - مستدرک الوسائل: 100 / 2، باب 17، حدیث 1534؛ بحار الأنوار: 263 / 68، باب 76، حدیث 1؛ «أبي مُحَمَّد الْعَسْكَرِيُّ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام مَا الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَالَ أَدَاءُ الْفَرَائِضِ وَ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ الْإِسْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ ثُمَّ لَا يُبَالِي أَوْ قَعَّ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَّ الْمَوْتُ عَلَيْهِ وَ اللَّهُ مَا يُبَالِي ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْ قَعَّ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَّ الْمَوْتُ عَلَيْهِ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 106

سال که نمی شود پرداخت.

2- ترك محرمات

برنامه دوم: باید در پرونده شما دوری از گناه باشد: «اجتناب المحارم» از گناهان خدا دوری کنید، چون آنجا گناهکار را گیر می اندازند، اما کسی که پاک است، حسابی ندارد.

3- اصلاح اخلاق

برنامه سوم: «والاستعمال على المكارم» اخلاق خود را خوب کنید که نرم و شیرین باشد. خوش برخورد و خوش باطن باشید. اگر پرونده شما با این سه برنامه به آن طرف برود، در قیامت راحت و شاد هستید.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

مرگ و فرصت ها، ص: 107

پی نوشت ها

8 قدرت انتخاب

اختیار در انتخاب بهشت و جهنم

تهران، حسینیه مکتب النبی

مرگ و فرصت ها، ص: 113

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

تقسیم پایان قیامت به بهشت و جهنم در قرآن مجید، به این خاطر است که مردم در دنیا با اختیار و انتخاب خودشان به دو دسته تقسیم شده‌اند. زیرا در حساب پروردگار چنین تقسیمی وجود ندارد، او مردم را چنین تقسیم نکرده است، بلکه او با کتاب‌ها و پیغمبرانش مردم را به صراط مستقیم دعوت کرده، گروهی با آزادی و اختیار خودشان، صراط مستقیم و گروهی نیز راه ضلالت را انتخاب کردند.

اگر حرکت در صراط مستقیم به اجبار خدا بود، بهشت نباید به وجود می‌آمد، چون مزد و پاداش معنا نداشت. همه پاداش پروردگار مربوط به آن انتخاب، نیت و خواست آزاد مردم است. اگر مردم را به اجبار در راه ضدّ صراط مستقیم می‌انداخت، دوزخ و کیفر معنی نداشت، چون بشر در این زمینه مجرم و مقصّر نبود. وقتی اراده‌اش را سلب کنند، بدون این که خودش دخالت داشته باشد، او را در زشتی بیاندازند، برای چه او را کیفر کنند؟

خداوند بزرگ در قرآن کریم خودش را حکیم معرفی می‌کند. کیفر کسی که خودش در جرمش دخالت و اراده‌ای نداشته، بر حکیم، قبیح است و خدا کار قبیح نمی‌کند. همچنین پاداش به کسی که خودش در کار پاک، نیت و اراده‌ای نداشته است نیز صحیح نیست، پاداش چه چیزی را به او بدهند؟

مرگ و فرصت ها، ص: 114

«قُلْ لِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ» «1»

بنابراین نه هدایت و نه گمراهی، هیچ کدام اجباری نیست. آیاتی که می‌گوید:

«إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ» «2»

«فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» «3»

هر کسی را بخواهم هدایت می‌کنم و هر کسی را بخواهم گمراه می‌کنم، شما را به اشتباه نیاندازد تا تصوّر بفرمایید که این هدایت یا گمراهی، اجباری است. معنی آن این است که هر کسی خودش بخواهد و شایستگی نشان دهد، ما گوهر هدایت را به او می‌دهیم تا جزو «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» شود و هر کسی نیز هدایت را نخواهد، من به اجبار گوهر هدایت را در دامن کسی نمی‌اندازم، چون خودش گمراهی را می‌خواهد. ما کاری به کارش نداریم، او خودش به طرف گمراهی می‌رود.

پس علت تقسیم پایان قیامت به بهشت و دوزخ، تقسیم شدن مردم در دنیا به دو راه هدایت و ضلالت است.

تفاوت طبقات بهشت و جهنم

چرا بهشت هشت طبقه و جهنم هفت طبقه دارد؟ علتش چیست؟ بهشتی‌ها که باید به يك بهشت و جهنمی‌ها نیز به يك جهنم بروند، پس هفت درب جهنم و هشت درب بهشت برای چیست؟ «4» علت هشت طبقه بودن بهشت، تقسیم شدن مردم مؤمن به هشت قسمت است.

ایمان از نظر کیفیت دارای درجاتی است که ما این درجات را در امور مادی نیز زیاد می‌بینیم؛ برق، برق است، از نیروگاه کابل کشیده و برق را از مولد آن می‌آورند.

لامپ‌ها نیز مختلف هستند، همان نور را در خودش به اندازه ظرفیتش منعکس می‌کند و نور می‌دهد.

(1) - انعام (6): 149؛ «بگو: دلیل و برهان رسا [که قابل ردّ، ایراد، شک و تردید نیست] مخصوص خداست، و اگر خدا می‌خواست قطعاً همه شما را [به طور جبر] هدایت می‌کرد.»

(2) - رعد (13): 27؛ «بگو: مسلماً خدا هر کس را بخواهد [پس از اتمام حجت] گمراه می‌کند و هر کس را که به سوی او بازگردد، هدایت می‌نماید.»

(3) - ابراهیم (14): 4؛ «پس خدا هر کس را بخواهد [به کیفر لجاجت و عنادش] گمراه می‌کند، و هر کس را بخواهد، هدایت می‌نماید.»

(4) - بحار الأنوار: 121 / 8، باب 23، حدیث 12؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ، بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ النَّبِيُّونَ وَ الصَّادِقُونَ وَ، بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ الشُّهَدَاءُ وَ الصَّالِحُونَ وَ خَمْسَةُ أَبْوَابٍ يَدْخُلُ مِنْهَا شِيعَتُنَا وَ مُحِبُّونَا فَلَا أَرَأَلَ وَاقِفًا عَلَى الصِّرَاطِ أَدْعُو وَ أَقُولُ رَبِّ سَلِّمْ شِيعَتِي وَ مُحِبِّي وَ أَنْصَارِي وَ مَنْ تَوَلَّاهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَإِذَا النَّدَاءُ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكَ وَ شَفَعْتَ فِي شِيعَتِكَ وَ يَشْفَعُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْ شِيعَتِي وَ مَنْ تَوَلَّاهُ وَ نَصَرَنِي وَ حَارَبَ مَنْ حَارَبَنِي بِفِعْلٍ أَوْ قَوْلٍ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا مِنْ حِيزَانِهِ وَ أَقْرَبَائِهِ وَ، بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ سَائِرُ الْمُسْلِمِينَ مِمَّنْ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ فِي قَلْبِهِ مَقْدَارٌ ذَرَّةٍ مِنْ بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.»

بحار الأنوار: 144 / 8 - 146، باب 23، حدیث 67؛ «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ لِي جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَمَرْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ أَنْ تُعْرَضَ عَلَيْكَ قَالَ فَرَأَيْتُ الْجَنَّةَ وَ مَا فِيهَا مِنَ النَّعِيمِ وَ رَأَيْتُ النَّارَ وَ مَا فِيهَا مِنَ الْعَذَابِ وَ الْجَنَّةُ فِيهَا ثَمَانِيَةُ أَبْوَابٍ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْهَا أَرْبَعُ كَلِمَاتٍ كُلُّ كَلِمَةٍ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا لِمَنْ يَعْلَمُ وَ يَعْمَلُ بِهَا وَ لِلنَّارِ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْهَا ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ كُلُّ كَلِمَةٍ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا لِمَنْ يَعْلَمُ وَ يَعْمَلُ بِهَا فَقَالَ لِي جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اقْرَأْ يَا مُحَمَّدُ مَا عَلَى الْأَبْوَابِ فَقَرَأْتُ ذَلِكَ أَمَّا أَبْوَابُ الْجَنَّةِ فَعَلَى أَوَّلِ بَابٍ مِنْهَا مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ لِكُلِّ شَيْءٍ حِيلَةٌ وَ حِيلَةُ الْعَيْشِ أَرْبَعُ حِصَالٍ الْفَنَاءُ وَ بَذْلُ الْحَقِّ وَ تَرْكُ الْحَقْدِ وَ مُحَاسَنَةُ أَهْلِ الْخَيْرِ وَ عَلَى الْبَابِ الثَّانِي مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ لِكُلِّ شَيْءٍ حِيلَةٌ وَ حِيلَةُ الشُّرُورِ فِي الْآخِرَةِ أَرْبَعُ حِصَالٍ مَسْحُ رُءُوسِ الْيَتَامَى وَ التَّعَطُّفُ عَلَى الْأَرَامِلِ وَ السَّعْيُ فِي حَوَائِجِ الْمُؤْمِنِينَ وَ التَّقَفُّدُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ عَلَى الْبَابِ الثَّالِثِ مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ لِكُلِّ شَيْءٍ حِيلَةٌ وَ حِيلَةُ الصَّحَّةِ فِي الدُّنْيَا أَرْبَعُ حِصَالٍ قَلَّةُ الْكَلَامِ وَ قَلَّةُ الْمَنَامِ وَ قَلَّةُ الْمَشْيِ وَ قَلَّةُ الطَّعَامِ وَ عَلَى الْبَابِ الرَّابِعِ مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ وَالِدَيْهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ خَيْرًا أَوْ يَسْكُتْ وَ عَلَى الْبَابِ الْخَامِسِ مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يُظْلَمَ فَلَا يَظْلِمُ وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يُشْتَمَ فَلَا يَشْتِمُ وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يُدَلَّ فَلَا يُدِلُّ وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَلْيُكْلِمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ وَ عَلَى الْبَابِ السَّادِسِ مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ قَبْرُهُ وَسِعًا فَسَيَحَا فَلْيَنْزِلِ الْمَسَاجِدَ وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا تَأْكُلَهُ الدِّيدَانُ تَحْتَ الْأَرْضِ فَلْيَسْكُنِ الْمَسَاجِدَ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ طَرِيقًا مُطِيرًا فَلْيَبْكُ فَلْيَكُنْ مِنَ الْمَسَاجِدِ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرَى مَوْضِعَهُ فِي الْجَنَّةِ فَلْيَكُنْ مِنَ الْمَسَاجِدِ بِالْبُسْطِ وَ عَلَى الْبَابِ السَّابِعِ مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ بَيَاضُ الْقَلْبِ فِي أَرْبَعِ حِصَالٍ عِيَادَةُ الْمَرِيضِ وَ اتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ وَ شِرَاءُ الْأَكْفَانِ وَ رَدُّ الْقَرْضِ وَ عَلَى الْبَابِ الثَّامِنِ مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ مَنْ أَرَادَ الدُّخُولَ مِنْ هَذِهِ الْأَبْوَابِ فَلْيَتَمَسَّكَ بِأَرْبَعِ حِصَالٍ السَّخَاءُ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ وَ الصَّدَقَةِ وَ الْكَفِّ عَنْ أَدَى عِبَادِ اللَّهِ تَعَالَى وَ رَأَيْتُ عَلَى أَبْوَابِ النَّارِ مَكْتُوبًا عَلَى الْبَابِ الْأَوَّلِ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ مَنْ رَجَا اللَّهَ سَعِدَ وَ مَنْ خَافَ اللَّهَ أَمِنَ وَ الْهَالِكُ الْمَعْرُورُ مَنْ رَجَا غَيْرَ اللَّهِ وَ

خَافَ سِوَاهُ وَ عَلَى الْبَابِ الثَّانِي مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَكُونَ عُزَيَانًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلْيَكْسُ الْجُلُودَ الْعَارِيَةَ فِي الدُّنْيَا مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَكُونَ عَطْشَانًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلْيَسْقِ الْعَطْشَ فِي الدُّنْيَا مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَكُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَائِعًا فَلْيُطْعِمِ الْبُطُونَ الْجَائِعَةَ فِي الدُّنْيَا وَ عَلَى الْبَابِ الثَّلَاثِ مَكْتُوبٌ لَعَنَ اللَّهُ الْكَاذِبِينَ لَعَنَ اللَّهُ الْبَاخِلِينَ لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ عَلَى الْبَابِ الرَّابِعِ مَكْتُوبٌ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ أَذَلَّ اللَّهُ مِنْ أَهَانَ الْإِسْلَامَ أَذَلَّ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ أَهْلَ الْبَيْتِ أَذَلَّ اللَّهُ مَنْ أَعَانَ الظَّالِمِينَ عَلَى ظُلْمِهِمْ لِلْمَخْلُوقِينَ وَ عَلَى الْبَابِ الْخَامِسِ مَكْتُوبٌ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ لَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى فَالْهَوَى يُخَالِفُ الْإِيمَانَ وَ لَا تَكْثُرْ مِنْطِقُكَ فِيمَا لَا يَغْنِيكَ فَتَسْقُطَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَا تَكُنْ عَوْنًا لِلظَّالِمِينَ وَ عَلَى الْبَابِ السَّادِسِ مَكْتُوبٌ أَنَا حَرَامٌ عَلَى الْمُجْتَهِدِينَ أَنَا حَرَامٌ عَلَى الْمُتَصَدِّقِينَ أَنَا حَرَامٌ عَلَى الصَّائِمِينَ وَ عَلَى الْبَابِ السَّابِعِ مَكْتُوبٌ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ حَاسِبُوا نَفْسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ وَبَّحُوا نَفْسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُؤْبَحُوا وَ ادْعُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَبْلَ أَنْ تَرُدُّوا عَلَيْهِ وَ لَا تَقْدِرُوا عَلَى ذَلِكَ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 115

هدایت از منبع واحدی سرچشمه می گیرد، آن هم خدا است. ولی مردم، به تناسب شدت و ضعف وجود خود، نور هدایت را نشان می دهند، می گوید: من نماز می خوانم و روزه می گیرم و سر سال اگر بدهکار شدم، بدهی ام را می دهم، دیگر حوصله کار دیگری را ندارم؛ زیارت نمی رود، اهل نماز شب، دید و بازدید و کار خیر نیست، اما دیگری می گوید: من نماز را می خوانم و روزه می گیرم و هفته ای دو روز نیز برای خدا روزه می گیرم، یا در صندوق قرض الحسنه می نشینم و کمک می دهم، نیم ساعت به اذان صبح نیز بلند می شوم و یازده رکعت نماز می خوانم.

دیگری از این مرحله نیز بالاتر می رود، می گوید: نماز می خوانم، روزه می گیرم و کار خیر می کنم، حوصله به خرج می دهم و تا جایی که بتوانم، هر کس که با خدا قهر است، با خدا آشتی می دهم، دست مردم را می گیرم، امر به معروف و نهی از منکر هنرمندانه می کنم، همین طور به تناسب، این نور افشانی هدایت بالا می آید تا به پخش نور از وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام می رسد.

ما با تناسب ظرفیت وجودی که داریم با همان نوری که داریم وارد محشر می شویم، ما را تقسیم می کنند، می گویند: شما چند میلیون به طبقه اول بهشت بروید، شما چند میلیون به طبقه دوم، تا برسد به آن درجه عالی و اعلی که آنجا دیگر مشتری هایش خیلی کم هستند؛ صد و بیست و چهار هزار پیامبر و دوازده امام علیهم السلام اولیای خاص پروردگار هستند، یعنی آنهایی که به تعبیر علماء «الاقرب فالاقرب» بودند.

هر چه به پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه نزدیک تر باشند، در همان جایی که می روند که این ها می روند، البته نه با درجه آنها. باز در همان بهشت، زندگی این ها مادون زندگی انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام است.

مرگ و فرصت ها، ص: 116

تقرب به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام

اگر بتوانید «الاقرب فالاقرب» را رعایت کنید، یعنی از گروه اول در بیایید و به گروه دوم بروید و از گروه دوم به گروه سوم، تا آدم به آن گروه مقربین برسد. آن نیز شرایطی می‌خواهد. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: از جمله شرایطش:

«انّ أقرّبکم منی مجلساً یوم القيامة أحسنکم أخلاقاً» ¹ «نزدیک‌ترین شما در روز قیامت از نظر جایگاه، به من کسی است که اخلاقش بهتر باشد، یعنی هر که تلاش بیشتری برای اصلاح درون خود کند، تا حسد، حرص، بخل، کینه و ریا در وجود او پیدا نشود، با مردم، خانواده خوش برخورد است، بیشتر لبخند دارد تا اخم، اخلاق او نرم است، البته این‌ها موردی از موارد «الاقرب فالاقرب» است، مثل «الاعلم فالاعلم» مثلاً می‌گویند: از چه کسی تقلید کنم؟ می‌گویند:

ما خیلی تحقیق کردیم، فلان آقا «اعلم» است و فلان فرد «فالاعلم»، یعنی بعد از «اعلم» است، زحمت کشیده تا خود را به آن درجه نزدیک کرده است. «الاعلم فالاعلم» یعنی این مرجع اعلم است و این فرد نیز بعد از او است، یعنی اگر می‌خواهید در مسأله‌ای که مرجع شما احتیاط کرده است رجوع به مرجع دیگری کنید، به او باید مراجعه کنید.

«الاقرب فالاقرب» هر چه آدم بتواند جلوتر برود، تا به مقام انبیا و ائمه علیهم السلام نزدیک شود، در همان بهشتی می‌رود که آنها را می‌برند، البته با درجه نازل‌تر، یعنی به پیغمبران قصر می‌دهند، به شما نیز قصر می‌دهند، اما مصالح قصر شما با آنها کمی فرق می‌کند.

(1) - مستدرک الوسائل: 415 / 17، باب 6، حدیث 21709؛ «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنِّي بِمَجْلِسٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقاً وَ إِنَّ أَبْعَضَكُمْ إِلَيَّ وَ أَبْعَدَكُمْ مِنِّي وَ مِنَ اللَّهِ بِمَجْلِسٍ شَاهِدٌ زُورٍ.»

بحار الأنوار: 385 / 68، باب 92، حدیث 26؛ «جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ وَ أَقْرَبَكُمْ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَجْلِسٍ أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً وَ أَشَدُّكُمْ تَوَاضُعاً وَ إِنَّ أَبْعَدَكُمْ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ النَّزَّارُونَ وَ هُمُ الْمُسْتَكْبِرُونَ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 117

حکایت مرحوم کلباسی

این «الاعلم فالاعلم» مرا به یاد داستان شیرینی انداخت؛ روزگاری در اسلام، مرحوم آیت الله العظمی حاج میرزا کلباسی مرجع تقلید بود. روزی این مرجع بزرگوار به حمام رفته بود، در آن زمان در خانه‌ها حمام کم بود. حمام‌ها خزینه داشتند. مرحوم کلباسی ظاهراً اول وقت، نماز صبحش را خواند و بعد وارد حمام می‌شود و وقتی می‌خواست از حمام بیرون بیاید، می‌بیند که کس دیگری نیز در خزینه حمام هست، مرحوم کلباسی پایین پله‌ها ایستاده و خزانه نیز تاریک بود. فقط سایه‌ای می‌دید که مکرر زیر آب می‌رود و می‌گوید نشد، دوباره زیر آب می‌رود و بیرون می‌آید و می‌گوید نشد. مرحوم کلباسی او را صدا کرد، آمد، دید مرحوم کلباسی است و فهمیده است که او در غسل کردن دچار وسواس است.

دین اسلام گفته است يك بار زیر آب برو بعد بیرون بیا، تمام است. آن بار اول از دین است، بار دوم دیگر از دین نیست. مرحوم کلباسی به او گفت: مقلّد چه کسی هستی؟ دید اگر بگويد مقلّد حضرتعالی، ایشان می‌گويد من در رساله‌ام نوشته‌ام که برای غسل، يك بار زیر آب برو و بیرون بیا، نه پنجاه بار. لذا گفت: حضرت آیت الله شیطان. گفت: چرا از من تقلید نمی‌کنی؟ گفت: مراعات «الاعلم فالاعلم» را می‌کنم یعنی بعد از شما، ما باید در احتیاط‌های خود به شیطان مراجعه کنیم.

طبقات جهنم از دید قرآن

جهنم نیز دارای طبقات است. این که می‌گويد: دوزخ، نه این که هر کس که مجرم است، همگی را در يك جا ببرند، طبقات آخر جهنم که متراکم‌ترین، سخت‌ترین و بدترین عذاب الهی را دارد، جایگاه منافقین است، آنهایی که در باطن دین ندارند، اما در ظاهر خودشان را دیندار نشان می‌دهند.

مرگ و فرصت ها، ص: 118

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» «1»

طبقه ششم برای آنهایی است که جرمشان از طبقات هفتم، پنجم، چهارم، سوم و دوم سبک‌تر است. طبقه اول جهنم جای مجرمین گدا و گرسنه است، این‌هایی که شاه، وزیر، استاندار و شخصیت مهمی نبودند، بلکه آفتابه دزد بودند و در عمرشان چند قالباق ماشین و رادیو دزدیده‌اند، نماز و روزه نیز نداشتند، اما معاویه، در جرم مجرم بزرگی است که باید او را جایی ببرند که عذاب دردناک دارد، یعنی از شش طبقه دیگر عذابش سخت‌تر باشد.

دلّك دربار ناصرالدین شاه

شخصی اصفهانی در تهران به عروسی رفت. صاحبخانه به او گفت: آقا! شما چه کسی هستید؟ گفت: من مسافرم، از اصفهان آمده‌ام، جا ندارم، هنر خندانند مردم را دارم. صاحبخانه گفت: من دو دسته مطرب و دلّك دعوت کردم که امشب در شب عروسی پسر میهمان‌ها خوش باشند. گفت: اگر اجازه دهی، من نیز امشب برنامه اجرا کنم تا هنر مرا نیز ببینی.

گفت: قبل از این که مطرب‌ها کارشان را شروع کنند، تو کار خودت را شروع کن.

از ساعت هشت شب، تا دوازده شب، مردم نگذاشتند او پایین بیاید و دیگر نوبت به مطرب‌ها نرسید. دو سه جلسه دیگر نیز این گونه برنامه‌ها را اجرا کرد، خبر به گوش ناصرالدین شاه رسید، گفت: او را بیاورید تا من ببینم.

وقتی او را نزد ناصرالدین شاه آوردند، شاه گفت: اسم تو چیست؟ کریم شیرهای، او شغلش در اصفهان شیره انگور فروشی بود. گفت: چند نمونه از هنرهایم را به ما نشان بده ببینیم. چند نمونه نشان داد، تمام درباری‌ها به خنده افتادند.

ناصرالدین شاه گفت: تو هر روز به دربار بیا! او یکی از مشهورترین دلّك‌های

(1) - نساء (4): 145؛ «بی‌تردید منافقان در پایین‌ترین طبقه از آتش‌اند.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 119

جهان است. در لباس دلّكی، درد مردم را به شاه منتقل می‌داد، یعنی در انتقاد واقعاً آدم کم‌نظیری بود. انتقاد را در دلّك بازی می‌ریخت و درد مردم را به دربار می‌رساند.

روزی دست و پا و سرش را بسته بود، عصایی چوبی برداشت، لنگ لنگان به دربار رفت، شاه لحظه ورود به دربار، دید او ناله و گریه و آه و فریاد می‌کند، گفت:

کریم! چه شده است؟ چه کسی به تو حمله کرده است؟ گفت: قربان! چشمت روز بد نبیند، دیشب با کمال آرامش خوابیدم، در عالم خواب قیامت، دادگاه و میزان الهی و فرشتگان عذاب را دیدم، آمدند مرا گرفتند و گفتند: تو در تمام عمرت دلقک بازی درآوردی و باید به جهنم بروی. اعلی حضرت! مگر کسی زورش به کسی می‌رسید؟ مرا به طبقه اول انداختند، هر چه گشتم جا نبود، گفتند: به طبقه دوم برو، آنجا نیز جایی که بمانیم نبود، به طبقه سوم رفتم، خلاصه طبقه به طبقه آمدم تا مرا به طبقه هفتم انداختند. در آنجا صندلی خالی بود، خوشحال شدم، رفتم و روی آن نشستم، ملائکه دوزخ آمدند، به قدری مرا زدند که من از خواب بیدار شدم، می‌گفتند: اینجا جای ناصرالدین شاه است، تو برای چه نشستی؟ خلاصه مرا در جهنم زدند، این گونه شدم.

یعنی ای شاه! مواظب باش، با این کارهایت، تو جزو افراد طبقه هفتم جهنم هستی، یعنی رؤسا! شاهان! وکلا و وزراء! استاندارها! صندلی شما را در طبقه هفتم جهنم گذاشته‌اند. همین‌ها را در قیامت به سرشان می‌زنند و می‌گویند:

«ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» «1»

تو بودی که در دنیا آقای می‌کردی، حالا چه می‌کنی؟

(1) - دخان (44): 49؛ « [و بگویند:] بچش که تو همان ارجمند و بزرگواری!! »

مرگ و فرصت ها، ص: 120

سلمان فارسی در صف مقربین پیامبر صلی الله علیه و آله

بنابراین تقسیم‌بندی طبقات بهشت و جهنم معلوم شد که برای چیست؟ کسی مثل سلمان که هدایت حضرت حق را از وجود خودش بروز می‌دهد، که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سر منبر به مردم بگوید: مهاجرین! انصار مدینه! چرا می‌گویید که سلمان از ما است؟ سلمان نه از شما است، نه از آنها، بلکه:

«سلمان مّا اهل البيت» «1»

این درجه است.

او چه کاری کرد که به این درجه رسید؟ او ایرانی بود. قوم و خویش پیغمبر صلی الله علیه و آله نبود. از مؤمنین عرب کسی به این مقام نرسید. او چه کرد که «سلمان مّا اهل البيت» شد؟ از وقتی که مسلمان شد، با هیچ گناهی آشتی نکرد، هیچ خیری را ترک نکرد، قرآن را با همه دل باور کرد، یعنی دید:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» «2»

واقعاً در قلبش نسبت به کتاب خدا تردید نداشت. خدایی محض بود. این «الاقرب فالاقرب» است، یعنی به قدری این جاده را زیبا طی کرد و برای تجلی نور هدایت ظرفیت نشان داد، تا سلمان شد.

شخصی به نام «حمران بن أعین» در مدینه بود که خانواده او در سابق شیعه نبودند، بعد آمدند و شیعه شدند، اما شما ببینید این‌ها چگونه شیعه شدند؟ خیلی عجیب است.

حمران قبل از امام صادق علیه السلام از دنیا رفت. آفتاب تازه می‌خواست طلوع کند، خبر مرگ حمران را برای امام ششم علیه السلام آوردند، امام علیه السلام طوری گریه می‌کردند که شانه‌های ایشان تکان می‌خورد. هنوز بیرون نیامده بودند که به تشییع جنازه او

(1) - بحار الأنوار: 170 / 17، باب 1؛ «قَالَ الطَّبْرَسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قِيلَ لَمَّا فَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَكَّةَ وَ وَعَدَ أُمَّتَهُ مُلْكُ فَارِسَ وَ الرُّومِ قَالَتِ الْمُنافِقُونَ وَ الْيَهُودُ هَيْهَاتَ مِنْ أَيْنَ لِمُحَمَّدٍ مُلْكُ فَارِسَ وَ الرُّومِ أَلَمْ تَكُنْهِ الْمَدِينَةُ وَ مَكَّةَ حَتَّى طَمَعَ فِي الرُّومِ وَ فَارِسَ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ أَنَسٍ وَ قِيلَ إِنَّ النَّبِيَّ ص خَطَّ الْحُنْدَقَ عَامَ الْأَحْزَابِ وَ قَطَعَ لِكُلِّ عَشْرَةِ أَرْبَعِينَ ذِرَاعاً فَاحْتَجَّ الْمُهاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ فِي سَلْمَانَ وَ كَانَ رَجُلًا قَوِيًّا فَقَالَ الْمُهاجِرُونَ سَلْمَانُ مِنَّا وَ قَالَتِ الْأَنْصَارُ سَلْمَانُ مِنَّا فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ.»

بحار الأنوار: 198 / 20، باب 17؛ «كَثِيرٌ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عَوْفٍ الْمُزَنِّيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ قَالَ خَطَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْحُنْدَقَ عَامَ الْأَحْزَابِ أَرْبَعِينَ ذِرَاعاً بَيْنَ عَشْرَةٍ فَاخْتَلَفَ الْمُهاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ فِي سَلْمَانَ وَ كَانَ رَجُلًا قَوِيًّا فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ سَلْمَانُ مِنَّا وَ قَالَتِ الْمُهاجِرُونَ سَلْمَانُ مِنَّا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ.»

(2) - بقره (2): 2؛ «در [وحی بودن و حَقَّانیت] این کتاب [با عظمت] هیچ شکی نیست؛ سراسرش برای پرهیزکاران هدایت است.»

مرگ و فرصت ها، ص: 121

بروند، فرمودند: روز قیامت من و پدرم - امام محمدباقر علیه السلام - به محض این که وارد محشر شویم، اولین کاری که می کنیم، نگاهی در محشر می اندازیم تا ببینیم حران کجا است، می رویم، دستش را می گیریم، در دستان نگاه می داریم، هر جا که خدا ما را برد، او را همراه خود می بریم. «1» این علت درجه بندی بهشت است.

دنیا، مزرعه آخرت

اینجا از روایت پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده کنم که روایت خیلی نابی است. ای کاش این روایت به یاد همه جوانها باشد، آنچه که از آخرت در قرآن و از طریق منبرها می شنوید، تماش ریشه در این زندگی دنیا دارد.

وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله در این روایت می فرمایند:

«الدنيا مزرعة الآخرة» «2»

ببینید چه چیزی می کارید؟ کاشته خود را در آنجا برداشت می کنید، بدون آن که اشتباهی در بیاید؛ کسی که زنا بکارد، در قیامت ازدواج درو نمی کند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: قیامت بستگی به این دارد که مردم در اینجا چه چیزی بکارند.

قدیمی ها این شعر را می خواندند:

گندم از گندم بروید جو ز جو «3»

از مکافات عمل غافل مشو

محال است که کسی گندم بکارد، اما جو درو کند، اصلاً نظام عالم خیلی منظم است، هر دانه‌ای را به آن بدهی، همان را به شما پس می‌دهد. این چند روزه زندگی را بیدار زندگی کنید، عمرتان را ضایع نکنید، انحراف نکارید که فردا عذاب درو کنید. خودتان را به کاشتن خوبی عادت بدهید.

رفیقی داشتم که خیلی خوب بود، و نماز جماعتش به هیچ قیمتی ترک نمی‌شد.

(1) - اختصاص، شیخ مفید: 196 (حمران بن أعین)؛ «حمران بن أعین قال قلت لأبي جعفر إنني أعطيت الله عهداً أن لا أخرج من المدينة حتى أخبرني عما أسألك عنه قال فقال لي سل قال فقلت: أمن شيعتكم أنا قال فقال نعم في الدنيا و الآخرة.»

«هشام بن الحكم عن أبي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول نعم الشفيع أنا وأبي لحمران بن أعين يوم القيامة نأخذ بيده و لا نزائله حتى ندخل الجنة جميعاً» «أبي عبد الله عليه السلام أنه قال في حمران إنه رجل من أهل الجنة.»

بحار الأنوار: 342 / 47، باب 11، حدیث 31؛ «زُرَّارَةُ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دَكَّرْنَا حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ فَقَالَ لَا يَزِيدُ وَ اللَّهُ أَبَدًا ثُمَّ أَطْرَقَ هُنَيْهَةً ثُمَّ قَالَ أَجَلٌ لَا يَزِيدُ وَ اللَّهُ أَبَدًا.»

رجال الكشي: 179، حدیث 312؛ «بکیر بن أعین، قال حججت أول حجة فصرت إلى منى، فسألت عن فسطاط أبي عبد الله عليه السلام فدخلت عليه، فرأيت في الفسطاط جماعة فأقبلت انظر في وجوههم فلم أراه فيهم، و كان في ناحية الفسطاط يحتجم، فقال هلم إلي ثم قال يا غلام أمن بني أعين أنت قلت نعم جعلني الله فداك، قال أيهم أنت قلت أنا بكير بن أعين، قال لي ما فعل حمران قلت لم يحج العام على شوق شديد منه إليك، و هو يقرأ عليك السلام، فقال عليك و عليه السلام، حمران مؤمن من أهل الجنة، لا يرتاب أبدا لا و الله لا و الله لا تخبره.»

رجال الكشي: 180، حدیث 313؛ «زيد الشحام، قال قال لي أبو عبد الله عليه السلام ما وجدت أحداً أخذ بقولي و أطاع أمري و هذا حذو أصحاب آبائي غير رجلين رحمهما الله عبد الله بن أبي يعفور و حمران بن أعين، أما أنهما مؤمنان خالصان من شيعتنا، أسماؤهم عندنا في كتاب أصحاب اليمين الذي أعطى الله محمداً.»

(2) - مجموعة ورام: 183 / 1.

(3) - امثال و حکم دهخدا.

مرگ و فرصت ها، ص: 122

و به محض این که امام جماعت سلام نماز مغرب را می داد، بلند می شد و در تمام صف ها می گشت، پول آب و برق مسجد را جمع می کرد. وقتی از دنیا رفت، با قدم عبادت مرد؛ در انجام صله رحمت که عبادت خدا است. از تهران راه افتاده بود، همه فامیل را دید و بعد مرد، همانجا دفنش کردند.

امام جماعت مسجد می گفت: شبی خوابش را دیدم، به او گفتم: حالت چگونه است؟ چون طبق آیات قرآن، برزخ دنیایی بین این دنیا و آخرت است، هم روز دارد و هم شب، گفت: شب اول قبر به قدری چراغ برافروشن کردند، گفتند: این ها پول هایی است که برای روشن ماندن چراغ مسجد جمع کردی.

چراغ، نور، روشنایی، کار خیر، نماز و روزه بکاریم و این کاشتن را ادامه بدهیم.

ضدّ خدا نشوید، آتش نکارید که بعد باید آتش درو کنید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مرگ و فرصت ها، ص: 123

پی نوشت ها

9 محاسبه قبل از مرگ

رضایت طلب کاران، قبل از مرگ

تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 129

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

شخصی وقتی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: به من اجازه می‌دهید که آرزوی مرگ کنم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مرگ برای همه قطعی و حتمی است. این راه نیز يك راه طولانی است، ولی من در صورتی به تو اجازه آرزوی مرگ می‌دهم که برای ده حقیقت و برای هر کدامشان چهار هدیه بفرستی. هدیه اول برای ملك الموت است و اولین هدیه‌ای که لازم است برای او بفرستی:

«الرضاء خصماء» «1»

تمام طلبکارانی که داری از خودت راضی کن و بدهکار نمیری.

بر اساس آیات قرآن، یقین بدانید که سختی مرگ و جان‌کندن و فشار قبض روح و حرکت از این دنیا به عالم بعد، همه محصول تجاوز به حقوق خدا و خلق خداست. انسانی که حسابی با خدا ندارد، به این معنا که هر روز و شبی که بر او گذشت، دین واجب خود به پروردگار را ادا کرده؛ اوقات پنجگانه، نمازهایش را خواند و در ماه رمضان، روزه‌اش را گرفت، سر سال حساب مالی خود را پرداخت، زکاتش را ادا کرد، و با مردم نیز معامله نیکو داشت؛ یعنی همسرداری، اولاد داری، پدر و مادر داری و رفیق داری خوبی داشت و در داد و ستد با مردم نیز آدم سالمی

(1) - المواعظ العددية: باب 10، فصل اول (كتاب لباب الألباب)؛ مستدرک سفينة البحار، نمازی شاهرودی: 10/498.

مرگ و فرصت ها، ص: 130

بود، اهل حرام، تقلب و حيله نبود، تا آخر عمرش چشم به مال مردم و ارث خانواده نداشت، این آدم به چه علت بد بمیرد؟ اگر این آدم بد بمیرد، معنیش این است که خدا - نعوذ بالله تعالى - ظالم است. در حالی که شما در آیات قرآن که دقت کنید، یکی از حرفهای قرآن، نفی هرگونه ظلم و ستم، چه در دنیا و چه در آخرت از پروردگار است.

آیات نفی کننده ظلم از سوی خدا

اما آیاتی که در رابطه با دنیا است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ» «1»

طبق این آیه، خدا کمترین ستمی به احدی از انسان‌ها ندارد. پس این همه ظلم و ستمی که در دنیا رواج دارد چیست؟ می‌فرماید: این مردم هستند که خودشان به خودشان ظلم می‌کنند؛ ظلم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و خانوادگی.

اما در رابطه با قیامت:

«وَنُضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» «2»

ما ترازوی خودمان را فقط بر اساس عدالت برپا می‌کنیم. عدالت ضد ظلم است.

ما در قیامت بر اساس عدالت به احدی از مردم، کمترین ستمی نخواهیم کرد. این گونه نیست که در قیامت خدا بگوید: من «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» «3» هستم و قدرت اول و آخر را دارم، و هر کاری بخواهم می‌کنم و کسی هیچ ایرادی نمی‌تواند بگیرد.

ما در قیامت می‌بینیم که مجرم، جرمش چیست؟ به اندازه جرمش جریمه می‌شود. آن جریمه‌اش از دل خود جرمش به او حمله می‌کند و کاری به خدا ندارد؛

«جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «4»

عمل خود مردم است که در قیامت گریبان‌گیر مردم می‌شود، اما ما که «مُلْكِ

(1) - یونس (10): 44؛ «یقیناً خدا هیچ ستمی به مردم روا نمی‌دارد، ولی مردم [با روی گردانی از حق] بر خود ستم می‌ورزند.»

(2) - انبیا (21): 47؛ «و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می‌نهم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی‌شود.»

(3) - فاتحه (1): 4؛ «مالك و فرمانروای روز پاداش و کیفر است.»

(4) - سجده (32): 17؛ «پاداش اعمالی که همواره انجام می‌داده‌اند.»

مرگ و فرصت ها، ص: 131

يَوْمَ الدِّينِ» هستیم، نمی گذاریم که جریمه اضافه به کسی برسد، بلکه همان عمل آنها است که گریبان گیر خودشان شده و به شکل عذاب درآمده است، ما از بیرونِ عمل، عذاب و جریمه ای نمی آوریم، پس خدا ظالم نیست.

اگر کسی با خدا هر روز عمرش را تسویه حساب کرده باشد، و واجبات الهی را ادا کرده و با مردم معامله نیکو داشته، و به مردم ستمی نکرده، این با خدا و خلق خدا حسابی ندارد، چرا بد میبرد؟ چرا وقت مردن ملك الموت با قیافه بد بیاید و جانش را به سختی بگیرد؟

آدمی که حساب هایش با خدا و مردم صاف است، حجت خدا بر مردم است.

پروردگار عالم که حجتش از میان مردم نابود نمی شود، بلکه در هر دوره ای حجت، دلیل و برهان دارد تا فردای قیامت نگویند: نشد که ما متدین شویم. آنهایی که پست و مقام دارند، نمی توانند کار کنند، ادامه دادن کار بر آنها حرام است.

راحتی جان دادن بر مؤمنین

امام صادق علیه السلام می فرماید:

کسی که با خدا و خلق تسویه حساب کرده، هنگام مردن، خانواده اش که وضعیت برزخی او را نمی بینند، چون به عالم غیب و شهادت می رود:

«ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» «1»

یعنی از نظر ما آن عالم، عالم غیب است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

چنین شخصی، هنگامی که می خواهد بمیرد، ملك الموت دو گل می آورد، هر دو گل نیز گل بهشتی است، اسم گل اول «المُنْسِيَّة» «2» و گل دیگر «المُسَخِيَّة» است. به محض این که لحظه مرگ می رسد اول گل «المُنْسِيَّة» را کنار شامه اش می گذارد،

(1) - توبه (9): 94؛ «آنگاه [پس از پایان مهلت مقرر] به سوی دانای خنان و آشکار بازگردانده می‌شوید و شما را به خیانت‌هایی که همواره مرتکب می‌شدید، آگاه خواهد کرد.»

(2) - الکافی: 127 / 3، حدیث 1؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَوْ أَنَّ مُؤْمِنًا أَقْسَمَ عَلَى رَبِّهِ أَنْ لَا يُؤْمِنَهُ مَا أَمَاتَهُ أَبَدًا وَ لَكِنْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ أَوْ إِذَا حَضَرَ أَجَلُهُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ رِيحًا يُقَالُ لَهَا الْمُنْسِيَةُ وَ رِيحًا يُقَالُ لَهَا الْمُسَخِّيَةُ فَأَمَّا الْمُنْسِيَةُ فَإِنَّهَا تُنْسِيهِ أَهْلَهُ وَ مَالَهُ وَ أَمَّا الْمُسَخِّيَةُ فَإِنَّهَا تُسَخِّي نَفْسَهُ عَنِ الدُّنْيَا حَتَّى يَخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ.»

بحار الأنوار: 152 / 6، باب 6، حدیث 5؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا مِنْ شَيْءٍ أَتَرَدَّدُ عَنْهُ تَرَدُّدِي عَنْ قَبْضِ رُوحِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ فَإِذَا حَضَرَ أَجَلُهُ الَّذِي لَا يُؤَخَّرُ فِيهِ بَعَثْتُ إِلَيْهِ رِيحًا تَنْسِيهِ مِنَ الْجَنَّةِ تُسَمَّى إِحْدَاهُمَا الْمُسَخِّيَةُ وَ الْأُخْرَى الْمُنْسِيَةُ فَأَمَّا الْمُسَخِّيَةُ فَتُسَخِّيهِ عَنْ مَالِهِ وَ أَمَّا الْمُنْسِيَةُ فَتُنْسِيهِ أَمْرَ الدُّنْيَا.»

مرگ و فرصت ها، ص: 132

بوی اول را که می‌کشد، خانه و خانواده و باغ و همگی از یادش می‌رود که ناراحت و با احساس فراغ و جدایی نمیرد.

مثل آدمی که خواب است و خواب شیرین می‌بیند، اصلاً در عالم خواب، یاد تعلقات نیست. تمام این‌ها را با بو کردن این گل از یاد می‌برد. بعد گل دوم را کنار بینی‌اش می‌گذارد، اولین بویی که می‌کشد، روح بدن را با همان بو کشیدن رها می‌کند و وارد عالم بعد می‌شود و تازه می‌فهمد که مرده است. یعنی نه دردی، نه فراغی، نه رنجی، نه مشقتی.

اما کسی که مدیون به خدا و خلق خداست، آزاد نیست، در این دین‌ها، گویا انواع زنجیرها و سلول‌های روحی را بسته‌اند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ملك الموت با يك ميخ بلند و تيز كه از فلز گداخته شده است می‌آید و آن را در وجود او فرو می‌کند که نوك آن همه سلول‌های جاندار را بگیرد؛ «1» «و النَّازِعَاتِ غَرْقًا» «2»

جان را از بدن می‌کند، چه دردی عارض این بدن می‌شود؟

رضایت والدین، بازکننده قفل زبان

رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای سر محتضری آمدند. رسول خدا یعنی پر قدرت ترین منبع معنوی عالم، رحمة للعالمین، دیدند جوان در حال احتضار است، فرمودند: «فقال له قل لا اله الا الله» «3» جوان! بگو: «لا اله الا الله»، سرش را از پیغمبر صلی الله علیه و آله برگرداند، یعنی نمی گویم و نمی خواهم بگویم. پیغمبر صلی الله علیه و آله خیلی دل رحم است. این که جوان «لا اله الا الله» را شنید و ناراحت و عصبانی شد و روی برگرداند، پیغمبر صلی الله علیه و آله می داند دلیلش چیست. خدا نکند که آدم خودش را در دنیا، به حقوق خدا و خلق خدا گرفتار کند.

(1) - بحار الأنوار: 170 / 6، باب 6، حدیث 46؛ «أبي عبد الله عليه السلام قال: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَكَى عَيْنَهُ فَعَادَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَإِذَا هُوَ يَصْبِيحُ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَجَزَعًا أَمْ وَجَعًا فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا وَجَعْتُ وَجَعًا قَطُّ أَشَدَّ مِنْهُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ إِذَا نَزَلَ لِقَبْضِ رُوحِ الْكَافِرِ نَزَلَ مَعَهُ سَقُودٌ مِنْ نَارٍ فَنَزَعَ رُوحَهُ بِهِ فَتَصْبِيحُ جَهَنَّمَ فَاسْتَوَى عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعِدْ عَلَيَّ حَدِيثَكَ فَقَدْ أَنْسَانِي وَجَعِي مَا قُلْتُ ثُمَّ قَالَ هَلْ يُصِيبُ ذَلِكَ أَحَدًا مِنْ أُمَّتِكَ قَالَ نَعَمْ حَاكِمٌ جَائِرٌ وَ أَكِلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا وَ شَاهِدٌ زُورٌ.»

بحار الأنوار: 114 / 65، باب 18، حدیث 33؛ «صَفْوَانُ الْجَمَالِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ سَمِعْتُكَ تَقُولُ شِيعَتُنَا فِي الْجَنَّةِ وَ فِيهِمْ أَقْوَامٌ مُذْنِبُونَ يَزْكَبُونَ الْفَوَاحِشَ وَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ وَ يَشْرَبُونَ الْخُمُورَ وَ يَتَمَتَّعُونَ فِي دُنْيَاهُمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمْ فِي الْجَنَّةِ أَعْلَمُ أَنَّ الْمُؤْمِنَ مِنْ شِيعَتِنَا لَا يُخْرِجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُبْتَلَى بِدَيْنٍ أَوْ بِشَقْمٍ أَوْ بِفَقْرٍ فَإِنْ عَفَا عَنْ هَذَا كُلِّهِ شَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي النَّزْعِ عِنْدَ خُرُوجِ رُوحِهِ حَتَّى يُخْرِجَ مِنَ الدُّنْيَا وَ لَا ذَنْبَ عَلَيْهِ قُلْتُ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي فَمَنْ يَرُدُّ الْمَظَالِمَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَجْعَلُ حِسَابَ الْخَلْقِ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكُلُّ مَا كَانَ عَلَى شِيعَتِنَا حَاسِبَانَهُمَا مِمَّا كَانَ لَنَا مِنَ الْحَقِّ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ كُلِّ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَالِقِهِ اسْتَوْهَبْنَاهُ مِنْهُ وَ لَمْ نَزَلْ بِهِ حَتَّى نُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ شَفَاعَةٍ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

(2) - نازعات (79): 1؛ «سوگند به فرشتگانی که [روح بدکاران را به شدت از بدن هایشان] بر می کنند.»

(3) - من لا يحضره الفقيه: 132 / 1، حدیث 347؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْتَقَلَ لِسَانُ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَقَالَ لَهُ قُلْ لِإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ فَأَعَادَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ وَ عِنْدَ رَأْسِ الرَّجُلِ امْرَأَةٌ فَقَالَ لَهَا هَلْ لَهَا هَذَا الرَّجُلُ أَمْ فَقَالَتْ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا أُمُّهُ فَقَالَ لَهَا أَرْضِيَّةٌ أَنْتِ عَنْهُ أَمْ لَا فَقَالَتْ لَا بَلْ سَاحِطَةٌ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ تَرْضِي عَنْهُ فَقَالَتْ قَدْ رَضِيتُ عَنْهُ لِرِضَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ قُلْ لِإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَقَالَ قُلْ يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيُسِيرَ وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اقْبَلْ مِنِّي الْيُسِيرَ وَ اعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُوُّ الْعَفُورُ فَقَالَتْ لَهَا مَا

ذَا تَرَى فَقَالَ أَرَى أَسْوَدَيْنِ قَدْ دَخَلَا عَلَيَّ قَالَ أَعِدَّهَا فَأَعَادَهَا فَقَالَ مَاذَا تَرَى فَقَالَ قَدْ تَبَاعَدَا عَنِّي وَ دَخَلَ أَبْيَضَانِ وَ خَرَجَ الْأَسْوَدَانِ فَمَا أَرَاهُمَا وَ دَنَا الْأَبْيَضَانِ مِنِّي الْآنَ يَأْخُذَانِ بِنَفْسِي فَمَاتَ مِنْ سَاعَتِهِ.»

بحار الأنوار: 75/71، باب 2، حدیث 68؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ حَضَرَ شَابًّا عِنْدَ وَقَاتِهِ فَقَالَ لَهُ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ فَأَعْتَقَلَ [فَاعْتَقَلَ] لِسَانَهُ مِرَارًا فَقَالَ لَا مِرَاةَ عِنْدَ رَأْسِهِ هَلْ لِهَذَا أُمٌّ قَالَتْ نَعَمْ أَنَا أُمُّهُ قَالَ أ فَسَاخِطَةٌ أَنْتِ عَلَيْهِ قَالَتْ نَعَمْ مَا كَلَّمْتُهُ مُنْذُ سِتِّ حِجَجٍ قَالَ لَهَا ارْضِي عَنْهُ قَالَتْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِرِضَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ فَقَالَتْهَا فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا تَرَى فَقَالَ أَرَى رَجُلًا أَسْوَدَ فَبِيحَ الْمَنْظَرِ وَ سَخَّ الثِّيَابِ مُنْتَنَ الرِّيحِ قَدْ وَلِيَنِي السَّاعَةَ فَأَخَذَ بِكَظْمِي فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قُلْ يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَ اعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ فَقَالَتْهَا الشَّابُّ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ انْظُرْ مَا تَرَى قَالَ أَرَى رَجُلًا أَبْيَضَ اللَّوْنِ حَسَنَ الْوَجْهِ طَيِّبَ الرِّيحِ حَسَنَ الثِّيَابِ قَدْ وَلِيَنِي وَ أَرَى الْأَسْوَدَ قَدْ تَوَلَّى عَنِّي قَالَ أَعِدَّ فَأَعَادَ قَالَ مَا تَرَى قَالَ لَسْتُ أَرَى الْأَسْوَدَ وَ أَرَى الْأَبْيَضَ قَدْ وَلِيَنِي ثُمَّ طَفَا عَلَى تِلْكَ الْحَالِ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 133

به اصحاب رو کردند، فرمودند: مادر دارد؟ گفتند: بله، یا رسول الله. فرمود:

صدایش بنزد. مادرش آمد. حضرت فرمودند: پسر شما است؟ گفت: بله. فرمودند:

از دستش ناراحت هستی؟ گفت: بله، خیلی وقت است که من با او حرف نزده‌ام، او مرا زده و دلم را سوزانده است، حضرت فرمودند: دارد می‌میرد، راضی شو، گفت:

نمی‌شوم. فرمود: عیبی ندارد، به چند نفر رو کردند، فرمودند: سریع هیزم بیاورید و در حیاط جمع کنید. مادر گفت: هیزم برای چه می‌خواهید؟ فرمود: این جوان با نارضایتی تو نزد خدا نمی‌ارزد، می‌خواهم او را آتش بزنم. گفت: بچه مرا آتش بزنی؟

مگر می‌گذارم؟ فرمود: بله، هیزم‌ها را بیاورید. مادر ناراحت شد و گریه‌اش گرفت، گفت: نمی‌گذارم.

حضرت فرمودند: نمی‌گذاری که من فرزند تو را با این هیزم‌ها بسوزانم، اما اگر رضایت ندهی، بمیرد، او را به جهنم می‌برند و تا خدا خداست، می‌سوزد. مادر اشکش ریخت و گفت: راضی شدم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: جوان! بگو «لا اله الا الله».

خیلی راحت «لا اله الا الله» گفت. گرفتاری برطرف، زنجیر باز و مشکل حل شد.

شما جوان‌ها نیز مراقب زندگی خود باشید، چون اگر گناه انبار شود، پاك کردن این انبار، کار خیلی مشکلی است. «چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی» آن هم پشیمانی‌هایی که اصلاً سود و فایده‌ای ندارد. پشیمانی آن موقع را می‌خواهی چه کنی؟ چرا آدم صاف زندگی نکند؟

البته شما که پاك زندگی می‌کنید، درون راحت و با آرامش و امنیت دارید که خیلی ارزش دارد،

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ» «1»

آخایی که اهل گناه نیستند، بدن‌هایشان خیلی سالم‌تر از گنهکاران است.

اهل ایمان و عمل صالح، امنیت بدنی، امنیت در زندگی و امنیت روحی دارند و

(1) - انعام (6): 82؛ «کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستمی [چون شرك] نیامیختند، یعنی [از عذاب] برای آنان است.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 134

هنگام مرگ نیز امنیت دارند. به فرموده وجود مبارك امام صادق علیه السلام، با بو کردن دو گل می‌میزند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مرگ و فرصت‌ها، ص: 135

پی نوشت‌ها

10 پرونده قیامت

محاسبه اعمال در پرونده‌ای خاص

تهران، حسینیه مکتب النبی

مرگ و فرصت ها، ص: 141

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلى على محمد و آله الطاهرين.

ما از شکل و کیفیت پرونده خود که در قرآن کریم مطرح شده و مربوط به دنیا و آخرت ما است، خبر نداریم. این پرونده در دنیا ثبت و نوشته می شود و بعد از تکمیل، بر اساس این پرونده، در آخرت با ما معامله می کنند. اما این پرونده به چه شکل و چه صورت است؟ پرونده معنوی است یا مادی؟ نمی دانیم. فقط از طریق قرآن خبر داریم که فرشتگانی هستند که قرآن از آنها به «کرام الکاتبین» ¹ تعبیر می کند؛ نویسندگان بزرگواری که از کار ما آگاهی دارند:

«يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» ²

همه چیز شما را می فهمند و می دانند.

اینان در صفحات این پرونده، دانسته ها و آگاهی های خود را نسبت به حرکات، اعمال، اخلاق و حالات ما ثبت می کنند. نگاه های چشم و معنی آن را، شنیده ها، گفته ها، اشارات ابرو، پلک زدن هایی که به چه معنایی زده شده، همه را ثبت می کنند.

شکل و صورت این ثبت کردن برای ما معلوم نیست، ولی آنچه که در قرآن مجید مطرح است، آثار، وزن، سبک و سنگینی این پرونده است.

(1) - اشاره به آیات:

سوره انفطار (82): 10- 11؛ «و بی تردید بر شما نگهبانانی گماشته اند* بزرگوارانی نویسنده»

ق (50): 17- 18؛ « [یاد کن] دو فرشته ای را که همواره از ناحیه خیر و از ناحیه شر، ملازم انسان هستند و همه اعمالش را دریافت کرده و ضبط می کنند.* هیچ سخنی را به زبان نمی گوید جز اینکه نزد آن [برای نوشتن و حفظش] نگهبانی آماده است.»

(2) - انفطار (82): 12؛ «که آنچه را [از خیر و شر] انجام می دهید، می دانند [و ضبط می کند].»

مرگ و فرصت ها، ص: 142

از سوره هایی که در این زمینه نازل شده، سوره مبارکه «الْقَارِعَةُ» است. سوره ای که در مکه نازل شده و تعداد آیاتش کم است. خداوند متعال در این سوره از سبکی و سنگینی پرونده ها خبر می دهد، البته علت آن را نمی گوید، ولی در آیات دیگر و روایات، علت این سبک و سنگینی پرونده ها را مفصل بیان کرده اند.

آنچه که بر عهده ما است این است که این آیات و روایات را باور کنیم و بر اساس این باور حرکت کنیم، چون اگر باور نکنیم و نپذیریم، ضرری به خدا و پرونده و نویسندگان آن نمی زند. آنها همه بر سر جای خود هستند و کار خود را انجام می دهند. ناباروان، بعد از این که وارد قیامت می شوند، باور می کنند، اما این باور فایده ای ندارد.

اگر کسی در دنیا خورشید را باور نکند، باور او چه ضرری به خورشید می زند؟

خورشید هست و طلوع و غروب می کند و آثارش را نیز دارد. یا کسی می گوید: من مکه را ندیده ام، باور نمی کنم که شهری به نام مکه هست، با این باور نکردن، آیا شهری به نام مکه نیست می شود؟ خیلی چیزها در عالم طبیعت هست که به چشم نمی آیند، ولی علم آن را ثابت کرده است، چه من باور کنم، چه نکنم. البته بهتر است که ما ارزش های معنوی را که در قرآن و روایات هماهنگ با قرآن هست، قبول کنیم، و الا ضرر می کنیم.

پرونده های سبک و سنگین قیامت

ببینیم پرونده سبک و سنگین در این سوره چگونه بیان شده و چیست؟

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْقَارِعَةُ * مَا الْقَارِعَةُ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ * يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ * وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ * فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ * نَارٌ حَامِيَةٌ» «1»

(1) - قارعه (101): 1- 11؛ «به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی * آن کوبنده * چیست آن

کوبنده؟* و تو چه می دانی آن کوبنده چیست؟* روزی که مردم [در سراسیمگی] چون پروانه های پراکنده اند* و کوه ها مانند پشم رنگین حلاجی شده گردد!* اما هرکس اعمال وزن شده اش سنگین و باارزش است؛* پس او در يك زندگی خوش و پسندیده ای است،* و اما هرکس اعمال وزن شده اش سبک و بی ارزش است،* پس جایگاه و پناهگاهش هاویه است،* و تو چه می دانی هاویه چیست؟* آتشی بسیار داغ و سوزان است.»

مرگ و فرصت ها، ص: 143

«قرع» یعنی کوبنده، یعنی ای حبیب من! نمی دانی این کوبنده، چه کوبنده ای است و چگونه می کوبد؟ چه پتکی است که بر سر جهان می زنم و همه چیز را با يك بار کوبیدن به هم می ریزم؛ تمام کهکشان ها، سحابی، کوه ها و دره ها، همه خراب می شوند. خورشیدها، ماه ها، ستارگان همه خاموش و نابود می شوند. کوه ها مانند پنبه حلاجی شده می شوند. دریاها خشک و تبدیل به آتش برافروخته می شوند.

معنای آن کوبنده، این است.

آن روز کوبیدن که کوبنده می کوبد و همه را در هم می ریزد، تمام مردم، مانند پروانه هایی که دور شمع، دیوانه وار می چرخند و این در و آن در می زنند شده، نمی دانند چه خبر شده و چه می خواهد بشود. کوه های سر به فلک کشیده، مانند پنبه رنگین حلاجی شده پودر می شوند. ببینید که قدرت این کوبندگانی تا چه مقدار است.

کسی که جنس مورد وزنش، اعمالش باشد، او قیمتی است. سنگین به معنای قیمتی بودن است، نه سنگین جرمی. «ثقل» یعنی ترازوی آلهایی که اعمالشان وزن و قیمت دارد. در آن روز گار کوبندگی که مردم مانند پروانه های دور شمع پخش هستند و دیوانه وار نگاه می کنند، کسانی که پرونده سنگینی دارند، در زندگی خوشی هستند. آلهایی که پرونده هایشان سبک، بی ارزش و بی قیمت است، قابلیت خرید خدا را ندارند.

خرید و فروش اعمال مؤمن

در سوره توبه، پروردگار قیامت را به بازار تشبیه و خودش را خریدار معرفی می کند. فقط مردم مؤمن را فروشندگان در قیامت می داند، چون فقط آنها جنس قابل فروش به خدا را دارند، کافر و منافق که چیزی ندارد تا بفروشد. این ها در دنیا هر چه داشتند، خوردند و مصرف کردند و لخت و عریان به قیامت رفتند و چیزی

مرگ و فرصت ها، ص: 144

ندارند که در قیامت ارائه کنند. در قیامت، جنس قابل ارائه از مؤمن است، چون مؤمن در دنیا توانسته جنسی را فراهم کند که در قیامت به خدا بفروشد.

خداوند خودش را مشتری و خریدار حساب کرده و فروشنده را شما مردم مؤمن و جنس مورد خرید را اعمال و زحمات شما می داند. قرآن می گوید:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ» «1»

امام صادق علیه السلام می فرماید:

هر کجا در قرآن لفظ مؤمن هست، یعنی شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام. «2» شما که حضرت علی علیه السلام را به امارت و ولایت قبول دارید، و امیر شما است. نگفتند:

امیرالناس، چون مسیحی ها و یهودی ها که ایشان را قبول ندارند. غیر شیعه نیز او را به عنوان امیرالمؤمنین قبول ندارند؛ آنها می گویند: حضرت علی بن ابی طالب «کرم الله وجهه» یا «رضی الله عنه»؛ آنها حتی حاضر نیستند که به امیرالمؤمنین سلام بدهند. شما هستید که امیرالمؤمنین را بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله به عنوان امام واجب اطاعه قبول دارید و حرف پیغمبر صلی الله علیه و آله را گوش دادید که گفت: بعد از من، علی علیه السلام ولیّ شما است، شما نیز قبول کردید، زیرا حرف پیغمبر صلی الله علیه و آله حرف خداست، پس مؤمن شما هستید، دیگران مسلمان هستند، ولی امام علیه السلام امیر آنها نیست.

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» «3»

بیشتر کتاب های روایتی ما و دیگران نوشته اند که این آیه در حق امیرالمؤمنین علیه السلام است. در این آیه، بعد از خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ یعنی امیر و ولیّ شما خدا است. «4»

(1) - توبه (9): 111؛ «یقیناً خدا از مؤمنان جانها و اموالشان را به بهای آنکه بهشت برای آنان باشد خریده.»

(2) - بحار الأنوار: 264 / 25، باب 10، حدیث 4؛ «الصَّادِقُ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَلِيُّ مَثْلُكَ فِي أُمَّتِي مَثَلُ الْمَسِيحِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ افْتَرَقَ قَوْمُهُ ثَلَاثَ فِرَقٍ فِرْقَةٌ مُؤْمِنُونَ وَهُمْ الْخَوَارِثُونَ وَفِرْقَةٌ عَادُوهُ وَهُمْ الْيَهُودُ وَفِرْقَةٌ عَمَلُوا فِيهِ فَخَرَجُوا عَنِ الْإِيمَانِ وَ إِنَّ أُمَّتِي سَتَفَرَّقُ فِيكَ ثَلَاثَ فِرَقٍ فِرْقَةٌ شِيعَتُكَ وَهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَفِرْقَةٌ عَدُوُّكَ وَهُمْ الشَّاكُّونَ وَفِرْقَةٌ تَعْلُو فِيكَ وَهُمْ الْجَاهِلُونَ وَ أَنْتَ فِي الْجَنَّةِ يَا عَلِيُّ وَ شِيعَتُكَ وَ مُحِبُّ شِيعَتِكَ وَ عَدُوُّكَ وَ الْعَالِي فِي النَّارِ.»

تفسیر القمی: 127 / 1؛ «وَأَمَّا قَوْلُهُ وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّهُ ... أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ هُمْ وَ اللَّهُ شِيعَتُنَا إِذَا دَخَلُوا الْجَنَّةَ وَاسْتَقْبَلُوا الْكَرَامَةَ مِنَ اللَّهِ اسْتَبَشَرُوا بِمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِهِمْ مِنْ إِخْوَانِهِمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الدُّنْيَا أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»

بحار الأنوار: 203 / 7 - 205، باب 8، حدیث 91؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ خَرَجْتُ أَنَا وَ أَبِي ذَاتَ يَوْمٍ فَإِذَا هُوَ بِأَنَاسٍ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَ الْمِنْبَرِ وَ الْقَبْرِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ أَمَّا وَ اللَّهُ إِنِّي لَأُحِبُّ بِحُبِّكُمْ وَ أَنْوَاحَكُمْ فَأَعِينُونِي عَلَى ذَلِكَ بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ مَنِ اتَّبَعَنِي بَعْدِي فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِهِ وَ أَنْتُمْ شِيعَةُ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ... إِلَّا وَ قَدْ اكْتَنَفْتُهُ مَلَائِكَةٌ مِنْ خَلْفِهِ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ وَ يَدْعُونَ لَهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ صَلَاتِهِ أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ جَوْهَرًا وَ جَوْهَرَ وَلَدِ آدَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا.»

(3) - مائده (5): 55؛ «سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را برپا می دارند و در حالی که در رکوعند [به تمیذستان] زکات می دهند.»

(4) - الکافی: 288 / 1، حدیث 3؛ «أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا قَالَ إِنَّمَا يَعْنِي أَوْلَى بِكُمْ أَيْ أَحَقُّ بِكُمْ وَ بِأُمُورِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي عَلِيًّا وَ أَوْلَادَهُ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَ قَدْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَ هُوَ رَاكِعٌ وَ عَلَيْهِ حُلَّةٌ قِيَمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ وَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَسَاهُ إِيَّاهَا وَ كَانَ النَّجَاشِيُّ أَهْدَاهَا لَهُ فَجَاءَ سَائِلٌ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ تَصَدَّقْ عَلَى مَسْكِينٍ فَطَرَحَ الْحُلَّةَ إِلَيْهِ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ أَنْ أَحْمِلَهَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ هَذِهِ الْأَيَّةَ وَ صَبَّرَ نِعْمَةً أَوْلَادِهِ بِنِعْمَتِهِ فَكُلُّ مَنْ بَلَغَ مِنْ أَوْلَادِهِ الْإِمَامَةَ يَكُونُ بِهَذِهِ الصَّغَةِ مِثْلَهُ فَيَتَصَدَّقُونَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ السَّائِلُ الَّذِي سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ الْأَئِمَّةَ مِنْ أَوْلَادِهِ يَكُونُونَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.»

وسائل الشيعة: 477 / 9، باب 51، باب جَوَازِ الصَّدَقَةِ فِي حَالِ رُكُوعِ الصَّلَاةِ بَلِ اسْتِحْبَابِهَا.

مستدرک الوسائل: 254 / 7، باب 47، باب جَوَازِ الصَّدَقَةِ فِي حَالِ رُكُوعِ الصَّلَاةِ بَلِ اسْتِحْبَابَهَا.

بحار الأنوار: 183 / 35، أبواب الآيات النازلة في شأنه عليه السلام الدالة على فضله و إمامته، - باب 4- في نزول آية إِيْمَا وَلِيْكُمُ اللّٰهُ في شأنه عليه السلام.

الإرشاد شيخ مفيد: 5 / 1، باب الخبر عن أميرالمؤمنين عليه السلام؛ تحف العقول: 459.

كنز العمال: 108 / 13، حديث 36354؛ «ابن عباس قال: تصدق علي بخاتمه وهو راع ف قال النبي صلى الله عليه و آله للسائل: من أعطاك هذا الخاتم؟ قال: ذاك الراكع فأنزل الله فيه (إنما وليكم الله ورسوله) وكان في خاتمه مكتوبا: سبحان من فخرني بأني له عبد. ثم كتب في خاتمه بعد: الملك لله.»

شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد: 277 / 13؛ الدر المنثور، جلال الدين السيوطي: 293 / 2 - 294؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر: 357 / 42.

مرگ و فرصت ها، ص: 145

احترام خدا به مؤمنین در قرآن

ممکن است کسی بگوید: خدا و پیغمبر تک نفر هستند، اما چرا تمام جمله های بعد جمع آمده است؛ «وَالَّذِينَ» «وَيُؤْتُونَ» «هُمْ رَاكِعُونَ»

در آیه ای دیگر نیز همین ضمایر جمع را آورده است:

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ» «1»

آنان که مؤمن واقعی شدند، «آمَنُوا» «يُقِيمُونَ» «هُمْ رَاكِعُونَ» جمع هستند.

چند جمع نیز در آخر آیه است؛ فعل، ضمیر و موصول. آخر این آیه، هفت ضمیر و فعل و موصول به صورت جمع آمده است.

در مرحله اول به نظر می آید که ما در مصداق شناسی آیه اشتباه کرده ایم و تنها به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده ایم، در حالی که ضمایر و افعال و موصولات این آیات به صورت جمع است، اما باید بگوییم: در بیش از صد کتاب قوی، اصیل و قابل قبول شیعه و اهل تسنن، چه کتاب های تفسیر، چه تأویل، چه شأن نزول و چه روایی، در مورد این آیه نوشته اند:

وقتی نصاری نجران به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله گفتند: ما مسلمان نمی شویم و می خواهیم مسیحی بمانیم، جزیه، یعنی مالیات نیز نمی دهیم، چون تو را به حق نمی دانیم، حاضر هستیم با تو مباحله کنیم، دست به دعا برداریم، هر کدام که بر حق باشیم زنده بمانیم و هر کدام که ناحق هستیم، همانجا نابود شویم، پروردگار به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سریع قبول کن. فردا صبح قرار بگذارید، آنها تو را نفرین کنند و تو نیز آنها را نفرین کن!

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله قبول کردند. خدا فرمود: بگو که چه کسانی را در جلسه نفرین می خواهند بیاورند.

(1) - بقره (2): 43؛ «و نماز را بر پا دارید، و زکات بپردازید، و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید [که نماز خواندن با جماعت محبوب خداست].»

مرگ و فرصت ها، ص: 146

این آیه را ببینید که تمام ضمایرش جمع است و هیچ ضمیر مفردی ندارد:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» «1»

«تَعَالَوْا نَدْعُ» جمع هستند؛ همه یاران را صدا می زنیم؛ شما هر چه در شهر نجران اولاد دارید، بیاورید، ما نیز هر چه اولاد در مدینه داریم می آوریم. تمام جوان ها را بیاورید، ما نیز می آوریم. بگذار کار را یکسره کنیم، شما هر چه زن دارید بیاورید، ما نیز می آوریم؛ «نِسَاءَنَا» جمع است. شما هر چه مرد دارید و ما هر چه مرد داریم بیاوریم. همه این یازده کلمه به صورت جمع آمده است. در آیه قبل نیز چند جمع بود، اما این آیه چهار جمع اضافه تر دارد. «2» فردای آن روز، آنها با جمعیت زیادی آمدند، جا گرفتند، پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز به دستور خدا، دعوت و نفرین را قبول کرد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، آنها دیدند از کل زنان فقط يك زن با او است و از کل جوانها، دو نفر با او هستند که جوان نیستند، بلکه بچه هستند؛ حسن و حسین علیهما السلام. از کل مردان نیز يك نفر با او است که امیرالمؤمنین علیه السلام است.

در قرآن خدا حضرت علی علیه السلام را يك نفر نمی داند، بلکه ایشان را به تنهایی کل می داند، لذا در حق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام «أَنْفُسَنَا» را به صورت جمع استعمال کرده، یعنی حضرت علی علیه السلام به تنهایی، همه مردان عالم، از آدم تا خاتم است.

احترام پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام

روایتی از اهل سنت است که: مسجد پر از جمعیت بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله روی منبر، صدا زد: مردم! می خواهید آدم علیه السلام را با علمش، نوح علیه السلام را با حلمش، ابراهیم علیه السلام را

(1) - آل عمران (3): 61؛ «پس هر که با تو درباره او [عیسی] پس از آنکه بر تو [به واسطه وحی، نسبت به احوال وی] علم و آگاهی آمد، مجادله و ستیز کند، بگو: بیایید ما پسرانمان را و شما پسرانتان را، و ما زنانمان را و شما زنانتان را، و ما نفوسمان را و شما نفوستان را دعوت کنیم؛ سپس یکدیگر را نفرین نماییم، پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

(2) - بحار الأنوار: 276 / 21، باب 32؛ «المباهلة و ما ظهر فيها من الدلائل و المعجزات.»

«تفسیر قال الطبرسي رحمه الله في نزول الآيات قيل نزلت في وفد نجران السيد و العاقب و من معهما قالوا لرسول الله صلى الله عليه و آله هل رأيت ولدا من غير ذكر فنزلت إِنَّ مَثَلَ عِيسَى الْآيَاتِ فَقَرَأَهَا عَلَيْهِمْ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ قَتَادَةَ وَ الْحَسَنَ فَلَمَّا دَعَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِلَى الْمَبَاهِلَةِ اسْتَنْظَرُوهُ إِلَى صَبِيحَةِ غَدٍ مِنْ يَوْمِهِمْ ذَلِكَ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى رِحَالِهِمْ قَالَ لَهُمُ الْأَسْقَفُ انظُرُوا مُحَمَّدًا فِي غَدٍ فَإِنْ غَدَا بَوْلَدِهِ وَ أَهْلُهُ فَاحْذَرُوا مَبَاهِلَتَهُ وَ إِنْ غَدَا بِأَصْحَابِهِ فَبَاهِلُوهُ فَإِنَّهُ عَلَى غَيْرِ شَيْءٍ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ جَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَخْذًا بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ يَمْشِيَانِ وَ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَمْشِي خَلْفَهُ وَ خَرَجَ النَّصَارَى يَقْدُمُهُمْ أَسْقَفُهُمْ فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ قَدْ أَقْبَلَ مِنْ مَعَهُ سَأَلَ عَنْهُمْ فَقِيلَ لَهُ هَذَا ابْنُ عَمِّهِ وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ وَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيْهِ وَ هَذَا ابْنُ ابْنَتِهِ مِنْ عَلِيٍّ وَ هَذِهِ الْجَارِيَةُ ابْنَتُ فَاطِمَةَ أَعَزُّ النَّاسِ عَلَيْهِ وَ أَقْرَبُهُمْ إِلَيْهِ وَ تَقْدُمُ رَسُولُ اللَّهِ فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ أَبُو حَارِثَةَ الْأَسْقَفُ جَثَا وَ اللَّهُ كَمَا جَثَا الْأَنْبِيَاءُ لِلْمَبَاهِلَةِ فَرَجَعَ وَ لَمْ يَقْدَمْ

على المباهلة فقال له السيد ادن يا حارثة للمباهلة قال لا إني لأرى رجلا جريئا على المباهلة و أنا أخاف أن يكون صادقا و لكن كان صادقا لم يحل علينا الحول و الله و في الدنيا نصراني يطعم الماء فقال الأسقف يا أبا القاسم إنا لا نباهلك و لكن نصالحك فصالحنا على ما ننهض به فصالحهم رسول الله على ألفي حلة من حلال الأوقاي قيمة كل حلة أربعون درهما فما زاد أو نقص فعلى حساب ذلك و على عارية ثلاثين درعا و ثلاثين رحما و ثلاثين فرسا إن كان باليمن كيد و رسول الله صلى الله عليه و آله ضامن حتى يؤديها و كتب لهم بذلك كتابا.»

بحار الأنوار: 257 / 35، باب 7 (آية المباهلة)؛ الكافي: 513 / 2 (باب المباهلة)؛ كشف الغمة: 232 / 1 (فصل)؛ الاحتجاج، شيخ طبرسي: 392 / 2.

تأويل الآيات الظاهرة: 117- / 118؛ تفسير القمي: 104 / 1؛ تفسير مجمع البيان، شيخ طبرسي: 308- / 312؛ تفسير الميزان، علامه طباطبائي: 222 / 3.

سيرة النبوة، ابن هشام حمیری: 412 / 2؛ الدر المنثور، جلال الدين سيوطی: 37 / 2؛ تفسير ابن كثير، ابن كثير: 1 / 376.

مرگ و فرصت ها، ص: 147

با خلّتش، موسی علیه السلام با کلیم الهی اش، عیسی علیه السلام با روح الهی اش ببینید؟ مردم خیال کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله اکنون پنج نفر را نشان می دهد، اما به درب اشاره کرد، همه برگشتند، فرمود:

«فلینظر الى على بن ابي طالب» «1» پس علی علیه السلام را ببینید.

یعنی نباید در حق او «انت، هو، الذی، قال و ...» گفت، بلکه باید حضرت را به صورت جمع لحاظ کرد، باید گفت:

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ» «2»

یعنی رکوع حضرت به تنهایی، مانند کل رکوع ها، زکاتش، کل زکات ها، نمازش کل نمازهای عالم است. او ولی شما مؤمنین است، والا اگر او را به امیری قبول نمی کردید، مؤمن و مسلمان نبودید.

به شما سفارش می‌کنم، از من بشنوید، شما که به لطف خدا علی علیه السلام را به عنوان ولیّ خودتان انتخاب کرده‌اید. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: در انجام خوبی‌ها و ترك بدی‌ها به من كمك دهید و مرا تنها نگذارید. شما نمی‌توانید مانند من باشید؛

«انكم لاتقدرون على ذلك ولكن اعينوني بورع و اجتهاد و عفة و سداد» «3»

پاك دامن باشید و در كار خير بكوشید، شكّم و شهوت خود را از حرام حفظ كنید و اهل صراط مستقیم باشید. این گونه به من كمك بدهید.

اتصال به اهل بیت، سنگین کننده پرونده آخرتی

یکی از چیزهایی که در قیامت پرونده شما را وزن می‌دهد، اتصال شما به اهل بیت علیهم السلام است، بعد نماز، روزه، زکات و حج است.

(1) - بحار الأنوار: 39/39، باب 73، حدیث 10؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَ إِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

قَدْ رَوَى الْبَيْهَقِيُّ فِي كِتَابِهِ الْمُصَنَّفِ فِي فَصَائِلِ الصَّحَابَةِ يَرْفَعُهُ بِسَنَدِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد: 168/9؛ «الخبر الرابع: من أراد أن ينظر إلى نوح في عزمه، وإلى آدم في علمه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في فطنته، وإلى عيسى في زهده، فلينظر إلى علي بن أبي طالب. رواه أحمد بن حنبل في المسند ورواه أحمد البيهقي في صحيحه.»

تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر: 288/42؛ تفسیر الرازی، رازی: 86/8.

(2) - بقره (2): 43؛ «و نماز را بر پا دارید، و زکات بپردازید، و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید [که نماز خواندن با جماعت محبوب خداست].»

(3) - نوح البلاغه: نامه 45؛ «وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَكِنَّ أَعْيُنِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 148

«فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ* فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ» «1»

روایتی از وجود مبارک حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است که می‌فرماید:

روز قیامت زائران پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، از همه صف‌های اهل محشر جلوتر هستند. «2» چه کسی زائر واقعی آنان است؟ شیعه. برای چه شیعه این حضرات را زیارت می‌کند، چون آنها را اولیا و امرای خود می‌دانند. اگر دیگران که آنها را ولیّ خود نمی‌دانند، به زیارت آنها بروند، فقط سلامی به گنبد می‌دهند. چقدر این پرونده وزن دارد؟ خیلی.

این ارزش شما است. در قیامت، خریدار شما خدا است، اما فروشنده کیست؟

فقط مردم مؤمن هستند، چون آنها جنس مورد فروش را دارند، نه کس دیگری. چه چیزی می‌فروشند؟ عبادت، مال، کوشش‌های بدنی.

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ» «3»

یعنی کارکرد وجودشان و پولی که در راه من دادند.

اگر به خانواده‌های فقیر کمک کنید، دیگران عذر نمی‌آورند که ما چون نداریم، به گناه افتادیم. ماه رمضان ماه صدقه دادن است و ثوابش خیلی بیشتر از ماه‌های دیگر می‌باشد. دستور داریم که در ماه رمضان، تا می‌توانیم کمک مالی کنیم.

خدا می‌خرد، اما در برابر خریدش، چه چیزی به شما می‌دهد؟ «بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ» می‌خرد و در مقابل آن بهشت می‌دهد. از این معامله در عالم سودمندتر و پرمفعت‌تر هست؟

اما آنهایی که اعمالشان سبک و قابل خریدن نیست:

«وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَّةُ نَارٍ حَامِيَةٍ» «4»

(1) - قارعه (101): 6-7؛ «اما هر کس اعمال وزن شده‌اش سنگین و بارزنی است؛* پس او در یک زندگی خوش

و پسندیده‌ای است.»

(2) - الکافی: 4/ 585، حدیث 4؛ «أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ زَارَ قَبْرَ وَلَدِي عَلِيِّ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ سَبْعِينَ حَجَّةً مَبْرُورَةً قَالَ فُلْتُ سَبْعِينَ حَجَّةً قَالَ نَعَمْ وَ سَبْعِينَ أَلْفَ حَجَّةٍ قَالَ فُلْتُ سَبْعِينَ أَلْفَ حَجَّةٍ قَالَ رَبِّ حَجَّةٍ لَا تُقْبَلُ مِنْ زَارِهِ وَ بَاتَ عِنْدَهُ لَيْلَةً كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ قَالَ نَعَمْ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ كَانَ عَلَى عَرْشِ الرَّحْمَنِ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ فَأَمَّا الْأَرْبَعَةُ الَّذِينَ هُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ فَنُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمَّا الْأَرْبَعَةُ مِنَ الْآخِرِينَ فَمُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ثُمَّ يَمْدُ الْمِضْمَارُ فَيَقْعُدُ مَعَنَا مَنْ زَارَ قُبُورَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا أَنْ أَعْلَاهُمْ دَرَجَةً وَ أَقْرَبَهُمْ حُبَّوهُ زَوَّارُ قَبْرِ وَلَدِي عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

وسائل الشيعة: 14/ 495، باب 64، حدیث 19676؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ زَوَّارُ الْحُسَيْنِ فَيَقُومُ عَنْقُ مِنَ النَّاسِ فَيَقُولُ هُمْ مَا أَرَدْتُمْ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُونَ أَتَيْنَاهُ حُبًّا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ حُبًّا لِعَلِيِّ وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ رَحْمَةً لَهُ بِمَا ارْتَكَبَ مِنْهُ فَيَقُولُ هُمْ هَذَا مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَالْحَقُّوا بِهِمْ فَأَنْتُمْ مَعَهُمْ فِي دَرَجَتِهِمْ الْحَقُّوا بِلِوَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَيَكُونُونَ فِي ظِلِّهِ وَ هُوَ فِي يَدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ جَمِيعاً.»

بحار الأنوار: 7/ 101-102، باب 5، حدیث 9؛ «أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَهَمَّ حِفَاةُ عَرَاةٍ فَيُوقَفُونَ فِي الْحَشْرِ حَتَّى يَعْرِقُوا عَرَقًا شَدِيدًا فَتَشْتَدُّ أَنْفَاسُهُمْ فَيَمْكُثُونَ فِي ذَلِكَ مَقْدَارَ خَمْسِينَ عَامًا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا... فقال أبو جعفر عليه السلام فكم من باك يومئذ و باكية ينادون يا محمداه إذا رأوا ذلك و لا يبقى أحد يومئذ يتولانا و يحبنا و يتبرأ من عدونا و يبغضهم إلا كانوا في حزيننا و معنا ويرد حوضنا.»

(3) - توبه (9): 111؛ «يَقِينًا خِذَا مِنْ مُؤْمِنَانِ جَانَهَا وَ أَمْوَالُهَا رَا بِهَ بَهَايَ أَنْكَهَ بَهْشْتِ بَرَايَ آنَانِ بَاشَدِ خَرِيدِهِ.»

(4) - قارعه (101): 8- 11؛ «و اما هرکس اعمال وزن شده‌اش سبک و بی‌ارزش است،* پس جایگاه و پناهگاهش هاویه است،* و تو چه می‌دانی هاویه چیست؟* آتشی بسیار داغ و سوزان است.»

مرگ و فرصت ها، ص: 149

در جهنم به اندازه قبر به آنها جا می‌دهد، و شما چه می‌دانید که آن قبر چیست؟

آتش بسیار سوزان است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مرگ و فرصت ها، ص: 150

پی نوشت‌ها

11 حسرت خسران

فرصت‌ها در قرآن

تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 157

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

از سفارش‌های بسیار مهمی که قرآن کریم، پیامبر اسلام و ائمه طاهیرین علیهم السلام به ما دارند، این است که: فرصت‌هایی که در اختیار دارید، غنیمت بدانید. غنیمت سرمایه. یعنی از این سرمایه‌ها و ثروت‌ها، با هدایتی که قرآن و روایات دارند، استفاده کنیم و این سرمایه‌ها را معطل و متوقف نگذاریم. «1» در نتیجه می‌فرماید: روزی خواهد رسید که

این فرصت‌ها، غنیمت‌ها و سرمایه‌ها از دست شما خواهد رفت و راه هر گونه جبرانی به روی شما بسته خواهد شد. اوج این سفارش‌ها در قرآن کریم، در سوره مبارکه زمر است که آیات بسیار مهمی است.

اصرار این آیات بر این اساس است که قبل از این که فرصت‌ها از دست برود، از آن فرصت‌های الهیه ملکوتیه، بهره‌ای نصیب خود کنید. از آن چند آیه سوره زمر، در پایان یکی از آیات می‌گوید:

«أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ» 2

ترکیب آیه را ببینید که چقدر محکم است. بحث خودخوری، اندوه و غصه انسانی که فرصت را از دست داده در میان است؛ «فَرَّطْتُ» یعنی کوتاهی کامل «فِي»

(1) - غررالحکم: 473، حدیث 10811؛ «إِنَّ الْفُرْصَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهِزُوهَا إِذَا أُمَكَّنَتْ فِي أَبْوَابِ الْخَيْرِ وَ إِلَّا عَادَتْ نَدَمَا.»

نهج البلاغه: خطبه 75، (في الحث على العمل الصالح)؛ «رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى وَ دُعِيَ إِلَى رِشَادٍ فَدَنَا وَ أَخَذَ بِخُجْزَةِ هَادٍ فَجَا رَاقِبَ رَبِّهِ وَ خَافَ ذَنْبُهُ قَدَّمَ خَالِصًا وَ عَمِلَ صَالِحًا أَكْتَسَبَ مَذْخُورًا وَ اجْتَنَبَ مَخْذُورًا وَ رَمَى غَرَضًا وَ أَحْرَزَ عَوْضًا كَابَرَ هَوَاهُ وَ كَذَّبَ مُنَاهُ جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةً بَحَاتِهِ وَ التَّقْوَى عُذَّةً وَفَاتِهِ رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَاءَ وَ لَزِمَ الْمَحْجَةَ الْبَيْضَاءَ اغْتَنَمَ الْمَهْلَ وَ بَادَرَ الْأَجَلَ وَ تَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ.»

نهج البلاغه: حکمت 21؛ «و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُرِنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ وَ الْحَيَاءُ بِالْخُزْمَانِ وَ الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهِزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ.»

مستدرک الوسائل: 140/12، باب 90، حدیث 13729؛ «النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ مَنْ فُتِحَ لَهُ، بَابُ خَيْرٍ فَلْيَنْتَهِزْ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَتَى يُغْلَقُ عَنْهُ.»

مستدرک الوسائل: 140/12، باب 90، حدیث 13727؛ «عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ لَا تَنْسَ نَصِيكَ مِنَ الدُّنْيَا قَالَ لَا تَنْسَ صِحَّتَكَ وَ قُوَّتَكَ وَ فَرَاغَكَ وَ شَبَابُكَ وَ نَشَاطُكَ وَ غِنَاكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهِ الْأَخِرَةَ.»

(2) - زمر (39): 56؛ «تا مبدا آنکه کسی بگوید: دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که درباره خدا کردم.»

جَنَّبَ اللَّهُ» یعنی چقدر خدا به من محبت، لطف، کرم و رحمت داشت که همه نوع فرصتی، آن هم فرصتهایی که غنیمت و سرمایه است، در اختیار من گذاشت، ولی من «فَرَّطْتُ» کاملاً نسبت به این فرصت‌ها کوتاهی کردم. فرصت‌ها را بدون بهره و منفعت، معطل گذاشتم تا از دست رفت و اکنون اندوه و درد شدید نصیب من شده است.

درد دیگر این است که من در دنیا موعظه‌ها و نصایح خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام را نسبت به این فرصت‌ها به سخره گرفتم:

«وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاحِرِينَ» «1»

مثلاً می‌گویند: بیا اتفاق کن! خیلی ثروت دارد و ثروت جزء فرصت‌های مهم حضرت حق است، اما او بدون این که فکر و ارزیابی کند، با حساست هر چه تمام‌تر، اتفاق را به سخره می‌گیرد. «2»

اغتنام از فرصت‌های مالی

سفارش خدا در اغتنام از فرصت‌های مالی این است که باید به این افراد كمك کرد. خدا در قرآن فرموده است:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ» «3»

سر سال اگر سودی داشتی، خمس آن را در همان مسیرهایی که گفته‌ام بده.

بعضی‌ها می‌گویند: نه، خودم زحمت کشیده‌ام، چرا خمس بدهم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

چقدر خوب است که زبان انسان پشت عقلش باشد؛ وقتی که به او پیشنهاد می‌کنند، فکر کند و بعد جواب دهد. «4» بی‌جهت جواب ندهد تا فرصت‌های الهی را معطل کند. اگر کبریت غارتگران و کلاه‌برداران به آن اموال نخورد، در آخر کبریت

(2) - تأویل الآيات الظاهرة: 508؛ «أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ إِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاحِرِينَ. معنى تأويله أي اتقوا و احذروا يوم القيامة أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي أي يا ندامتا على ما فَرَطْتُ أي ضيعت و أهملت ما يجب على فعله في جَنْبِ اللَّهِ أي في قرب الله و جواره وَ إِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاحِرِينَ أي المستهزئين بالنبي و أهل بيته عليه السلام و بالقرآن و بالمؤمنين.»

بحار الأنوار: 61/65، باب 15، حديث 113؛ «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ سِرَاجُ الْمُؤْمِنِ مَعْرِفُهُ حَقًّا وَ أَشَدُّ الْعَمَى مِنْ عَمِي مِنْ فَضْلِنَا وَ نَاصِبَنَا الْعَدَاوَةَ بِلَا ذَنْبٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْنَاهُ إِلَى الْحَقِّ وَ دَعَاهُ غَيْرُنَا إِلَى الْفِتْنَةِ فَأَثَرَهَا عَلَيْنَا لَنَا رَايَةٌ مِنْ اسْتَظْلَ بِهَا كَنَّتُهُ وَ مَنْ سَبَقَ إِلَيْهَا فَازَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ وَ مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا أَنْتُمْ عَمَّا زُ الْأَرْضِ الَّذِينَ اسْتَخْلَفَكُمْ فِيهَا لِيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْلَمُونَ فَرَأَبُوا اللَّهَ فِيمَا يَرَى مِنْكُمْ وَ عَلَيْكُمْ بِالْمَحَجَّةِ الْعُظْمَى فَاسْلُكُوهَا لَا يَسْتَبْدِلُ بِكُمْ غَيْرَكُمْ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.»

(3) - انفال (8): 41؛ «و بدانید هر چیزی را که [از راه جهاد یا کسب یا هر طریق مشروعی] به عنوان غنیمت و فایده به دست آوردید [کم باشد یا زیاد] یک پنجم آن برای خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله است.»

(4) - غررالحکم: 211، حدیث 4077؛ «قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ وَ لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ.»

نهج البلاغه: خطبه 175؛ «... ثُمَّ إِنَّاكُمْ وَ تَهْزِيعَ الْأَخْلَاقِ وَ تَصْرِيفَهَا وَ اجْعَلُوا اللِّسَانَ وَاحِدًا وَ لِيَخْزِنَ الرَّجُلُ لِسَانَهُ فَإِنَّ هَذَا اللِّسَانَ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ وَ اللَّهُ مَا أَرَى عَبْدًا يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّى يَخْزِنَ لِسَانَهُ وَ إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ إِنَّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءَ لِسَانِهِ لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ فَإِنْ كَانَ خَيْرًا أَبْدَاهُ وَ إِنْ كَانَ شَرًّا وَارَاهُ وَ إِنَّ الْمُنَافِقَ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ لَا يَدْرِي مَا ذَا لَهُ وَ مَا ذَا عَلَيْهِ وَ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى وَ هُوَ نَقِي الرَّاحَةِ مِنْ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَمْوَالِهِمْ سَلِيمُ اللِّسَانِ مِنْ أَعْرَاضِهِمْ فَلْيَفْعَلْ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 159

ملك الموت كه به آن می خورد. كبریتی می زند كه روح از بدن بیرون می رود و همه پول ها همه برای ورثه می ماند كه بیشتر آنها بی دین هستند، پس چرا این فرصت ها را از دست بدهیم؟

چرا مردم فرصت‌ها را از دست می‌دهند؟ فرصت بدن سالم در عبادت را از دست می‌دهند؟ مگر دو رکعت نماز چقدر سختی دارد که نمی‌خوانند، یعنی سنگینی آن مانند کوه دماوند است؟ چه سختی دارد که وضو بگیرد و در محضر مبارک خدای رازق، کریم و مهربانش بایستد و عاشقانه با او حرف بزند؟

اندوه بی‌پایان در قیامت

وقتی فرصت‌ها از دست رفت، گرفتار اندوه بی‌پایان می‌شوید، چون غصّه در قیامت پایان ندارد. فرصت‌ها را غنیمت بدانید.

«أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ»

نگوید: وای بر ما! ما در کنار خدا که این فرصت‌ها را در اختیار ما گذاشت، بسیار کوتاهی کردیم و مسخره نیز می‌کردیم.

اگر دیناری بدهکار هستید و دین یا حقی نزد شما هست، بروید و ادا کنید. پدر و مادری دارید که از شما ناراضی هستند، بروید و آنها را راضی کنید. اگر خانواده‌تان را اذیت کرده‌اید، از آنها عذرخواهی کنید. این‌ها همه دین و حقوقی است که باید قبل از مردن ادا کرد. نگذارید فرصت از دست برود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

مردی که به خاطر ظلم، بد دهنی و بداخلاقی همسرش در خانه راحت نیست، خداوند در قیامت، هیچ عمل واجب و مستحبی را از آن زن قبول نمی‌کند. «1»

(1) - وسائل الشیعة: 20/ 163- 164، باب 82، حدیث 25315؛ «النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ مَنْ كَانَ لَهُ امْرَأَةٌ

تُؤْذِيهِ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ صَلَاتَهَا وَ لَاحْسَنَهُ مِنْ عَمَلِهَا حَتَّى تُعِينَهُ وَ تُرْضِيَهُ وَ إِنْ صَامَتِ الدَّهْرَ وَ قَامَتِ وَ أَعْتَقَتِ الرَّقَابَ وَ أَنْفَقَتِ الْأَمْوَالَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ كَانَتْ أَوَّلَ مَنْ تَرَدُّ النَّارَ ثُمَّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ عَلَى الرَّجُلِ مِثْلُ ذَلِكَ الْوَزِيرَ وَ الْعَذَابِ إِذَا كَانَ هَا مُؤْذِيًا ظَالِمًا وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى سُوءِ خُلُقِ امْرَأَتِهِ وَ احْتَسَبَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ (بِكُلِّ مَرَّةٍ) يَصْبِرُ عَلَيْهَا مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا أُعْطِيَ أَيُّوبَ عَلَى بَلَائِهِ وَ كَانَ عَلَيْهَا مِنَ الْوَزْرِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مِثْلُ رَمْلِ عَالِجٍ فَإِنْ مَاتَتْ قَبْلَ أَنْ تَعْتَبَهُ وَ

قَبْلَ أَنْ يَرْضَى عَنْهَا حُشِرَتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنكُوسَةً مَعَ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ مَنْ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ وَ لَمْ تُؤَافِقْهُ وَ لَمْ تَصْبِرْ عَلَى مَا رَزَقَهُ اللَّهُ وَ شَقَّتْ عَلَيْهِ وَ حَمَلَتْهُ مَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ لَهَا حَسَنَةً تَنْتَقِي بِهَا النَّارَ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا مَا دَامَتْ كَذَلِكَ.»

وسائل الشیعة: 20/ 211- 212، باب 117، حدیث 25455؛ «الصَّادِقُ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي، حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ وَ نَهَى أَنْ تُخْرِجَ الْمَرْأَةُ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ إِذْنِ زَوْجِهَا فَإِنْ خَرَجَتْ لَعَنَهَا كُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَاءِ وَ كُلِّ شَيْءٍ تَمُرُّ عَلَيْهِ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهَا وَ نَهَى أَنْ تَتَزَيَّنَ لِغَيْرِ زَوْجِهَا فَإِنْ فَعَلَتْ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عِزُّ وَ جَلُّ أَنْ يُخْرِقَهَا بِالنَّارِ وَ نَهَى أَنْ تَتَكَلَّمَ الْمَرْأَةُ عِنْدَ غَيْرِ زَوْجِهَا وَ غَيْرِ ذِي مُحَرَّمٍ مِنْهَا أَكْثَرَ مِنْ خَمْسِ كَلِمَاتٍ مِمَّا لَا بُدَّ لَهَا مِنْهُ وَ نَهَى أَنْ تُبَاشِرَ الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ وَ لَيْسَ بَيْنَهُمَا ثَوْبٌ وَ نَهَى أَنْ تُحَدِّثَ الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ بِمَا تَخْلُو بِهِ مَعَ زَوْجِهَا إِلَى أَنْ قَالَ وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّمَا امْرَأَةٍ آذَتْ زَوْجَهَا بِلِسَانِهَا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهَا صَرْفًا وَ لَا عَدْلًا وَ لَا حَسَنَةً مِنْ عَمَلِهَا حَتَّى تُرْضِيَهُ وَ إِنْ صَامَتْ نَهَارَهَا وَ قَامَتْ لَيْلَهَا وَ أَعْتَقَتْ الرِّقَابَ وَ حَمَلَتْ عَلَى جِيَادِ الْخَيْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ كَانَتْ فِي أَوَّلِ مَنْ تَرُدُّ النَّارَ وَ كَذَلِكَ الرَّجُلُ إِذَا كَانَ لَهَا ظَالِمًا ثُمَّ قَالَ أَلَا وَ أَيُّمَا امْرَأَةٍ لَمْ تَرْفُقْ بِزَوْجِهَا وَ حَمَلَتْهُ عَلَى مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَ مَا لَا يُطِيقُ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهَا حَسَنَةً وَ تَلْقَى اللَّهَ وَ هُوَ عَلَيْهَا غَضَبَانُ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 160

عشق به زندگی به دو دلیل

پیغمبر عزیز صلی الله علیه و آله دوستی داشتند، يك نفر به او گفت: آیا به زندگی علاقه داری؟

گفت: آری. گفت: برای چه؟ گفت: برای سه کار، عبادت شب، وقتی که همه خواب هستند، من بیدار باشم. «1» نه این که همه شب را بیدار باشی، چون این را اجازه نمی دهند، همان طور که خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز اجازه نداد:

«فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا» «2»

دو سوم شب را بخواب، و کمی از شب را بیدار باش.

گفت: زندگی را می‌خواهم، اما برای عبادت در شب. چقدر قرآن از شب تعریف کرده است. همه واقعیات عظیم معنوی در شب اتفاق افتاده است.

«وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» «3»

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» «4»

معراج پیامبر صلی الله علیه و آله در شب واقع شد.

«وَالْفَجْرِ * وَ لَيَالٍ عَشْرٍ * وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ» «5»

قسم به ده شب؛ ده شب عاشورا یا ذی‌الحجه، هر دو را نوشته‌اند. «6» دلیل دوم که عاشق زندگی هستیم. در مدینه، هواگاهی پنجاه درجه گرم است و برای روزه گرفتن سخت است و من لذت می‌برم که روزه بگیرم. خدا گفته است:

روزه بگیر، من لذت در این است که روزه بگیرم و امر محبوبم را اطاعت کنم.

دلیل سوم من برای زندگی این است که از کار مردم گره باز کنم و فرصت گره‌گشایی از کار مردم را از دست ندهم.

(1) - بحار الأنوار: 126/80، باب 10، حدیث 76؛ «فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ فَرَحَاتٌ لِلْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا مِنْهَا التَّهَجُّدُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ كَفَّارَاتٌ مِنْهَا التَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ.»

بحار الأنوار: 49/80، باب 8، حدیث 2؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا قَصْرًا مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ يُرَى بَاطِنُهُ مِنْ ظَاهِرِهِ لِضِيَائِهِ وَ نُورِهِ وَ فِيهِ قُبَّتَانِ مِنْ دُرٍّ وَ زَبَرَجَدٍ فَقُلْتُ يَا جَبْرَائِيلُ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالَ هُوَ لِمَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ وَ أَدَامَ الصِّيَامَ وَ أَطْعَمَ الطَّعَامَ وَ تَهَجَّدَ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ فِي أَمْتِكَ مَنْ يُطِيقُ هَذَا فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَ تَدْرِي مَا إِطَابَةُ الْكَلَامِ فَقُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ أَ تَدْرِي مَا إِدَامَةُ الصِّيَامِ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ مَنْ صَامَ شَهْرَ الصَّيْرِ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ لَمْ يُفْطَرْ مِنْهُ يَوْمًا أَ تَدْرِي مَا إِطْعَامُ الطَّعَامِ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ مَنْ طَلَبَ لِعِيَالِهِ مَا يَكْفِي بِهِ وَ جُوهَهُمْ عَنِ النَّاسِ أَ تَدْرِي مَا التَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ مَنْ لَمْ يَنْمَ حَتَّى يُصَلِّيَ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَ النَّاسُ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ غَيْرِهِمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ نِيَامٌ بَيْنَهُمَا.»

- (2) - زممل (73): 2؛ «شب را جز اندکی [که ویژه استراحت است، برای عبادت] برخیز.»
- (3) - اعراف (7): 142؛ «و با موسی [برای عبادتی ویژه و دریافت تورات] سی شب وعده گذاشتیم و آن را با [افزودن] ده شب کامل کردیم، پس میعادگاه پروردگارش به چهل شب پایان گرفت.»
- (4) - اسراء (17): 1؛ «منزّه و پاک است آن [خدایی] که شبی بندهاش [محمد 6] را از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت دادیم، سیر [و حرکت] داد، تا [بخشی] از نشانه‌های [عظمت و قدرت] خود را به او نشان دهیم؛ یقیناً او شنوا و داناست.»
- (5) - فجر (89): 1-3؛ «سوگند به سپیده دم* و به شب‌های ده گانه* و به زوج و فرد.»
- (6) - تفسیر القمی: 419 / 2 (سورة الفجر)؛ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْفَجْرِ» قال ليس فيها واو إنما هو الْفَجْرُ وَ لَيْالٍ عَشْرٍ قال عشر ذي الحجة وَ الشَّفْعُ قال الشفع ركعتان وَ الْوُثْرُ ركعة.»
- تفسیر المیزان: 279 / 20؛ «وقوله: وَ لَيْالٍ عَشْرٍ لعل المراد بها الليالي العشر من أول ذي الحجة إلى عاشرها والتنكير للتفخيم. وقيل: المراد بها الليالي العشر من آخر شهر رمضان، وقيل: الليالي العشر من أوله، وقيل الليالي العشر من أول المحرم، وقيل: المراد عبادة ليال عشر.»
- تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی: 347 / 10؛ «وَ لَيْالٍ عَشْرٍ» وهي عشر ذي الحجة، عن مجاهد والضحاك. وقيل: فجر أول المحرم، لأنه تتجدد عنده السنة، عن قتادة. وقيل: يريد فجر يوم النحر، لأنه يقع فيه القربان، ويتصل بالليالي العشر، عن أبي مسلم. وقيل: أراد بالفجر النهار كله، عن ابن عباس. (وَ لَيْالٍ عَشْرٍ) يعني العشر من ذي الحجة، عن ابن عباس والحسن و قتادة ومجاهد والضحاك والسدي. وروي ذلك مرفوعاً شرفها الله ليسارع الناس فيها إلى عمل الخير. وقيل: هي العشر الأواخر من شهر رمضان في رواية أخرى، عن ابن عباس. وقيل: إنها عشر موسى للثلاثين ليلة التي أتمها الله بها.»

مرگ و فرصت ها، ص: 161

امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه‌اش را زد، حضرت زهرا علیها السلام در را باز کرد، حضرت دید رنگ زهرا پریده، فرمود: دختر پیامبر! چرا این گونه‌ای؟ فرمود: شما سه شبانه روز بیرون از مدینه بودید و ما هیچ چیزی نداشتیم که بخوریم و گرسنه‌ایم.

فرمود: پس من می‌روم تا غذا تهیه کنم. حضرت يك رفيق خیلی خوبی داشتند، فرمودند: سه درهم داری تا به من قرض بدهی؟ گفت: بله، بفرمایید. راحت سه درهم به حضرت قرض داد، چون می‌دانست که این سه درهم برمی‌گردد. اما ما از همدیگر می‌ترسیم که قرض بدهیم.

هیچ کس از حضرت نمی‌ترسید، چون می‌دانستند که در برخورد با امیرالمؤمنین علیه السلام ضرر نمی‌کنند، حضرت به طرف بازار مدینه حرکت کردند، کنار دیواری دیدند مقدار ایستاده است، آمدند، سلام و تبسم کردند. پرسیدند: مقدار! اینجا چه می‌کنی؟ گفت: علی جان! چهار شبانه روز است پولی ندارم و خانواده‌ام گرسنه هستند. فرمود: چرا اینجا ایستاده‌ای؟ من پول دارم به تو می‌دهم. برو و غذا بگیر. این آیه در رابطه با امیرالمؤمنین علیه السلام است:

«وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقِ شَحْنَهُ فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «1»

دیگران را بر خودشان ترجیح می‌دهند.

خانواده مقدار يك روز بیشتر گرسنه بودند، اما حضرت فاطمه علیها السلام و فرزندان حضرت سه روز است که گرسنه‌اند، پس می‌گوید به او برسد، ما وقت داریم که فردا نیز گرسنه بمانیم.

مقداد خداحافظی کرد و رفت، امیرالمؤمنین علیه السلام سر جای مقدار ایستاد. صدای

(1) - حشر (59): 9؛ «و آنان را بر خود ترجیح می‌دهند، گرچه خودشان را نیاز شدیدی [به مال و متاع] باشد. و کسانی را که از بخل و حرصشان بازداشته‌اند، اینان همان رستگارانند.»

مرگ و فرصت ها، ص: 162

بلال که بلند شد، حضرت به مسجد آمد، نماز را خواند. نماز ظهر که تمام شد، پیغمبر عادتشان بود سلام نماز را که می‌دادند، برمی‌گشتند و رو به مردم می‌نشستند.

همین که برگشتند و نگاهی در جمعیت کردند، و به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

علی جان! میهمان نمی خواهی؟ فرمود: خدایا! ما سه روز است که خانواده مان گرسنه هستند، پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز می خواهد بیاید؟ اما فرمود: چرا نخواهم؟ این نیز فرصتی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به خانه ما بیاید، چرا از دست بدهم؟ روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله بر عهده خداست. خودش مشکل ما را حل می کند. چون امیرالمؤمنین علیه السلام اهل دین است.

پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را در دست امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشتند، آمدند و در زدند، حضرت زهرا علیها السلام در را باز کردند، دید دست علی علیه السلام خالی است، میهمان نیز آورده است. نگاهی با محبت به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد که چه کار خوبی کردی که پدرم را به خانه ما آوردی.

پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و حسنین علیهما السلام را روی دامن گذاشتند و می بوسیدند.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نشسته بودند، حضرت زهرا علیها السلام در آن اتاق رفت و سفره پاکیزه پر از غذا آورد و پهن کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله دید این غذا از صنف غذای دنیا نیست، فرمود: فاطمه جان! چه کردی؟ عرض کرد: در خلوت آن اتاق رفتم و گفتم: خدایا! حبیب تو میهمان من است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله از جا بلند شدند و او را در آغوش گرفتند، فرمودند: پدر فدایت شود.

تو مقام حضرت مریم علیها السلام را داری. جلوی چشم امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام دست زهرا علیها السلام را بوسید، و بدن او را بوسید. «1» والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

(1) - کشف الغمّة: 1/ 469-471؛ بحار الأنوار: 37/ 103-105، باب 51، حدیث 7؛ «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ قَالَ أَصْبَحَ عَلَيَّ ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ عِنْدَكَ شَيْءٌ تُغَدِّينِيهِ قَالَتْ لَا وَالَّذِي أَكْرَمَ أَبِي بِالنَّبُوَّةِ وَ أَكْرَمَكَ بِالْوَصِيَّةِ مَا أَصْبَحَ الْعِدَّةَ عِنْدِي شَيْءٌ أَغْدِيكَهُ وَ مَا كَانَ عِنْدِي شَيْءٌ مُنْذُ يَوْمَئِذٍ إِلَّا شَيْءٌ كُنْتُ أُؤْتِرُكَ بِهِ عَلَى نَفْسِي وَ عَلَى ابْنِي هَذَا حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا فَاطِمَةُ أَ لَأَكُنْتَ أَعْلَمْتَنِي فَأَبْعَيْتَنِي شَيْئاً فَقَالَتْ يَا أَبَا الْحُسَيْنِ إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنْ إِلَهِي أَنْ تُكَلِّفَ نَفْسَكَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ فَخَرَجَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاثِقاً بِاللَّهِ حَسَنَ الظَّنِّ بِهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاسْتَقْرَضَ دِينَاراً فَأَخَذَهُ لِيَشْتَرِيَ لِعِيَالِهِ مَا يُصْلِحُهُمْ فَعَرَضَ لَهُ

الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فِي يَوْمٍ شَدِيدِ الْحَرِّ قَدْ لَوَّحَتْهُ الشَّمْسُ مِنْ فَوْقِهِ وَ آدَتْهُ مِنْ تَحْتِهِ فَلَمَّا رَأَاهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْكَرَ شَأْنَهُ فَقَالَ يَا مِقْدَادُ مَا أَرْعَجَكَ هَذِهِ السَّاعَةَ عَنْ رَحْلِكَ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ خَلَّ سَبِيلِي وَ لَا تَسْأَلْنِي عَمَّا وَرَائِي قَالَ يَا أَحْيَى لَا يَسْغِي أَنْ تُجَاوِزَنِي حَتَّى أَعْلَمَ عِلْمَكَ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ رَغِبْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَيْكَ أَنْ تُخَلِّيَ سَبِيلِي وَ لَا تَكْشِفْنِي عَنْ حَالِي فَقَالَ يَا أَحْيَى لَا يَسْغِيكَ أَنْ تُكْتَمِنِي حَالَكَ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَمَّا إِذَا أُبَيِّتَ فَوَ الَّذِي أَكْرَمَ مُحَمَّدًا بِالنَّبُوءَةِ وَ أَكْرَمَكَ بِالْوَصِيَّةِ مَا أَرْعَجَنِي مِنْ رَحْلِي إِلَّا الْجُحْدُ وَ قَدْ تَرَكْتُ عِيَالِي جِيَاعًا فَلَمَّا سَمِعْتُ بُكَاءَهُمْ لَمْ تَحْمِلْنِي الْأَرْضُ فَخَرَجْتُ مَهْمُومًا رَاكِبًا رَأْسِي هَذِهِ حَالَتِي وَ قَصَصْتِي فَانْهَمَلْتُ عَيْنًا عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْبُكَاءِ حَتَّى بَلَّتْ دُمُوعُهُ لِحْيَتَهُ فَقَالَ أَخْلِفْ بِالَّذِي خَلَفْتَ بِهِ مَا أَرْعَجَنِي إِلَّا الَّذِي أَرْعَجَكَ وَ قَدْ افْتَرَضْتُ دِينَارًا فَهَاكَه فَقَدْ أَثَرْتُكَ عَلَى نَفْسِي فَدَفَعَ الدِّينَارَ

إِلَيْهِ وَ رَجَعَ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَصَلَّى الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ وَ الْمَغْرِبَ فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ الْمَغْرِبَ مَرَّ بِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ فَعَمَزَهُ بِرَحْلِهِ فَقَامَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالْحَقَهُ فِي، بَابِ الْمَسْجِدِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَرَّ رَسُولُ اللَّهِ وَ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ هَلْ عِنْدَكَ عَشَاءٌ تَعَشِينَاهُ فَنَمِيلَ مَعَكَ فَمَكَثَ مُطَرِّقًا لَا يُجِيرُ جَوَابًا حَيَاءً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ قَدْ عَرَفَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَ مِنْ أَيْنَ أَخَذَ وَ أَيْنَ وَجَّهَهُ بِوَحْيٍ مِنَ اللَّهِ إِلَى نَبِيِّهِ وَ أَمْرُهُ أَنْ يَتَعَاشَى عِنْدَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تِلْكَ اللَّيْلَةُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى سُكُوتِهِ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا لَكَ لَا تَقُولُ لَأَفْأَنْصِرَفَ أَوْ نَعَمْ فَأَمْضِي مَعَكَ فَقَالَ حَيَاءً وَ تَكْرُمًا فَادْهَبْ بِنَا فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِبَيْدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانْطَلَقَا حَتَّى دَخَلَا عَلَى فَاطِمَةَ وَ هِيَ فِي مُصَلَّاها قَدْ قَضَتْ صَلَاتَهَا وَ خَلَفَهَا جَفْنَةٌ تَقُورُ دُخَانًا فَلَمَّا سَمِعَتْ كَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَرَجَتْ مِنْ مُصَلَّاها فَسَلَّمَتْ عَلَيْهِ وَ كَانَتْ أَعَزَّ النَّاسِ عَلَيْهِ فَقَرَّ السَّلَامَ وَ مَسَحَ بِيَدَيْهِ عَلَى رَأْسِهَا وَ قَالَ لَهَا يَا بِنْتَاهُ كَيْفَ أَمْسَيْتِ رَحِمَكَ اللَّهُ قَالَتْ بِخَيْرٍ قَالَ عَشِينَا رَحِمَكَ اللَّهُ وَ قَدْ فَعَلْنَا فَأَخَذَتِ الْجَفْنَةَ فَوَضَعَتْهَا بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلِيٍّ فَلَمَّا نَظَرَ عَلِيٌّ إِلَى الطَّعَامِ

وَ شَمَّ رِيحَهُ رَمَى فَاطِمَةَ بِبَصَرِهِ رَمِيًا شَحِيحًا قَالَتْ لَهُ فَاطِمَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَشَحَّ نَظْرَكَ وَ أَشَدَّهُ هَلْ أَذْنَبْتُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ ذَنْبًا اسْتَوْجَبْتُ مِنْكَ السُّخْطَ فَقَالَ وَ أَيُّ ذَنْبٍ أَعْظَمَ مِنْ ذَنْبِ أَصْبَتِهِ أَلَيْسَ عَهْدِي بِكَ الْيَوْمَ الْمَاضِي وَ أَنْتِ تَخْلِفِينَ بِاللَّهِ مُجْتَهِدَةً مَا طَعِمْتَ طَعَامًا مُنْذُ يَوْمَيْنِ قَالَ فَنَظَرْتُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَتْ إلهِي يَعْلَمُ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ أَيُّ لَمْ أَقُلْ إِلَّا حَقًّا فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ أَيُّ لَكَ هَذَا الطَّعَامُ الَّذِي لَمْ أَنْظُرْ إِلَى مِثْلِ لَوْنِهِ وَ لَمْ أَشَمَّ مِثْلَ رَائِحَتِهِ قَطُّ وَ لَمْ أَكُلْ أَطْيَبَ مِنْهُ قَالَ فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَفَّهُ الطَّيِّبَةَ الْمُبَارَكَةَ بَيْنَ كَتِفَيْ عَلِيٍّ فَعَمَزَهَا ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ هَذَا بَدَلٌ عَنْ دِينَارِكَ هَذَا جَزَاءُ دِينَارِكَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَزُرُّكَ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ثُمَّ اسْتَعْبَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِأَكْيَأُ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَبَى لَكُمْ أَنْ تَخْرُجَا مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُجِيرَكَ يَا عَلِيُّ بِجُرْيَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يُجِيرِي فَاطِمَةَ بِجُرْيَا مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ انْطَلَقَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَوَضَعَ رَأْسَهُ فَنَامَ فَانْتَظَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلَمَّا يَأَتْ ثُمَّ انْتَظَرَهُ فَلَمَّا يَأَتْ فَخَرَجَ يَدُورُ فِي الْمَسْجِدِ فَإِذَا هُوَ بِعَلِيٍّ عَنَائِمٍ فِي الْمَسْجِدِ فَحَرَّكَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ مَا صَنَعْتَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِكَ فَلَقِيتُ الْمِقْدَادَ بْنَ الْأَسْوَدِ فَذَكَرَ لِي مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَذْكُرَ فَأَعْطَيْتُهُ الدِّينَارَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَمَّا إِنَّ جَبْرِئِيلَ قَدْ أَنْبَأَنِي بِذَلِكَ وَ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكَ كِتَابًا وَ يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمُ الْآيَةَ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 163

پی نوشت ها

12 توجه به فرصت ها

غنیمت شمردن فرصت ها تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 171

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله همه فرصت هایی که خداوند مهربان به انسان عنایت می کند را به عنوان غنیمت، یعنی سرمایه ای قابل سود به حساب آورده که این فرصت ها به شکل ها و صورت های گوناگون در اختیار انسان قرار می گیرد و خدا نیز احدی را از این فرصت ها غریب، تنها و بیگانه نمی گذارد. چون کریم، رحیم، ودود و مهربان است، پس به کمال، رشد، نجات و سلامت بندگانش علاقه دارد.

خاک مرده را تبدیل به انسان کرد که این انسان از عظیم ترین سرمایه های خداوندی بهره مند شده و به حیاتی برسد که خودش در قرآن از آن به «عِشَّةٍ رَاضِيَةٍ»¹ تعبیر کرده است که جای این زندگی، در دنیای بعد است.

حقیقت دنیای پس از مرگ

اگر کسی بگوید: چرا این زندگی را در آنجا به من می دهند؟ جوابش این است که:

شما در حقیقت درخواست می کنید که اقیانوس کبیر را در استکان بریزند و این کار شدنی نیست. بعد ممکن است بگوید: خدا که قدرت دارد؟ باید گفت: قدرت خدا به امر محال تعلق نمی گیرد. خدا قدرت بی نهایت است، ولی قرار گرفتن اقیانوس کبیر در استکان، امری محال است، البته اشکال از ماده است که این توان را ندارد که

(1) - قاره (101): 7؛ «زندگی خوش و پسندیده»

مرگ و فرصت ها، ص: 172

مانند اقیانوسی در استکان جا بگیرد، وگرنه ضعف و اشکال از ناحیه قدرت خدا نیست.

همیشه باید فعل و انفعالات در دایره قدرت بیاید. نه این که اینجا قدرت خدا ناقص است، بلکه این فعل و انفعال، میدان ندارد. اقیانوس کبیر قبول نمی کند که در استکان برود و استکان نیز قبول نمی کند که اقیانوس در آن جا بگیرد و این ربطی به خدا و قدرت او ندارد.

وقتی خداوند در قرآن مجید می فرماید:

جای شما در بهشتی است که پهنای آن از آسمان ها و زمین بیشتر است، «1» هیچ کسی نمی تواند پهنای آسمان و زمین را به دست بیاورد. این بهشت، اجر درست کاری شماست. این بهشت مانند اقیانوسی است. زندگی محدود ما نیز مانند استکان است. بهشت را نمی شود به این طرف - دنیا - بیاورند و به شما بدهند، اینجا نیز نمی شود که شما را ابدی قرار دهند، چون نسل و انسان های دیگر می خواهند وارد زمین شوند و ما باید برویم که جا برای آنها باز شود. اینجا جا تنگ است.

ارزش فرصت ها در قرآن و روایات

ارزش فرصت ها در قرآن مجید و روایات بیان شده است. انسان اگر از این فرصت ها غافل و بی توجه بماند تا فرصت ها از دست بروند وقتی به عالم بعد منتقل شود، دائم به خدا التماس می کند که مرا دوباره به کنار آن فرصت ها برگردان.

آنها جواب می دهند که ما نظام عالم دنیا را به هم ریخته ایم و خورشیدش را خاموش کرده ایم:

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ* وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» «2»

ستاره‌ها را تیره و تار کردم، کوه‌ها را مانند پنبه حلاج، گرد و غبارش را به باد

(1) - اشاره به آیات:

آل عمران (3): 133؛ «و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعت] آسمان‌ها و زمین است بشتابید؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است.»

حدید (57): 21؛ «سبقت جوید به آمرزشی از سوی پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است، برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند، آماده شده است؛ این فضل خداست که آن را به هرکس بخواهد عطا می‌کند و خدا دارای فضل بزرگ است.»

هود (11): 108؛ «اما نیک‌بختان [که به توفیق و رحمت خدا سعادت یافته‌اند] تا آسمان‌ها و زمین پابرجاست، در بهشت جاودانه‌اند مگر آنچه را مشیت پروردگارت اقتضا کرده، [بهشت] عطایی قطع ناشدنی و بی‌پایان است.»

(2) - تکویر (81): 1- 2؛ «هنگامی که خورشید را به هم درپیچند* و هنگامی که ستارگان تیره و بی‌نور شوند.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 173

دادیم، دیگر دنیایی وجود ندارد که تو را برگردانیم. اگر هم وجود داشت، در اراده ما نبود که به کسی دوبار عمر بدهیم. فرصت فقط يك بار است.

شما تاکنون شنیده‌اید که از زمان حضرت آدم علیه السلام تا به حال، دو مرتبه جوانی را به کسی بدهند؟ يك بار جوان می‌شود، و بعد پیر می‌شود و بعد هم می‌میرد. هیچ پیری را به جوانی برنگردانده‌اند.

اگر بنا بود که پیری را به جوانی برگردانند، پیغمبران اولوالعزم مانند نوح علیه السلام را برمی‌گردانند که نُهصد و پنجاه سال دیگر عمر کند، اما آنها درخواست نکردند، چون می‌دانستند که در این دستگاه، این درخواست را قبول نمی‌کنند.

آیه‌ای از فرصت‌های از دست رفته و آنهایی که از دست دادند، در سوره مبارکه فاطر است که:

«وَهُمْ يَصْطَرِّحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ» «1»

این «هُم» که ضمیر جمع است، یعنی آنهایی که فرصت‌های الهی را از دست دادند؛ ماه مبارک رمضان، فرصت زیبایی برای روزه گرفتن است، شما اگر این فرصت را غنیمت دانستید، یعنی از این سرمایه بهره بردید.

پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«انفاسکم فیہ تسبیح و نومکم فیہ عبادۃ و عملکم فیہ مقبول و دعاءکم فیہ مستجاب» «2» وقتی در ماه رمضان می‌خوابید، در خواب که کسی مکلف نیست، خدا به نویسنده‌های اعمال می‌گوید: خواب بنده مرا به عنوان تسبیح من بنویسید.

(1) - فاطر (35): 37؛ «و آنان در آنجا شیون و فریاد می‌زنند: پروردگارا! ما را بیرون بیاور تا کار شایسته انجام دهیم غیر آنچه انجام می‌دادیم. [می‌گویم:] آیا شما را چندان عمر ندادیم که هر کس می‌خواست در آن مقدار عمر متذکر شود، متذکر می‌شد؛ و [آیا] بیم دهنده‌ای به سوی شما نیامد؟ پس بجشید که برای ستمکاران هیچ یآوری نیست.»

(2) - بحار الأنوار: 356/93، باب 46، حدیث 25؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: 295/1، حدیث 53

«أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَطَبَنَا ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَ أَيَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَ لَيَالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِي وَ سَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ وَ جُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كِرَامَةِ اللَّهِ أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ نَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَ عَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَ دُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 174

از دست دادن فرصت‌ها

از این سرمایه بهره ببرید. اما عده‌ای فرصت را از دست دادند، همان گونه که سال‌های قبل از دست دادند و سال‌های بعد نیز ممکن است از دست بدهند. شما این فرصت را غنیمت دانستید.

فرصت عمر، مال، زیبایی، سلامت، آبرو، بیان، قلم و کار، فرصت‌های الهی است:

کسانی که همه فرصت‌ها را از دست دادند، در جهنم فریاد می‌کشند، چون در آنجا خواب نیست و کسی در آن عذاب، خوابش نمی‌برد. بیداری و تشنگی و گرسنگی است، خوردن آب‌های جوشان جهنم و به هم ریختن مزاج دوزخیان که پیوسته ناله می‌کنند.

ناله آنها چیست؟ خدا می‌گوید: این است که: خدایا! ما را از جهنم بیرون ببر! که چه کار کنیم؟

«نَعْمَلُ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ» ¹

ما در زمانی که در دنیا بودیم، به شکلی زندگی کردیم که مورد پسند تو نبود، چون زندگانی ما انسانی، اخلاقی و عاطفی نبوده، بلکه زندگی ما، زندگی حیوانی بوده است. به قول سعدی:

به ز آدمیان مردم آزار

گاوان و خران بار بردار

عده‌ای که در زندگی آنها ظلم و ستم بود، همیشه دل‌ها را می‌سوزاندند، مال مردم را می‌خوردند، مردم را می‌ترساندند، عرق خوری، چاقو کشی، فحاشی، که هیچ حیوانی در عالم این گونه زندگی نمی‌کند.

(1) - فاطر (35): 37؛ «پروردگارا! ما را بیرون بیاور تا کار شایسته انجام دهیم غیر آنچه انجام می‌دادیم.»

مرگ و فرصت ها، ص: 175

می‌نویسند: انوشیروان «1» با وزیرش رد می‌شدند، به خرابه‌ای رسیدند، دو جغد با هم حرف می‌زدند. بوذرجمهر «2» شخص باسوادی بود، که هم زبان ایرانی را استاد بود و هم زبان هندی را. «کلیله و دمنه» را ایشان اولین بار از زبان هندی به زبان ساسانی برگرداند. بعد عبدالله بن مقفع «3» به عربی برگرداند و ملاحسین کاشفی سبزواری «4» به فارسی برگرداند و به نام «انوار سهیلی» نامید که کتاب خیلی خوبی است.

این کتاب عیب‌ها و حسن‌ها را از زبان حیوانات بیان کرده است که آن عالم هندی ساخته بود بوذرجمهر چون آن را ترجمه کرد مشهور شد که بوذرجمهر زبان حیوانات را می‌فهمد.

انوشیروان به بوذرجمهر گفت: این دو جغد به همدیگر چه می‌گویند؟ گفت:

ممکن است دوست نداشته باشند که ما بدانیم چه می‌گویند. گفت: نه، بگو آنها چه می‌گویند. گفت: آن جغد خاکستری، جغد نر است و آن جغد دیگر، ماده است.

جغد خاکستری به خواستگاری دختر این جغد ماده آمده است برای پسر خودش.

دارند با هم صحبت می‌کنند تا مقدمات را فراهم کنند.

آن جغد ماده می‌گوید: دختر من در زیبایی، پر زدن و حرف زدن کم‌نظیر است، پس مهریه‌اش سنگین است. جغد نر گفت: مهر دخترت چقدر است؟ گفت: صد هزار خرابه. جغد نر گفت: پسر من صد هزار خرابه از کجا بیاورد. گفت: تا این مرد - انوشیروان - بر سر کار است، این مملکت رو به خرابی است و هر چه خرابه بخواهی، پیدا می‌شود. تا ستمگران سرکار هستند، هم اقتصاد خراب است، هم اخلاق، هم زندگی و هم گره‌های زندگی مردم زیاد است. همه مردم دچار چه کنم چه کنم هستند. این طبع ستم و ستمکار است.

(1) - انوشیروان لقب خسرو شاهنشاه ساسانی ملقب به دادگر (531-579 ه. ق) فرزند غباد ساسانی است. او در جنگ‌های خارجی با دولت روم و مهاجمان شرقی کامیاب شد و در اصلاحات داخلی و اشاعه عدل و داد موفق گردید. دوران پادشاهی وی از درخشان‌ترین دوره‌های سلطنت ساسانی بوده. حضرت محمد بن عبد الله در زمان این پادشاه متولد گشت.

فرهنگ فارسی معین (اعلام): 191 / 5.

(2) - بوذرجمهر یا بزرگمهر نام حکیم بزرگوار و نجیب دانش شعار پسر بختگان که سالها وزیر انوشیروان دادگر بود به حکمت و تدبیر مشهور بود. در اغلب کتب تواریخ و شاهنامه فردوسی حالات وی مسطور است. از آثار معروف او برگردان کلیله و دمنه به زبان ساسانی می باشد.

لغت نامه دهخدا: 1036 / 8.

(3) - ابن مقفع ابو محمد عبدالله (106 - 142 هـ. ق) فرزند داذویه نویسنده بزرگ و مترجم آثار پهلوی به عربی. وی مردی آزاده و آزاد اندیش بود خصایص اخلاقی و ابعاد ارزشهای شخصی او در حدی بوده که کار پژوهشگران را دشوار ساخته است. زیرا او تا قبل از اینکه اسلام بیاورد به روز به معروف و کنیه اش ابو عمرو بوده پس از تشریف به اسلام نام عبد الله و کنیه ابو محمد را برگزید. وی کتابی شگفت به نام رساله الصحابه خطاب به خلیفه منصور نوشت که برنامه يك انقلاب بود و همین سبب قتل او در ماجرای سفیان بن معاویه گردید و بعضی دیگر او را متهم به زندقه کردند. وی به سال 142 هـ. ق در سن 36 درگذشت.

دائرة المعارف بزرگ اسلامی: 662 / 4.

(4) - ملا حسین کاشفی؛ حسین بن علی بیهقی سبزواری واعظ ملقب به کمال الدین دانشمند و واعظ معروف (906 - 910 هـ. ق) وی در علوم دینی و معارف الهی و فنون غریبه و ریاضیات و نجوم دست داشت او در زمان سلطان حسین بایقرا درهرات و نیشابور به وعظ وارشاد مشغول بود و با صوتی خوش و آهنگی دلکش آیات قرآنی و احادیث نبوی را با عبارات و اشارات مناسب ایراد می کرد. از ایشان آثار بسیاری از جمله انوار سهیلی در ترجمه فارسی کلیله و دمنه منتشر شده است.

فرهنگ فارسی معین (اعلام): 1526 / 6.

مرگ و فرصت ها، ص: 176

واعظ خوش بیان و خوش قیافه ای را سی روز ماه رمضان دعوت به منبر نمودند.

از روز اول ماه رمضان شروع به تفسیر آیات بهشت کرد و از نعمت‌هایش گفت. بعد روز بیست و نهم روی منبر نشست، کسی به او گفت: آقا! تا منبرت را شروع نکرده‌اید، ممکن است فردا عید فطر شود، شما بیست و نه روز را از بهشت گفתי، يك روز نیز از جهنم بگو! واعظ گفت: جهنم را که می‌روید و می‌بینید، من جایی را که نمی‌بینید، می‌گویم. فرصت از دست دادگان ناله می‌کنند که خدایا! ما را از دوزخ درآور تا به دنیا برگردیم و فرصت‌ها را غنیمت بدانیم؛ صدقه بدهیم، انفاق کنیم، درمانگاه، بیمارستان و مدرسه بسازیم، دختران بی‌جهیزیه را شوهر بدهیم، بی‌خانه‌ها را خانه‌دار کنیم، ماه رمضان را روزه بگیریم، نماز بخوانیم، کسی را مسخره نکنیم، آبروی کسی را نبریم، کسی را به خاک سیاه نشانیم و نان کسی را نبریم.

«نَعْمَلُ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ»

غیر از آنچه که انجام دادیم، انجام دهیم، چون آنهایی که ما انجام دادیم، سوزاندن فرصت‌ها بود. این حرف دوزخیان است. ببینید که از دست دادن فرصت، مساوی با جهنم است.

علما و غنیمت شمردن فرصت

آن کسی که فرصت‌ها را از دست می‌دهد، بدبخت است. در منطقه مامقان آذربایجان، بچه‌ای دوازده ساله بود که سواد نداشت و چوپان بود. او در همین سن و سال، به همین مسأله فرصت و غنیمت دانستن آن برخورد کرد. این بیداری چنان در او اثر کرد که نزد پدر آمد و گفت: بابا! می‌خواهم به دنبال تحصیل بروم و این فرصت جوانی و عمرم را غنیمت بدانم. پدرش قبول کرد. آن زمان حوزه علمیه

مرگ و فرصت‌ها، ص: 177

تبریز خیلی قوی بود. رفت و مشغول تحصیل شد.

روزی به مامقان برای دیدن پدر و مادر آمد. و به پدرش گفت: می‌خواهم از تبریز به نجف بروم، پدرش قبول کرد. شما کتاب‌های شیعه را در این دو قرن اخیر مشاهده کنید، حدود بیست کتاب را می‌توانم اسم ببرم که این چوپان مامقانی که بعد از مدتی آیت الله العظمی حاج شیخ محمد حسن مامقانی «1»، همطراز شیخ انصاری «2»، حاج میرزا حبیب الله

رشتی «3» شد، نوشته است. در علم، فقه، اصول و تفسیر حرف دارد و صاحب نظر است. این غنیمت دانستن فرصت است.

این قدر گدازاده در تاریخ سراغ داریم که از شاهان عالم شاهتر شدند، اما در عالم معنا می دانید که مؤسس حوزه با عظمت قم چه کسی است؟ مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری «4» است. مرحوم آیت الله حاج میرزا حسن فرید اراکی، مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی «5»، مرحوم آیت الله العظمی آقا مرعشی نجفی «6» و خیلی از علمای دیگر از شاگردان ایشان بودند که همه آنها پهلوان علم، دانش، فلسفه، عرفان و حکمت بودند.

پدر آیت الله العظمی حائری در یزد قصاب بود، اما وقتی کسی فرصت را غنیمت می شمرد، یا ثروتمندی که ثروتش را غنیمت می داند، این چنین می شود.

من دوستی دارم که نزدیک به هفتاد سال دارد. سه شب مرا برای صرف شام دعوت کرد. او چند جنس از چین و پاکستان و چند کشور دیگر در انحصار دارد و چون مورد اعتماد است، از در و دیوار برایش پول می بارد.

همسرش می گفت: او شبها را حداکثر چهار ساعت می خوابد. ساعت ده شب می خوابد و دو نیمه شب بیدار می شود و تا اذان صبح یا در سجده یا در رکوع در حال گریه است. با او که می نشینی مانند اهل روستا است. هنوز غذا را با دست می خورد. با پیراهن عربی زندگی می کند. تا کنون با پول شخصی خودش بیش از صد درمانگاه و مسجد ساخته است. بیمارستانی در شهر خودشان ساخته است که

(1) - آیت الله العظمی حاج شیخ محمد حسن بن ملا عبدالله محمد باقر مامقانی الاصل از متبحرین علما امامیه و از اعظام فقهاء عصر و اکابر مراجع تقلید (متولد 1290 - 1351 ه. ق) عالم ربانی و فقیه کامل صمدانی از شاگردان بزرگ علامه شیخ مرتضی انصاری و علامه سید حسین کوه کمره‌ای و بعضی اکابر دیگر ایشان از فحول علماء امامیه و عالمی و فقیهی کامل محدثی رجالی و ادیبی اریب حاوی فروع و اصول و دارای کمالات نفسانیه و اخلاق فاضله و مرجع تقلید شیعیان و گوی سبقت از افاضل وقت ر بوده و در بعضی از علوم غریبه نیز حظی داشته است. از جمله تالیفات و آثار علمی ایشان: ارشاد المستبصرین؛ مقباس الهدایه؛ نهایه المقال؛ مطارج الافهام و ...

گنجینه دانشمندان: 41-40 / 7.

(2) - شرح حال ایشان در کتاب ارزش عمر و راه هزینه آن، جلسه 17 بیان شد.

(3) - میرزا حبیب الله رشتی؛ محمدعلی رشتی اصولی (نحف 1312 هـ. ق) از شاگردان میرزا شیخ مرتضی انصاری و از مراجع تقلید درجه اول شیعه در عراق. از تالیفات ایشان بدایع الافکار؛ الاجاره؛ اجتماع الامر والنهی ...

فرهنگ فارسی معین (اعلام): 592/5.

(4) - شرح حال ایشان در کتاب ارزش عمر و راه هزینه آن، جلسه 26 بیان شد.

(5) - حاج سید محمد رضا گلپایگانی در سال 1316 هـ. ق در قریه گوگد گلپایگان متولد شد. پدر وی از سادات معروف به زهد و تقوی بود که در نه سالگی به رحمت ایزدی رفت. و در دو سالگی مادر پارسای خود را از دست داد ولی به مکتب سپرده شد. در جوانی از دروس آیت الله محمد حسن خوانساری؛ محمدتقی گوگدی؛ غروی اصفهانی؛ حائری یزدی؛ و دیگر بزرگان بهره برد و به تدریس پرداخت. سپس به قم عزیمت نموده و از مدرسین فقه و اصول و اخلاق به شما می‌رفتند. در مسائل سیاسی و مبارزات با امام خمینی همگام شدند و پس از انقلاب خدمات علمی و فرهنگی بسیاری به طلاب و روحانیون نمودند. سرانجام پنجشنبه 18 آذرماه سال 1372 به علت بیماری تنفسی به رحمت حق تعالی پیوستند.

برگرفته از مقدمه کتاب مرکز بررسی اسناد تاریخی به روایت اسناد ساواک ویژه آیت الله العظمی گلپایگانی رحمه الله.

(6) - آیت الله العظمی مرعشی نجفی؛ ابن سید محمود بن سید الحکماء تبریزی؛ اصولی؛ محدث؛ رجالی؛ مورخ؛ ریاضی دان با کثرت مشایخ و فنون متنوع و ممتاز و در اخلاق فاضله دارای امتیاز و در وظایف دینیہ متجلی بوده (متولد بیستم صفر 1315 هـ. ق نجف و متوفی 1411 قمری) دارای شرافت حسب و فضیلت نسب با بیست و نه واسطه به حضرت سجاد علیه السلام می‌رسد. پدر وی سید فقیه جلیل محدث علامه قوام الدین مرعشی و مادر ایشان سیده جلیله خان آغاییگم دختر شاه عباس اول صفوی است. وی علوم ادبی را از پدر و شیخ مرتضی طالقانی فراگرفته و علم انساب را هم نزد پدر خود و علوم دیگر را نزد اساتید آن زمان کسب فیض نمود.

تألیفات ایشان بسیار است از جمله: مصباح الهدایه فی شوارع الکفایه؛ الهدایه فی شرح الکفایه؛ مسارج الافکار فی حل مطارح الانظار؛ مشجرات آل الرسول در انساب آل محمد و بسیاری از شروح و حواشی بر منابع علمی بزرگان که در کتابخانه نسخ خطی معتبر ایشان موجود است.

ریحانة الادب (کنی و القاب): 264/2.

هر کس از بیرون مریض می آورد و جا ندارد در یکی از اتاق های مانند هتل آن می ماند، و غذایش را رایگان می دهند تا مریضش خوب شود. مسجدی در یکی از شهرها ساخته است که نمونه ندارد. این چنین شخصی را غنیمت دان فرصت مال می گویند.

افرادی نیز فرصت قلم را مانند علامه حلی «1» غنیمت می شمارند و پانصد و بیست و سه جلد کتاب می نویسند. مرحوم فیض کاشانی «2»، سیصد جلد کتاب نوشته است. سعدی «3» دو کتاب گلستان و بوستان را نوشته است، اما همین دو کتاب جهانی شده است.

شما جوان ها فرصت علم را با خواب طولانی نکشید. فرصت عمر را با رفیق بازی و سر کوچه و سر چهارراه به بطلان نکشید و بیهوده نابود نکنید. بیست سال از فرصت عمر خود را به علم، هنر، قلم و شعر بدهید. مگر سعدی از مادر به دنیا آمد، شاعر بود؟ بچه یتیمی بود که خودش می گوید:

مرا باشد از درد طفلان خبر که در طفلی از سر برفتم پدر «4»

من یتیم بودم، اما سعدی شدم. فرصت ها را غنیمت بدانید. روزی می آید که به خدا می گویند: ما را برگردان تا پول خود را در راه صحیح خرج کنیم، اما می گویند: نه.

اما به دوزخیان جواب می دهند:

«أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ» «5»

آیا من به اندازه کسی که در عمر خود متذکر حقایق باشد و فرصت ها را غنیمت بداند، به شما عمر ندادم؟ یعنی شما هم به اندازه ای که در آن فرصت بهشت را به دست بیاورید، فرصت دارید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - علامه حلی؛ ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن یحیی معروف به محقق اول یا محقق حلی از بزرگان شیعه (676 هـ. ق) ایشان معاصر نصیر الدین طوسی بوده و از پدر وی اجازه گرفت. از تألیفات ایشان شرایع الاسلام؛ نافع؛ معتبر؛ مسالك؛ نکت النهایه؛ معارج؛ تنبیه؛ نهج الاصول و ... می باشد.

فرهنگ فارسی معین (اعلام): 465 / 5.

(2) - فیض کاشانی؛ محمد بن مرتضی مشهور به ملا محسن فیض حکیم و عارف و شاعر عهد صفویه (1006- 1090 هـ. ق) وی در شیراز نزد صدر الدین شیرازی به تحصیل حکمت پرداخت و در عرفان و حکمت دست یافت. وی تألیفات و اشعار بسیاری داشته که از جمله آثار وی تفسیر صافی؛ تفسیر اصفی؛ کتاب وافی؛ شافی؛ مفاتیح؛ المحجة البیضاء؛ رساله اسرار الصلاه؛ شرح صحیفه السجادیه؛ دیوان اشعار حدود 12 هزار بیت و ...

فرهنگ فارسی (اعلام): 1399 / 6.

(3) - سعدی؛ مشرف الدین مصلح بن عبد الله شیرازی نویسنده و گوینده بزرگ قرن هفتم (691- 695) اجداد وی عالم دینی بودند و پدرش در جوانی او درگذشت. وی در شیراز به کسب علم پرداخت و سپس به بغداد شتافت و در مدرسه نظامیه به تحصیل مشغول شد. سپس به سفر در آفاق و انفس پرداخت و در سفری طولانی با مردم گوناگون جهان ارتباط برقرار نمود. و در بازگشت با فراغت بسیار به سال 655 بوستان و در سال 656 گلستان را تألیف کرد. علاوه بر این قصاید و غزلیات و رباعیات و مقالات و قصاید عربی وی را هم در کلیات جمع کرده اند. سعدی در شیراز درگذشت.

فرهنگ فارسی معین (اعلام): 763 / 5.

(4) - سعدی شیرازی

(5) - فاطر (35): 37؛ «آیا شما را چندان عمر ندادیم که هر کس می خواست در آن مقدار عمر متذکر شود، متذکر می شد؛ و [آیا] بیم دهنده ای به سوی شما نیامد؟»

مرگ و فرصت ها، ص: 179

13 تقرب با طاعت

تنها راه رسیدن به مقصود تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 184

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

وجود مبارك حضرت مجتبی علیه السلام سفارشی به همه مردم دارند که اگر به این سفارش حضرت توجه و عمل بشود، یقیناً انسان به درجات و مقامات والایی که قرآن برای او بیان کرده است، خواهد رسید.

هر کسی که به مقامات و درجاتی رسیده، از همین راه بوده است، چون راه، راه انحصاری است. يك راه است و راه دیگری در زبان وحی بیان نشده است، چون گاهی مقاصدی در این دنیا هست که از چند راه می توان به آن رسید، و مردم به تناسب ذوق، وقت و وضع خود، برای رسیدن به آن مقصود، راهی را انتخاب می کنند. اما بعضی از جاده ها در این عالم، انحصاری است و يك راه بیشتر نیست.

این جاده ای که امام مجتبی علیه السلام می فرمایند، تك جاده است و راه دیگری وجود ندارد که کسی آن راه را انتخاب کند. شما همه خوبی ها را در همین راه می بینید؛ این راه خوب ترین، نزدیک ترین، بهترین و سودمندترین راه است.

سفارش ایشان به همه است، معلوم می شود که این راه برای همه هست و معلوم می شود که آن درجات، منازل و مراتبی که در این راه هست، همه می توانند به آن برسند، یعنی از لحن کلام حضرت برمی آید که همه امید صد در صد داشته باشند و هیچ کس نگوید که من کجا و این درجات، منازل و رتبه ها کجا؟ خداوند متعال در

مرگ و فرصت ها، ص: 186

قرآن مجید کلمه «دَرَجَاتٍ» را برای چه کسانی آورده است؟

درجات، در اختیار مؤمنین

اگر کسی بگوید: کلمه درجات فقط برای انبیا و ائمه علیهم السلام به کار گرفته شده است، این حرف خلاف قرآن است.

در سوره مبارکه انفال، اوایل سوره، چه کسی می تواند ثابت کند که:

«لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» «1»

منحصراً برای انبیا و ائمه علیهم السلام بیان شده است؟

آنها در قرآن برای خودشان آیات جداگانه ای دارند، مثلاً این آیه ویژه انبیای الهی است:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» «2»

یا این آیه شریفه ویژه انبیا است:

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ» «3»

تبیین اولی الامر در قرآن

یا این آیه شریفه که می فرماید:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» «4»

«جابر بن عبدالله انصاری» وقتی اولین بار این آیه را شنید، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد:

من دو بخش اول آیه را خوب فهمیدم، اما بخش سومش را اصلاً نفهمیدم؛

(1) - انفال (8): 4؛ «برای ایشان نزد پروردگارشان درجاتی بالا و آمرزش و رزق نیکو و فراوانی است.»

(2) - بقره (2): 253؛ «از آن فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم.»

(3) - بقره (2): 213؛ «خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت، و با آنان به درستی و راستی کتاب را نازل کرد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند. [آن گاه در خود کتاب اختلاف پدید شد] و اختلاف را در آن پدید نیاوردند مگر کسانی که به آنان کتاب داده شد.»

(4) - نساء (4): 59؛ «ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت‌اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می‌باشند] اطاعت کنید.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 187

«أَطِيعُوا اللَّهَ» یعنی از خدا اطاعت کن، «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» نیز یعنی از شما اطاعت کنم، اما معنی «أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» برای من روشن نیست. معلوم می‌شود که تعدادی از افراد هستند، چون جمع است. این‌ها چه کسانی هستند؟

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

این «أُولِي الْأَمْرِ» در این آیه، دوازده نفر هستند، حضرت دست مبارکش را روی شانه امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشته و فرمودند: اولین آنها ایشان است و بعد فرزندان حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی الجواد و علی بن محمد الهادی و حسن بن علی العسکری، و آخرین آنها که امام دوازدهم است، هم نام من است و این‌ها «أُولِي الْأَمْرِ» هستند. «1» این روایت در معتبرترین کتاب‌های اهل سنت نیز هست، به ویژه در «ینایع المودة» که از شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی است. «2» چون اهل تسنن، حتی متعصبان آنها این روایت را در معتبرترین کتاب‌های خودشان آورده‌اند و نمی‌توانند انکار کنند، آمدند و اسم هر دوازده نفر را در دو حیاط مسجد النبی نوشته‌اند، با این که وهابی‌ها گروه بسیار افراطی هستند و خیلی با شیعه مخالف هستند که سالی ده میلیون تیراژ کتاب علیه ما می‌نویسند، ولی اسم دوازده امام شیعه را روی دیوارهای مسجد النبی می‌بینید.

آیه مذکور ویژه خدا و پیغمبر و ائمه علیهم السلام است. یا مثلاً:

معلوم است که آیه، ویژه موسی بن عمران علیه السلام است. و آیه:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا* وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا» «4»

(1) - كمال الدين: 1/ 253، حديث 3؛ بحار الأنوار: 36/ 250، باب 41، حديث 67؛ «جابر الجعفي قال سمعت جابر بن عبد الله يقول لما أنزل الله عز و جل على نبيه يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ قلت يا رسول الله عرفنا الله و رسوله فمن أولو الأمر الذين قرن الله طاعتهم بطاعتك قال هم خلفائي يا جابر و أئمة المسلمين بعدي أولهم علي بن أبي طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي المعروف في التوراة بالباقر و ستدركه يا جابر فإذا لقيتَه فأقرئه مني السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي ثم علي بن محمد ثم الحسن بن علي ثم سمعي و كسبي حجة الله في أرضه و بقيته في عبادته ابن الحسن بن علي ذلك الذي يفتح الله تعالى ذكره على يديه مشارق الأرض و مغاربها ذلك الذي يغيب عن شيعته و أوليائه غيبة لا يثبت فيها على القول بإمامته إلا من امتحن الله قلبه للإيمان قال فقال جابر يا رسول الله فهل يتنفع الشيعة به في غيبته فقال صلى الله عليه و آله إي و الذي بعثني بالنبوة إنهم لينتفعون به يستضيئون بنور ولايته في غيبته كانتفاع الناس بالشمس و إن جللها السحاب يا جابر هذا مكنون سر الله و مخزون علمه فاكتبه إلا عن أهله.»

(2) - ينابيع المودة لذوى القربى، قندوزى: 3/ 398- 399، حديث 54؛ «في المناقب: جابر بن يزيد الجعفي قال: سمعت جابر بن عبد الله الأنصاري يقول: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: يا جابر إن أوصيائي وأئمة المسلمين من بعدي أولهم علي، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علي بن الحسين، ثم محمد بن علي المعروف بالباقر ستدرکه يا جابر فإذا لقيتَه فاقْرأه مني السلام، ثم جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم القائم اسمه اسمي وكنيته كنيتي محمد بن الحسن بن علي، ذاك الذي يفتح الله -/ تبارك وتعالى -/ على يديه مشارق الأرض ومغاربها، ذاك الذي يغيب عن أوليائه غيبة لا يثبت على القول بإمامته إلا من امتحن الله قلبه للايمان. قال جابر: فقلت: يا رسول الله فهل للناس الانتفاع به في غيبته؟ فقال: إي والذي بعثني بالنبوة، إنهم يستضيئون بنور ولايته في غيبته كانتفاع الناس بالشمس وإن سترها سحاب، هذا من مكنون سر الله، ومخزون علم الله، فاکتمه إلا عن أهله.»

(3) - نساء (4): 164؛ «و خدا با موسی به صورتی ویژه و بی واسطه سخن گفت.»

(4) - احزاب (33): 45- 46؛ «ای پیامبر! به راستی ما تو را شاهد [بر امت] و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم.* و تو را دعوت‌کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 188

این آیه ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

«لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَعْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» «1»

چه کسی می‌گوید که اختصاص به انبیا و ائمه علیهم السلام دارد؟ این درجات را برای شما قرار داده است؛ برای شما مؤمنین، برای هر کسی که اهل ایمان است و هر کسی که بخواهد، دوست داشته باشد و فقط علاقه به اهل بیت علیهم السلام داشته باشد.

علاقه‌ای که محرک انداختن شما در این جاده است. جاده را بروید، تا این گوهر درجات را به شما بدهند. شما بذریعۀ محبت بکارید، بعد به خدا امید ببندید.

گناه ناامیدی از رحمت خدا

شما با امید صد در صد بروید، به درجات می‌رسید، اگر کسی وارد این جاده شود و حرکت کند، ناامید باشد، خدا از این ناامیدی بدش می‌آید و مهر کفر را بر آن می‌زند:

«وَلَا تَيْئَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» «2»

فقط کافران ناامیدان از من هستند، چون دست آنها خالی است، ولی شما که دست پر و مؤمن هستید، روزه‌گیر، نمازخوان هستید و از گناه کناره‌گیری می‌کنید.

شما که در جاده دارید حرکت می‌کنید، نباید ناامید باشید.

گوهر گرانهای یعقوب علیه السلام چهل سال بود که گم شده بود و هیچ کس از آن خبر نداشت. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: از کنعان، محل زندگی یعقوب علیه السلام تا مصر، با اسب بیست روز راه است، این همه مسافر به

مصر می‌رفت و می‌آمد، جنس می‌بردند و می‌خریدند، گاهی می‌رفتند و عزیز مصر را می‌دیدند، اما هیچ کس به نظرش نمی‌آمد که این عزیز مصر، گم شده یعقوب علیه السلام است.

(1) - انفال (8): 4؛ «برای ایشان نزد پروردگارشان درجاتی بالا و آمرزش و رزق نیکو و فراوانی است.»

(2) - یوسف (12): 87؛ «و از رحمت خدا مأیوس نباشید؛ زیرا جز مردم کافر از رحمت خدا مأیوس نمی‌شوند.»

مرگ و فرصت ها، ص: 189

گم شده بود و یعقوب پیغمبر نیز هیچ خبری از او نداشت. اگر خبر داشت، همان سال اول پیکی را می‌فرستاد و به جوان سیزده چهارده ساله‌اش نامه می‌داد که از کاخ فرار کن و به کنعان برگرد. ولی چون خدا نمی‌خواست، نگذاشت در این چهل سال یعقوب علیه السلام باخبر شود.

یعقوب علیه السلام پیغمبر است، ولی آنچه را که خدا بخواهد، می‌تواند آگاه شود، اما اگر خدا نخواهد، نمی‌تواند آگاه شود. این عیب یعقوب علیه السلام نیست، بلکه حکمت حضرت حق است.

ولی بعد از چهل سال، در سفر سوم ده برادر یوسف به مصر، با کمال امیدواری گفت:

«يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ» «1»

گفت: بروید و با کمال دقت در آن مملکت، برای پیدا کردن یوسف علیه السلام بگردید و از رحمت خدا ناامید نباشید، زیرا او کمك می‌دهد که عزیز من پیدا شود. حضرت یعقوب علیه السلام مؤمن واقعی بود و راست می‌گفت که بگردید و به رحمت خدا امیدوار باشید.

اما ده برادر به بیرون اتاق آمدند، گفتند: بیچاره پیر شده و مغزش از کار افتاده است و می‌گوید: بگردید و یوسف را پیدا کنید. چهل سال پیش، ما او را در چاه انداختیم و تا کنون پوسیده است.

نتیجه امید حضرت یعقوب علیه السلام

ده برادر به مصر آمدند و بار غذا خواستند. حضرت یوسف علیه السلام به آنها گفت:

«هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُوْسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» «2»

شما می دانید که در گذشته با یوسف چه کردید؟ این ها به هم نگاه کردند و

(1) - یوسف (12): 87؛ «ای پسرانم! بروید آن گاه از یوسف و برادرش جستجو کنید.»

(2) - یوسف (12): 89؛ «گفت: آیا زمانی که نادان بودید، دانستید با یوسف و برادرش چه کردید؟»

مرگ و فرصت ها، ص: 190

تعجب کردند که او اسم یوسف را از کجا می داند؟ او اهل مصر و پادشاه این مملکت است، ما اهل کنعان هستیم. چهل سال پیش، ما یوسف را در چاه انداختیم و او نابود شد.

برادر بزرگ گفت: او یا باید پیغمبر باشد که از طریق مقام نبوت خبر گرفته است، یا یکی از اولیای خاص خدا که توانسته به پشت پرده راه پیدا کند و یا خودش یوسف است. بعد گفت: می پرسیم:

«قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ» «1»

این خبری که تو از چهل سال پیش می دهی، یا خود یوسف هستی، یا پیغمبر، یا یکی از اولیای خاص حضرت حق، که می توانند راه به گذشته و آینده پیدا کنند.

«قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» «2»

معلوم شد که پدر آنها گرفتار توهم نبود و امید پدرشان به خدا، امید درستی بود.

گناه سوء ظن به رحمت خدا

روایتی در کتاب شریف «وسائل الشیعة» است، این کتاب محور اجتهاد فقهای شیعه است. خیلی مهم است. روایت از امام صادق علیه السلام است که فرمود: در قیامت پرونده شخصی را رسیدگی می کنند، تمام عباداتش را امضا می کنند و با او تلخی نمی کنند، چون شخص خیلی خوبی بوده، بعد خدا به فرشتگان می گوید: او را به طرف جهنم برگردانید. می گویند: اگر این شخص به جهنم برود، پس چه کسی می خواهد به بهشت برود؟

می دانید جهنم چه ترس، وحشت، بار و سنگینی دارد؟ به پروردگار می گوید: به چه دلیل من به جهنم بروم؟ خطاب می رسد: به يك دليل، آن هم این که در دنیا با

(1) - یوسف (12): 90؛ «گفتند: شگفتا! آیا تو خود یوسفی؟!»

(2) - یوسف (12): 90؛ «گفت: من یوسفم و این برادر من است، همانا خدا بر ما منت نهاده است؛ بی تردید هر کس پرهیزکاری کند و شکیبایی ورزد، [پاداش شایسته می یابد]؛ زیرا خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.»

مرگ و فرصت ها، ص: 191

این که شخصی بسیار خوبی بودی و تمام عبادات تو نیز قبول شده، ولی به من بدگمان بودی، همیشه در دلت می گذشت چه کسی با این عبادات ما را نجات می دهد؟ فکر نمی کنم. من مطابق با فکر خودت دارم عمل می کنم، نه مطابق با عبادات تو. تو حق نداشتی که به من سوء ظن داشته باشی. «1» من که در قرآن گفته ام: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» «2» من که گفته بودم: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» «3» من که گفته ام «وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» «4» چرا به من اعتماد نکردی که من تو را نجات دهم؟ تو همیشه به من بدگمان بودی که، فکر نمی کنم ما را به بهشت ببرند.

دستگاه خدا خیلی لطیف است. امید به پروردگار به قدری مهم است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من امیدوارم که در قیامت، به فضل خدا به بهشت بروم، نه با تکیه به نماز و روزه و عباداتم. «5» شما جوان های مؤمن، از مردن و بعد از مرگ نترسید. به پروردگار امید داشته باشید. خدا خیلی زیبا برخورد می کند:

«اللهم اِنِّی اسئلك برحمتك التي وسعت كل شيء» «6»

در برخورد خدا با بندگانش، امید داشته باشید و دلتان به خدا گرم باشد و به هیچ کس جز او دلگرم نباشید.

در روز قیامت هیچ کس نمی تواند شما را نجات دهد؛ نه پدر، نه مادر، نه عروس، نه داماد. این ها تا حدی در دنیا برای شما کار می کنند، اما در آخرت نمی توانند. فقط به خدا دلگرم باشید.

لبیک خدا به بت پرست امیدوار

شیخی جبرئیل دید پروردگار می گوید: لبیک! به قدری با محبت می گوید که معلوم

(1) - وسائل الشیعة: 231 / 15، باب 16، حدیث 20354؛ «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ آخِرَ عَبْدٍ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ أَعْجَلُوهُ فَإِذَا أُتِيَ بِهِ قَالَ لَهُ عَبْدِي لَمْ أَتَفَتَّ فَيَقُولُ يَا رَبِّ مَا كَانَ ظَنِّي بِكَ هَذَا فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ عَبْدِي مَا كَانَ ظَنُّكَ بِي فَيَقُولُ يَا رَبِّ كَانَ ظَنِّي بِكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي وَتُدْخِلَنِي جَنَّتِكَ قَالَ فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ مَلَائِكَتِي وَعَزِّي وَجَلَالِي وَآلَائِي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي مَا ظَنَّنِي فِي هَذِهِ سَاعَةٍ مِنْ حَيَاتِهِ خَيْرًا قَطُّ وَ لَوْ ظَنَّنِي فِي سَاعَةٍ مِنْ حَيَاتِهِ خَيْرًا مَا رَوَعْتُهُ بِالنَّارِ أَجِيزُوا لَهُ كَذِبَهُ وَ ادْخُلُوهُ الْجَنَّةَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا ظَنَّنَ عَبْدٌ بِاللَّهِ خَيْرًا إِلَّا كَانَ لَهُ عِنْدَ ظَنِّهِ وَ مَا ظَنَّنَ بِهِ سُوءًا إِلَّا كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّهِ بِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ذَلِكَ ظَنُّكُمْ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرَدَأَكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

وسائل الشیعة: 232 / 15، باب 16، حدیث 20356؛ «ابنِ رَبَّابٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يُؤْتَى بِعَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمٍ لِنَفْسِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ أَمْ أَمَرْتُكَ بِطَاعَتِي أَمْ أَنْهَكَ عَنْ مَعْصِيَتِي فَيَقُولُ بَلَى يَا رَبِّ وَ لَكِنْ غَلَبَتْ عَلَيَّ شَهْوَتِي فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَبِدْنِي لَمْ تَظْلِمْنِي فَيَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَيَقُولُ مَا كَانَ هَذَا ظَنِّي بِكَ فَيَقُولُ مَا كَانَ ظَنُّكَ بِي قَالَ كَانَ ظَنِّي بِكَ أَحْسَنَ الظَّنِّ فَيَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَقَدْ نَفَعَكَ حُسْنُ ظَنِّكَ بِي السَّاعَةَ.»

(2) - مؤمنون (23): 1؛ «بی تردید مؤمنان رستگار شدند.»

(3) - نور (24): 52؛ «پس آنان همان کامیابانند.»

(4) - انبیاء (21): 88؛ «و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم.»

(5) - شرح أصول کافی، محمد صالح مازندرانی: 214 / 10؛ موسوعة العقائد الإسلامية، محمد ری شهری: 112 / 5؛ «ربنا عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک.»

(6) - اقبال الأعمال: 406.

مرگ و فرصت ها، ص: 192

می شود عاشقِ عارفِ آگاهِ صادق، نصف شب بیدار شده و دارد «یا الله» می گوید و خدا نیز با عشق می گوید: لبیک.

جبرئیل بر زمین احاطه دارد، نگاهی به کره زمین انداخت، دید کسی که این گونه به او لبیک بگوید، نیست. گفت: خدایا! به چه کسی داری لبیک می گویی؟ خطاب رسید: فلان مکان را نگاه کن. جبرئیل دید شخصی بت پرست نصف شب بلند شده و در مقابل بت دارد اشک می ریزد و مناجات می کند. خداوند به جبرئیل فرمود: او حال خیلی خوبی دارد و با امید دارد با بت خود حرف می زند، بت که جواب او را نمی دهد، من نیز اگر جواب او را ندهم، چه کسی جوابش را بدهد؟

چرا از این خدا دل سرد باشد؟ خدایی که به کثیف ترین افراد روزی می دهد، آب و نان، آفتاب، هوا و زندگی آنها را تأمین می کند و گاهی به حرف آنها گوش می دهد، دل سردی و ناامیدی در مورد او درست است؟

دوستان را کجاکنی محروم

تو که با دشمن این نظر داری «1»

چرا کسی از خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام دل سرد باشد؟ تکیه گاه های واقعی در دنیا و آخرت همین ها هستند و بقیه تکیه گاه نیستند. زلف خود را به زلف هیچ کس دیگر گره زن. «دَرَجَاتٍ» برای شماست.

تقرب به خدا در سایه طاعت

متن فرمایش و سفارش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام را عنایت کنید، تا به همان روشی که خودشان فرمودند، برای شما بگویم و مجلس نورانی تر شود. این سفارش را بشنوید:

«تقربوا الى الله بالطاعة» «2»

با عبادت به مقام قرب خدا برسید. این قرب، قرب جسمی و مکانی نیست،

(1) - سعدی.

(2) - تحف العقول: 227؛ بحار الأنوار: 104 / 75، باب 19، حدیث 3؛ «من حكمه عليه السلام أيها الناس إنه من نصح لله و أخذ قوله دليلا هدي للتي هي أقوم و وفقه الله للرشاد و سده للحسن فإن جار الله آمن محفوظ و عدوه خائف مخذول فاحترسوا من الله بكثرة الذكر و اخشوا الله بالتقوى و تقربوا إلى الله بالطاعة فإنه قريب مجيب قال الله تبارك و تعالى وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ فاستجيبوا لله و آمنوا به فإنه لا ينبغي لمن عرف عظمة الله أن يتعاضم فإن رفعة الذين يعلمون عظمة الله أن يتواضعوا و عز الذين يعرفون ما جلال الله أن يتدللوا له و سلامة الذين يعلمون ما قدرة الله أن يستسلموا له و لا ينكروا أنفسهم بعد المعرفة و لا يضلوا بعد الهدى.»

مرگ و فرصت ها، ص: 193

بلکه قرب معنوی است، یعنی می دانید که خدا از هر عیب و نقصی پاک است، پس خود را برای همزنگ شدن با خدا حرکت دهید. جاده و مسیر این حرکت نیز طاعت و عبادت است. دست به دست شیطان ها ندهید! دعوت گنهکاران را قبول نکنید.

جوانی خود را غنیمت بدانید و آلوده نشوید. این شهوت های لحظه ای جز این که بدن و روح شما را ویران کند، سود دیگری ندارد. در جامعه بدکاران هیچ مصونیتی وجود ندارد.

با این گریه ها، جشن ها و دعاها، آلودگی ها را کم و بار گناه را سبک کنید. ما جاده واقعی خدا را به شما نشان می دهیم و توقعی از شما نداریم.

این حرف امام است: «تقربوا إلى الله بالطاعة» این «باء» که روی کلمه «طاعت» است، «باء استعانت» است. همان معنی «باء» که بر سر «بِسْمِ اللَّهِ» می آید یعنی به کمک خدای رحمان و رحیم.

«تقربوا الى الله بالطاعة» یعنی با کمک بندگی، عبادت و طاعت، خود را به درجات تقرب برسانید. درجات نیز خیلی زیاد است. یکی از درجات را در سوره مبارکه نساء بنگرید. برای کسانی که در راه عبادت هستند، هم نشینی با چهار گروه در قیامت وجود دارد:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» «1»

کسی که در جاده اطاعت و بندگی قرار بگیرد، هم نشین چهار گروه می شود، این همه درجات نیست، بلکه فقط يك درجه است. یکی از درجات، بهشت است، که باز همه درجات نیست.

يك درجه نیز؛

«فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» «2»

(1) - نساء (4): 69؛ «و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند.»

(2) - قمر (54): 55؛ «در جایگاهی حق و پسندیده نزد پادشاهی توانا.»

مرگ و فرصت ها، ص: 194

است. يك درجه نیز مقام «مع الهی» است.

انشاء الله که به این سفارش حضرت مجتبی علیه السلام عمل کنیم و خود را با عبادت و بندگی به خدا برسانیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

مرگ و فرصت ها، ص: 195

پی نوشت ها

14 ماهیت قیامت

بررسی اجمالی اسامی قیامت

تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 201

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

روز قیامت حدود صد اسم دارد که مجموعه این اسمها را مرحوم فیض کاشانی در باب معاد ذکر کرده‌اند. نامهای قیامت به خاطر خود قیامت نیست، بلکه به تناسب حال، وضع و عمل مردم نامگذاری شده است، «1» ولی اسم اصلی آن که در قرآن مجید نیز زیاد آمده است، «الآخرة» است که در مقابل دنیا، یعنی جهان دیگر، جهانی که بعد از این جهان است. «2» اما نامهای دیگر به تناسب انسانها است. مثلاً در قرآن کریم به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» «3»

مردم را نسبت به روز اندوه، غصّه و تأسف هشدار بده. «أَنْذِرْهُمْ» یعنی هشدار دادن و ترساندن.

مانند این آیه شریفه:

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» «4»

آیه در اوایل بعثت نازل شده است و معنی آن این است که نزدیک‌ترین اقوام خود را هشدار بده که راه شما کج، کارتان غلط و اعمال‌تان شیطانی است و اگر در

(1) - بحار الأنوار: 54 / 7، باب 4، (أسماء القيامة و اليوم الذي تقوم فيه و أنه لا يعلم وقتها إلا الله)

بحار الأنوار: 1/7، باب 3، (تتمة أبواب المعاد و ما يتبعه و يتعلق به إثبات الحشر و کیفیتة و کفر من أنکره)

روضة الواعظین: 495/2، (مجلس فی ذکر القيامة و الصراط و نصب الموازين).

(2) - اشاره به آیات:

آل عمران (3): 22؛ «آنان کسانی‌اند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه و بی‌اثر شده، و برای آنان هیچ یآوری نخواهد بود.»

انعام (6): 32؛ «و زندگی دنیا [بدون ایمان و عمل صالح] بازی و سرگرمی است، و یقیناً سرای آخرت برای آنان که همواره پرهیزکاری می‌کنند، بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟»

یوسف (12): 109؛ «و پیش از تو [بخاطر هدایت مردم] جز مردانی از اهل آبادی‌ها را که به آنان وحی می‌نمودیم نفرستادیم. آیا [مخالفت حق] به گردش و سفر در زمین نرفتند تا با تأمل بنگرند که عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند [و از روی کبر و عناد به مخالفت با حق برخاستند] چگونه بود؟ و مسلماً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزکاری کردند، بهتر است؛ آیا نمی‌اندیشید؟»

نحل (16): 30؛ «و هنگامی که به پرهیزکاران گویند: پروردگارتان چه چیزی نازل کرد؟ گویند: خیر را [که قرآن هدایت‌گر است و سراسر آیاتش وحی الهی است، نازل کرد]. برای کسانی که نیکی کردند [پاداش] نیکویی در این دنیاست، و همانا سرای آخرت بهتر است، و سرای پرهیزکاران چه نیکوست.»

قصص (28): 83؛ «آن سرای [پرازش] آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فساد را نمی‌خواهند؛ و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است.»

(3) - مریم (19): 39؛ «و آنان را از روز حسرت - آن‌گاه که کار از کار بگذرد - بترسان، در حالی که آنان در بی‌خبری [شدیدی] هستند و ایمان نمی‌آورند.»

(4) - شعراء (26): 214؛ «و خویشان نزدیک را [از عاقبت اعمال زشت] هشدار ده.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 202

این راه و اعمال بمانید، با دست خودتان راه خیر دنیا و آخرت را به روی خود بسته‌اید.

قرآن مجید می‌فرماید:

در این عالم هر چه خوبی به مردم می‌رسد، از جانب خدا است و در این دنیا هر چه بدی، رنج، سختی، مشکل و عذاب به مردم می‌رسد، از طریق خود مردم است.

خود مردم باعث مشکلات، ناامنی، رنج، مشقت و ضیق معیشت خود هستند.

خداوند متعال هر چه را که حرام کرده است، فقط به این خاطر بوده که مردم با ارتکاب حرام، در مشکل می‌افتند.

اگر زشتی‌های اخلاق را حرام کرده و گناه دانسته است، به این خاطر است که وقتی مردم دچار زشتی‌های اخلاق شوند؛ لجباز، متکبر، متعصب، حریص و طمع‌کار شوند، خودشان به مشکل دچار می‌شوند، پس همه خوبی‌ها از جانب او و همه بدی‌ها از ناحیه ما است:

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» «1»

مولّد مشکلات خود انسان است.

«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» «2»

خدا راحتی شما را می‌خواهد و برای هیچ کس سختی و مشکل نمی‌خواهد.

مشکل ساز خودتان هستید. انسان وقتی قناعت نکند، دچار مشکل می‌شود.

«يوم الحسرة» بودن قیامت

چرا خداوند نام قیامت را «يوم الحسرة» می‌گذارد؟ چون گروه کثیری، به محض این که وارد قیامت می‌شوند، دچار اندوه، غصه و تأسف می‌شوند. به چه علت دچار تردد و تأسف می‌شوند؟

(1) - نساء (4): 79؛ «[ای انسان!] آنچه از نیکی به تو رسد، از سوی خداست و آنچه از بدی به تو رسد، از

سوی خود توست.»

(2) - بقره (2): 185؛ «خدا آسانی و راحت شما را می‌خواهد نه دشواری و مشقت شما را.»

مرگ و فرصت ها، ص: 203

خداوند در قرآن می‌فرماید: به خاطر این که وقتی وارد قیامت می‌شوند، پرونده خود و دیگران را می‌بینند، بهشت و جهنم را می‌بینند، تازه یادشان می‌آید که فرصت‌های الهی را از دست دادند و از آنها چیزی باقی نمانده است.

خدا به همه فرصت‌هایی می‌دهد؛ فرصت عمر، جوانی، زیبایی، ازدواج، علم، کار، کوشش و عبادت. وقتی در قیامت می‌بیند که تمام فرصت‌ها نابود شده است، دچار اندوه فراوانی می‌شود که علاج نمی‌شود، چون علاجش به این است که دوباره فرصت‌ها را به انسان برمی‌گردانند تا با آنها تجارت کند و سود قیامت به دست بیاورد. ولی افسوس می‌خورد که چرا آن فرصت‌ها دیگر برنگردد؟ چون بنا نیست که برگردانند. از ابتدا نیز بنابر این بوده که فرصت‌ها يك بار به مردم داده شود.

تنهایی گنهکار در قیامت

قرآن می‌فرماید: در کنار این اندوه و حسرت و گریه و ناله و داد و فریاد، شفاعت شفاعت کنندگان شامل او نخواهد شد. رحمت خدا به داد او نمی‌رسد و در صحرای محشر، تنها خواهد بود:

«لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ» «1»

این جمله در قرآن تکرار شده است. دانشمندان عرب می‌گویند: ترکیب ادبی این آیه با این سیاق، اگر حرف نفی مثل «لا» و «ما» روی کلمه نکره بیاید، مثلاً معنای آن عام است کلمه بدون «الف و لام»، چون عرب، کلمات «الف و لام» دار را معرفه، یعنی چیز شناخته شده می‌گوید، وقتی «الکتاب» می‌گوید، مخاطب می‌فهمد که این چه کتاب است. اما اگر گوینده بگوید: «کتاب» هیچ کس نمی‌داند چه کتابی را

(1) - بقره (2): 48؛ «و از روزی پروا کنید که نه کسی از کسی عذابی را دفع می‌کند، و نه از کسی شفاعتی می‌پذیرند،

و نه از کسی [در برابر گناهانش] فدیة و عوضی می‌گیرند، و نه [برای رهایی از آتش دوزخ] یاری می‌شوند.»

مرگ و فرصت ها، ص: 204

می گوید.

در این آیه و در جملات منفی، یعنی دارنده حرف نفی، که دارای کلمه نکره هستند، مثل «نفس» که «الف و لام» ندارد، می گویند: نکره در سیاق نفی، معنایش عام است. اگر بخواهیم بر اساس ادبیات عرب این آیه قرآن را معنا کنیم، معنی صحیح آن این می شود: از هیچ کسی در قیامت جزیه پذیرفته نمی شود.

دقت در ترجمه قرآن

من ترجمه ای از قرآن نوشتم که چهار سال طول کشید. بیشترین وقت مرا در این چهار سال همین ادبیات عرب گرفت، چون اصرار داشتم که تمام مسائل ادبی آیات را بنویسم، ترکیب ادبی، بدیع و بیان آیات را به دست بیاورم، بعد به لغت عرب مراجعه کنم، ببینم این لغت در قرآن در چه معنایی استعمال شده است؟ بعد اصطلاحات عرب را ببینم، که وقتی می گوید:

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي هَبٍ وَ تَبَّ» «1»

منظورش چیست؟ یعنی این دو دست او قطع شود؟ دیدم نه، منظورش قطع دست نیست، بلکه یعنی قدرتش نابود شود که این همه ما را اذیت کرد. یعنی نابود باد قدرت و حکومت ابولهب.

در ترجمه نزدیک به آیات، حفظ ادبیات عرب، علم بیان، نظر محققان و مفسران و حفظ سلامت انشای فارسی مهم است.

آیه مورد بحث ما این بود:

«لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ»

ممکن است کلمه «تَجْزِي» شما را به اشتباه بیاندازد که به معنی پاداش و جزا

(1) - مسد (111): 1؛ «نابود با قدرت ابولهب، و نابود باد خودش.»

مرگ و فرصت ها، ص: 205

باشد، و بعد معنی کنید: هیچ کس، کسی را پاداش نمی دهد و پاداش قیامت مربوط به خداست، نه مربوط به کس دیگری. اما در کلام عرب وقتی که «جَزِي» با «عَنْ» می آید، و با توجه به نکره بودن «نَفْسٍ» بدون الف و لام و «لای» نفی در آیه، یعنی در روز قیامت، از اولین و آخرین، قدرت برطرف کردن چیزی از عذاب را از مجرم ندارد. یعنی مجرم حرفه ای در قیامت تنها است و یار ندارد.

قیامت چنین روزی است، البته نه برای مردم مؤمن؛ زیرا ممکن است هر کسی از شما گناه داشته باشید، اما گناهکار حرفه ای نیستید. تا می توانید، گناه نکنید و گناهایی که مرتکب شده اید جبران کنید.

جبران مخصوص هر گناه

هر گناهی راه جبران دارد، نمی شود همه گناهان را با يك جمله به پروردگار گفت: «استغفر الله ربی و اتوب الیه».

باید ببینید که در این گناهان گوناگون چه نوع گناهی هست، مثلاً بدهکاری، اگر قصد تو این بود که ندهی، این با «استغفر الله» پاک نمی شود، بلکه شما باید پول مردم را بدهید. یا روزه ماه رمضان را خورده ای، این با «استغفر الله» درست نمی شود، باید کفاره روزه را طبق رساله بگیری وگرنه آن سبد پر از گناه با «استغفر الله» خالی نمی شود.

بنابراین، آنان غیر از شما هستند که درباره آنان می فرماید:

«لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ»

یا مشرك هستند، یا گناه کار حرفه ای و بی ادب که تا آخر عمر برنگشتند و هر چه خدا فرصت دارد، خراب کردند. حتی فرصت پیری را غنیمت ندانسته و توبه

مرگ و فرصت ها، ص: 206

نکردند. پیر شدند، اما کارشان را اصلاح نکردند. علی می گوید: من می خواهم به طبقه هفتم جهنم و کنار معاویه بروم. خودش نمی خواهد. خدا او را چه کار کند؟

این ها در روز قیامت نباید غصه بخورند؟! نباید خداوند یکی از اسم های قیامت را «يَوْمَ الْحَسْرَةِ» بگذارد؟! یعنی روزی که مرد و زن وارد می شوند و می بینند که همه فرصت ها نابود شده و هیچ چیزی هم در دست آنها نیست که با آن رضای خدا را جلب و دل پیغمبر صلی الله علیه و آله را شاد کنند.

اغتنام فرصت مالی

در شهری بعد از جلسه ای، روحانی بزرگواری به من گفت: فرصت داری که من شما را جایی در این شهر ببرم و نشان شما بدهم؟ گفتم: برویم. آمدیم و حوزه علمیه ای را به من نشان داد، نزدیک به دویست طلبه درس خوان در آن مشغول تحصیل بودند و بعضی از آن طلبه ها در حد مجتهد شدن، بعضی ها نویسنده و بعضی ها مفسر قرآن بودند.

گفتم: اینجا را چه کسی ساخته است؟ امام جمعه؟ گفت: نه، امام جمعه این شهر توان ساختن چنین بنایی را ندارد، بلکه خائمی که بیش از پنجاه سال سن داشت، بعد از آنکه پدرش از دنیا رفت، هر چه ارث بود به این خاتم رسید، این خاتم آمد و خانه ای برای خودش برداشت و گفت: ما بیشتر از این نیازی نداریم و کل ارث را برای ساختن این مدرسه اختصاص داد.

خیال نکنید که خدا ثواب این مدرسه را به پدر او می دهد، چون مالك آن مال دیگر پدرش نبود، او که مرد، دیگر مالك نبود، این خاتم مالك است و خدا همه ثواب را به او می دهد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

کاری نکنید که شما اموال را جمع کنید، بعد به وارث خوب برسد، آن وارث

مرگ و فرصت ها، ص: 207

خوب با آن اموال کار خیر کند، تو وارث را در قیامت ببینی که به خاطر مال تو به بهشت می برند و تو را به خاطر بخل به جهنم ببرند. چون آن مال، دیگر مال تو نیست. بعد از مردن تو اموال مال وارث شده و ثواب به او خواهد رسید.

«1» این در صورتی است که وارث خوب و پاک، پول‌های تو را در کار خیر مصرف کند و با پول تو به بهشت برود، اما اگر این پول به وارث گنهکار برسد، در قیامت هم به خاطر پولت جهنم می‌روی و هم به خاطر شریک جرم بودن با او، یعنی دو عذاب داری.

حال یاران اسکندر و «يَوْمَ الْحُسْرَى»

می‌گویند: اسکندر - ذوالقرنین - به دنبال آب چشمه حیات می‌گشت، به او گفتند: آن چشمه در ظلمات است. فکر می‌کنم که آن زمان‌ها که می‌گفتند ظلمات، یعنی در دو طرف کره زمین نقاطی وجود دارد که شش ماه شب و شش ماه روز است. به اسکندر گفتند: آن چشمه در ظلمات است. گویا رفته سر از قطب شمال در آورده، یا از قطب جنوب.

می‌گویند: با لشکرش رفت. گفته بودند: اگر کسی به این چشمه دسترسی پیدا کند و از آبش بنوشد، تا قیامت زنده می‌ماند، ولی اشیای آن منطقه ظلماتی قیمتی است.

با لشکرش وارد تاریکی قطب شمال یا جنوب شد که تاریکی آن خیلی فراگیر و گسترده بود. هر چه گشتند، اسکندر و لشکریانش این چشمه را پیدا نکردند و بعد حکم داد که بیرون برویم.

آنهايي که با او بودند، هر چه در اطرافشان در تاریکی بود جمع کردند، بعد که در روشنایی آمدند، همه اشیای قیمتی بود. آنهايي که اشیاء را جمع کرده بودند و آنهايي که هیچ چیزی جمع نکرده بودند و با دست خالی برگشتند، هر دو غصه‌دار

(1) - نهج البلاغة: حکمت 192؛ «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوتِكَ فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِّعَيْزِكَ.»

بحار الأنوار: 90/70، باب 122، حدیث 61؛ «ابنِ رِبَاطٍ رَفَعَهُ قَالَ: شَكََا رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَاجَّةَ فَقَالَ أَعْلَمُ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ تُصِيبُهُ مِنَ الدُّنْيَا فَوْقَ قُوتِكَ فَإِنَّمَا أَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِّعَيْزِكَ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 208

شدند؛ آنهايي که جمع کرده بودند، گفتند: چرا بیشتر جمع نکردیم، ناراحت بودند.

آنهايي که جمع نکرده بودند، گفتند: چرا چیزی جمع نکردم.

در قیامت نیز خوبان غصّه می خورند که چرا بیشتر خوبی نکردم؟ افراد بد نیز غصّه می خورند که چرا خوبی نداریم. این یوم الحسرة یکی از نامهای قیامت است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره فرصت ها جمله ای می فرماید:

«الفرص تمر مرّ السحاب» «1»

فرصت ها مانند گذشتن ابر می گذرند. تا وقت دارید، برای دنیا و آخرت خود کار کنید که بدون بهره از دست نرود.

روز شروع بیچارگی در قیامت خیلی سنگین است. باز در دنیا می شود جبران کرد و راه جبران برای همه باز است. من از این باز بودن راه خیلی شگفت زده هستم.

قبول وحشی از سوی خدا

وحشی، قاتل عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله که وقتی حضرت حمزه را کشت، بالای سر جنازه اش آمد، با خنجر حضرت حمزه را مثله کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی آمد و جنازه را دید، به قدری اندوهگین شد که گفت: عموجان! در جنگ بعد، اگر من به آنان دست یابم، به جای تو، هفتاد نفر را می کشم.

جبرئیل آمد و عرض کرد: خدا می فرماید: يك نفر از شما را کشته اند، تو نیز يك نفر را بکش و جریمه اصلی را به عهده من در قیامت بگذار.

پیغمبر صلی الله علیه و آله از جنگ احد که برگشتند، در بیشتر سخنرانی هایشان از عمو یاد کرده و گریه کردند. به زنان مدینه فرمودند: دور هم جمع شوید و با صدای بلند برای عمومیم گریه کنید، یعنی آن هشت سالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده بودند، روضه حمزه سیدالشهداء همه جا برپا بود. بعد که جریان کربلا اتفاق افتاد، دیگر تمام مصائب

مرگ و فرصت ها، ص: 209

قبل به فراموشی سپرده شد.

هفت سال بعد، وحشی، قاتل بت پرست و مشرک، نامه‌ای به پیغمبر صلی الله علیه و آله نوشت که: من از گذشته‌ام پشیمانم و می‌خواهم مسلمان شوم، اگر به مدینه بیایم، قبول می‌کنی؟ جبرئیل آمد و گفت: جواب نامه‌اش را بنویس: بله، قبولت می‌کنیم.

یعنی تا زنده‌ایم، فرصت، قابل غنیمت شمردن است، آن را از دست ندهیم. «1» والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - بحار الأنوار: 96 / 20؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهُ لَوْ سَقَطَ مِنْهُ شَيْءٌ عَلَى الْأَرْضِ لَنَزَلَ الْعَذَابُ. قَالَ أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ حَدَّثَنِي بِذَلِكَ عَنْهُ الصَّبَّاحُ بْنُ سَيَّابَةَ قَالَ قُلْتُ كُسرَتْ رَبَاعِيَّتُهُ كَمَا يَقُولُهُ هَؤُلَاءِ قَالَ لَا وَاللَّهِ مَا قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَّا سَلِيمًا وَ لَكِنَّهُ شَجَّ فِي وَجْهِهِ قُلْتُ فَالْعَارُ فِي أَحَدِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ صَارَ إِلَيْهِ قَالَ وَاللَّهِ مَا بَرَحَ مَكَانَهُ وَ قِيلَ لَهُ أ لَا تَدْعُو عَلَيْهِمْ قَالَ اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي. وَ رَمَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ابْنَ قَمِيئَةَ بِقَدَافَةٍ فَأَصَابَ كَفَّهُ حَتَّى نَدَرَ السَّيْفُ مِنْ يَدِهِ وَ قَالَ خُذْهَا مِنِّي وَ أَنَا ابْنُ قَمِيئَةَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَذَلِكَ اللَّهُ وَ أَفَمَأْكَ وَ ضَرَبَهُ عُتْبَةُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ بِالسَّيْفِ حَتَّى أَذْمَى فَاهُ وَ رَمَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَهَابٍ بِقَلَاعَةٍ فَأَصَابَ مِرْفَقَهُ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ هَؤُلَاءِ مَاتَ مِيتَةً سَوِيَّةً فَأَمَّا ابْنُ قَمِيئَةَ فَأَتَاهُ تَيْسٌ وَ هُوَ نَائِمٌ يَنَحِدُ فَوَضَعَ قَرْنَهُ فِي مِرْقَاهُ ثُمَّ دَعَسَهُ فَجَعَلَ يُنَادِي وَادُّلَاهُ حَتَّى أَخْرَجَ قَرْنِيهِ مِنْ تَرْفُوتِهِ. وَ كَانَ وَحْشِي يَقُولُ قَالَ لِي جُبَيْرُ بْنُ مَطْعَمٍ وَ كُنْتُ عَبْدًا لَهُ إِنَّ عَلِيًّا قَتَلَ عَمِّي يَوْمَ بَدْرٍ يَعْنِي طُعَيْمَةَ فَإِنْ قَتَلْتُ مُحَمَّدًا فَأَنْتَ حُرٌّ وَ إِنْ قَتَلْتُ ابْنَ عَمِّ مُحَمَّدٍ فَأَنْتَ حُرٌّ فَخَرَجْتُ بِحَرْبَةٍ لِي مَعَ قُرَيْشٍ إِلَى أَحَدٍ أُرِيدُ الْعِنَقَ لَا أُرِيدُ غَيْرَهُ وَ لَا أَطْمَعُ فِي مُحَمَّدٍ وَ قُلْتُ لَعَلِّي أُصِيبُ مِنْ عَلِيٍّ أَوْ حَمْزَةَ عَزَّةً فَأَرْزُقُهُ وَ كُنْتُ لَا أَخْطِئُ فِي رَمِي الْحِرَابِ تَعَلَّمْتُهُ مِنَ الْحَبَشَةِ فِي أَرْضِهَا وَ كَانَ حَمْزَةُ يَحْمِلُ حِمْلَاتِهِ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَوْفِقِهِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ زَرَقَهُ وَحْشِي فَوْقَ النَّدْيِ فَسَقَطَ وَ شَدُّوا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ فَأَخَذَ وَحْشِي الْكِدَ فَشَدَّ بِهَا إِلَى هِنْدٍ بِنْتِ عُتْبَةَ فَأَخَذَتْهَا فَطَرَحَتْهَا فِي فِيهَا فَصَارَتْ مِثْلَ الدَّاعِصَةِ فَلَقَطَتْهَا.»

سعد السعود: 211؛ «من تفسیر قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ قَالَ لما جعل مطعم بن عدي بن نوفل لغلامه وحشي إن هو قتل حمزة أن يعتقه فلما قتله و قدموا أمله فلم يعتقه فبعث وحشي جماعة إلى النبي صلى الله عليه و آله أنه ما يمنعنا من دينك إلا أننا سمعناك تقرأ في كتابك أن من يدعو مع الله إلها آخر و يقتل النفس و يزيي يلق أثمًا و يخلد في العذاب و نحن قد فعلنا هذا كله فبعث إليهم بقوله تعالى إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَقَالُوا

نُخَافُ لَا نَعْمَلُ صَالِحًا فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يُغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ فَقَالُوا نُخَافُ أَلَا نَدْخُلُ فِي الْمَشِيَةِ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا فَجَاءُوا وَ أَسْلَمُوا فَقَالَ النَّبِيُّ لِوَحْشِي قَاتِلْ حِمْرَةَ غَيْبَ وَجْهَكَ عَنِّي فَإِنِّي لَا أَصْطَلِيعُ النَّظَرَ إِلَيْكَ فَحَلَقَ فَمَاتَ فِي الْحِمْرِ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 210

پی نوشت ها

15 احوال قیامت

پاداش و کیفر قیامت تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 215

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

از مسائل مهمی که در قرآن مطرح است، مسأله قیامت است که قریب به صد اسم دارد. این اسامی در قرآن و روایات و دعاها آمده است. تمام نام‌هایی که برای قیامت ذکر شده است، به تناسب عمل، اخلاق، عقاید و افکار مردم است، چون قیامت به خاطر مردم برپا می‌شود.

اصل برپا شدن قیامت نیز به خاطر این است که کره زمین ظرفیت پاداش خوبان و جریمه بدکاران را ندارد. از طرفی نیز پروردگار، پاداش و عقاب را، علاوه بر عظمتش که اینجا گنجایش آن را ندارند، چون ابدی است، از آنجا که می‌فرماید: پاداش و جریمه را ابدی قرار داده است و کره زمین محدود است و نمی‌شود انسان‌هایی که اینجا خلق می‌شوند و به انتخاب خودشان، دیندار یا بی‌دین می‌شوند را ابدی قرار دهد.

لذا بعد از این دنیا، دنیای دیگری را قرار می‌دهد که آن دنیا، هم گنجایش پاداش و عذاب و هم گنجایش ابدیت را دارد. بسیاری از اعمال است که عمل کننده، امکان رسیدن به پاداش آن را در این دنیا ندارد.

یکی از زیباترین، بهترین و برترین اعمال، جهاد با زبان و اسلحه در برابر دشمن، شیاطین و طاغوت است، که اوج این جهاد، در کربلا اتفاق افتاد. این هفتاد و دو نفر

مرگ و فرصت ها، ص: 216

بنا بر ارزیابی خود حضرت ابی عبدالله علیه السلام، بی بدیل بودند و در گذشته و آینده نیز بی نظیرند. شهید شدند، یعنی بین روح و بدن آنها جدایی افتاد و پروردگار می خواهد اجر این جهاد را بدهد، به چه کس بدهد؟ آنها که در دنیا نیستند؟ بر فرض که سایر اعمال آنها را پاداش می داد، اما شهادت آنها بی پاداش می ماند و خدا اعطای پاداش را بر خود واجب کرده است.

وجوب اعطای پاداش از سوی خدا

در آیات قرآن این وجوب به خوبی قابل درک است؛ مانند این که در سوره نساء می فرماید:

«وَمَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» ¹

این هفتاد و دو نفر چنین کاری کردند؛ در مسیر هجرت به سوی خدا، به مرگ برخورد کردند. مرگی به صورت شهادت. «عَلَى اللَّهِ*» یعنی بر خدا واجب است که پاداش این ها را بدهد و خدا اهل خلف وعده نیست، که منکر وعده اش شود و می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» ²

بعد از این بزرگواران، قبل از اسلام و بعد از اسلام نیز خیلی افراد بوده اند که شهید شدند، اما مزدشان را نبودند که بگیرند، بلکه باید جایی بروند که بتوان مزد آنان را داد. اگر کاری به آیات قرآن و روایات نداشته باشیم، بر اساس نظام عالم و تعقل صحیح، ما قیامت را پیدا می کنیم؛ اگر خدا نیز نگفته بود که قیامت هست، خود ما بر اساس نظام حکیمانه و عالمانه و اندیشه خودمان، این سؤال برای ما مطرح می شد که مزد خوبی ها و جرمه بدی های ما چه می شود؟

(1) - نساء (4): 100؛ «و کسی که از خانه خود به قصد مهاجرت به سوی خدا و پیامبرش بیرون رود، سپس مرگ او را دریابد، مسلماً پاداشش بر خداست؛ و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.»

(2) - آل عمران (3): 9؛ «مسلماً خدا خلف وعده نمی کند.»

مرگ و فرصت ها، ص: 217

علت برپایی قیامت

1- محدودیت دنیا

نظام آفرینش به ما می گوید: هیچ خیر و سیر صحیحی در این عالم بدون نتیجه نمی ماند. انسان ها نیز بدنه همین عالم و نظام هستند، بیگانه که نیستند، بلکه جزء همین نظام هستند، پس باید خوبی های آنها حتماً به پاداش برسد و زشتی هایشان نیز حتماً به جرعه برسد. و این قطعی است.

این دنیا نیز گنجایش پاداش عظیم و عذاب عظیم را ندارد، چون هر دو طرف کلمه عظیم دارد؛ اجر عظیم، عذاب عظیم. این عظیم را نمی توانیم درک کنیم.

پاداش و عذاب نیز ابدی است.

در اینجا نمی شود که خدا هر کس را که می آفریند، او را به صورت ابدی نگاه دارد، چون این دنیا جا ندارد. اگر می خواست از زمان آدم علیه السلام همه را نگاه دارد، جا نداشت. پس انسان را به عالم بعد انتقال می دهد و در آنجا مثل اینجا که این نظام را برپا کرده است، نظامی را برپا می کند که زمان برای بشر در آن، ابدیت داشته باشد تا گنجایش اجر و عذاب را داشته باشد.

2- ناهمبستگی جزا و عمل در دنیا

جای عذاب خیلی از مجرمین در اینجا نیست. در کتاب‌هایی که در شوروی سابق نوشته شده بود، بعضی‌ها توانستند از آن چارچوب بیرون آمده و اوضاع آنجا را بنویسند. یکی از آنها دفتردار استالین «1» بوده که همیشه با او همراه بوده است. کتابی نوشته است به نام «مرگ استالین»، در این کتاب خواندم که استالین در ایامی که رئیس حکومت شوروی بود، مخالفینش را می‌کشت. دفتردارش می‌گوید: مقداری که ما خبردار شدیم، او در مدت حاکمیت خود، بیست میلیون نفر را کشته است.

(1) - استالین؛ ژرف چوگاشویلی سیاستمدار و رهبر روسیه شوروی (گرجستان 1879 - 1953 م) او از زعمای انقلاب کبیر روسیه و از همکاران لنین است. او نخست به سمت دبیر کل حزب کمونیست برگزیده شد و در سال 1941 با هیتلر مخالف شد تا در جنگ جهانی دوم با کمک انگلیس و آمریکا با آلمان به جنگ پرداخت. وی مدتها با قدرت و استبداد کامل بر روسیه و شوروی حکومت راند.

فرهنگ فارسی معین (اعلام): 133/5.

مرگ و فرصت‌ها، ص: 218

اگر خدا بخواهد اینجا به او جریمه بدهد، نهایت جریمه‌اش این است که او را بکشند. این «النَّفْسِ بِالنَّفْسِ» می‌شود «1»؛ یکی برابر یکی، اما بقیه بیست میلیون نفر چطور؟ قتل آنها جریمه ندارد؟ این ظلم است و خدا در قرآن می‌فرماید:

«وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بَاطِلًا لِّلْعَبِيدِ» «2»

خدای متعال می‌فرماید: من یار مظلوم هستم، هر که می‌خواهد باشد.

«فَقَدْ جَعَلْنَا لِرُلِيِّهِ سُلْطَانًا» «3»

معاویه، این همه مظلوم را کشت، هیتلر یازده سال بر آلمان حکومت داشت و حدود سیزده میلیون نفر را بی‌علت کشت. رضاخان، صدام، آمریکا با بمب اتمی در ژاپن، عموی ناصرالدین شاه که استاندار کردستان و شیراز بود، به نام فرهاد میرزا «4» در احوالات خودش نوشته است: من در ایامی که در کردستان و فارس بودم، هفتصد نفر را کشتم. یا دزدی‌هایی که چند میلیارد اموال مملکت را می‌برند.

3- انتقام خدا از ظالم

این دل‌های سوخته را چه کسی باید جواب بدهد؟ تمام نظام هستی، نظام حکمت و عدالت است. نمی‌شود که فقط خیمه حیات بشر ظلم باشد و کسی کار به ظالم نداشته باشد؟ اصلاً چنین چیزی نمی‌شود که ما صد در صد جدای از نظام هستی باشیم و هیچ جا ظلم نباشد و هر چه ظلم شود، کسی کاری به ظالم نداشته باشد.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» «5»

خدا از عملکرد ستمگران غافل نیست. گریبان ستمکار آخر به دست خدا می‌افتد.

ما کیفیت عذاب را نمی‌بینیم، فقط می‌دانیم که خدا راجع به ستمکاران،

(1) - اشاره به سوره مائده آیه 45؛ «و ما در تورات بر بنی اسرائیل لازم و مقرّر داشتیم که [در قانون قصاص] جان در برابر جان، و چشم در مقابل چشم، و بینی به عوض بینی، و گوش به جای گوش، و دندان در برابر دندان، و زخم‌ها را قصاصی است. و هر که از آن قصاص گذشت کند، پس آن گذشت کفاره‌ای برای [خطاها و معاصی] اوست. و آنان که بر طبق آنچه خدا نازل کرده داوری نکنند، هم اینانند که ستمکارند.»

(2) - آل عمران (3): 182؛ «وگرنه خدا به بندگان ستمکار نیست.»

(3) - اسراء (17): 33؛ «برای وارثش تسلّطی بر قاتل [جهت خونخواهی، دیه و عفو] قرار داده‌ایم.»

(4) - فرهاد میرزا؛ معتمد الدوله پسر عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه (1233 - 1305 ه. ق) شاهزاده به حکومت خوزستان و لرستان و فارس منصوب شد. و در سال 1290 از جانب ناصرالدین شاه که عازم فرنگ بود به نیابت سلطنت در تهران رسید. سپس سفر به مکه نمود و شرح سفر خود را در کتابی به نام هدایه السبیل نوشته است. قبر او در قسمت شرقی مزار کاظمین معروف به باب فرهادی است.

فرهنگ فارسی معین (اعلام): 6/ 1995.

(5) - ابراهیم (14): 42؛ «و خدا را از آنچه ستمکاران انجام می‌دهند، بی‌خبر مپندار.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 219

رباخواران، قاتلان، می‌گویند:

«حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَيُتْسَى الْمَصِيرُ» «1»

جهنم برای این‌ها کافی است، یعنی شما نگران نباشید، من انتقام کل مظلومین را از آنان می‌گیرم، ولی ما نمی‌دانیم که کیفیت آن چگونه است و در قیامت چه بلایی بر سر ستمکاران می‌آید و چه سفره‌ای برای پاکان پهن می‌کنند؟

این مطالب نیاز به اثبات با آیات قرآن و روایات دارد و گذشته از اثبات مسأله، به تجربه ثابت شده است، البته تعداد تحقق این حقیقت بسیار کم است، ولی پیش آمده است و ما از کسانی می‌شنویم، یا از قلم کسانی می‌بینیم که فوق العاده مورد اعتماد هستند، یعنی شخصیت‌های رده اول شیعه هستند.

عظمت شخصیتی مرحوم ملا احمد نراقی

مرحوم ملا احمد نراقی «2» - که در هفتاد جلد کتابی که نوشته‌ام، از آثار او خیلی استفاده کرده‌ام - شخصیتی بلند مرتبه و کم‌نظیر است. دویست سال پیش در شهر کاشان که دارالمؤمنین بود زندگی می‌کرد، کاشان شهر کوچکی بود که همه همدیگر را می‌شناختند و فضای خیلی سنگینی بر شهر حاکم بود.

آن زمان کاشان، شهر بسته‌ای بود و اصلاً سفر از آنجا صورت نمی‌گرفت، چون جاده‌ای نبود. به مرحوم نراقی گفتند: منبری برو. او مجتهد جامع الشرایط، فیلسوف، حکیم، شاعر و عارف بود. در بیش از دوازده علم متخصص بود. به تنهایی يك کتابخانه بود و عظمتی داشت.

در آن مسجدی که بنا شد منبر برود، مردم فهمیدند که چنین دریایی از حکمت، فلسفه، دین، دانش و علم می‌خواهد منبر برود. روی جلد کتاب‌های شیخ انصاری نوشته‌اند: خاتم المجتهدین، یعنی بعد از او هر کس مجتهد است، نان خور اوست و

(1) - مجادله (58): 8؛ «دوزخ برای آنان کافی است، در آن وارد می‌شوند، و بد بازگشت گاهی است.»

(2) - علامه محقق شیخ احمد نراقی کاشانی (متوفای 1245) فرزند مرحوم حاج ملا محمد مهدی نراقی از اجله علما و فقهای شیعه و اعلم علماء عصر خویش بوده، که علاوه بر علوم شرعیه در سایر فنون و فضایل و مراتب ذوق و عرفان احاطه تام داشته و اشعار هم با تخلص صفائی می‌سروده است.

صاحب روضات الجنات می‌فرماید: از تخلص او به صفائی علو منزلت وی در مقامات اهل معرفت مخفی نیست. ملا احمد نراقی تألیفات زیادی در فقه و اصول و موضوعات دیگر دارد که از جمله آنها معراج السعادة که ترجمه جامع السعادة پدرش ملا مهدی نراقی است. مرحوم شیخ مرتضی انصاری به مدت چهارسال از محضر ایشان بهره مند گردیده و از شاگردان بنام ایشان بوده‌اند. ملا احمد نراقی در سال 1245 قمری مانند پدر خویش در سن 60 سالگی رحلت نمود.

مرگ و فرصت ها، ص: 220

مطلب جدیدی ندارد. حضرت امام وقتی از شیخ انصاری می‌خواست اسم ببرد، می‌گفت: شیخ اعظم. در احوالات شیخ نوشته‌اند که: تالی تلو معصوم است، ایشان اهل دزفول یا شوشتر بود.

از مرحوم شیخ وقتی می‌پرسند: این همه مایه علمی را از کجا آوردی؟ می‌گویند:

از چهارسالگی که در کاشان، خدمت نراقی بودم. چون او در زمان ریاست علمی مرحوم سید محمدباقر شفتی به اصفهان رفته بود و يك سال آنجا ماند، اما گفتم: من در این شهر استفاده علمی نکردم. بعد با پدرش به نجف رفت، مدتی در نجف بود، گفتم: من آنجا نیز استفاده علمی نکردم. تا بعد شنید که عالمی در کاشان است.

رفت تا ببیند او چه می‌گوید؟ آدمی که خودش مجتهد بود و در مرز مرجع تقلید شدن بود، رفت ببیند که ملا احمد نراقی کیست و چه می‌گوید؟ وقتی به کاشان رفت، چهار سال، به طور مداوم ماند و به دزفول رفت، از کاشان بیرون رفت.

مرحوم نراقی چنین انسانی بود.

مرحوم نراقی از پله‌های منبر بالا رفت، نشست، نگاهی به جمعیت کرد و گریه کرد. بعد از روی منبر بلند شد که پایین بیاید. کل منبرش همین بود. گفت: مردم! پدران ما اگر زنده شوند و در بین ما بیایند و اوضاع ما را ببینند، ما را کافر می‌دانند.

اکنون اگر مرحوم نراقی زنده شود و بخواهد برای ما منبر برود، چه می‌گوید؟

مکاشفه برزخی مرحوم نراقی

ایشان می‌فرماید: آن زمانی که در نجف درس می‌خواندم، روزی همسر من گفت: ملا احمد! در خانه چیزی برای خوردن نداریم. گفتیم: باشد و بیرون آمدم.

اولیای خدا که از خدا ناراضی و گله‌مند نمی‌شوند. بنای دنیا همین است. کانال روزی بعضی از افراد کم است، بعضی نیز هستند که بیش از نیازشان به آنها می‌رسد.

و بعضی کانال روزی‌شان متوسط یا زیاد است.

مرگ و فرصت ها، ص: 221

اما این‌ها ماندنی نیست. قرآن می‌گوید:

«و تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» «1»

زندگی، پول و حکومت می‌چرخد، يك روز در دست توست و يك روز در دست دیگری. مرحوم نراقی گفت: من از خانه بیرون آمدم تا برای اهل خانه چیزی بگیرم، اما بعد گفت: برای لقمه‌ای نان، من ملا احمد به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام بروم، خجالت دارد. من بروم و به علی علیه السلام بگویم که زن و بچه‌ام گرسنه هستند، علی علیه السلام کسی بود که برای افطار شب ماه رمضان او، شیر و نمک و نان گذاشتند، به دخترش گفت: شیر را بردار. او خودش با وجود علی بودن، ذره‌ای نان جو و نمک بیشتر نداشت، با این حال من به حرم بروم و بگویم: علی جان! نان، گوشت، نخود و لوبیای ما را بده؟ ابداً من چنین جسارتی به امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌کنم. بر سر قبر پدرم می‌روم و به او می‌گویم.

بر سر قبر پدرم در وادی‌السلام رفتم. پدرش - ملا مهدی - از خودش خیلی مهم‌تر است. این ملا مهدی، پسر کارگر شهرداری نراق بود. نمی‌دانم که کارگر چقدر نور داشته است که پسرش ملا مهدی شد و نوه‌اش ملا احمد؟ این کارگرها را باید خاک کف پایشان را بردارند و کسی که مرض گرفته، يك ذره‌اش را در آب بریزند و به بیمار بدهند، تا شفا پیدا کند.

گفت: سر قبر پدرم نشستم، به او گفتم: پدر! من آبرو دارم، بچه‌هایم گرسنه هستند و هیچ چیزی نداریم، شما می‌توانید فکری به حال ما کنید؟ می‌فرماید: وقتی با پدرم حرف زدم، صحنه عوض شد؛ دیگر قبرستان، وادی‌السلام، نجف و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام در کار نبود. فقط خودم را در باغی دیدم که نه سر دارد و نه انتها و نه دیواری. هر چهار طرف تا چشم کار می‌کند باغ است.

صدای پای پدرم از ساختمانی که از قصرهای شاهان جهان زیباتر بود آمد:

(1) - آل عمران (3): 140؛ «و ما این روزها [ی پیروزی و ناکامی] را [به عنوان امتحان] در میان مردم می گردانیم.»

مرگ و فرصت ها، ص: 222

احمد! داخل شو! صدا و درد دلت را شنیدم، می دانم که گرسنه هستید. این نصف کیسه برنج اینجا را به تو می دهم، برو و مشکل گرسنگی خود و خانوادهات را حل کن. کیسه را برداشتم، باز صحنه عوض شد؛ دوباره دیدم که در وادی السلام هستیم و حرم پیدا است. کیسه را زیر عبا گذاشتم و به خانه آمدم.

چقدر جالب است که کسی تا برزخ برود و برگردد، اما مغرور نشود. خدا عالمی به نام برزخ دارد که اسمش را در قرآن برده است. گفت: ما درد دل کردیم و چند دقیقه ما را به برزخ راه دادند و چیزی به ما دادند و برگشتیم. برنج را آوردم و به همسر دادم. چند ماهی خوردم.

روزی همسر گفت: ملا احمد! این برنج را از کجا آوردی؟ گفتم: چرا؟ گفت:

برای این که چهار ماه داریم می خوریم، ولی کم نمی شود. نعمت بهشت کم نمی شود:

«لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ» «1»

قطع و منع نمی شود.

گفت: تو چه کار داری که از کجا آورده ام؟ مگر قرآن نمی گوید:

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» «2»

ما نان خور خدا هستیم، پس خدا به ما داده است. آن قدر اصرار کرد تا قضیه را گفت. بعد همسر رفت و بعد از چند دقیقه برگشت. گفت: دیگر کیسه برنج نیست.

گفتم: چه کار داشتی که از کجا آمده است؟

امنیت مؤمنین در قیامت

خدا صد اسم برای قیامت گذاشته است، اما برای ملا احمد، قیامت چه قیامتی است، و برای شراب خوار و اهل فسق و فجور چگونه قیامتی؟ برای شیخ انصاری

(1) - واقعه (56): 33؛ «که پایان نپذیرد و ممنوع نشود.»

(2) - ذاریات (51): 58؛ «بی تردید خدا خود روزی دهنده و صاحب قدرت استوار است.»

مرگ و فرصت ها، ص: 223

چه قیامتی است؟ برای شما مردم مؤمن، نمازخوان، روزگیر، اجتناب کننده از گناه، برای شما چه قیامتی است؟ برای فاسد و فتنه گر و مفسد و دزد، قیامت «فرع اکبر» است:

قیامت فرع اکبر است، یعنی وحشتی که فوق آن پیدا نمی شود، به گونه ای که قلب می خواهد از ترس تکه تکه شود. اما برای ما اسم دیگری دارد. مردم مؤمن را در قیامت، در فضای «فرع اکبر» نمی برند. برای ما چه روزی است؟

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ هُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ» «1»

از قبر که در می آیید، اوضاع را که می بینید، لذت می برید.

روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله هست که شما اهل آن هستید:

«ولایة علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» «2» شما در روز قیامت، کنار علی علیه السلام قرار می گیرید و آن روز برای شما روز امن است. اما برای عده ای «يَوْمَ الْحَسْرَةِ» و برای عده ای «يَوْمَ الْفَرَعِ الْأَكْبَرِ» است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - انعام (6): 82؛ «کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستمی [چون شرک] نیامیختند، یعنی [از عذاب] برای آنان است، و آنان راه یافتگانند.»

(2) - بحار الأنوار: 246 / 39، باب 87، حدیث 1؛ «النبي صلى الله عليه و آله عن جبرئيل عن ميكائيل عن إسرائيل عن اللوح عن القلم قال يقول الله عز و جل ولاية علي بن أبي طالب حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي.»

تأويل الآيات الظاهرة: 99؛ «أبي جعفر عليه السلام في قوله عز و جل يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً قال السلم ولاية أمير المؤمنين و ولاية أولاده (صلوات الله عليهم أجمعين) علي بن أبي طالب عن النبي صلوات الله عليهم أجمعين عن جبرائيل عن ميكائيل عن إسرائيل عن اللوح عن القلم قال يقول الله تبارك و تعالى ولاية علي بن أبي طالب حصني و من دخل حصني أمن ناري.»

مناقب، ابن شهر آشوب: 101 / 3؛ «الرضا عليه السلام عن آبائه عليه السلام عن النبي عن جبرئيل عن ميكائيل عن إسرائيل عليه السلام عن اللوح عن القلم قال يقول الله تعالى ولاية علي بن أبي طالب حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي قال الرضا بشروطها و أنا من شروطها.»

مرگ و فرصت ها، ص: 224

پی نوشت ها

16 نفحات رحمانی

فرصت های خاص در زندگی

تهران، حسینیه مکتب النبي

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 229

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك رسول خدا صلى الله عليه و آله موعظه های بسیار مهمی به مردم می فرمودند که بخش مهمی از این موعظه ها، مربوط به ایامی است که در مدینه بوده اند و از اسلام ریشه گرفته بود. اکثر مردم مدینه فرهنگ خدا را قبول کرده بودند و

هر پنج وعده نماز جماعت برپا می‌شد. گرفتارهایی که در مکه داشتند، دیگر نبود. آنها راحت‌تر، بهتر و در امنیت بیشتری می‌توانستند بپوش، دانش و علم خود را به مردم منتقل کنند.

یکی از نصیحت‌های ایشان این بود:

«الا و انّ لربکم فی آیام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها» «1» ای مردم! از جانب پروردگار شما، در روزگاری که زندگی می‌کنید، هر چند سالی که هر کدام از عمر سهم دارید، فرصت‌هایی هست، نگذارید این فرصت‌ها از دست شما برود. حضرت صلی الله علیه و آله در روایات دیگر به بعضی از فرصت‌ها اشاره می‌کنند که اگر از دست بروند، نه جایگزین دارند، نه قابل جبران است و نه ماندنش برمی‌گردد.

فرصتی که جایگزین، مثل و جبران ندارد و وقتی از دست برود، در حقیقت بخشی

(1) - بحار الأنوار: 221 / 68، باب 66، حدیث 30؛ «النبي صلی الله علیه و آله إن لربکم فی آیام دهرکم نفحات ألا فتعرضوا لها.»

عوالی اللثالی: 118 / 4، حدیث 188؛ «قال علیه السلام إن لربکم فی آیام دهرکم نفحات ألا فتعرضین لها بکثرة الاستعداد.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 230

از سعادت انسان از دست رفته است و دیگر نیز نمی‌شود آن را برگرداند و در دنیا و آخرت غصّه و حسرتش را می‌خورد.

به نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله، مجموع آنچه که در اختیار انسان است و تمامش از طرف پروردگار است، خود انسان مولّد آن نیست، بلکه مجموعه‌ای از صنعت و نعمت پروردگار که از باب محبت و لطف در اختیار بندگانش قرار داده است و در کنار هر نعمت و فرصتی، راه مصرف، به کارگیری و به منفعت رساندن آن را به ما تعلیم داده است.

نعمت و فرصت گفتار

یکی از این فرصت‌ها و نعمت‌ها، فرصت گفتن است. این فرصت، همیشه در اختیار انسان نیست. چه بسا انسان دچار بیماری سختی شود و از سخن گفتن بیافتد.

خیلی‌ها دچار مرضی شدند و دیگر نتوانستند حرف بزنند. حتی گلوی خود را عمل جراحی کردند، اما توان گفتار از آنها سلب شده بود.

دوستی داشتم که پانزده سال آخر عمرش از زبان افتاد. مقوایی را به او داده بودند که حروف الفبا روی این مقوا چسبیده بود. وقتی کاری داشت، این حروف الفبا را به یکدیگر می‌چسباند، تا جمله‌ای بشود که با آن جمله مطلبش را برساند و حرف و نیتش را بازگو کند.

این فرصت گفتن اگر در دایره چند برنامه قرار گیرد، غیر از این برنامه طبیعی که همگی داریم، چون در برنامه طبیعی، حرف زدن‌های روزمره ما در رابطه با ظاهر زندگی ما است و حرف‌های طبیعی پرونده را سنگین و سبک نمی‌کند. البته به شرطی که در حرف‌های طبیعی، حرف دروغ، تهمت و غیبت و مانند آن نباشد.

منهای این حرف‌های طبیعی، اگر این فرصت گفتار و بیان، در موارد تعلیم قرآن قرار بگیرد؛ با هنرمندی و محبت، هفته‌ای چند جلسه در خانه، خانوادهم را جمع

مرگ و فرصت‌ها، ص: 231

کنم و چند آیه به آنها یاد بدهم که اگر این کار را بکنم، از نظر پیغمبر صلی الله علیه و آله، معلم قرآن محسوب می‌شوم.

مقام معلم قرآن در قیامت

در روز قیامت، در میان صف اولین و آخرین، معلم قرآن در صف اولین است، یعنی با ارزش‌ترین انسان‌های امت، کسی است که عنوان معلمی دارد. وقت زیادی لازم ندارد، جلسه قرآن نیز زیاد است. قرآن را یاد بگیرید، چون یادگرفتن قرآن آسان است. آسان بودن فراگرفتن قرآن نیز از جانب خدا قرار داده شده است:

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» «1»

من قرآن را آسان قرار دادم تا با چند جلسه آن را بتوانید یاد بگیرید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

از زمانی که قرآن نازل گردید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای ما مرتب جلسه می گذاشت و آیه ها را به ما یاد می داد، معنی آنها را می فرمود و از ما می خواست که عمل کنیم.

کسی که معلم قرآن از دنیا برود، تمام برزخ و قیامتش غرق در نور است. به قدری معلم قرآن ارزش دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«اهل القرآن اهل الله و خاصته» «2»

اهل قرآن، معلم، دانش آموز کلاس قرآن و عمل کننده قرآن، اهل خدا و عبد ویژه خدا هستند.

این فرصتی است که ما می توانیم از حرف زدن، بیان و گفتار، مقداری را خرج کتاب خدا کنیم، به خصوص در ماه مبارک رمضان که ثواب خواندن، یاد دادن و یاد گرفتن قرآن قابل ارزیابی نیست.

(1) - قمر (54): 17؛ «و یقیناً ما قرآن را برای پند گرفتن آسان کردم، پس آیا پند گیرنده ای هست؟»

(2) - غرر الحکم: 111، حکمت 1987.

مرگ و فرصت ها، ص: 232

فرصت بی نظیر ماه مبارک رمضان

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

در ماه مبارک رمضان خداوند «یضاعف الله فيه الحسنات» «1» شما عمل صالح را که انجام می دهید، خداوند متعال هر عمل خیر را به عنوان چند میلیون کار خوب حساب می کند.

فرصت دیگر برای ایامی که انسان زبان گویایی دارد و می تواند حرف بزند، امر به معروف است. این که از خود، خانواده، رفیق، شریک و مشتری هایش شروع کند و کارهای پسندیده را برای آنها توضیح دهد. معروف، یعنی آنچه که مورد پسند خدا است. آنها را تشویق کند که به این خوبی ها آراسته شوید. این در عالم تجارت است، چنان که قرآن می گوید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * يَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «2»

این تجارت را القاء کنید و از طریق قرآن ثابت کنید. نگویید که ما علمش را نداریم. همین مطالبی که از طریق منبرها شنیده اید، این ها علم است.

کارهای پسندیده و خیر را می دانید، پس مردم را وادار به خیر و خوبی کنید. این شدنی است. وقتی با کسی گرم صحبت و دوستی می شوید، جذب محبت شما می شوند و در فضای محبت می توانید به او بگویید: این کار را بکن، آن کار را نکن! او نیز قبول می کند. هنر عشق و محبت، تحریک و هدایت است.

اگر کسی بتواند با مردم صمیمی شود و مایه عشق را تحریک کند و بعد بگوید:

(1) - وسائل الشیعة: 19/8، باب 1، حدیث 10015؛ «رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ يُضَاعَفُ اللَّهُ فِيهِ الْحَسَنَاتُ إِلَى أَنْ قَالَ إِنَّ شَهْرَكُمْ هَذَا لَيْسَ كَالشُّهُورِ إِنَّهُ إِذَا أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ أَقْبَلَ بِالْبَرَكَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ إِذَا أَدْبَرَ عَنْكُمْ أَدْبَرَ بِغُفْرَانِ الذُّنُوبِ هَذَا شَهْرُ الْحَسَنَاتِ فِيهِ مُضَاعَفَةٌ وَ أَعْمَالُ الْخَيْرِ فِيهِ مَقْبُولَةٌ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهْرِ رَكَعَتَيْنِ يَتَطَوَّعُ بِهِمَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ.»

روضة الواعظین: 2/339-340؛ «قال رسول الله صلى الله عليه و آله إن شهر رمضان يضاعف الله فيه الحسنات و يحو فيه السيئات و يرفع فيه الدرجات من تصدق في هذا الشهر بصدقة غفر الله له و من أحسن فيه إلى ما ملك يمينه غفر الله له و من كظم فيه غيظه غفر الله له و من أحسن فيه خلقه غفر الله له و من وصل فيه رحمه غفر الله له ثم قال عليه السلام إن شهركم هذا ليس كالشهور إنه إذا أقبل إليكم أقبل بالبركة و الرحمة و إذا أدبر عنكم أدبر بغفران الذنوب هذا شهر الحسنات فيه مضاعفة و أعمال الخير فيه مقبولة من صلى منكم في هذا الشهر لله تعالى ركعتين يتطوع بهما غفر الله له ثم قال عليه السلام إن الشقي حق الشقي من خرج منه هذا الشهر و لم يغفر ذنوبه فحينئذ يخسر حين يفوز المحسنون بجواز الرب الكريم.»

(2) - صف (61): 10-12؛ «ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذابِ دردناک نجات می‌دهد؟* به خدا و پیامبرش ایمان آورید، و با اموال و جان‌هایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این [ایمان و جهاد] اگر [به منافع فراگیر و همیشگی آن] معرفت و آگاهی داشتید، برای شما [از هر چیزی] بهتر است؛* تا گناهتان را بیامرزد، و شما را در بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است و خانه‌های پاکیزه در بهشت‌های جاویدان، درآورد؛ این است کامیابی بزرگ.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 233

بیا این کار را بکن، به طور قطع او انجام می‌دهد. این مسأله روانی دقیقی است؛ که با عشق و محبت، خیلی از دردها را می‌شود علاج کرد؛ بخل، حسد، آلودگی به گناه.

در مسیر غلط نیز همین طور است؛ که متأسفانه گاهی این تحریک و تصفیه در راه شیطان به کار گرفته می‌شود.

وحدت روح با عشق

میثم تمار يك روستايي ایرانی بود. هیچ کس نیز او را نمی‌شناخت. فردی فقیر بود و چیزی نداشت. غلام و برده يك پیرزن بود. روزی همراه اربابش می‌رفت، وجود مبارك امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از رو به رو می‌آمد. اولین باری بود که علی علیه السلام و میثم همدیگر را می‌دیدند.

به گونه‌ای امیرالمؤمنین علیه السلام جلو آمدند که آن زن متوجه شد که باید بایستد.

ایستادند. حضرت به میثم فرمود: اسم شما چیست؟ میثم به این چهره نگاهی کرد، مجذوب این اقیانوس محبت شد، گفت: میثم. فرمود: نه، این اسم اصلی تو نیست، تو در خانه‌ای که به دنیا آمدی، مادرت نام تو را سالم گذاشته است، مگر این نیست؟

گفت: آری، من بچه بودم، مرا سالم صدا می‌کردند. آن خانم متوجه شد که این غلام عاشق حضرت شده است. لذا گفت: علی جان! من این غلام را آزاد کردم. او عاشق امیرالمؤمنین علیه السلام شد. عشق علی علیه السلام، چه آتشی به جان میثم زد که تمام درون میثم را سوزاند و میثم يك علي كوچك شد. در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام عالم بزرگی شد.

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به مغازه میثم آمد. او خرما فروش بود. حضرت فرمود:

میثم! بیا برویم قدم بزنیم. به قدری با هم صمیمی شدند که روزی میثم دید که امیرالمؤمنین دارد می‌آید و دستش را روی پیشانی خود گذاشته است، عرض کرد:

آقا جان! حال شما چطور است؟ فرمود: سرم خیلی درد می‌کند؟ عرض کرد:

مرگ و فرصت‌ها، ص: 234

آقا جان! چرا؟ فرمود: برای این که دیشب سر تو درد گرفته بود؛ به قدری این دو روح به هم اتصال داشتند که وقتی او سرش درد می‌گیرد، سر علی علیه السلام نیز درد می‌گرفت. «1»

ز راه نسبت حق روح با روح	دردی از آشنا هست مفتوح
میان این دو دل کاین در بود باز	بود در راه دایم قاصد راز
بود هر جا دری از سنگ و از گل	بر آوردن توان الا در دل «2»

این‌ها دیگر به گونه‌ای شده بودند که شاعر می‌گوید:

من کیم لیلی، لیلی کیست من	هر دو یک روحیم اندر دو بدن «3»
---------------------------	--------------------------------

یعنی عشق، ملاک وحدت است.

وحدت روحی پیامبر صلی الله علیه و آله با خدا

به قدری پیغمبر صلی الله علیه و آله عاشق خدا بود که اعلام فرمود:

«من رأی فقد رأی الحق» «4»

هر کس مرا ببیند، خدا را دیده است.

اما خدا نکند که این نعمت عشق را انسان در جاده انحرافی بیاندازد، می رود تا از جهنم سر در می آورد. هر چه دیگران می گویند که نرو، این کار را نکن، خدا، محرم و نامحرم، قانون شرع، حلال و حرام دارد، او می گوید: دنیا و آخرت من فقط این دختر است. طرف مقابل او نیز انسان جلف، پوچ و بی سواد است.

عشق در جهت مثبت، انسان را به خدا می رساند، اما در جهت منفی، وی را تحویل جهنم می دهد. ولی هر کسی که از راه غلط برگردد و توبه کند خدا او را می بخشد، فرقی ندارد. دیگر عمل تو از «حرّ بن یزید ریاحی» که سنگین تر نبود. او هفتاد و چند نفر را که یکی از آنها امام حسین علیه السلام بود به کشتن داد، اما خدا او را

(1) - میثم تمار؛ ابن یحیی ابو سالم ازموالی و غلامان زنی ازبنی اسد بوده و حضرت علی علیه السلام او را خرید و آزاد کرد. سپس نزد حضرت ازاجله اصحاب گردید و با شغل خرما فروشی درکوفه اقامت نمود.

میثم از ایرانیهای مقیم کوفه و مدافعان فدایی ولایت امیرمومنان بوده و سرانجام عبید الله بن زیاد او را ده روز قبل از ورود امام حسین به عراق به شهادت رساند. (لغت نامه دهخدا- / میثم تمار)

الغارات، ثقفی: 796 / 2 - 799؛ بحار الأنوار: 343 / 41 - 345، باب 114؛ «أحمد بن الحسن الميثمي قال كان ميثم التمار مولى علي عليه السلام عبدا لامرأة من بني أسد فاشتراه علي عليه السلام و أعتقه و قال له ما اسمك قال سالم فقال إن رسول الله صلى الله عليه و آله أخبرني أن اسمك الذي سماك به أبوك في العجم ميثم قال صدق الله و رسوله و صدقت هو اسمي قال فارجع إلى اسمك و دع سلما و نحن نكنيك به فكناه أبا سالم قال و قد كان أطلعته علي عليه السلام على علم كثير و أسرار خفية من أسرار الوصية فكان ميثم يحدث ببعض ذلك فيشك فيه قوم من أهل الكوفة و ينسبون عليا عليه السلام في ذلك إلى المخرفة و الإيهام و التدليس حتى قال له يوما بمحضر من خلق كثير من أصحابه و فيهم الشاك و المخلص يا ميثم إنك تؤخذ بعدي و تصلب فإذا كان اليوم الثاني ابتدر منحراك و فمك دما حتى تحضب لحيتك فإذا كان اليوم الثالث طعنت بحربة فيقضى عليك فانتظر ذلك و الموضع الذي تصلب فيه على دار عمرو بن حريث إنك لعاشر عشرة أنت أقصرهم خشبة و أقربهم من المطهرة يعني الأرض و لأرنيك النخلة التي تصلب على جذعها ثم أراه إياها بعد ذلك بيومين فكان ميثم يأتيها فيصلي عندها و يقول بوركنت من نخلة لك خلقت و لي بنت فلم يزل يتعاهدها بعد قتل علي عليه السلام حتى قطعت فكان يرصد جذعها و يتعاهده و يتردد إليه و يبصره و كان يلقي عمرو بن حريث فيقول له إني مجاورك فأحسن جواربي فلا يعلم عمرو ما يريد فيقول له أتريد أن تشتري دار ابن مسعود أم دار ابن حكيم قال و حج في السنة التي قتل فيها فدخل على أم سلمة رضي الله عنها فقالت له من أنت قال عراقي فاستنسبته فذكر لها أنه مولى علي بن أبي طالب

عليه السلام فقالت أنت هيثم قال بل أنا ميثم فقالت سبحان الله و الله لربما سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يوصي بك عليا في جوف الليل فسألها عن الحسين بن علي عليه السلام فقالت هو في حائط له قال أخبرني أنني أحببت السلام عليه و نحن ملتقون عند رب العالمين إن شاء الله و لا أقدر اليوم على لقائه و أريد الرجوع فدعت بطبيب فطبيب لحيته فقال لها أما إنها ستخضب بدم قالت من أنباك هذا قال أنبأني سيدي فبكت أم سلمة و قالت إنه ليس بسيدك وحدك هو سيدي و سيد المسلمين أجمعين ثم ودعته فقدم الكوفة فأخذ و أدخل على عبيد الله بن زياد و قيل له هذا كان من أثر الناس عند أبي تراب قال ويحكم هذا الأعجمي قالوا نعم فقال له عبيد الله أين ربك قال بالمرصاد قال قد بلغني اختصاص أبي تراب لك قال قد كان بعض ذلك فما تريد قال إنه ليقال إنه قد أخبرك بما سيلقاك قال نعم إنه أخبرني أنك تصلبني عاشر عشرة و أنا أقصرهم خشبة و أفرهم من المطهرة قال لأخالفنه قال ويحك كيف تخالفه إنما أخبر عن رسول الله صلى الله عليه و آله و أخبر رسول الله صلى الله عليه و آله عن جرير و أخبر جرير عن الله فكيف تخالف هؤلاء أما و الله لقد عرفت الموضع الذي أصلب فيه أين هو من الكوفة و إني لأول خلق الله ألجم في الإسلام بلجام كما يلجم الخيل فحبسه و حبس معه المختار بن أبي عبيدة الثقفي فقال ميثم للمختار و هما في حبس ابن زياد إنك تفلت و تخرج ثائرا بدم الحسين عليه السلام فتقتل هذا الجبار الذي نحن في سجنه و تطأ بقدمك هذا على جبهته و خديه فلما دعا عبيد الله بن زياد بالمختار ليقتله طلع البريد بكتاب يزيد بن معاوية إلى عبيد الله يأمره بتخليه سبيله و ذلك أن أخته كانت تحت عبد الله بن عمر بن الخطاب فسألت بعلها أن يشفع فيه إلى يزيد فشفع فأمضى شفاعته فكتب بتخليه سبيل المختار على البريد فوافى البريد و قد أخرج ليضرب عنقه فأطلق و أما ميثم فأخرج بعده ليصلب و قال عبيد الله لأمضين حكم أبي تراب فيه فلقية رجل فقال له ما كان أغناك عن هذا يا ميثم فتبسم و قال لها خلقت و لي غذيت فلما رفع على الخشبة اجتمع الناس حوله على، باب عمرو بن حريث فقال عمرو لقد كان يقول إني مجاورك و كان يأمر جاريته كل عشية أن تكس تحت خشبته و ترشه و تجمر بمحمرة تحته فجعل ميثم يحدث بفضائل بني هاشم و مخازي بني أمية و

هو مصلوب على الخشبة فقيل لابن زياد قد فضحك هذا العبد فقال ألجموه فألجم فكان أول خلق الله ألجم في الإسلام فلما كان في اليوم الثاني فاضت منخراره و فمه دما فلما كان في اليوم الثالث طعن بحربة فمات و كان قتل ميثم قبل قدوم الحسين عليه السلام العراق بعشرة أيام.»

(2) - وحشى بافتى.

(3) - مولوى.

(4) - بحار الأنوار: 234 / 58، باب 45، حدیث 1؛ «رسول الله صلى الله عليه و آله قال من رأي في منامه فقد رأي لأن الشيطان لا يتمثل في صورتي و لافي صورة أحد من أوصيائي و لا في صورة أحد من شيعتهم و إن الرؤيا الصادقة جزء من سبعين جزءا من النبوة.»

مرگ و فرصت ها، ص: 235

بخشید.

از فرصت گفتار برای امر به معروف استفاده کنید. محبت خیلی کارهای سخت را برای ما آسان می کند. وقتی که صمیمی شدید و احساس کردید که عشق طرف را تحریک کرده اید، او را وادار به کار پسندیده و معروف کنید. وقتی شما با کسی صمیمی شدید، از فرصت گفتار برای امر به معروف و نهی از منکر و هدایت می توانید استفاده کنید. این سفارش پیغمبر اسلام صلى الله عليه و آله است.

«الا و ان لریکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها»

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مرگ و فرصت ها، ص: 236

پی نوشت ها

17 تربیت خانوادگی

وراثت و تأثیر آن

تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 240

الحمد لله رب العالمین و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

از آیات و روایات استفاده می‌شود که پدر و مادر نسبت به فرزند حق عظیمی را به عهده دارند، چه اختیاری و چه غیر اختیاری. «1» رابطه پدر و مادر با فرزند، رابطه مولد برق با لامپ است. خود لامپ به خودی خود نور و روشنایی ندارد، بلکه نور و انرژی از محل تولید، به لامپ منتقل می‌شود.

قرآن مجید می‌فرماید:

فرزند در ابتدای امر، نطفه‌ای در صلب پدر است بدون این که پدر در این زمینه اختیاری داشته باشد، نیروهای مادی و معنوی خودش را به آن نطفه انتقال می‌دهد. «2» روزی که اسلام این مطلب را به عنوان حقیقتی الهی و طبیعی برای مردم گفت، هیچ مکتب علمی در جهان به این مطلب حتی اشاره نکرده بود. بعد از قرن هجدهم، با تحقیقات، مطالعات و ابزار علمی این معنا در اروپا بیان شد که بحثی علمی در این زمینه حالت محوری پیدا کرد به نام «ژن و ژنتیک» که در هر نطفه‌ای وجود دارد و عامل وراثت است، یعنی مایه‌های مادی وجود پدر و مادر را به فرزندان انتقال داده، واسطه بین فرزند و پدر و مادر است.

(1) - اشاره به آیات:

بلد (90): 3-4؛ «و سوگند به پدر و آنچه زاده است؛* همانا ما انسان را در رنج و زحمت آفریدیم.»

اسراء (17): 23؛ «و پروردگارت فرمان قاطع داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید؛ هرگاه یکی از آنان یا دو نفرشان در کنارت به پیری رسند [چنانچه تو را به ستوه آورند] به آنان اف مگوی و بر آنان [بانگ مزین و] پرخاش مکن، و به آنان سخنی نرم و شایسته [و بزرگوارانه] بگو.»

عنکبوت (29): 8؛ «انسان را درباره پدر و مادرش به نیکی کردن سفارش کرده‌ایم؛ و اگر آن دو نفر تلاش کنند تا بر پایه جهالت و نادانی [و بدون معرفت و دانش که روشنگر حقایق است] چیزی را شریک من قرار دهی، از آنان اطاعت مکن. بازگشت شما فقط به سوی من است، پس شما را به آنچه همواره انجام می‌داده‌اید، آگاه می‌کنم.»

وسائل الشیعة: 505 / 21، باب 106؛ «باب جُمْلَةٍ مِنْ حُقُوقِ الْوَالِدَيْنِ الْوَاجِبَةِ وَ الْمَنْدُوبَةِ فِي حَيَاتِهِمَا وَ بَعْدَ مَوْتِهِمَا.»

بحار الأنوار: 22 / 71، باب 2؛ «برالوالدین و الأولاد و حقوق بعضهم علی بعض و المنع من العقوق.»

مشكاة الأنوار: 158، فصل 4؛ «عشر في حقوق الوالدين و برهما.»

(2) - اشاره به آیات:

مومنون (23): 12- 14؛ «و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] چکیده‌ای از گِل آفریدیم،* سپس آن را نطفه‌ای در قرارگاهی استوار [چون رحم مادر] قرار دادیم.* آن گاه آن نطفه را علقه گردانیدیم، پس آن علقه را به صورت پاره‌گوشتی درآوردیم، پس آن پاره‌گوشت را استخوان‌هایی ساختیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم؛ پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.»

و سوره حج (22): 5 اشاره به مطلب مذکور دارد.

مرگ و فرصت ها، ص: 242

اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله به اهمیت وراثت

وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن دید و بصیرتی که داشتند، در آن زمان به این ژن، در ضمن اتفاق غیر منتظره برای خانواده‌ای اشاره کرده‌اند.

جریان از این قرار بود که جوانی با همسرش، هر دو سفید پوست، زیبا چهره، بعد از ازدواج، بچه دار شدند، ولی بچه آنها رنگ پوستش سیاه بود. البته شوهر می‌دانست که همسرش خوب، باوقار و اهل دین است و نمی‌شد به این زن بدگمان شد که بچه‌ای که به دنیا آورده است، از مرد دیگری باشد.

جوان گفت: با هم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رویم و این مشکل را با ایشان در میان می‌گذاریم که من به همسرم اطمینان دارم، اما بچه به دنیا آمده سیاه است. یا رسول الله! این مسأله واقعاً برای این خانواده سنگین است.

پیامبر صلی الله علیه و آله خیلی طبیعی فرمودند: این طفل از خودتان است «1» و این جمله معروف را آن روز فرمودند: «العرق دسّاس» «2» عرب زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله کلمه دسّاس را می‌فهمیدند که چیست. دسّاس یعنی واسطه انتقال.

کلمه دَسَّاس در لغت این گونه معنا شد: «العرق تنتقل صفات الآباء و الامهات الى الاولاد» «3» چیزی در نطفه بشر است که پیامبر صلی الله علیه و آله اسم آن را عِرْق گذاشت و اروپایی ها ژن نامیدند. بعد حضرت فرمودند: در چند نسل گذشته تو، پدر یا مادری بوده که سیاه چهره بوده و رنگ پوست این بچه به واسطه عرق به بچه تو منتقل شده است. در امر رنگ پوست، شکل و امور مادی، این مسأله حقیقت دارد.

تأکید قرآن به پاکی والدین حضرت مریم علیها السلام

در اوایل سوره آل عمران، پروردگار عالم حکایت حضرت مریم علیها السلام مادر حضرت مسیح علیه السلام را که می خواهد تعریف کند، وی را همراه با پدر ذکر می کند؛

(1) - مستدرک الوسائل: 15/ 196، باب 76، حدیث 17995؛ «عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ بِنْتُ عَمِّي وَ أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ حَتَّى عَدَّ عَشْرَةَ آبَاءٍ وَ هِيَ فُلَانَةُ بِنْتُ فُلَانٍ حَتَّى عَدَّ عَشْرَةَ آبَاءٍ وَ لَيْسَ فِي حَسَبِي وَ لَا فِي حَسَبِهَا حَبَشِيٌّ وَ إِنَّهَا وَضَعَتْ هَذَا الْحَبَشِيَّ فَأَطْرَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ طَوِيلًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ إِنَّ لَكَ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ عِرْقًا وَ لَهَا تِسْعَةٌ وَ تِسْعِينَ عِرْقًا فَإِذَا اسْتَمَلْتَ اضْطَرَبَتِ الْعُرُوقُ وَ سَأَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كُلُّ عِرْقٍ مِنْهَا أَنْ يَذْهَبَ الشَّبَبُ إِلَيْهِ فَمِنْ فَإِنَّهُ وَلَدَكَ وَ لَمْ يَأْتِكَ إِلَّا مِنْ عِرْقٍ مِنْكَ أَوْ عِرْقٍ مِنْهَا قَالَ فَقَامَ الرَّجُلُ وَ أَخَذَ بِيَدِ امْرَأَتِهِ وَ اِزْدَادَ بِهَا وَ بَوْلَدَهَا عَجَبًا.»

(2) - مكارم الأخلاق: 197؛ «الصادق عليه السلام قال: تزوجوا في الحجز الصالح فإن العرق دساس»

نهج الفصاحة: حدیث 564؛ «أنظري أي نصاب تضع ولدك فإن العرق دساس.»

نهج الفصاحة: حدیث 3146؛ «الناس معادن و العرق دساس و أدب السوء كعرق السوء.»

الحججه البيضاء: 3/ 93؛ «وقال صلى الله عليه و آله تخيروا لنطفكم فان العرق دساس.»

علل الشرائع: 1/ 95، باب 85، حدیث 4؛ «أمير المؤمنين عليه السلام قال تعتلج النطفتان في الرحم فأيتهما كانت أكثر جاءت تشبهها فإن كانت نطفة المرأة أكثر جاءت تشبه أخواله و إن كانت نطفة الرجل أكثر جاءت تشبه أعمامه و قال تحول النطفة في الرحم أربعين يوما فمن أراد أن يدعو الله عز و جل ففي تلك الأربعين قبل أن تخلق ثم يبعث الله ملك

الأرحام فيأخذها فيصعد بها إلى الله عز و جل فيقف منه حيث يشاء الله فيقول يا إلهي أذكر أم أنثى فيوحي الله عز و جل ما يشاء و يكتب الملك ثم يقول يا إلهي أشقي أم سعيد فيوحي الله عز و جل من ذلك ما يشاء و يكتب الملك فيقول إلهي كم رزقه و ما أجله ثم يكتب كل شيء يصيبه في الدنيا بين عينيه ثم يرجع به فيرده في الرحم فذلك قول الله عز و جل ما أصاب من مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا.»

(3) - المنجد (ماده دس): «العرق دساس ای ان اخلاق الآباء تتصل الى الابناء»

النهاية في غريب الحديث (ماده دسس): فيه (استجيدوا الخال فإن العرق دساس) أي دخال، لأنه ينزع في خفاء ولطف. دسه يدسه دسا إذا أدخله في الشيء بقهر وقوة.

مرگ و فرصت ها، ص: 243

«وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا» «1»

می توانست اسم پدر حضرت مریم علیها السلام را نبرد، اما ممکن است کسی بگوید:

خدای متعال می گفت: مریم، مادر مسیح و به پسر نسبتش می داد، اما چرا او را به قبل - پدر - نسبت داده، گفت: بنت عمران؟

و همچنین حضرت مریم علیها السلام را به مادر نسبت داده است، در آن آیه ای که مادر حضرت مریم علیها السلام به خدا گفت:

«رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا» «2»

این که حضرت مریم علیها السلام را به پدر و مادرش نسبت می دهد، اهمیت و نقش عظیم وراثت را بیان می کند و حضرت مریم علیها السلام را به تنهایی مورد تحلیل و تجزیه تربیتی قرار نمی دهد، چون پدر و مادر نقش عظیمی در آن دارند.

اتفاقاً یهودی های زمان مریم علیها السلام - از طریق پیغمبران گذشته به این معنا آگاه شده بودند، چون هیچ امتی به اندازه بنی اسرائیل، پیغمبر در میان شان مبعوث به رسالت نشد. خدا برای امت اسلام يك پیامبر فرستاد، شاید حدود نصف انبیا برای آنها مبعوث به رسالت شدند.

آنها از نقش پدر و مادر در تربیت یا بی تربیتی اولاد خبر داشتند. قرآن مجید نیز آگاهی آنها را خبر می دهد. اینها زمانی که آمدند و عیسی علیه السلام را دیدند که تازه به دنیا آمده بود، همه می دانستند که حضرت مریم علیها السلام شوهر نکرده است. شهر نیز کوچک بود و عمران چهره معروفی بود، مادرش نیز زن بسیار والایی بود.

آمدند به حضرت مریم علیها السلام گفتند:

«مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» «3»

ای مریم! پدرت انسان بدی نبود، ما او را می شناسیم. مادرت نیز با کسی رابطه نامشروع نداشته، زن پاکدامنی است، پس این بچه را از کجا آورده‌ای؟ یعنی از تو

(1) - تحريم (66): 12؛ «و [نیز] مریم دختر عمران [را مثل زده است] که دامن خود را پاك نگه داشت و در نتیجه از روح خود در او دمیدم»

(2) - آل عمران (3): 35؛ «پروردگارا! برای تو نذر کردم که آنچه را در شکم خود دارم [برای خدمت خانه تو از ولایت و سرپرستی من] آزاد باشد،»

(3) - مریم (9): 28؛ «ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت بدکاره بود [این طفل را از کجا آورده‌ای؟].»

مرگ و فرصت ها، ص: 244

باور کردنی نیست که با این پدر و مادر، با مردی غریبه ارتباطی داشته و این بچه به دنیا آمده باشد.

خدا به حضرت مریم علیها السلام فرموده بود: قبل از این که یهودی‌ها بیایند تا با تو حرف بزنند، به ایشان بگو: من اجازه ندارم که امروز سؤال کسی را جواب دهم. لذا اصلاً با یهودی‌ها حرف زن و فقط به گهواره اشاره کن، بگو: اگر می‌خواهید بدانید که بچه از کجا آمده است، از خودش بپرسید. به گهواره اشاره کرد؛

«فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» «1»

این‌ها نیز عصبانی شدند، خیال کردند که حضرت مریم علیها السلام آنها را مسخره کرده است، لذا با تعجب و خشم گفتند: عجب داستانی است! خودش دهانش را بسته و حرف نمی‌زند، می‌گوید: با این بچه يك روزه حرف بزنید.

محصول دامن پاک حضرت مریم علیها السلام

ناگهان از درون گهواره صدا بلند شد و جواب داد که:

من عبدالله هستم، عبد زنا نیستم، من از گناه به وجود نیامده‌ام، بلکه به وجود آمده مستقیم الله هستم.

شما فکر بدی کرده‌اید. مگر شما نمی‌دانید که مادر من کیست؟ قرآن می‌گوید:

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا* وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» «2»

به قدری حضرت مریم علیها السلام در پاکدامنی و سلامت نفس بود که نتیجه پاکدامنی او این شد که من با دم الهی خود، حضرت مسیح علیه السلام را در رحم او قرار دادم.

یقین بدانید ای پدران و مادران! که در روز قیامت نسبت به کم‌کاری در تربیت فرزندان؛ آشنا کردن فرزندان با خدا، قرآن و آداب الهی و انسانی، مورد محاکمه قرار

(1) - مریم (19): 29؛ «پس مریم به نوزاد اشاره کرد [که از او بپرسید]. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم؟!»

(2) - مریم (19): 30-31؛ «گفت: بی‌تردید من بنده خدایم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است.* و هر جا که باشم بسیار بابرکت و سودمندم قرار داده.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 245

خواهید گرفت.

اولین حق والدین بر فرزند

حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام بشنوید:

«حق الولد علی الوالد أن یحسّن اسمه» «1»

حق واجب پدر بر فرزند در این چند حرف است؛ اول: زمانی که به دنیا آمد، اسم‌های زشت و اسامی دشمنان خدا را بر فرزندش نگذارد، بلکه نام نیک برای او انتخاب کند.

به قدری انتخاب نام مهم است که پدر و مادر امیرالمؤمنین علیه السلام تا سه روز برای مولود کعبه اسم انتخاب نکردند. گویا منتظر بودند که کسی مافوق آنها برای این مولود اسم انتخاب کند. در حال طواف کعبه، ابوطالب متوجه شد که صفحه ای مقابل روی او افتاد. نفهمید که این صفحه را چه کسی انداخته است، ولی فکر کرد چیزی که در این صفحه نوشته شده است، نکند اسم خدا باشد؟ آن را برداریم که زیر دست و پا نماند.

وقتی برداشت، دید که این نوشته را به او و همسرش نوشته‌اند و با این جمله شروع شده است:

خصّصتما بالولد الزکی

والطاهر المطهر الرضی

ای ابوطالب و فاطمه بنت اسد! من در بین مردم عالم شما را انتخاب کردم که این فرزند پاک و پاکیزه امین را به شما بدهم، اما این که منتظر نام گذاری او هستید، خودم اسم او را انتخاب کرده‌ام. «2» پروردگار سه هزار اسم دارد که هزار اسم او در دعای جوشن کبیر است و هزار اسم نزد انبیا علیهم السلام بوده و هزار اسم دیگر نیز نزد خود پروردگار است که هیچ کس

(2) - بحار الأنوار: 99 / 35، باب 3، حدیث 33؛ «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ مِيلَادِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ آه آه سَأَلْتُ عَجَبًا يَا جَابِرُ عَنْ خَيْرِ مَوْلُودٍ وُلِدَ فِي شِبْهِ الْمَسِيحِ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ عَلِيًّا نُورًا مِنْ نُورِي وَخَلَقَنِي نُورًا مِنْ نُورِهِ وَكَلَانَا مِنْ نُورِهِ نُورًا وَاحِدًا وَخَلَقَنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَالأَرْضَ مَدْحِيَّةً أَوْ طُولًا أَوْ عَرْضًا أَوْ ظِلْمَةً أَوْ ضِيَاءً أَوْ بَحْرًا إِلَى هَوَاءٍ بِخَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَبَّحَ نَفْسَهُ فَسَبَّحْنَاهُ وَقَدَّسَ ذَاتَهُ فَقَدَّسْنَاهُ وَجَدَّ عَظَمَتَهُ فَمَجَّدْنَاهُ فَشَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ لَنَا فَخَلَقَ مِنْ تَسْبِيحِي السَّمَاءَ فَسَمَكَهَا وَالأَرْضَ فَبَطَحَهَا وَالبَحَارَ فَعَمَّقَهَا وَخَلَقَ مِنْ

تَسْبِيحِ عَلِيِّ الْمَلَائِكَةَ الْمُقَرَّبِينَ فَكُلَّمَا سَبَّحَتْ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ مِنْذُ أَوَّلِ يَوْمٍ خَلَقَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ فَهُوَ لِعَلِّيٍّ وَشِيعَتِهِ يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ نَقَلَنَا فَقَدَفَ بِنَا فِي صُلْبِ آدَمَ فَأَمَّا أَنَا فَاسْتَقَرْتُ فِي جَانِبِهِ الْيَمَنِ وَأَمَّا عَلِيٌّ فَاسْتَقَرَّ فِي جَانِبِهِ الْأَيْسَرِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَقَلَنَا مِنْ صُلْبِ آدَمَ فِي الْأَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ فَمَا نَقَلَنِي مِنْ صُلْبٍ إِلَّا نَقَلَ عَلِيًّا مَعِيَ فَلَمْ نَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى أَطْلَعَنَا اللَّهُ تَعَالَى مِنْ ظَهَرِ طَاهِرٍ وَهُوَ ظَهَرُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ثُمَّ نَقَلَنِي عَنْ ظَهَرِ طَاهِرٍ وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَاسْتَوْدَعَنِي خَيْرَ رَحِمٍ وَهِيَ أَمْنَةُ فَلَمَّا أَنْ ظَهَرْتُ ارْتَحَبَتِ الْمَلَائِكَةُ وَصَحَّتْ وَقَالَتْ إِهْنَا وَسَيِّدَنَا مَا بَالُ وَلِيِّكَ عَلِيٍّ لَأَنزَاهُ مَعَ النُّورِ الْأَزْهَرِ يَعْنُونَ بِذَلِكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَاقْرَأُوا أَنِّي أَعْلَمُ بِوَلِيِّي وَاشْفَقُوا عَلَيْهِ مِنْكُمْ فَأُطْلِعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلِيًّا مِنْ ظَهَرِ طَاهِرٍ وَهُوَ خَيْرُ ظَهَرٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ بَعْدَ أَبِي وَاسْتَوْدَعَهُ خَيْرَ رَحِمٍ وَهِيَ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ فَمِنْ قَبْلِ أَنْ صَارَ فِي الرَّحِمِ كَانَ رَجُلٌ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَكَانَ زَاهِدًا عَابِدًا يَقُولُ لَهُ الْمُثَرَّمُ بْنُ رَعِيبٍ الشَّقِيقَانِ وَكَانَ مِنْ أَحَدِ الْعُبَادِ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ تَعَالَى مِائَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ سَنَةً لَمْ يَسْأَلْهُ حَاجَةً حَتَّى إِنَّ

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَسْكَنَ فِي قَلْبِهِ الْحِكْمَةَ وَ أَلْهَمَهُ لِحُسْنِ طَاعَتِهِ لِرَبِّهِ فَسَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُرِيَهُ وَلِيًّا لَهُ فَبَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ، بِأَبِي طَالِبٍ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ الْمُثَرَّمُ قَامَ إِلَيْهِ وَ قَبَّلَ رَأْسَهُ وَ أَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ... قَالَ جَابِرٌ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ فَقَدْ كَانَتْ الْعَرَبُ تَكْتُثُّ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ فَيَدْعُونَ بِهَا عِنْدَ شِدَائِهِمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ هِيَ لَا تَعْلَمُهَا وَ لَا تَعْرِفُ حَقِيقَتَهَا حَتَّى وُلِدَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ وَ تَضَاعَفَتِ النُّجُومُ فَأَبْصَرْتُ قُرَيْشٌ مِنْ ذَلِكَ عَجَبًا فَصَاحَ بَعْضُهُمْ فِي بَعْضٍ وَ قَالُوا إِنَّهُ قَدْ حَدَثَ فِي السَّمَاءِ حَدِيثٌ أَ تَرَوْنَ مِنْ إِشْرَاقِ السَّمَاءِ وَ ضِيَائِهَا وَ تَضَاعُفِ النُّجُومِ بِهَا قَالَ فَخَرَجَ أَبُو طَالِبٍ وَ هُوَ يَتَخَلَّلُ سِكَكَ مَكَّةَ وَ مَوَاقِعَهَا وَ أَسْوَاقَهَا وَ هُوَ يَقُولُ هُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وُلِدَ اللَّيْلُ فِي الْكَعْبَةِ حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى وَ وَلِيُّ اللَّهِ فَبَقِيَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ عَنْ عِلَّةِ مَا يَرَوْنَ مِنْ إِشْرَاقِ السَّمَاءِ فَقَالَ هُمْ أَبْشِرُوا فَقَدْ وُلِدَ هَذِهِ اللَّيْلَةُ وَلِيُّ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ جَلَّ يَحْتَمِ بِهِ جَمِيعُ الْخَيْرِ وَ يَذْهَبُ بِهِ جَمِيعُ الشَّرِّ وَ يَتَخَنَّبُ الشَّرُّكَ وَ الشُّبُهَاتُ وَ لَمْ يَزَلْ يَلْزَمُ هَذِهِ الْأَلْفَاظَ حَتَّى أَصْبَحَ فَدَخَلَ الْكَعْبَةَ وَ هُوَ يَقُولُ هَذِهِ الْأَبْيَاتُ: يَا رَبِّ رَبِّ الْعَسَقِ الدَّجِيِّ وَ الْقَمَرِ الْمُتَبَلِّجِ الْمُضِيِّ بَيْنَ لَنَا مِنْ حُكْمِكَ الْمُقْضِيِّ مَاذَا تَرَى لِي فِي اسْمِ ذَا الصَّبِيِّ قَالَ فَسَمِعَ هَاتِفًا يَقُولُ: خُصِّصْتُمَا

بِالْوَلَدِ الرَّكِيِّ وَ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ الرَّضِيِّ إِنَّ اسْمَهُ مِنْ شَامِخٍ عَلِيٍّ عَلِيٍّ اشْتَقَّ مِنَ الْعَلِيِّ فَلَمَّا سَمِعَ هَذَا خَرَجَ مِنَ الْكَعْبَةِ وَ غَابَ عَنْ قَوْمِهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْكَ السَّلَامُ إِلَى أَيْنَ غَابَ قَالَ مَضَى إِلَى الْمَثَرِ لِيُبَشِّرَهُ بِمَوْلَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ كَانَ الْمَثَرُ قَدْ مَاتَ فِي جَبَلٍ لُكَّامٍ لِأَنَّهُ عَهْدَ إِلَيْهِ إِذَا وُلِدَ هَذَا الْمُؤَلُّودُ أَنْ يَقْصِدَ جَبَلَ لُكَّامٍ فَإِنْ وَجَدَهُ حَيًّا بَشَّرَهُ وَ إِنْ وَجَدَهُ مَيِّتًا أُنْذَرَهُ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 246

نمی‌داند چیست و به کسی اعلام نکرده است. ما خبر نداریم که خداوند این اسم‌ها را چه زمانی برای خود انتخاب کرده است، اما در روایات هست که در این سه هزار اسم، اولین اسمی که برای خود انتخاب کرد، «علی» بود. «1» روی این صفحه نوشته شده بود که شما پدر و مادر، اسم این فرزند را علی بخوانید، چون من این اسم را از اسم خودم گرفته‌ام. این حق - «أَنْ يَحْسُنَ اسْمَهُ» - بر پدران و مادران واجب است. روز قیامت بر فرزندان ایراد می‌گیرند که چرا اسم تو مانند کفار، یهودی‌ها، مسیحی‌ها و زرتشتی‌ها است؟

فرزندان شما نیز می‌گویند:

خدایا! آن زمانی که ما طفل بودیم، اسم ما را این گونه گذاشتند. ما از پدر و مادرمان چند شکایت داریم که یکی از آن‌ها همین است. آن‌ها را بخواهید و برسید که چرا این اسم را برای ما گذاشته‌اند؟ چرا مرا در مدرسه خوبی نگذاشتند؟ چرا مرا با خودشان در جلسات خوب نبردند؟ چرا در خانه راجع به تو برای من حرف نزدند؟ چرا قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به من معرفی نکردند؟ چرا ما را جاهل نگهداشتند؟ نه حرف تو را زدند و نه گذاشتند که ما از تو خبردار شویم.

مسئولیت والدین در تربیت فرزند

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

شش طایفه در قیامت بی محاکمه به جهنم می‌روند؛ یکی از آن شش طایفه، پدران و مادرانی هستند که مایه بی دینی فرزندشان بوده‌اند. «2» بعضی از این پدر و مادرها به من گفته‌اند فرزندمان از خوبی‌ها خیلی بدش می‌آید. این بیجه مریض است و بهترین دکتر او پدر و مادرش هستند که باید مقداری هنر، محبت و نوازش به خرج دهند. خوبی‌ها را برای فرزند خود هزینه کنید تا تعلیم بگیرد و دلش عوض شود؛ «یا مقلب القلوب والابصار» «3» دل قابل عوض شدن است.

(1) - معاني الأخبار: 2، باب معنى الاسم، حديث 2؛ «محمد بن سنان عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال سألته هل كان الله عز و جل عارفا بنفسه قبل أن يخلق الخلق قال عليه السلام نعم قلت يراها و يسمعها قال ما كان محتاجا إلى ذلك لأنه لم يكن يسألها و لا يطلب منها هو نفسه و نفسه هو قدرته نافذة فليس يحتاج أن يسمى نفسه و لكنه اختار لنفسه أسماء لغيره يدعوه بها لأنه إذا لم يدع باسمه لم يعرف فأول ما اختار لنفسه العلي العظيم لأنه أعلى الأشياء كلها فمعناه الله و اسمه العلي العظيم و هو أول أسمائه لأنه على علا كل شيء.»

الكافي: 112/1، باب؛ حدوث الاسماء، حديث 1؛ «أبي عبد الله عليه السلام قال إن الله تبارك و تعالى خلق اسماً بالحروف غير متصوت و باللفظ غير منطوق و بالشخص غير مجسد و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ منفي عنه الأقطار مبعد عنه الحدود محجوب عنه حس كل متوهم مستتر غير مستور فجعله كلمة تامة على أربعة أجزاء معاً ليس منها واحد قبل الآخر فأظهر منها ثلاثة أسماء لفاعلة الخلق إليها و حجب منها واحداً و هو الاسم المكنون المخزون فهذه الأسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله تبارك و تعالى و سحر سبحانه لكل اسم من هذه الأسماء أربعة أركان فذلك اثنا عشر ركناً ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين اسماً فعلاً منسوباً إليها فهو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق البارئ المصور الحي القيوم لاتأخذه سنة و لاتؤم العليم الخبير السميع البصير الحكيم العزيز الجبار المتكبر العلي العظيم المقتدر القادر السلام المؤمن المهيمن الباري المنشي البديع الرفيع الخليل الكريم الزاقي المحيي المميت الباعث الوارث فهذه الأسماء و ما كان من الأسماء الحسنى حتى تيم ثلاث مائة و ستين اسماً فهي نسبة لهذه الأسماء الثلاثة و هذه الأسماء الثلاثة أركان و حجب الاسم الواحد المكنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثة و ذلك قوله تعالى قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أيّاً ما تدعوا فله الأسماء الحسنى.»

(2) - وسائل الشيعة: 175/15، باب 3، حديث 20226؛ «سيد العابدين علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: ... و أما حقّ ولدك فأن تعلم أنه منك و مضاف إليك في عاجل الدنيا بخيره و شره و أنك مستول عمّا وليته من حسن الأدب و الدلالة على ربّه عز و جل و المعونة على طاعته فاعمل في أمره عمل من يعلم أنه مثاب على الإحسان إليه معاقب على الإساءة إليه.»

(3) - بحار الأنوار: 277/2، باب 9، حديث 49.

پیغمبر صلی الله علیه و آله جمله‌ای درباره قلب دارند؛ دل، طبع زیر و رو شدن را دارد، مانند برگ درخت در بیابان که به محض این که نسیم می‌وزد، برگ زیر و رو می‌شود، «1» قلب نیز این گونه است. قلب با سخن، محبت، تعلیم و شرکت در جلسات خوب زیر و رو می‌شود.

مگر اشخاص بد در عالم چگونه خوب شدند؟ با دیدن و شنیدن. مگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با اجبار مردم عصر جاهلیت را به آن مؤمنان واقعی تبدیل کرد؟ پیغمبر زبان نرم به کار بست و آنها نیز گوش دادند و این گونه قلب آنها زیر و رو شد و هدایت شدند. قلب در مقابل زبان‌های هنرمند هدایت، زیر و رو می‌شود.

شما برای خانواده خود نرم و به صورت داستان از خوبی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام تعریف کنید، بعد از چند جلسه به او بگویید: آیا علی علیه السلام را دوست داری؟ فوراً می‌گوید: آری، او انسان بزرگواری است که نمونه ندارد. وقتی که مخزن وجود او را به علی علیه السلام وصل کردی و او محب علی علیه السلام شد، بعد، از اخلاق، حکومت، برخورد، تواضع و علم بی نظیر علی علیه السلام را برای او بیان کن و به او بگو: بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بالاتر از علی علیه السلام در عالم وجود ندارد.

معرفی الگوی مناسب برای تربیت

زمانی که علی علیه السلام حکومت، قدرت، ارتش، خزانه و مملکت در دست او بود، شبی تنها بیرون شهر کوفه می‌رفت، شخصی را دید که کنار مرکب خود نشسته و باز نیز از روی مرکب افتاده است. امام جلو آمد و سلام کرد. پرسید: چرا اینجا نشسته‌ای؟ او که علی علیه السلام را نمی‌شناخت، نگاه کرد، دید مردی است با پیراهن عربی وصله خورده. فکر کرد باربر و یا کارگر است.

گفت: بار این مرکب افتاده است و من نمی‌توانم آن را بلند کنم، نشسته‌ام که ببینم آیا کسی می‌آید که به من کمک کند. امام علیه السلام فرمودند: من تو را کمک می‌کنم. مرد تا

(1) - کنز العمال: 241/1، حدیث 1210؛ «رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا سُمِّيَ الْقَلْبُ مِنْ تَقَلُّبِهِ، إِذَا مَثَلُ الْقَلْبِ مَثَلُ رِيشَةٍ بِالْفَلَاةِ تَعَلَّقَتْ فِي أَصْلِ شَجَرَةٍ تُقَلِّبُهَا الرِّيحُ ظَهَرَ لِبَطْنِ». «

کنز العمال: 243/1، حدیث 1225؛ «رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ أَوَائِي، أَلَا وَهِيَ الْقُلُوبُ، فَأَحْبُّهَا إِلَيَّ اللَّهُ، أَرْقُهَا وَأَصْفَاهَا وَأَصْلَبُهَا؛ أَرْقُهَا لِلْإِحْوَانِ، وَأَصْفَاهَا مِنَ الذُّنُوبِ، وَأَصْلَبُهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ.»

مستدرک الوسائل: 302/5، باب 15، حدیث 5923؛ «عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ يَكُنْ لِأَحَدٍ قَلْبَانِ فَإِنَّ لِي قَلْبَيْنِ قُلُوبٌ يَأْمُرُنِي بِأَنْ أَتَابِعَكَ وَ قُلُوبٌ يَأْمُرُنِي أَنْ لَا أَتَابِعَكَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَعْلَمَكَ شَيْئًا إِنْ أَنْتَ قُلْتَهُ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْكَ قَالَ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ قُلِ اللَّهُمَّ أَنْتَ الرَّبُّ وَأَنْتَ اللَّهُ وَأَنْتَ الرَّحْمَنُ وَأَنْتَ الرَّحِيمُ أَسْتَعِينُكَ عَلَى عُدُوِّي فَأَحْسِنْهُ عَنِّي بِمَا شِئْتَ.»

بحار الأنوار: 33/67 - 39، باب 44، حدیث 1؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ قَلْبٍ إِلَّا وَ لَهُ أَذْنَانِ عَلَى إِحْدَاهُمَا مَلِكٌ مُرْشِدٌ وَ عَلَى الْأُخْرَى شَيْطَانٌ مُفْتَنٌ هَذَا يَأْمُرُهُ وَ هَذَا يَزْجِرُهُ الشَّيْطَانُ بِأَمْرِهِ بِالْمَعَاصِي وَ الْمَلِكُ يَزْجِرُهُ عَنْهَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 248

بلند شد، امیرالمؤمنین علیه السلام با یک دست بار را بلند کرد و روی مرکب گذاشت و فرمود: اکنون به هر کجا می خواهی بروی، برو، دیگر نمی افتد.

بعد همراه شدند. او به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: شما به کجا می خواهی بروی؟

حضرت فرمودند: به کوفه: شما کجا می روید؟ من به یکی از روستاهای اطراف می روم. بر سر دوراهی که رسیدند، آن شخص به طرف روستای خود پیچید، دید امیرالمؤمنین علیه السلام دارد به دنبالش می آید، گفت آقا مگر نگفتید که به کوفه می روم؟

فرمود: آری، اما ادب دین ما اقتضا می کند که با هر کسی دوست شلسم، وقتی خواستیم جدا شویم، چند قدم او را بدرقه کنیم، من نیز دارم تو را بدرقه می کنم.

تعجب کرد که این چه دین خوبی است؟ تازه با ما رفیق شده است، اما چقدر مهربان است.

گفت: رفیق! تو خیلی خوب، گرم و با محبت هستی، می شود آدرس خود را در کوفه به من بدهی که اگر گذرمان به آنجا افتاد، بیاییم و تو راببینیم. فرمود: به مسجد کوفه بیا، من آنجا هستم. گفت: اگر به مسجد آمدم و تو نبودی؟ اسم خود

را به من بگو تا از کسی بپرسم، تو را به من نشان دهد. فرمود: اسم من علی بن ابی طالب علیه السلام است. این شخص مسیحی بود، متوجه شد که این شخص رئیس مملکت است.

مبهوت شد. گفت: علی جان! مرا با دین خودتان آشنا کن و بعد برو، من با این اخلاق تو دیگر نمی‌خواهم مسیحی بمانم. «1» برای خانواده بگو: امیرالمؤمنین علیه السلام کانون محبت بوده است. اگر همرنگ علی علیه السلام شوید بهتر است، یا همرنگ دشمنان او؟ بگو: دلم می‌خواهد خودتان قضاوت کنید که روز قیامت شخص وارد شود، خدا بگوید: هر کس که همرنگ علی علیه السلام است، این طرف بیاید و هر کس همرنگ کفار است، آن طرف برود، شما چه می‌کنید؟

(1) - الکافی: 670 / 2، بَابُ حُسْنِ الصَّحَابَةِ وَ حَقِّ الصَّاحِبِ فِي السَّفَرِ، حدیث 5؛ بحار الأنوار: 53 / 41، باب 104، حدیث 5؛ «جَعْفَرُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ صَاحِبَ رَجُلًا ذِمِّيًّا فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ أَيْنَ تُرِيدُ يَا عَبْدَ اللَّهِ قَالَ أُرِيدُ الْكُوفَةَ فَلَمَّا عَدَلَ الطَّرِيقَ بِالذَّمِّيِّ عَدَلَ مَعَهُ عَلِيٌّ فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ أَلَيْسَ زَعَمْتَ تُرِيدُ الْكُوفَةَ قَالَ بَلَى فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ فَقَدْ تَرَكْتَ الطَّرِيقَ فَقَالَ قَدْ عَلِمْتُ فَقَالَ لَهُ فَلِمَ عَدَلْتَ مَعِي وَ قَدْ عَلِمْتَ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا مِنْ تَمَامِ حُسْنِ الصَّحْبَةِ أَنْ يُسَمِعَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ هُنَيْئَةً إِذَا فَارَقَهُ وَ كَذَلِكَ أَمَرْنَا نَبِيَّنَا فَقَالَ لَهُ هَكَذَا قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ لَأَجْرَمَ أَمَّا تَبِعُهُ مِنْ تَبِعِهِ لِأَفْعَالِهِ الْكَرِيمَةِ وَ أَنَا أَشْهَدُكَ أَنِّي عَلَى دِينِكَ فَارْجِعَ الذَّمِّيُّ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا عَرَفَهُ أَسْلَمَ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 249

اخلاق اسلامی، راه ترویج اسلام

این کار علی علیه السلام است، یعنی اخلاق و رفتار، انتقال دهنده اسلام است. در خانه کاری نکنید که فرزندان ما را ببینند، از اول با این فکر بزرگ شوند که پدر و مادرم چگونه مسلمان و شیعه‌ای هستند؟ اگر اسلام این است که اینها دارند، ما این اسلام را نمی‌خواهیم. اگر این باشد که خیلی خطرناک است و در قیامت ما را آزاد نمی‌کنند و راه نجات نداریم. همین درس را از علی علیه السلام بگیرید که ایشان با منش، رفتار، تواضع و کردارش انتقال دهنده فرهنگ خدا به دیگران است، هر چند که این طرفش، مسیحی باشد.

وقتی آن مسیحی برخورد علی علیه السلام را دید، ایستاد و گفت: مراباید مسلمان و دیندار کنی و با فرهنگ خدا آشتی دهی. همین درس از علی علیه السلام برای ما کافی است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مرگ و فرصت ها، ص: 250

پی نوشت ها

18 اغتنام فرصت

سعادت و شقاوت در گرو فرصت ها تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 257

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

از مقدمه روایتی که حاوی چهل مسأله فوق العاده مهم است، استفاده کردیم که وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مردی که آن مطلب را سؤال کرد و حضرت برای او چهل مسأله فرمودند، می خواستند بفهمانند که شما اگر راه نجات و سعادت می خواهید، باید فرصت هایی که در اختیارتان قرار داده شده است، غنیمت بشمارید.

فرصت را سرمایه الهی بدانید که پروردگار راه تجارت با این سرمایه را، به روی شما باز کرده و با هدایت پروردگار می توانیم در این عمر اندک و محدود، این فهرست ها را به عظیم ترین منافع و منفعت دائمی تبدیل کنیم. روشی که خود انبیا علیهم السلام، ائمه و اولیای الهی داشتند که هرگز فرصتی را به بیهودگی و راه باطل از دست ندادند.

شما از طریق قرآن کریم به زندگی انبیا که مراجعه کنید، می بینید که انبیا علیهم السلام حتی تمام حوادث بسیار تلخ دوران عمر خود را به عنوان فرصتی خدایی نگاه کردند و با غنیمت دانستن آن فرصت ها، در مقام صابران قرار گرفتند.

این معنا را قرآن کریم بیان می کند؛ یا در مقام صالحان قرار گرفتند، یا در زمره مقربان، چون تاریخ نشان می دهد که انسان بی علت و بی مایه به جایی نرسیده

مرگ و فرصت ها، ص: 258

است.

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده اند

تمجید پروردگار از غنیمت شمارندگان فرصت

به قدری برخورد های اولیای خدا با فرصت ها زیبا و پرمفعت بوده است که به خاطر همین برخوردها، پروردگار در قرآن با زیباترین اوصاف از آنها یاد کرده است.

این معنا در قرآن تقریباً در پانصد آیه هست که باید توضیح داده شود. برای نمونه آیه ای از سوره آل عمران را می خوانیم که خداوند در این آیه شریفه به بعضی از انبیا و برخی از دوستان واقعی انبیا که درگیر حوادث تلخ شدند اشاره می کند.

پروردگار عزیز عالم برخورد این ها را بیان می کند که چه برخورد زیبایی بوده است و از طریق همین برخورد زیبا، به نقطه عشق و عاشقی ملکوتی رسیدند. این عکس العمل پروردگار نسبت به این افراد است. آیه می فرماید:

«وَكَايْنٌ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْيُونٌ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا» ¹

یعنی: چه بسیار از انبیای من که دشمن با آنها درگیر جنگ شد.

انبیا اهل جنگ نبودند و علاقه ای به جنگ نداشته و نمی خواستند که جنگ را شروع کنند، اما چه باید می کردند؟ در مقابل افراد متکبر، مغرور و منحرفی قرار گرفته بودند که نمی خواستند زیر بار حق بروند و در جامعه حق زندگی کنند.

اگر به انبیا می گفتند: ما نمی خواهیم به حرف شما گوش بدهیم و فرهنگ شما را نیز دوست نداریم، قرآن مجید می گوید:

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِي» «2»

شما می خواهید در فرهنگ منحرف خود خوش باشید، باشد، ما نیز در فرهنگ

(1) - آل عمران (3): 146؛ «چه بسا پیامبرانی که انبوهی دانشمندان الهی مسلک [و کاملان در دین] به همراه او با دشمنان جنگیدند، پس در برابر آسیب هایی که در راه خدا به آنان رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و [در برابر دشمن] سر تسلیم و فروتنی فرود نیاوردند.»

(2) - کافرون (109): 6؛ «دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم.»

مرگ و فرصت ها، ص: 259

خدایی خودمان خوش هستیم.

امام صادق علیه السلام وارد مسجدالحرام شدند که طواف کنند، چند نفر بی دین با سواد را دیدند. بی دین بی سواد، کاری به کار هیچ چیزی ندارد، مگر این که از بی دین با سواد فریب بخورد و به نفع هوای نفس او وارد معرکه شود. بی دین های با سواد خودشان کناری می نشینند و دیگران، به خصوص نسل جوان را جلو می اندازند. کاری که در تاریخ سابقه دارد. ولی در زندگی انبیا و ائمه علیهم السلام سابقه ندارد که نسلی را شستشوی مغزی بدهند و وادارشان کنند که به نفع و جهت شخصی آنها فریاد بکشند.

اما بی دین با سواد، طراح، طرز، مگار و حيله گر است و با همان حيله گری بخشی از نسل جامعه را می تواند معطل خودش کند. در نهایت آن نسل متوجه می شوند که فریب خورده اند و جز ضرر، هیچ چیز نصیب آنها نشد.

هیچ وقت انبیا کاری به کار اسلحه نداشتند. دشمنان، جنگ را به انبیا تحمیل می کردند. ولی انبیا ایستادگی کردند، چرا؟ برای این که شهادت را زیباترین دروازه می دیدند که از این دروازه خارج می شوند و در آغوش رحمت خدا می روند و قرار می گیرند. خدا عاشق اهل صبر و استقامت است. آنگاه که به خاطر ارزش ها می ایستند و با دشمن معامله نکرده، ضعف نشان نمی دهند. اوج این مسأله را جریان کربلا، خوب نشان می دهد.

خیلی عجیب است. آنچه که در حادثه کربلا خیلی مهم است، مسأله شناخت این هفتاد و دو نفر از حق و ایستادن برای حق است و این که هر نفرشان يك دنیا معرفت بودند.

فرصت طلبی بچه نه ساله در کربلا

نوشته اند که: امام حسین علیه السلام کنار خیمه نشسته بودند. بعد از جنگ عمومی،

مرگ و فرصت ها، ص: 260

صبح عاشورا که حدود پنجاه نفر شهید شدند و جنگ به جنگ يك نفره تبدیل شد.

امام نشسته بودند، دیدند که بچه نه ساله ای که باید در آغوش پدر و مادر باشد، از خیمه بیرون آمده، بند شمشیر را به گردنش بسته اند، چون به اندازه او نبوده که به کمرش ببندند. این بچه با نشاط به طرف میدان به راه افتاد. امام حسین علیه السلام به قمر بنی هاشم فرمودند: این بچه را برگردان. قمر بنی هاشم بچه را در آغوش گرفت، آورد و مقابل ابی عبدالله علیه السلام بر زمین گذاشت.

امام فرمودند: به کجا می روی، گفت: جنگ، فرمودند: برای چه؟ گفت: دفاع از شما، فرمودند: پدرت کیست؟ گفت: صبح کشته شد. حضرت فرمود: داغ پدرت برای خانواده ات کافی است، به خیمه برگرد. گفت: مادرم شمشیر را به گردنم بسته است و گفته: اگر برگردی، من از تو راضی نیستم. امام علیه السلام گریه کردند.

رفت و جنگید. نزدیک به ده نفر را هلاک کرد، اما دشمنان او را گرفتند و سرش را بردند و به کنار خیمه ها پرت کردند. مادرش بیرون خیمه داشت تماشا می کرد.

می گفت: فاطمه جان! ما همین مقدار را داشتیم که برای حسین تو بدهیم. «1» زن وقتی بداند که فرصت را چگونه غنیمت بشمارد، به این مقام می رسد. این مکتب ما است. این مکتب تازه ای نیست.

البته فرهنگ زمان مشرکین و انبیا چگونه است؟ قرآن می گوید:

«قَاتِلْ مَعَهُ رِثْيُونٌ كَثِيرٌ»

وارد شدند که انبیا را بکشند:

«وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ» «2»

پیامبران را به ناحق کشتند و سر بریدند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

با اژه دو سر، آنها را به دو نیم کردند، یا زنده زنده در آتش سوزاندند. کسانی را که

(1) - بحار الأنوار: 16/45؛ بقیه باب 37؛ ذیل حدیث 2؛ «ثم برز من بعده وهب بن عبد الله بن حباب الكلبي و قد كانت معه أمه يومئذ فقالت قم يا بني فانصر ابن بنت رسول الله فقال أفعلم يا أماه و لا أقصر فبرز و هو يقول: إن تنكروني فأنا ابن الكلب سوف تروني و ترون ضربي و حملي و صولتي في الحرب أدرك تأري بعد ثار صحي و أدفع الكرب أمام الكرب ليس جهادي في الوغى باللعب ثم حمل فلم يزل يقاتل حتى قتل منهم جماعة فرجع إلى أمه و امرأته فوقف عليهما فقال يا أماه أرضيت فقالت ما رضيت أو تقتل بين يدي الحسين فقالت امرأته بالله لا تفجعني في نفسك فقالت أمه يا بني لا تقبل قولها و ارجع فقاتل بين يدي ابن رسول الله فيكون غدا في القيامة شفيعا لك بين يدي الله فرجع قائلاً: إني زعيم لك أم وهب بالطنع فيهم تارة و الضرب ضرب غلام مؤمن بالرب حتى يذيق القوم مر الحرب إني امرؤ ذو مرة و عصب و لست بالخوار عند النكب حسبي إلهي من عليم حسبي فلم يزل يقاتل حتى قتل تسعة عشر فارساً و اثني عشر راجلاً ثم قطعت يده فأخذت امرأته عموداً و أقبلت نحوه و هي تقول فداك أبي و أمي قاتل دون الطيبين حرم رسول الله فأقبل كي يردها إلى النساء فأخذت بجانب ثوبه و قالت لن أعود أو أموت معك فقال الحسين جزيتم من أهل بيتي خيراً ارجعي إلى النساء رحمك الله فانصرف و جعل يقاتل حتى قتل رضوان الله عليه قال فذهبت امرأته تمسح الدم عن وجهه فبصر بها شمر فأمر غلاماً له فضرها بعمود كان معه فشدحها و قتلها و هي أول امرأة قتلت في عسكر الحسين. و رأيت، حديثاً أن وهب هذا كان نصرانياً فأسلم هو و أمه على يدي الحسين فقتل في المبارزة أربعة و عشرين راجلاً و اثني عشر فارساً ثم أخذ أسيراً فأتي به عمر بن سعد فقال ما أشد صولتك ثم أمر فضربت عنقه و رمي برأسه إلى عسكر الحسين عليه السلام فأخذت أمه الرأس فقبلته ثم رمت بالرأس إلى عسكر ابن سعد فأصابته به رجلاً فقتلته ثم شددت بعمود الفسطاط فقتلت رجلين فقال لها الحسين ارجعي يا أم وهب أنت و ابنك مع رسول الله فإن الجهاد مرفوع عن النساء فرجعت و هي تقول إلهي لا تقطع رجائي فقال لها الحسين عليه السلام لا يقطع الله رجاءك يا أم وهب.»

(2) - بقره (2): 61؛ «و پیامبران را به ناحق می کشتند؛ این [کفرورزی و کشتن پیامبران] به علت آن بود که [از فرمان من] سرپیچی نمودند و پیوسته [از حدود حق] تجاوز می کردند.»

به مردم می گفتند: دستتان را به دست ما بدهید تا شما را به بهشت ببریم و درب جهنم را به روی شما ببندیم. آنها حرف دیگری نداشتند. «1»

زنان مافوق فرشتگان مقرب

در حق این گونه زنها که مردآفرین روزگار هستند. یا فرشته مقرب عرش که به لباس زن است و در کره زمین زندگی می کند؟ اینها فوق جبرئیل هستند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: این زنها فوق ملك مقرب هستند؛ «افضل من ملك مقرب» «2» مادر ایستاده بود که سر بریده بچه را جلوی او انداختند. سر بریده بچه نه ساله خود را از روی خاکها برداشت و بوسید و به سمت لشگر یزید پرت کرد، گفت: چیزی که در راه خدا داده ام پس نمی گیرم.

چقدر زیبا فرصت ها را غنیمت دانسته اند که اکنون بعد از این همه سال بنشینیم و راجع به این مادر و بچه و اغتنام فرصت آنها حرف بزنیم که در طول زندگی انسانها بی نظیر بوده است.

نبیند به خود آسمان و زمین

دگر تا جهان هست بزمی چنین

فرصت ها را غنیمت بدانید، یعنی فرصت ها سرمایه ای است که با آن تجارت کنید و برنده دنیا و آخرت شوید.

اغتنام فرصت در کنار بستر امیرالمؤمنین علیه السلام

روز بیستم ماه رمضان، يك روز بعد از ضربت خوردن امیرالمؤمنین علیه السلام، مردم به کوفه هجوم آوردند که حضرت را زیارت کنند. امام با زهری که از طریق شمشیر به بدنشان اثر کرده بود و حضرت با خونریزی و شکافته شدن فرق سر، دیگر نه حال

(1) - بحار الأنوار: 95/97، باب 2، حدیث 5؛ «أَيُّ عَبْدٍ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ يَخْكِي قَوْلَ الْيَهُودِ إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ الْآيَةِ فَقَالَ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ إِنَّمَا نَزَلَ هَذَا فِي قَوْمٍ يَهُودَ وَ كَانُوا عَلَى عَهْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمْ يَقْتُلُوا الْأَنْبِيَاءَ بِأَيْدِيهِمْ وَ لَكَانُوا فِي زَمَانِهِمْ وَ إِنَّمَا قَتَلُوا أَوْلِيَهُمُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ فَنَزَّلُوا بِهِمْ أَوْلِيكَ الْقَتْلَةَ فَجَعَلَهُمُ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ أَضَافَ إِلَيْهِمْ فَعَلَ أَوْلِيَهُمْ بِمَا تَبِعُوهُمْ وَ تَوَلَّوْهُمْ.»

بحار الأنوار: 210/18، باب 1، ذیل حدیث 38؛ «خَبَاباً يَقُولُ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَهُ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ وَ قَدْ لَقِينَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ شِدَّةً شَدِيدَةً فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا تَدْعُو اللَّهَ لَنَا فَقَعَدَ وَ هُوَ مُحَمَّرٌ وَجْهُهُ فَقَالَ إِنْ كَانَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ لَيُمَشِّطُ أَحَدُهُمْ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ عَظْمِهِ مِنْ حَجمٍ أَوْ عَصَبٍ مَا يَصْرِفُهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَ يُوضِعُ الْمُنْشَارَ عَلَى مَفْرَقِ رَأْسِهِ فَيَشَقُّ بِأَنْتَيْنِ مَا يَصْرِفُهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَ لَيَتِمَّنَّ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّكْبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ لَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الذُّبُّ عَلَى عَنَمِهِ.»

بحار الأنوار: 445/14 - 447، باب 29 (قصه جرجیس علیه السلام)، حدیث 1؛ جنایات کفار درباره پیغمبران در این حدیث به طور مفصل آمده است.

(2) - صحیفه الرضا علیه السلام: 46، حدیث 26؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ مُلْكٍ مُقَرَّبٍ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعْلَى عِنْدَ اللَّهِ مِنْ مُلْكٍ مُقَرَّبٍ وَ لَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ تَائِبٍ مُؤْمِنٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ.»

حیة الإمام الرضا علیه السلام: 253/1 - 254، حدیث 77؛ «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مثل المؤمن عند الله كممثل ملك مقرب، وإن المؤمن عند الله أفضل من ملك مقرب، وليس شيء أحب إلى الله من مؤمن تائب، أو مؤمنة تائبة. إن المؤمن من له الكرامة، والمنزلة الرفيعة ما ليست لاحد من خلقه فقد يسمى المؤمن بمثله فيكون أسمى من الملائكة، وأقرب إلى الله تعالى منهم.»

مرگ و فرصت ها، ص: 262

حرف زدن و نه حال نشستن داشتند.

امام مجتبی علیه السلام کنار در آمد و فرمود:

پدرم طاقت ملاقات ندارند، بروید. همه رفتند و فقط يك نفر به نام «صعصعة بن صوحان» **1** ماند، ولی در را بسته بودند.

امام مجتبی کنار بستر پدر آمدند. امیرالمؤمنین علیه السلام چشم باز کردند، پرسیدند:

حسن جان! چرا صدای گریه می آید؟ امام مجتبی علیه السلام فرمود: مردم آمده بودند که شما را ببینند، من آنها را برگرداندم، اما صعصعة بن صوحان پشت در مانده است.

صورتش را روی دیوار گذاشته، گریه می کند. به او گفتم: برو، می گوید: من طاقت ندارم بروم، من باید محبوبم را ببینم.

یعنی صعصعة اصرار دارد که این فرصت را غنیمت بداند. دیدن علی علیه السلام بالاترین و زیباترین فرصت است. زیارت علی علیه السلام، زیارت خدا است. فرمود: حسن جان! در را باز کن تا بیاید.

امام مجتبی علیه السلام در را باز کردند، صعصعة به کنار بستر امام آمد، صورتش را روی بستر علی علیه السلام گذاشت. بعد از چند لحظه که علی علیه السلام به هوش آمدند و چشم باز کردند، فوراً گفت: مولای من «عظنی» مرا موعظه کن!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: باشد. پس گوش بده. صعصعة! روز گذشته رئیس کشور شما بودم، اما آن رئیس امروز گرفتار رختخواب است. تمام حکومت و کشور از دستش بیرون رفته است و فردا اسیر قبر است تا قیامت. این نصیحت من است.

امیرالمؤمنین علیه السلام زیبا نصیحت کردند، صعصعة نیز زیبا فرصت را غنیمت دانست. «2»

اغتنام فرصت سید مرتضی هنگام مرگ

یکی از علمای بسیار بزرگ شیعه، به نام سید مرتضی «3» در حال احتضار بود. می دانید آدمی که در حال احتضار است وضع خانه و خانواده در چه حال است. در

(1) - صعصعة بن صوحان (م 56. ه. ق) از بزرگان قبیله عبد قیس ازاجله اصحاب امیر المومنین علی علیه السلام وخطیبی بلیغ و عاقل درکوفه بود. امام صادق درباره او فرمود: باامیرالمومنین کسی نبود که حقش را بشناسد جز صعصعه و یارانش امیر المومنین علیه السلام اورا خطیب شحش گفت و به مهارت درخطب و فصاحت در لسان ثنا فرمود و به قلت

مئونه و کثرت معونه بستود. شعبی گوید از او خطبه می آموختم. او با حضرت در جنگ صفین و جمل حاضر گردید. سرانجام عثمان صعصعه را به شام تبعید نمود و در زمان خلافت معاویه در شام درگذشت.

(معارف و معاریف: 680/6 - 682؛ سفینه البحار: 106/5 - 111)

(2) - الکافی: 1/299، حدیث 6؛ «إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِيِّ رَفَعَهُ قَالَ لَمَّا ضُرِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَفَّ بِهِ الْعَوَاذُ وَقِيلَ لَهُ... إِنَّ أَبْقَى فَأَنَا وَلِيُّ دِمِي وَ إِنَّ أَفْنَ فَالْفَنَاءُ مِعَادِي وَ إِنَّ أَغْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَ لَكُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَعْفَرَ اللَّهُ لَكُمْ فِيهَا حَسَنَةً عَلَى كُلِّ ذِي عَقْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةٌ أَوْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى شَفْوَةٍ جَعَلَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مَنْ لَا يَقْصُرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ رَغْبَةً أَوْ تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَقِمَةً فَإِنَّمَا نَحْنُ لَهُ وَ بِهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا بُنَيَّ ضَرْبُهُ مَكَانَ ضَرْبِهِ وَ لَا تَأْتُمْ.»

بحار الأنوار: 42/234، باب 127؛ «أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ: أَنَّ صَعَصَعَةَ بْنَ صُوحَانَ اسْتَأْذَنَ عَلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ أَتَاهُ عَائِدًا لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ فَلَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ إِذْنٌ فَقَالَ صَعَصَعَةُ لِلْإِذْنِ قُلْ لَهُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَيًّا وَ مَيِّتًا فَلَقَدْ كَانَ اللَّهُ فِي صَدْرِكَ عَظِيمًا وَ لَقَدْ كُنْتَ بِذَاتِ اللَّهِ عَظِيمًا فَأَبْلَغَهُ الْإِذْنَ إِلَيْهِ فَقَالَ قُلْ لَهُ وَ أَنْتَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَلَقَدْ كُنْتَ خَفِيفَ الْمَثْوُونَةِ كَثِيرَ الْمَعُونَةِ...»

الأنوار النعمانية، نعمة الله جزائری: 1/27؛ اللمة البيضاء، تبریزی انصاری: 220-221؛ «صعصعة بن صوحان، أنه دخل على أمير المؤمنين لما ضرب فقال: يا أمير المؤمنين أنت أفضل أم آدم أبو البشر؟ قال على عليه السلام: تزكية المرء نفسه قبيح، قال الله تعالى لآدم: (يا آدم أسكن أنت وزوجك الجنة...) وإن أكثر الأشياء أباحنيها الله تعالى وتركها وما قاربتها. ثم قال: أنت أفضل أم نوح؟ فقال علي عليه السلام: إن نوحا دعا على قومه وأنا ما دعوت على ظلمي حقي، وابن نوح كان كافرا وابنائي سيدا شباب أهل الجنة. قال: أنت أفضل أم موسى؟ قال: إن الله تعالى أرسل موسى إلى فرعون فقال: (إني أخاف أن يكذبون) حتى قال الله تعالى: (لا تخف إني لا يخاف لدي المرسلون) وقال: (رب إني قتلت منهم نفسا فأخاف أن يقتلون) وأنا ما خفت حين أرسلني رسول الله (صلى الله عليه و آله) بتبليغ سورة براءة أن أقرأها على قريش في الموسم، مع اني كنت قتلت كثيرا من صناديدهم، فذهبت بها إليهم وقرأتها عليهم وما خفتهم. قال: أنت أفضل أم عيسى بن مريم؟ فقال: عيسى كانت أمه في بيت المقدس، فلما جاء وقت ولادتها سمعت قائلا يقول: اخرجي، هذا بيت العبادة لا بيت الولادة، وأنا أمي فاطمة بنت أسد لما قرب وضع حملها كانت في الحرم، فانشق حائط الكعبة وسمعت قائلا يقول لها: ادخلي، فدخلت في وسط البيت وأنا ولدت به، وليس لأحد هذه الفضيلة لا قبلي ولا بعدي.»

(3) - سيد مرتضى؛ ابوالقاسم على بن حسين فقيه و متكلم و اديب نامدار اماميه مشهور به شريف رضى؛ ذو المجددين؛ علم الهدى؛ (متولد 355 هـ. ق) از خانواده اهل فضل و کمال و سياسى در قرون چهارم و پنجم هجرى و صاحب آثار

ماندگار در تاریخ و فرهنگ امامیه است. پدرش شریف ابواحمد موسوی نقیب طالبیان بغداد از نوادگان امام موسی کاظم بود. مادر وی فاطمه دختر حسن اطروش والی دیلم و طبرستان که نسب او به امام سجاد علیه السلام می‌رسد. سید مرتضی در حوزه‌های متعدد علوم و فنون عقلی و نقلی آثار متعددی نگاشته است. از آنها الانتصار؛ الناصریات؛ الذریعه الی اصول الشریعه؛ الغرر الدرر، الامالی؛ الشهاب فی الشیب والشباب (اشعار) ... وی پس از عمری پربار از کارهای بزرگ و تلاشهای پیوسته علمی و اجتماعی در 25 ربیع الاول 436 هـ. ق درگذشت.

دایره المعارف تشیع: 9/ 463.

مرگ و فرصت ها، ص: 263

زدند، رفتند در را باز کردند، دیدند فیلسوف بزرگ و معروف، ابوریحان بیرونی «1» است.

سلام کردند و گفتند آفا در حال احتضار است. فرمود: آمدم تا ملاقاتش کنم.

ابوریحان آمد و کنار رختخواب سید نشست. سید دیگر نفس‌هایش به شماره افتاده بود. دیدند که چشمش را باز کرد تا ببیند چه کسی برای عیادت آمده است؟ دید ابوریحان بیرونی است.

مسأله بسیار مهمی را از ابوریحان پرسید. گفت: این مسأله جوابش چیست؟

گویا دیگر مردنی در کار نیست و کلاس درس و مدرسه و معلم و علم است.

ابوریحان گفت: من جواب این مسأله فلسفی را به جنابعالی بدهم، چه فایده‌ای دارد. تو که داری می‌میری.

گفت: ای ابوریحان! وقت خیلی کم است و من دیگر جانم دارد بالا می‌آید، تا نمردم جوابش را بگو. من جاهل به این مسأله بمیرم بهتر است، یا عالم؟ اصلاً زیباتر از این می‌شود فرصت را غنیمت شمرد؟

وقت خود را حرام نکنید، شما نمی‌دانید که با این گوهر جوانی، به کجاها می‌توانید برسید. شما با این فرصت‌ها که خدا در اختیارتان قرار داده است، می‌توانید چهره معروف جهانی شوید.

آن پروفیسور ایرانی، اولین دانشمند و استادی که قلب مصنوعی ساخت که مانند قلب طبیعی کار می‌کند، اهل یکی از روستاهای خرم آباد لرستان و بچه چوپان است. اما عشق به تحصیل از او مخترع قلب مصنوعی می‌سازد. خبرنگار پرسید:

شما با این مقام علمی، آیا با دین میانه‌ای دارید؟ گفت: من در شبانه روز، قرآن خواندم ترك نمی‌شود و هر چه دارم از خدا دارم. خدا مرا كمك کرده است.

فرصت‌ها را غنیمت بدانید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - ابوریحان محمد بن احمد ریاضی دان و فیلسوف ایرانی متولد بیرون خوارزم (362- 973 ه. ق) است. وی اوایل عمر خود را در خوارزم و خوارزم شاهیان گذراند و سپس چند سال در گرگان در دربار قابوس بن وشمگیر به سر برد. و کتاب الآثار الباقیه را به نام پادشاه تألیف کرد. از آثار مهم دیگر او تحقیق ما للهند و التفهیم است.

فرهنگ فارسی معین (اعلام): 309 /5.

مرگ و فرصت‌ها، ص: 264

پی نوشت‌ها

19 توجه به فرصت‌ها

نعمت فرصت و غنیمت دانستن آن

تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت‌ها، ص: 271

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

به مناسبت پاسخی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن سؤال کننده دادند، وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله چهل مسأله را مطرح کردند. کلام به غنیمت دانستن فرصت رسید.

این مطلب را هم از مقدمه این پاسخ و پرسش استفاده کردیم. هنوز به اولین مسأله از چهل مسأله پرداخته نشده است.

در پی بحث غنیمت دانستن فرصت، کلمه فرصت با غنیمت، هر دو در روایت هست؛ روایتی از امام علی صلی الله علیه و آله است که:

«الفرصة غنم» «1»

فرصت، غنیمت است (که نباید از دست برود).

فرصت چیست؟ مجموعه مایه هایی است که خداوند متعال از باب محبتش به صورت زمان، مال، عمر، نعمت های گوناگون، رفیق، همسر و اولاد خوب، در اختیار ما می گذارد. کلمه غنیمت، یعنی بهره بردن. حرف رسول خدا صلی الله علیه و آله این است که این فرصت هایی که در اختیار ما است، معطل نگذاریم و متوقف نکنیم. از همه جهت شما را راهنمایی کرده اند که از هر فرصتی چگونه بهره ببرید. به تعبیر قرآن مجید، اگر از فرصت ها بهره ببرید، شما خود را وارد تجارتی کرده اید که یکی از

(1) - مستدرک الوسائل: 141/12، باب 90، حدیث 13731.

مرگ و فرصت ها، ص: 272

سودهای آن، رهایی از عذاب دردناک قیامت است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تَزْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * يَعْرِضُ لَكُمْ دُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِينٌ طَيِّبَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «1»

این نتیجه غنیمت دانستن فرصت ها است. چند مورد از این فرصت ها را بیان کنیم که این دو آیه فوق بیشتر روشن شود.

از عطاری تا چهره های جهانی

در قرن هفتم- / هشتم، در منطقه شهر ری، روستایی به نام «خُص» بوده، که جمعیت آن نیز زیاد بوده است. مرد بزرگواری که عمرش از چهل سال گذشته بود، در این روستا مغازه عطاری داشت و اصلاً سواد نداشت.

عالمی برای خرید نزد او آمد و گفت: من این چند قلم جنس را می‌خواهم. گفت:

الان برای شما مهیا می‌کنم. در این گیر و دار، شخصی دیگر رسید و او نیز چند قلم جنس خواست و چشمش به این عالم افتاد، سؤالی کرد. خود همین کار، غنیمت دانستن فرصت است که در کنار عالم ربانی و واجد شرایط، مقداری از جهل خود را کم کند.

چه بسا که آن عالم در گفتگو، راهنمایی به انسان کند که آن راهنمایی به صورت شعله سرکبریت باشد که به انبار بنزین باطن کسی شعله بزند و باطن را شعله ور کند و با شعله ور شدن باطن، انسان به عالی‌ترین مقامات علمی و تربیتی برسد.

این عطار، محو بحث این دو نفر شد. دید که عالم جواب داد، بعد او سؤال دیگری کرد و نیم ساعتی این‌ها در بحث علمی بودند، عطار نیز خیلی از حرف‌ها را

(1) - صف (61): 10- 12؛ «ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک نجات می‌دهد؟* به خدا و پیامبرش ایمان آورید، و با اموال و جان‌هایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این [ایمان و جهاد] اگر [به منافع فراگیر و همیشگی آن] معرفت و آگاهی داشتید، برای شما [از هر چیزی] بهتر است؛* تا گناهتان را بیاورزد، و شما را در بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است و خانه‌های پاکیزه در بهشت‌های جاویدان، درآورد؛ این است کامیابی بزرگ.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 273

نمی‌فهمید، اما آنچه را که می‌فهمید، لذت می‌برد، چون بیماری جهل در این ناحیه در او معالجه می‌شد.

جنس مورد نظر این عالم و آن آقا را داد و آنها رفتند. خودش نیز در مغازه را بست و نزد یکی از قوم و خویش‌هایش رفت، گفت: من این مغازه را با کل اجناسش به تو واگذار می‌کنم، تو خرج بخور و نمیری به ما بده، مابقی برای خودت. گفت: مگر می‌خواهی چه کنی؟ می‌خواهم درس بخوانم. گفت: تو؟ گفت آری، گفت: عمر تو از چهل سال گذشته و

موهای سر و صورتت دارد سفید می‌شود، تو چهل سال عطار بودی، درس را چه می‌فهمی که چیست؟ گفت: کلید را بگیر، ما رفتیم.

بیست سال گذشت و شصت ساله شد. بعد از این بیست سال، به جایی رسید که حوزه‌های علمیه دمشق، بغداد، ایران و حوزه‌های شیعه تحت تأثیر دانش و معرفت او قرار گرفتند. بهترین کتابهای علمی را تألیف کرد.

وجود مبارك «سدید الدین محمود بن علی بن حسن حُصّی رازی» ¹ یکی از مراجع و فقهای بزرگ شیعه است.

او به خود گفت: چهل سال به در مغازه عطاری آمدم، کار معیشتی داشتیم، حالا بقیه فرصت عمر را برای آموختن علم غنیمت بدانیم. چه کسی می‌گوید نمی‌شود؟ آن کسی که می‌گوید دیر شده، اشتباه می‌گوید. رفت و ثابت کرد که می‌شود، فرصت‌های در اختیار را غنیمت دانست و به عالی‌ترین مقام علمی و تألیفی رسید. این نمونه‌ای از موارد غنیمت دانستن فرصت بود.

مولوی در تحولی جهانی

جلال الدین مولوی رومی ² مدرّس بود، تعداد زیادی نیز او را نمی‌شناختند. می‌آمد و در گوشه مسجد درس می‌داد. نه اهل حال بود، نه شعر، نه عرفان، نه ذکر، بلکه روحانی معمولی بود که بیاید درسی بدهد و برود. اما این روحانی معمولی در

(1) - الفهرست، رازی: 107؛ ش 389؛ «الشیخ الإمام سدید الدین محمود بن علی بن الحسن الحمصی الرازی علامة زمانه فی الأصولین و رع ثقة له تصانیف منها التعليق الکبیر التعليق الصغیر المنقذ من التقليد و المرشد إلى التوحید المسمی بالتعليق العراقي المصادر فی أصول الفقه التبيين و التنقيح فی التحسين و التقبیح بداية الهداية نقض الموجر للنجیب ابن المکارم حضرت مجلس درسه سنین و سمعت أكثر هذه الكتب بقراءة من قرأ علیه.»

وی از دانشمندان و متکلم شیعی نیمه دوم قرن ششم و هفتم بوده است. شیخ منتجب الدین ابن بابویه در ذیل تاریخ ری نوشته است: حمصی صد سال زندگی کرد و بعد از سنه 600 درگذشت.

(2) - شرح حال جلال الدین مولوی رومی در کتاب آثار مثبت عمل جلسه دوم آمده است.

مرگ و فرصت ها، ص: 274

برخورد با شمس تبریزی «1»، شمس حرفی به او می‌زند که آن حرف، آتش سر کبریت بوده که به انبار بنزین باطن جلال الدین می‌خورد و او به چهره مشهور جهانی و به وجود آورنده دو دیوان مثنوی و شمس تبدیل می‌شود که هنوز در دیوان‌های اشعار جهان، در عرفان، حکمت و تمثیل حرف اول را می‌زند.

این فرصت است که شخص با برخورد به اهل حال، عالم و یا حتی به نوشته‌ای هر چند روی دیوار باشد:

مرد باید که گیرد اندر گوش وز نبشتست پند بر دیوار «2»

که درون انسان را آتش بزند و او را روشن کند و شخص آن را غنیمت می‌شمارد و هدایت می‌شود. دیگر کاری ندارد، روحانی معمولی، جلال الدین مولوی می‌شود. یتیم شاگرد خمیرگیر نانوا، حافظ می‌شود.

این عطار که از چهل سال نیز عمرش گذشته بود و وارد مرز پیری می‌شد، چون اوج توان بدن تا چهل سالگی است. از چهل سالگی از قلّه سرازیر می‌شود و به پایین می‌آید، بدن شروع به کهنه شدن می‌کند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: از پنجاه سالگی به بعد - من به زبان امروز روایت را ترجمه می‌کنم - بدن مرتب چراغ می‌دهد که مواظب باش! اینجا را خوب می‌کنی، جای دیگری درد می‌گیرد تا بنیان بدن خراب شود، در آن حال دیگر فرصتی نیست که آن را بشود غنیمت دانست. «3» تا جوان هستی و دیر نشده، باید فرصت را غنیمت دانست. خیال نکنید که اکنون چهره غیر مشهوری هستی و غیر از خانواده و چند نفری از بچه‌های کوچه و شهر هیچ کس تو را نمی‌شناسد، همین منوال خواهد ماند؛ زیرا تو می‌توانی تا چند سال دیگر چهره مشهور جهانی شوی، ولی باید فرصت‌های خدادادی را غنیمت بدانی.

(1) - شمس تبریزی؛ محمد بن علی بن داد ملقب به شمس الدین عارف معروف (582-645 ه. ق) از خاندان تبریزی ابتدا مرید شیخ ابوبکر زبیل باف تبریزی شد. و به گفته خود جمله ولایت‌ها را یافته و لیکن در طلب اکمل؛ سفری به اقطار مختلف به سیاحت پرداخت و به خدمت چند تن از ابدال و اقطاب رسید. بعضی او را از تربیت یافتگان بابا کمال خجندی نوشته‌اند. شمس در سال 642 ه. ق به قونیه رسید و مولوی مجذوب او گردید و حوادثی در مرادده آنان اتفاق

افتاد و سرانجام شمس به دمشق سفرکرد ولی اثری از او پیدا نشد. سال غیبتش را 645 هـ. ق دانسته‌اند. از آثار او کتابی بنام مقالات (مجموعه آنچه که شمس در مجالس بیان کرده و سوال و جواب‌هایی که میان او و مولانا یا مریدان و منکران ایراد شده است)؛ ده فصل از معارف و لطایف که در کتاب مناقب العارفین نقل شده است. و هر دو اثر را مریدان او تدوین کرده‌اند.

فرهنگ فارسی معین (اعلام): 911/5.

(2) - سعدی.

(3) - بحار الأنوار: 388/70، باب 141، حدیث 4؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ عُمِّرَ أَرْبَعِينَ سَنَةً سَلِمَ مِنَ الْأَدْوَاءِ الثَّلَاثَةِ مِنَ الْجُنُونِ وَ الْجَدَامِ وَ الْبَرَصِ وَ مَنْ عُمِّرَ خَمْسِينَ سَنَةً رَزَقَهُ اللَّهُ الْإِنَابَةَ إِلَيْهِ وَ مَنْ عُمِّرَ سِتِينَ سَنَةً هَوَّنَ اللَّهُ حِسَابَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ عُمِّرَ سَبْعِينَ سَنَةً كُتِبَتْ حَسَنَاتُهُ وَ لَمْ تُكْتَبْ سَيِّئَاتُهُ وَ مَنْ عُمِّرَ ثَمَانِينَ سَنَةً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ مَشَى عَلَى الْأَرْضِ مَغْفُوراً لَهُ وَ شُفِّعَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ.»

بحار الأنوار: 389/70، باب 141، حدیث 6؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا بَلَغَ الْعَبْدُ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَقَدْ بَلَغَ أَشَدَّهُ وَ إِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَقَدْ بَلَغَ مُنْتَهَاهُ فَإِذَا طَعَنَ فِي إِحْدَى وَ أَرْبَعِينَ فَهُوَ فِي النُّقْصَانِ وَ يَنْبَغِي لِصَاحِبِ الْخُمْسِينَ أَنْ يَكُونَ كَمَنْ كَانَ فِي النَّزْعِ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 275

حضرت آسیه علیها السلام الگوی مؤمنان

نمونه‌ای که همه ما در مراسم قرآن به سرگرفتن، خدا را به او قسم می‌دهیم که ما را راه بدهد، از چهره‌های با عظمتی که فرصت نبوت موسی بن عمران علیه السلام را به زیباترین شکل غنیمت دانست، ملکه مملکت مصر، حضرت آسیه علیها السلام «1» بود.

او مقداری از حرف‌های موسی علیه السلام را گوش داد، متوجه شد که حرف‌های خیلی محکم و استواری است. قوی، حکیمانه، سازنده و هماهنگ با عقل، ولی حرفهایی که دیگران می‌زنند، باطل، یاوه، پوک و پوچ است. درک کرد که شوهرش که می‌گوید: من خدای بلند مرتبه شما هستم، دروغ می‌گوید. درک کرد که شوهرش سر مردم را کلاه می‌گذارد، متقلب و حيله گر است.

فرصت نبوت موسی علیه السلام را غنیمت دانست، ایمان آورد و مؤمن واقعی شد. کار به جایی رسید که پروردگار چند هزار سال بعد از موسی علیه السلام در قرآن، این زن را به عنوان اسوه ایمان برای تمام مردان و زنان عالم قلمداد کرد. «2» يك زن سرمشق كل انسان‌ها، تا قیامت شد.

آیه را ببینید؛

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ بَخِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ بَخِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» «3»

توان عقلی، روانی و بدنی ماکه از زن کمتر نیست؟ این آیه خیلی عجیب است.

معنای آیه این است: یعنی ای مردم دنیا! از فرهنگ سراپا آلوده، فرصت را غنیمت دانستم و ارتباط خود را از این فرهنگ فاسد و ظالمانه بریدم و از بدبخت‌هایی که اسیر این فرهنگ شده بودند دور شدم.

(1) - بحار الأنوار: 164/13، باب 5؛ همسر فرعون آسیه، از بنی اسرائیل و زنی مؤمن و مخلص بود که خدا را در نمان عبادت می‌کرد، تا وقتی که فرعون، همسر حزقیل (زن مشاطه) را به قتل رسانید و او به چشم بصیرت مشاهده کرد که ملائکه روح او را به آسمان عروج می‌دهند و لذا به یقین و اخلاصش افزوده شد و وقتی که فرعون به نزد او آمد تا او را از عمل خود با خبر کند، آسیه گفت: وای بر تو ای فرعون، چه چیز باعث جرأت تو بر پروردگار عز و جل شد؟! فرعون گفت: تو را چه شده، مثل اینکه همان جنونی که به او رسیده بود، به تو نیز اصابت کرده، آسیه گفت: من مجنون نشده‌ام، بلکه به خدای یگانه پروردگار خود و تو و پروردگار همه جهانیان ایمان آورده‌ام، آنگاه فرعون مادر او را فرا خواند و به او گفت: دخترت به من کافر شده، پس سوگند می‌خورم اگر به معبود موسی کافر نشود، او را به قتل برسانم، لذا مادر آسیه با او خلوت کرد و از او درباره سخنان فرعون تحقیق نمود، اما او فقط گفت: من هرگز به خدای واحد کفر نمی‌ورزم، سپس فرعون دستور داد تا او را به چهار میخ کشیدند و آنقدر در عذاب بود تا وقتی که شهید شد. از (ابن عباس) نقل شده: فرعون وقتی که ایمان آسیه برایش آشکار شد او را شکنجه کرد تا دست از ایمان بردارد، در همان حال موسی از آنجا عبور

می کرد و او را درحال شکنجه دید، آسیه با انگشت اشاره نمود و از سختی عذاب به او شکایت کرد، موسی هم به درگاه الهی دعا کرد تا خداوند عذاب او را تخفیف دهد، از آن پس دیگرردی از شکنجه احساس نمی کرد و درهنگام شکنجه می گفت: پروردگارا برای من در نزد خود خانه‌ای در بهشت بنا کن آنگاه به او وحی شد: سرخود را بلند کن، وقتی سر بلند کرد، خانه‌ای از مروارید مشاهده کرد که برای او در بهشت ساخته شده و با دیدن آن، لبخند زد، فرعون گفت: به او نگاه کنید که درحال عذاب می‌خندد! شاید جای خود را در بهشت می‌بیند! سرانجام او در حال شکنجه از دنیا رفت. گفته شده: همسر فرعون با اشعه آفتاب عذاب می‌شد و وقتی که مأموران شکنجه او را رها می‌کردند. ملائکه می‌آمدند و روی بدنش سایه می‌افکندند و جایگاهش را در بهشت به او نشان می‌دادند.

بحار الأنوار: 51/43، باب 3، ذیل حدیث 48؛ «النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ حَسْبُكَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

قَالَتْ عَائِشَةُ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَلَا أُبَشِّرُكَ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ لَسَيِّدَاتُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَرْبَعٌ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ.

بحار الأنوار: 305/66 - 306، باب 27، حدیث 2؛ «رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: ثَلَاثَةٌ لَمْ يَكْفُرُوا بِالْوَحْيِ طَرَفَةً عَيْنٍ؛ مُؤْمِنُ آلِ يَسَّ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ آسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ.

(2) - بحار الأنوار: 53/43، باب 3، ذیل حدیث 48؛ «النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: اشْتَأَقَتِ الْجَنَّةُ إِلَى أَرْبَعٍ مِنَ النِّسَاءِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ زَوْجَةِ فِرْعَوْنَ وَ هِيَ زَوْجَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الْجَنَّةِ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ زَوْجَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.»

(3) - تحريم (66): 11؛ «و خدا برای مؤمنان همسر فرعون را مثل زده است هنگامی که گفت: پروردگارا! برای من نزد خودت خانه‌ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش رهایی بخش و مرا از مردم ستمکار نجات ده.»

مرگ و فرصت ها، ص: 276

این بریدن ارزان نیز تمام نشد؛ از ملکه بودن عزل شدم، طلاها، لباس‌ها، کاخ و مقام را گرفتند، من ماندم و يك بدن که آن را به چهار میخ کشیدند و سنگ سنگینی را روی من انداختند که تمام اسکلت من زیر این سنگ تکه تکه شد، اما گفتم: من به حرف‌های موسی علیه السلام، خدا و بهشت یقین کردم.

اما اگر فرصت را غنیمت نمی دانست، بلکه مانده بود و بعد نیز مرده بود و در تاریخ فراموش شده بود. اما پروردگار به عنوان الگوی ایمان او را در قرآن آورده، آن هم نه الگوی ایمان برای زنان، «ضرب الله مثلاً للنساء» نگفت، بلکه گفت:

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا»

یعنی ای سلمان! ای ابوذر! ای حبیب بن مظاهر! اگر الگو می خواهید، این الگو است.

این چه قیمت و ارزشی است که در شب های احیاء، چند میلیون نفر قرآن را روی سر می گذارند و می گویند:

«وَبِحَقِّ كُلِّ مَوْءِنٍ مَدَحْتَهُ فِيهِ» «1»

که یکی از این مؤمن های مدح شده در قرآن حضرت آسیه علیها السلام است که چند میلیون نفر، در سه شب به خدا بگویند: خدایا! به حق همسر فرعون، ما را راه بده.

این غنیمت دانستن فرصت است.

عالمی را در يك شهری دیدم که خیلی مؤدب و باوقار بود. پای منبر او را دیده بودم و نمی دانستم کیست؟ از منبر پایین آمدم، به کنارم آمد، گفت: خودم تنها نیامده ام، چند نفر را با خودم آورده ام. بعد گفت که کجا درس خوانده، چقدر خوانده و چه کار می کند. گفتم: پدر شما از علما است؟ چون نشان می داد که از آقازاده ها باشد، خیلی باوقار و سنگین بود.

لبخندی زد و گفت: من از خانه ای آمده ام که فرصت عمر را غنیمت دانستم و

(1) - مستدرک الوسائل: 6/ 377، باب 41، حدیث 7027.

مرگ و فرصت ها، ص: 277

رفتم عالم و مجتهد شدم، چون در آن خانه هر شب، بی استثنا، پدرم در یخچال را باز می کرد و شیشه مشروب را بیرون می آورد و می خورد.

در روز قیامت، کسانی که فرصت‌ها را غنیمت دانستند، پروردگار به وسیله این‌ها خیلی‌ها را به جهنم می‌برد، چون خیلی‌ها را که محاکمه می‌کنند، آنها می‌گویند:

نتوانستیم، نمی‌شد، اما بچه‌های آن‌ها را نشان می‌دهند، می‌گویند: چرا نمی‌شود، پس این‌ها چگونه توانستند؟

پشت کردن به فرصت‌ها

یکی از یاران بسیار باوقار و با کرامت حضرت سیدالشهداء علیه السلام صبح عاشورا به حضرت عرض کرد: حسین جان! چند دقیقه به من اجازه می‌دهی تا بروم؟ حضرت فرمودند: اختیار با خودت است.

گفت: آقا! من برادری دارم که معاون عمر سعد است، می‌خواهم بروم و نصیحتش کنم. فرمودند: برو. غافل را ببینید، اگر در کنار ابی عبدالله علیه السلام بود چه فرصتی برای پر کشیدن به بهشت برای او مهیا بود، اما او فرصت را غنیمت ندانسته و دست در دست عمر سعد گذاشته است که در حقیقت عمل می‌گوید: من می‌خواهم با سر به طبقه هفتم جهنم بروم.

آمد و رو به روی لشکر یزید ایستاد، گفت: من فلانی هستم، برادرم را می‌خواهم.

عمر سعد به برادر او گفت: بین برادرت چه می‌گوید؟ آمد. خیلی حرف زدند. او نیز نسبت به برادرش ادب کرد و سکوت کرد. راجع به پیغمبر، امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، راجع به خود حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام و نامه‌هایی که اهل کوفه به ایشان نوشتند، راجع به باطل بودن جنگ با حضرت گفت و گفت، حرفش که تمام شد، برادرش گفت: حسین تو را فریب داده است. دیگر حرف حسین را با من زن! برو. «1»

(1) - تاریخ الطبری، طبری: 330/4؛ موسوعة کلمات الإمام الحسین علیه السلام: 533؛ «عمرو بن قرظة: السید ابن طاووس: ثم خرج عمرو بن قرظة الأنصاري فاستأذن الحسين عليه السلام، فأذن له، فقاتل قتال المشتاقين إلى الجزاء، وبالع في خدمة سلطان السماء، حتى قتل جمعا كثيرا من حزب ابن زياد وجمع بين سداد وجهاد، وكان لا يأتي إلى الحسين عليه السلام سهم إلا اتقاه بیده، ولا سيف إلا تلقاه بمهجته، فلم يكن يصل إلى الحسين سوء، حتى أثنى بالجراح، فالتفت إلى الحسين عليه السلام وقال: يا ابن رسول الله، أوفيت؟! قال: نعم، أنت أمامي في الجنة، فاقرا رسول الله صلى الله عليه وآله عني السلام، وأعلمه أني في الأثر، فقاتل حتى قتل رضوان الله عليه.

الطبری: وكان أخوه [أي أخو عمرو] علي بن قرظة مع عمر بن سعد، فنادى: يا حسين! يا كذاب ابن الكذاب! أضللت أخي وغررته حتى قتلته؟! قال الحسين عليه السلام: إن الله لم يضل أخاك، ولكنه هدى أخاك وأضلك! قال: قتلني الله إن لم أقتلك، أو أموت دونك! وحمل عليه [أي على الإمام عليه السلام] فاعترضه نافع بن هلال المرادي فطعنه فصرعه، فحمله أصحابه فاستنقذوه.»

مرگ و فرصت ها، ص: 278

بِقَالَ فرصت را غنیمت می داند و مرجع تقلید می شود، زن درباری، آسیه می شود، اما کسی که فرصت به در خانه اش آمده، می گوید: ما هشت در بهشت را نمی خواهیم بازکنیم، این ها تقلب و حيله است.

عصر عاشورا که جنگ تمام شده بود، هر کس می آمد که به او تسلیت بگوید، می گفت: برادرم نفهمی کرد و به طرف حسین بن علی علیه السلام رفت، نمی خواهیم به من تسلیت بگویید.

بیداری از خواب دنیایی با مرگ

چقدر امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با این افراد زیبا می فرماید:

«الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا» «1»

مردم در خواب سنگین هستند. وقتی که از این دنیا سفر می کنند، آنجا بیدار می شوند و می بینند که حسین و یارانش کجا هستند و ابن زیاد، یزید و عمله هایش کجا هستند. در آن حال دیگر فرصتی نیست که غنیمت بشمرند. جهنم و بهشت که جای فرصت نیست. جای تمام فرصت ها در این دنیا است. «2» فرصت غنیمت دانستن شما و فرصت کشی آنها را خدا فقط می تواند ارزیابی کند که چه چیز نصیب شما شده و چه چیزی از دست آنها رفته است. عذاب نصیب آنها و بهشت نصیب شما شد؛

«ان تجعلی من عتقائك من النار» «3»

برات آزادی از عذاب. کارت ورود به رحمت خدا. این فرصت را غنیمت دانستن است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

(1) - بحار الأنوار: 43 / 4، باب 5، حدیث 18.

(2) - بحار الأنوار: 306 / 66، باب 37؛ «أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ خِيَارَكُمْ أُولُو النَّهْيِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أُولُو النَّهْيِ قَالَ هُمْ أُولُو الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ وَالْأَخْلَامِ الرَّزِينَةِ وَصَلَةُ الْأَرْحَامِ وَالْبِرَّةُ بِالْمُتَّهَاتِ وَالْأَبَاءِ وَالْمُتَعَاهِدِينَ [الْمُتَعَاهِدُونَ لِلْفُقَرَاءِ وَالْجِيرَانِ وَالْيَتَامَى وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ وَ يُفْشُونَ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ وَ يُصَلُّونَ وَ النَّاسُ نِيَامٌ غَافِلُونَ.]»

الحجة البيضاء: 10 / 6؛ «قال يونس بن عبيد: مَا شَبَّهْتُ نَفْسِي وَ الدُّنْيَا إِلَّا كَرَجُلٍ نَامَ فَرَأَى فِي مَنَامِهِ مَا يَكْرَهُ وَ مَا يُحِبُّ فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذَا انْتَبَهَ وَ كَذَلِكَ سَائِرُ النَّاسِ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا فَإِذَا لَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ شَيْءٌ مِمَّا رَكَنُوا إِلَيْهِ وَ فَرَحُوا بِهِ.»

(3) - الكافي: 629 / 2، باب النوادر، حدیث 9.

مرگ و فرصت ها، ص: 279

پی نوشت ها

20 توبه، اوج زیبایی

بررسی مبحث توبه در قرآن تهران، حسینیه مکتب النبى

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 285

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

یکی از زیباترین مباحث قرآن کریم که جنبه عاطفی بسیاری دارد، بحث توبه است که در سی جزء قرآن مطرح شده است. در آیات، لطافت، زیبایی و عاطفی بودن مسأله از جانب پروردگار مهربان قابل لمس است.

اولین آیه‌ای که مسأله توبه در آن مطرح است، اوائل سوره مبارکه بقره و در داستان پدر همه انسان‌ها؛ آدم علیه السلام است. به نظر می‌رسد که درك مجموعه آیات مربوط به آدم علیه السلام کار خیلی مشکلی است، چون اسرار این پرونده، تا کنون روشن نشده است. این پرونده، پر از اسرار و رمز است که درك آن غیر ممکن به نظر می‌آید.

ما ظاهر این داستان را در قرآن کریم می‌بینیم که يك طرف بحث، فرشتگان مطرح هستند و طرف دیگر، شخص آدم علیه السلام و همسرش و طرف دیگر ابلیس است.

البته بحث بهشت، کبر ابلیس، لغزش آدم و حوا علیهما السلام و بیرون کردن آدم و حوا از بهشت نیز در پی این مباحث مطرح می‌شوند.

در پایان این داستان اسرارآمیز، مسأله با عظمت توبه، با زیبایی خاصی مطرح شده است که اوج زیبایی توبه، در سوره مبارکه اعراف بیان شده است و ما تاجایی که امکان دارد این پرونده را بررسی می‌کنیم.

طرف اول داستان، خود پروردگار است که وجود مقدس او در ضمن همین

مرگ و فرصت ها، ص: 286

داستان، اوصاف خود را بیان می‌کند؛ وصف حبّ، محبت، عشق و علاقه‌ای که به آدم و حوا علیه السلام دارد که براساس آن، به هر دو هشدار می‌دهد که اگر فریب بخورید و از من روبرگردانید و سرپیچی کنید:

«فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» «1»

دچار خسارت می‌شوید.

از این خیرخواهی، نصیحت و موعظه، موج محبت پروردگار به انسان نشان داده شده است و این که وجود مقدس او، در هیچ ناحیه‌ای کمترین ضرری را برای انسان نمی‌خواهد.

منزه بودن ذات پروردگار از ضرر رساندن به بندگان

توجه داشته باشید که این ضرری که در قرآن مطرح است، فقط متوجه انسان است و کاری به دستگاه حکومت و خدایی خدا ندارد، یعنی وقتی این ضرر تولید می شود، فقط دامن خود انسان را می گیرد و آتش آن، غیر از دامن انسان، هیچ جا را نمی سوزاند.

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریات ننشیند گرد»2»

اگر تمام این انسان ها دست به دست هم بدهند و به پروردگار بگویند: ما تصمیم گرفته ایم که هر چه گناه در این عالم هست، مرتکب شویم و مانند ماهی در دریا، غرق در گناه شوند، ذره ای ضرر به حکومت خدا نمی خورد و شعله اش هیچ کجا را نمی گیرد، بلکه ضرری است که فقط متوجه خود انسان است.

امیرالمؤمنین علیه السلام این معنا را اینگونه بیان کرده اند:

«لأنه لا تضره معصية من عصاه»3»

گناه هیچ گناهکاری، ضرر و زیانی به دامن کبرایی پروردگار نمی زند. محال

(1) - بقره (2): 35؛ «از ستمکاران خواهید شد.»

(2) - بابا افضل کاشانی.

(3) - نهج البلاغه: خطبه 184.

مرگ و فرصت ها، ص: 287

است که خدا در روز قیامت به کسی بگوید: تو بیا و به این گناهکار رحم کن و گناه او را به دوش خود بار کن، نه، بلکه فرمود:

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» «1»

هیچ سنگین باری، بار سنگین دیگری را به دوش نمی کشد. عمومی پیغمبر گناه کرده است، به پیغمبر صلی الله علیه و آله و خانواده ایشان چه ربطی دارد؟

قرآن مجید به خانواده ابولهب و پیغمبر صلی الله علیه و آله حمله ای نکرده و فقط فرموده است:

«تَبَّتْ يُدَا أَيْ هَبْ وَ تَبَّ» «2»

قوم و خویش های دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اهل گناه بودند، اما آتش گناه آنها دامن پیغمبر صلی الله علیه و آله را نگرفت.

این قاعده در قرآن مجید به این صورت آمده است:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» «3»

هر کسی در گرو اعمال خوب و زشت خود می باشد.

برگشت ضرر گناه بر گناهکار

اگر همه عالم اهل گناه شوند، چون طبیعت گناه وارد کردن زیان است، اما زیان آن متوجه گناهکار است. یعنی ما آزمایشگاه نداریم که وقتی پرونده گناه را به آنجا ببریم و بگوییم: شما زیان های این صد گناه را در آزمایشگاه تجزیه کنید، به گونه ای که خود گناه بماند، اما زیانش نماند. اصلاً چنین چیزی نمی شود. مثل این است که کسی نمک را بردارد و به آزمایشگاه ببرد، بگوید: شوری آن را بگیر.

اگر زیان گناه را بگیرند، دیگر به آن گناه نمی گویند اصلاً خدا برای همین مضّر بودن، گناه را حرام کرده است. اگر مشروب حرام است، چون مست می کند، پس اگر مست کنندگی آن را بگیرند، مانند سرکه می شود و دیگر مشروب نیست. ذات گناه

(1) - انعام (6): 164؛ «و هیچ سنگین باری بار گناه دیگری را بر نمی دارد.»

(2) - مسد (111): 1؛ «نابود باد قدرت ابولهب، و نابود باد خودش.»

(3) - مدثر (74): 38؛ «هر کسی در گرو دست آورده های خویش است.»

مرگ و فرصت ها، ص: 288

ضرر و زیان دارد و قابل جدا کردن نیست و اگر جدا شود، دیگر گناه نیست، یعنی عنوان گناه را ندارد.

همچنین اگر تمام جمعیت جهان دست به دست هم بدهند و بگویند: خدایا! ما همه می خواهیم صد در صد سالم باشیم و هر چه خوبی در این عالم هست، انجام دهیم، سرشت خوبی ها نیز منفعت است و نمی شود از آن گرفت و منفعت خوبی ها نیز شعور دارد و فقط در جیب انجام دهنده می رود، در چنین صورتی، دستگاه پروردگار از خوبی خوبان، سودی نمی برد.

اینجا محبت خدا مطرح است که به آن دو فرمود:

به این درخت نزدیک نشوید، اگر مفهوم این درخت را گسترده تر کنیم و معنای آن را وسعت دهیم و بگوییم: فرزند آدم! به درخت ربا، زنا، رشوه، ستم، غضب، دروغ و در کل، به درخت گناه نزدیک نشو در ظاهر شیرین است، اما «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» این حرف پروردگار است.

نهی خدا از باب محبت

این محبت خدا به بندگان است که: من به تو هشدار می دهم که این خوردن، رفتن و نزدیک شدن، ضرر دارد و ضرر آن متوجه خود تو است، نه من. پس در پرونده خدا می خوانیم: خدا یعنی عاشق، محب، خیرخواه و دلسوز انسان، اینکه فرمود: نرو و نخور و حرف ابلیس را گوش نده، ریشه در بخل ندارد، بلکه از باب محبت است، چون ممکن است کسی بگوید: خدایا! مگر تو بخیل هستی؟ اگر ما زنا کنیم، مشروب بخوریم، ربا بگیریم، چطور می شود؟

مثل این که ما گریبان پدری را بگیریم و بگوییم: با این بچه چه کار داری؟

نمی بینی دارد گریه می کند؟ بی رحم! پدر نیز می گوید: تند نرو، داد نکش، عصبانی نشو. من فقط يك كلمه به این بچه گفتم: این حبه ای که داری می خوری شکلات

مرگ و فرصت ها، ص: 289

نیست بلکه قرص کشنده است، قرص کشنده ای که اگر به قاطر بدهند بخورد، او را فوری می کشد.

شما به این پدر مهربان که جلوی این ضرر فرزند خود را گرفته است، می گویی:

بی رحم! چرا این کار را می کنی؟ آیا این حرف عاقلانه است؟

حرفی که در قرآن چندین بار تکرار شده، این است که:

«وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»¹

شما را وادار نکنند که ناآگاهانه به خدا تهمت بزنید: که بگویید: میوه ای به درختی چسبیده بوده، مگر خدا بخیل بوده که گفته: نخور؟

بخیل نبوده، بلکه اسرار پرونده را ما نمی دانیم؛ آن میوه، قرص کشنده ای بوده که خدا می دانسته، نه آدم. خدا از باب محبت گفت: نروید، که اگر رفتید و خوردید:

«فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» این ضرر دارد. این يك روی پرونده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز این بحث را در بستر شهادت مطرح کردند.

رضایت سریع خدا از بندگان عاصی

خدا خیلی راحت توبه را قبول می کند، ولی به شرطی که آن توبه، قراردادی جدی باشد. در دعای کامل می خوانیم:

«یا سریع الرضا»²

ای خدایی که خیلی سریع از بندگانت راضی می شوی. یعنی تا چند دقیقه قبل ناراضی بودی، ولی همین که با تو قرارداد توبه می بندد که دیگر گناه نکند، فوری راضی می شوی.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

اگر انسان می دانست که چه خدای مهربانی دارد، روح در بدن او دیگر نمی ماند

(1) - بقره (2): 169؛ «و اینکه جاهلانه اموری را [به عنوان حلال و حرام] به خدا نسبت دهید.»

(2) - اقبال الأعمال: 709.

مرگ و فرصت ها، ص: 290

و بدن را کنار می زد؛

«لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفة عين» «1»

جان انسان در این قالب و قفس، به اندازه پلک به هم زدن نیز نمی ماند. ما چون نمی فهمیم، مانده ایم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

اگر انبیا و اولیا می فهمیدند و نمی مردند، چون خدا نمی گذاشت که جان آنها بدنشان را رها کند، وگرنه روح آنها بدنشان را رها می کرد و فوراً می مردند. مگر ما می توانیم سنگینی لذت بخش درك محبت خدا را تحمل کنیم. «2»

فرشتگان فرمانبردار

طرف دیگر این پرونده، فرشتگان هستند که در قرآن مجید است و آن موضع فرشتگان در برابر پروردگار است. فرشتگان در برابر خدا يك موضع دارند. شما هر چه در قرآن و روایات بگردید، نمی توانید برای فرشتگان دو موضع پیدا کنید.

پرونده فرشتگان در این آیه است؛

«لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» «3»

محال است که فرشتگان از امر خدا سرپیچی کنند، بلکه هر امری به آنها صادر می شود، به طور قطع به آن عمل می کنند.

«فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» «4»

امر کرد که به این موجود سجده کنید! همگی سجده کردند. در مقابل امر من، چون و چرا ندارند، چون من مالک و خالق هستم و فرشتگان «عِبَادٌ مُكْرَمُونَ» «5» من، یعنی بنده من هستند و از خود اختیاری ندارند، چون مالک و کارهای نیستند و من همه کاره هستم.

(1) - نهج البلاغه: خطبه 184 (خطبة المتقين)؛ «وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ.»

(2) - الکافی: 237 / 2، حدیث 25؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظُمَتْهُ مَنَعُ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطْنُهُ مِنَ الطَّعَامِ وَ عَمَا نَفْسُهُ بِالصَّيَامِ وَ الْقِيَامِ قَالُوا يَا بَابَانَا وَ أُمّهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هَؤُلَاءِ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ قَالَ إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَكَنُوا فَكَانَ سُكُونُهُمْ ذِكْرًا وَ نَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً وَ نَطَقُوا فَكَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً وَ مَشَوْا فَكَانَ مَشْيُهُمْ بَيِّنَ النَّاسِ بَرَكَةً لَوْ لَا الْأَجَالُ الَّتِي قَدْ كُتِبَتْ عَلَيْهِمْ لَمْ تَقَرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ خَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ وَ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ.»

بحار الأنوار: 194 / 78، باب 1، حدیث 52؛ «وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هَبْطَ إِلَيَّ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ الْحَقُّ يُفَرِّقُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ إِنِّي أَوْحَيْتُ إِلَى الدُّنْيَا أَنْ تَمَرِّي وَ تَكْدِرِي وَ تَصَيِّقِي وَ تَشْدِدِي عَلَى أَوْلِيَائِي حَتَّى يُجْبُوا لِقَائِي وَ تَيْسِرِي وَ تَسْهَلِي وَ تَطْيِي لِأَعْدَائِي حَتَّى يُبْعِضُوا لِقَائِي فَإِنِّي جَعَلْتُ الدُّنْيَا سِجْنًا لِأَوْلِيَائِي وَ جَنَّةً لِأَعْدَائِي»

الحجّة البيضاء: 62 / 8 (أخبار داوود عليه السلام)؛ «يَا دَاوُدُ، لَوْ يَعْلَمُ الْمَدِيرُونَ عَنِّي كَيْفَ انْتَظَارِي لَهُمْ، وَرَفَقِي بِهِمْ، وَشَوْقِي إِلَى تَرْكِ مَعَاصِيهِمْ، لَمَاتُوا شَوْقًا إِلَيَّ وَتَقَطَّعَتْ أَوْصَالُهُمْ مِنْ مَحَبَّتِي.»

(3) - تحریم (66): 6؛ «از آنچه خدا به آنان دستور داده، سرپیچی نمی کنند، و آنچه را به آن مأمورند، همواره انجام می دهند.»

(4) - حجر (15): 30؛ «پس همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند.»

(5) - انبیا (21): 26؛ «بلکه بندگان گرامی و ارجمندند.»

مرگ و فرصت ها، ص: 291

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» «1»

ملائکه سجده کردند، یعنی حاضر به قبول ذره‌ای ضرر نیستند، چون می دانند که گناه (سرپیچی از امر خدا) ضرر است و می دانند که ضرر گناه دامنگیر خود گناهکار می شود.

قرآن خیلی لذت دارد و همیشه آیات آن نو است، یعنی اگر صد بار آیه‌ای را برای مردم توضیح بدهم، باز بار صد و یکم، می بینم که مطلب نو و حرف جدیدی دارد. قرآن خیلی عجیب است.

«لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»

زندگی فرشتگان يك كلمه است، كل عالم، كل خير و كل زیبایی‌ها در همین يك كلمه است، از امر من روی برمی گردانند، و همگی به امر من عمل می کنند.

تمرد ابلیس از امر خدا

این ورق دوم پرونده داستان آدم علیه السلام بود. اما سومین ورق در ارتباط با ابلیس است. ابلیس فرشته و از جنس ملائکه نبود، بلکه از جنس جن بود، ولی همنشین ملائکه بود، چون شش هزار سال مرا عبادت کرد. عبادت نادرستی نبود، بلکه همه عبادت‌هایش درست بود، اما با من درگیر شد، چون به او گفتم:

«قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» «2»

من که امر کردم: همه فرشتگان سجده کنند، همه ملائکه سجده کردند، مگر ابلیس. تو چرا سجده نکردی؟ او در اینجا بر طبل منیت زد؛ گفت: این آدم را از خاک خلق کردی و خاک سرد و یخ است، اما ماده وجودی من از آتش و حرارت است،

(1) - بقره (2): 34؛ «و [یاد کن] هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، [پس] سجده کردند مگر ابلیس که سر پیچید و تکبر ورزید و از کافران شد.»

(2) - اعراف (7): 12؛ «خدا فرمود: هنگامی که تو را امر کردم، چه چیز تو را مانع شد که سجده نکردی؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش پدید آورده‌ای و او را از گل آفریدی.»

مرگ و فرصت ها، ص: 292

من از او بهتر هستم، پس تو بیخود به من گفتی که به این خاک سجده کن، خدای متعال در جوابش فرمود:

«قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» «1»

اینجا آغاز درگیری است. ببینیم این درگیری به کجا کشید؟

گفتم: از این پیشگاه با عظمت من بیرون برو. ای موجودی که سزاوار سرزنش، ذلت، تبعید و لعنت من هستی. لعنت یعنی چه؟ کلمه لعنت در قرآن یعنی چون خدا می‌دانست که این موجود متکبر سجده نمی‌کند، به او گفت: برو و تا روز قیامت این تکبر تو در برابر امر من، هر چه که در رحمت دارم، به روی تو قفل ابدی زدم. این ضرر گناه است.

تصمیم ابلیس بر اغوای انسان

ابلیس عصبانی شد و گفت: مرا با لعنت خود بیرون می‌کنی؟ من می‌روم، اما:

«فَعَزَّزْتُكُ لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ» «2»

سر راه دین تو می‌نشینم، و به عزّت جلال تو قسم که هر چه مرد و زن خلق کنی، از صراط مستقیم بیرون می‌اندازم، تا آنها نیز مانند من رجیم و لایق لعنت شوند.

ببینید که لجبازی سر از کجا در آورد؟ گفت: همه مرد و زن را گمراه می‌کنم کسانی که در صراط خدا هستند، از راه راست بیرونشان می‌آورم. خدا به او گفت:

«لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» «3»

من نیز در قیامت تو و هرکسی که به تو اقتدا کرده باشد، به جهنم می‌برم.

من به بشر عقل می‌دهم، صد و بیست و چهار هزار پیامبر صلی الله علیه و آله، قرآن، دوازده امام علیه السلام ماه رمضان و عالم ربانی می‌فرستم، اگر تو این‌ها را از راه مستقیم بیرون ببری، هر کس با بودن اینها از جاده من بیرون رود، در قیامت، جهنم را از تو و آنها پر

(1) - ص (38): 77 - 78؛ « [خدا] گفت: از آن [جایگاه] بیرون رو که بی‌تردید تو رانده شده‌ای؛* و حتماً لعنت من تا روز قیامت بر تو باد.»

(2) - ص (38): 82 - 83؛ «گفت: به عزّت سوگند همه آنان را گمراه می‌کنم،* مگر بندگان خالص شده‌ات را.»

(3) - ص (38): 85؛ «که بی‌تردید دوزخ را از تو و آنان که از تو پیروی کنند، از همگی پر خواهم کرد.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 293

می‌کنم.

در این پرونده فعلاً حساب ما پاك است، ما جزء این پرونده نیستیم، چون ما هنوز در صراط مستقیم هستیم. ما فعلاً از این صفحه پرونده بیرون هستیم. به خدا التماس کنید که ما را حفظ کند.

فریب خوردن آدم و همسرش علیهما السلام

اما ورق آخر پرونده، مربوط به آدم و همسرش علیهما السلام است:

«وَاِذَا اَدَمُ اسْكُنَ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِيْنَ» «1»

شما به بهشت بروید و از درخت‌های آن استفاده کنید، اما به این درخت نزدیک نشوید، این مانند میوه‌های دیگر نیست. بدن و روح شما را خراب می‌کند، علاوه بر این، من می‌گویم نخورید، پس نهی مرا احترام کنید و اگر بخورید:

«فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِيْنَ* فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» «2»

ضرر می‌کنید.

ابلیس آمد و فتنه‌گری کرد؛ قسم خورد و بالاخره آنها را لغزاند تا از آن میوه خوردند. خدا نمی‌گوید: من از بهشت بیرونشان کردم، بلکه می‌گوید: شیطان باعث شد تا بیرون بروند. آنها روی زمین آمدند.

توبه آدم و حوا علیهما السلام

اکنون اوج زیبایی توبه را ببینید که چگونه این مرد و زن متواضعانه اشک می‌ریختند:

(1) - اعراف (7): 19؛ «و [گفتیم:] ای آدم! تو و همسرت در این بهشت سکونت گیرید، و از هر جا [و هر نوع میوه‌ای] که خواستید بخورید، و به این درخت نزدیک مشوید که ازستمکاران [بر خود] خواهید شد.»

(2) - بقره (2): 35-36؛ «از ستمکاران خواهید شد.* پس شیطان، هر دو را از [طریق] آن درخت لغزاند و آنان را از آنچه در آن بودند [چه مقام و مرتبه معنوی، و چه منزلت و جایگاه ظاهری] بیرون کرد.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 294

«قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ» «1»

خدایا! ما به خودمان ضربه زدیم، چون تو گفتی، اما ما گوش ندادیم. نمی‌گویند:

ما را بیامرز، بلکه به قدری ادب در کلام آنها موج دارد که در اینجا گفتند: ما بد کردیم، اما اگر تو ما را نیامرزی - / نیامرزیدن ما حق است - / و به ما رحم نکنی، ما از خاسرین خواهیم بود.

در سوره بقره می گوید: اینها توبه واقعی کردند:

«فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» «2»

من قبول کردم، چون من در پذیرفتن توبه، بسیار قوی هستم، توبه توبه کار را رد نمی کنم. و او را سرزنش نمی کنم. شما می توانید زیبایی و حال توبه توبه کاران عالم، آیات توبه و برخورد خدا را با تائبان، با حدود هشتاد داستان، در قرآن مطالعه کنید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - اعراف (7): 23؛ «گفتند: پروردگارا! ما بر خود ستم ورزیدیم، و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود.»

(2) - بقره (2): 37؛ «پس آدم کلماتی را [مانند کلمه استغفار و توسل به اهل بیت: که مایه توبه و بازگشت بود] از سوی پروردگارش دریافت کرد و [پروردگار] توبه اش را پذیرفت؛ زیرا او بسیار توبه پذیر و مهربان است.»

مرگ و فرصت ها، ص: 295

پی نوشت ها

21 درخواست از کریم

کرم خدا در اجابت بندگان

تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 299

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلى على محمد و آله الطاهرين.

آیات و روایات به ما یاد می دهند که وقتی سر و کارتان با کریم افتاد، در درخواست ها، حاجات و نیازهای خود، به کریم آن کریم نظر داشته باشید. به محدودیت خود نگاه کنید، چون اگر به محدودیت خود بنگرید، در دعا کردن، نمره نمی آورید و این احتمال هست که در درخواست خود، کریم را از خود رنجانده و ناراحت کنید. «1» جلال الدین مولوی می گوید:

تو مگو ما را بدان شه بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست «2»

اگر انسان با بخیل رو به رو شود، خواهنده از بخیل، در رنج، عذاب، غصه و اندوه قرار می گیرد. اما با کریم برعکس است که ممکن است سائل کریم را برنجاند.

اما سائل بخیل را نمی رنجاند، بلکه خودش از بخل بخیل رنجیده می شود. برای این که او از آبرویش مایه می گذارد، حرفش را می زند، رنجش را می گوید، دردش را اظهار می کند، اما بخیل که موجود متوقف و مثل سنگ است، هر چه به گوشش ناله کنند، روی او اثری ندارد و رنجیده و ناراحت نمی شود، چون اگر پای رنج و ناراحتی در کار بیاید، تحریک به بخشیدن و عطا کردن می شود.

(1) - اشاره به آیات سوره:

حج (22): 50؛ «پس کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، آمرزش و رزقی نیکو برای آنهاست.»

حدید (57): 11؛ «کیست که به خدا و امی نیکو دهد تا خدا آن را برای او دو چندان کند و او را پاداشی نیکو و باارزش باشد؟»

غیر الحکم: 246، حدیث 5034؛ «الْكَرِيمُ إِذَا قَدَّرَ صَفَحَ وَ إِذَا مَلَكَ سَمَحَ وَ إِذَا سُئِلَ أُنْجَحَ.»

غرر الحکم: 246، حدیث 5035؛ «الْكَرِيمُ يَغْفُو مَعَ الْقُدْرَةِ وَ يَغْدِلُ فِي [مَعَ] الْإِمْرَةِ وَ يَكْفُ إِسَاءَتَهُ وَ يَبْدُلُ إِحْسَانَهُ.»

مجموعه ورام: 9/1؛ «قَالَ أَعْرَابِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ يُحَاسِبُ الْخَلْقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ: نَحْنُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ! قَالَ: وَكَيْفَ ذَاكَ يَا أَعْرَابِيٌّ؟! قَالَ: لِأَنَّ الْكَرِيمَ إِذَا قَدَّرَ عَفَا.»

الکافی: 71/2، حدیث 2؛ «بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ وَ هُوَ عَلَى مِنْبَرِهِ وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَ رَجَائِهِ لَهُ وَ حُسْنِ خُلُقِهِ وَ الْكَفِّ عَنِ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ مُؤْمِنًا بَعْدَ التَّوْبَةِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَ تَقْصِيرِهِ مِنْ رَجَائِهِ وَ سُوءِ خُلُقِهِ وَ اغْتِيَابِهِ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يَحْسُنُ ظَنُّ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ بِاللَّهِ إِلَّا كَانِ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ لِأَنَّ اللَّهَ كَرِيمٌ بِيَدِهِ الْخَيْرَاتُ يَسْتَحْيِي أَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنُ قَدْ أَحْسَنَ بِهِ الظَّنُّ ثُمَّ يَخْلِفُ ظَنَّهُ وَ رَجَاءَهُ فَأَحْسِنُوا بِاللَّهِ الظَّنَّ وَ ارْغَبُوا إِلَيْهِ.»

مستدرک الوسائل: 15/259، باب 16، حدیث 18173؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِلَّهِ وَجُوهًا مِنْ خَلْقِهِ خَلَقَهُمْ لِلْقِيَامِ بِخَوَائِجِ عِبَادِهِ يَرُونَ الْجُودَ بَحْدًا وَ الْإِفْضَالَ مَغْنَمًا وَ اللَّهَ كَرِيمٌ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.»

(2) - مولوی.

مرگ و فرصت ها، ص: 300

می گویند: بخیلی در بیابان نشسته بود و داشت گریه می کرد، يك اهل دلی آمد رد بشود، دلش سوخت. ایستاد و گفت دردش را بپرسم. نمی دانست که او بخیل است. دید کسی اشك می ریزد، اهل دل، اشك ریختن کسی را ببیند، عاطفه اش تحريك و ناراحت می شود و نمی تواند بی تفاوت باشد.

گفت: چرا داری گریه می کنی؟ گفت: شترم دارد می میرد. من بعد از مردن این شتر، در طی این جاده به مشکل می افتم. گفت: چرا دارد می میرد؟ گفت: گرسنه است. گفت: این بقچه چیست؟ گفت: نان است. گفت: پس چند نان به او بده که از گرسنگی در بیاید. گفت: نه، گریه مایه ندارد، تا بخواهی گریه می کنم، اما نمی توانم به او نان بدهم. یعنی حاضر است شترش بمیرد، اما نان به او ندهد. این طبع بخیل است.

در کتابی خواندم که پنج نفر در جایی میهمان بودند. غذا خوردن آنها که تمام شد خوابیدند، هوا خیلی گرم بود، همه خسته بودند، خوابشان برد، اما یکی از آنها از شدت گرما خوابش نمی برد. به صاحبخانه گفت: بادبزنی دارید؟ گفت: آری، رفت

و آورد. او بادبزن را روی سینه‌اش گذاشت. صاحبخانه گفت: پس چرا خود را باد نمی‌زنی؟ گفت: اگر باد بزنم، این‌ها نیز خنك می‌شوند، من گرما را تحمل می‌کنم.

بعضی‌ها اینگونه هستند؛ مردم درد دارند، گرسنه و فقیر هستند، گرفتاری دارند، بخیل این‌ها را می‌بیند، اما عاطفه‌اش اصلاً تحريك نمی‌شود و هر چه به او بگویی، بخل خود را توجیه می‌کند. اما شخص کریم، به او بگویند که به ما کمک کن یا نگویند، طبعش، طبع عطا کردن است.

شخص کریمی در خانواده ما بود، در آمد زیادی نداشت، ولی اخلاق کریمانه‌ای داشت، اهل پرسیدن نبود، سؤال نمی‌کرد که این را برای چه می‌خواهی. یعنی این کرم، از وجود کریم ریزش دارد. نمی‌تواند اموال و اخلاقش را معطل کند. کریم، کریم است.

مرگ و فرصت‌ها، ص: 301

در دوستان من شخص کریمی بود، يك وقتی اختلافی بر سر کارخانه‌ای داشت که شريك آن کارخانه بود، چند جلسه نشستند، بالاخره حق را به او ندادند، و ظالمانه حق را به طرف مقابلش دادند. چهل درصد کارخانه را به دوست من دادند، شصت درصد کارخانه را به شريك او دادند. يك بار آمد نزد من و گفت: چنین بلایی سر من آوردند. من از این مسأله دلگیر هستم. نمی‌خواهم دیگر نان چهل درصد این کارخانه را روی دلگیری بخورم. گفتم می‌خواهی چه کار کنی، گفت: يك کاغذ سفید بیاور. هنوز هم آن کاغذ را دارم، آوردم، امضاء کرد. گفت: این کارخانه را در هر کار خیری که می‌خواهی صرف کن، من این چهل درصد را نمی‌خواهم. چند سال قبل به یکی از دوستانم گفتم: شخصی این چهل درصد را به من داده، جهت کار خیر این سهم را بفروش، به چهل میلیون تومان سهم را فروخت، پول‌هایش را هم آورد و من به صاحب سهام کارخانه زنگ زدم، گفتم بیا خانه، آمد. گفتم: کارخانه‌ات را چهل میلیون تومان خریدند و پول را به او دادم. گفت: من آن روز به تو گفتم، که آن را با خدا معامله کن. بعد يك کسی به من گفت: می‌دانی روزی که گفت چهل میلیون تومان را نمی‌خواهم، چه روزی بود؟ روزی بود که برای شبش به صد تومان محتاج بود. اما کریم، کریم است. نمی‌آید بخشش را پس بگیرد.

سه سال تمام گرفتار بود. بعد من يك بار به او گفتم فلانی این چهل میلیون نزد من بود، این گونه به من گفتند که خودت به آن نیاز داشتی، گفت: ای بابا، بی‌خود گفتند که من برای شب به صد تومان نیاز داشتم بلکه به کمتر از آن محتاج

بودم، گفتم: پس چرا این چهل میلیون تومان را نگرفتی؟ گفت: وقتی نزد تو آمدم، چهل میلیون تومان را به خدا واگذار کردم، دیگر نمی شد پس بگیرم.

خُلُق کریم حاتم طلائی

جوان عربی بود که خیلی دلش می خواست رئیس قبیله دیگری، پدر زنش شود.

مرگ و فرصت ها، ص: 302

گاهی جوان ها چیزهایی را دوست دارند. آمد و گفت: رئیس! هیکل من خوب است یا بد؟ گفت: خیلی خوب است. گفت: قیافه من چطور است؟ گفت: بد نیست. گفت:

از من خوشتر می آید؟ گفت: آری، گفت: پس دختر خود را به ازدواج من در آور.

گفت: باشد، اما من مهریه دخترم را اول می گیرم و بعد عقدش می کنم.

رئیس گفت: من مهریه را به تو می گویم، اما به کسی نگو. مهریه دخترم این است:

من با حاتم طائی درگیری قبلی دارم و خیلی نسبت به او کینه دارم. سر بریده حاتم مهریه دختر من است. جوان گفت: حاتم که شخص خوب و بخشنده ای است.

گفت: اگر می خواهی با دختر من ازدواج کنی، این مهر او است.

خدا نکند این گونه عشق ها به دل کسی بیفتد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

این عاشق ها، هم کر هستند و هم کور:

«حَبَّكَ الشَّيْءُ يَعْصِي وَ يَصْمُ» «1»

نه دیگر گوشش به نصیحت کسی بدهکار است و نه چشمش کسی غیر از این دختر را می بیند.

بالاخره پسر عاشق بود. به قبیله طیّ، قبیله حاتم آمد. حاتم بیابان نشین و چادر نشین بود و جوان او را ندیده بود. به جستجوی حاتم بود که اتفاقی خود حاتم را دید، آیا تو حاتم را می شناسی؟ گفت: بله، گفت: می شود او را دید؟ گفت: بله، بیا تا خیمه اش را نشان دهم. او را به خیمه خود برد. وارد شد. حاتم به جوان گفت: اهل قبیله ما نیستی؟ گفت: نه. گفت: از کدام قبیله هستی؟ گفت: فلان قبیله. گفت: حاتم را چه کار داری؟ گفت: من عاشق دختری هستم که مهر او سر بریده حاتم است.

بعد از غروب، حاتم گفت: گوسفندی را بکشید، من میهمان دارم. گوسفند را پختند و آوردند، گفت: شام بخور تا اهل قبیله بخوابند. اهل قبیله خوابیدند. حاتم

(1) - شرح نهج البلاغه: 392 / 18، باب الحکم و المواعظ، حدیث 169.

مرگ و فرصت ها، ص: 303

بلند شد و رفت کارد تیزی آورد و گفت: من حاتم هستم، نمی توانم تحمل کنم که تو به خاطر من به آن دختر نرسی، سر مرا ببر، بردار و ببر. جوان به پای حاتم افتاد و گفت: اگر حاتم تو هستی و حاتم چنین شخصیت کریمی است، من از آن دختر و هر چه دختر است، گذشتم.

درخواست به مقتضای کرم

کریم، کریم است. اگر نزد کریم بروید و به مقتضای کرمش از او نخواهید، او رنجیده می شود. نمونه ای از رنج کریم را بگویم: روحانی محترمی در قم بود که واقعاً زحمت کشیده بود، درس خوانده و عالم شده بود. وضعیت مادی او خوب نبود. روزی گفت: به کریمه اهل بیت، حضرت معصومه علیها السلام متوسّل می شوم. به حرم رفت و زیارت و گریه کرد و متوسّل شد، گفت: دختر موسی بن جعفر علیه السلام! نزد خدا شفاعت کن، خدا وسایل را فراهم کند و خانه ای به ما بدهد. روزی راه می رفت، دیگر داشت ناامید می شد که چرا جواب نمی دهند؟

تا وجود مبارك حضرت معصومه عليها السلام را در حجاب كامل، در خواب دید چون زن مسلمان، با حجاب است. بدحجاب و بی حجاب تا زمانی که بدحجاب و بی حجاب است، قطعاً شیعه و حتی مسلمان نیست. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اصرار داشتند که:

«انت و شیعتک هم الفائزون» «1»

نجات از آن تو و شیعیان تو است. به غیر شیعه ضمانت ندادند. ممکن است نجاتشان بدهند، اما اگر نجات بدهند، در خود بهشت نمی برند، بلکه در خرابه‌ای گوشه بهشت، که دیگر خدا کاری به آنها ندارد می برند. «2» حضرت معصومه علیها السلام را در خواب دید، فرمود: هر شب مرا رنجاندی و ناراحت

(1) - ارشاد القلوب: 262 / 2.

(2) - بحار الأنوار: 198 / 7، باب 8، حدیث 75؛ «الحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ مُعْتَنًا عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَنَا وَ شِيعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ فَيَمُرُّ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ وَ يُسَلِّمُ عَلَيْنَا قَالَ فَيَقُولُونَ مَنْ هَذَا الرَّجُلُ وَ مَنْ هَؤُلَاءِ فَيُقَالُ لَهُمْ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ابْنُ عَمِّ النَّبِيِّ فَيُقَالُ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ فَيَقُولُونَ أَتَيْنَ النَّبِيَّ الْعَرَبِيُّ وَ ابْنُ عَمِّهِ فَيَقُولُونَ هُمَا عِنْدَ الْعَرْشِ قَالَ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ عِنْدَ رَبِّ الْعِزَّةِ يَا عَلِيُّ ادْخُلِ الْجَنَّةَ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ لِاحِسَابٍ عَلَيْكَ وَ لَاعَلَيْهِمْ فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ يَتَنَعَّمُونَ فِيهَا مِنْ فَوَائِدِهَا وَ يَلْبَسُونَ السُّنْدُسَ وَ الْإِسْتَبْرَقَ وَ مَا لَمْ تَرَ عَيْنٌ فَيَقُولُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحُزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ بِوَصِيِّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِهِمَا مِنْ فَضْلِهِ وَ أَذْخَلَنَا الْجَنَّةَ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ كُلُّوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا قَدْ نَظَرَ إِلَيْكُمْ الرَّحْمَنُ نَظْرَةً فَلَا بُؤْسَ عَلَيْكُمْ وَ لَاحِسَابَ وَ لَاعَذَابَ.»

بحار الأنوار: 345 / 35، باب 13، حدیث 20؛ «جَابِرُ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذْ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ قَدْ أَتَاكُمْ أَخِي ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْكَعْبَةِ فَقَالَ وَ رَبِّ هَذَا الْبَيْتِ إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهُ إِنَّهُ أَوْلَكُمْ إِيمَانًا بِاللَّهِ وَ أَفْوَمُكُمْ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ أَوْفَاكُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَفْضَاكُمْ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ أَفْسَمُكُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَ أَعْدَلَكُمْ فِي الرَّعِيَّةِ وَ أَعْظَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرْيَّةً قَالَ جَابِرٌ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ قَالَ جَابِرٌ فَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَقْبَلَ قَالَ أَصْحَابُهُ قَدْ أَتَاكُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ رَاضِينَ مُرَضَّيَيْنَ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 304

کردی. اگر شما خانه و پول و ملک می خواهی، این قبرستان رو به روی حرم، بر سر قبر میرزای قمی برو، او نزد خدا آبرو دارد، اگر چیز کمی می خواهی، آنجا برو، چرا می آیی و مرا ناراحت می کنی؟ نزد ما که می آیی، بگو دختر موسی بن جعفر علیه السلام! به خدا بگو: هر چه خیر دنیا و آخرت است، به من و خانواده ام بده، تا ما آرامش داشته باشیم. اگر از کریم چیز کمی بخواهید، رنجیده می شود.

دعای فوق العاده امام سجاد علیه السلام

این طبع کریم است. ببینیم حضرت زین العابدین علیه السلام از خدا چه خواسته است؟
خواسته را ببینید:

«اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات، و المسلمين و المسلمات، الاحياء منهم و الاموات تابع بيننا و بينهم بالخيرات اللهم اغفر
لحيثنا و ميثتنا و شاهدنا و غائبنا و ذكرنا و انثانا و كبيرنا و صغيرنا و حرنا و مملوكنا و عبدنا» «1»

خدایا! من امشب آمدم تا از تو درخواست کنم: هر چه مرد و زن مؤمن و مسلمان در عالم است، مرده و زنده، کوچک و بزرگ، آزاد و بنده، همه را پیامر و گناهانمان را بریز. درخواست نجات میلیاردها نفر را از خدا دارد، چون می داند که کریم کم نمی آورد.

از این بالاتر، در دعای دیگری حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید: خدایا! این جهنمی است که در قرآن گفته ای هفت طبقه می باشد و بعد گفته ای:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» «2»

(2) - اعراف (7): 79؛ «و مسلماً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [زیرا] آنان را دل‌هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی‌یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه‌های حق را] نمی‌بینند، و گوش‌هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی‌شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند؛ اینانند که بی‌خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 305

اما درباره بهشت «کثیراً» نگفته است، معلوم می‌شود که تعداد جهمی‌ها بیشتر است. می‌دانید چه کسانی به جهنم می‌روند؟ از قاییل تا آخرین گنهکار حرفه‌ای در روز قیامت وارد جهنم می‌شوند.

اما کرم حضرت زین‌العابدین علیه السلام را ببینید، می‌فرماید:

خدایا! در روز قیامت، قبل از این که اهل جهنم را به جهنم ببری، اول مرا به جهنم ببر و به قدری بدن مرا بزرگ کن که هفت طبقه جهنم را پر کند و برای کسی دیگر جا نماند. این بنده کریم خدا است که این حرف را می‌زند. ببینید خود خدا چه کرمی دارد؟ این کرم بنده‌اش است.

عطای کریمانه امام حسین علیه السلام

کسی در زد، امام حسین علیه السلام پشت در آمد فرمود: کیست؟ گفت: یا بن رسول الله! نیازمندم. حضرت در را باز نکردند، قنبر را صدا کرده، فرمودند: ما چند روزی است که از مکه آمده‌ایم، پول چقدر مانده است؟ گفت: یا بن رسول الله! چهار هزار دینار مانده است؟ فرمود: همه را بیاور. قنبر گفت: می‌خواهید همه را به نیازمند بدهید؟ فرمود: آری.

حضرت تمام پولها را در عباى خود گذاشت و از سوراخ بالای در بیرون داد و فرمود: بگیر. پول و عبا را گرفت و پشت در نشست و مرتب گریه کرد. امام آمد و در را باز نکرده فرمود: من چیز دیگری نداشتم. هر چه بود برایت آوردم، اگر کم است، بار دیگر بیا. چرا گریه می‌کنی؟ گفت: یا بن رسول الله کم نیست، گریه‌ام برای این است که چرا باید در آینده شما زیر خاک بروید. ای کاش این دست برای مردم می‌ماند. «1» اگر گناه کرده‌اید، کار با کریم سخت نیست. تو فقط گردن خود را کج کن و بگو که اشتباه کردم. او نیز می‌بخشد. نگو مرا راه نمی‌دهند، این خود از گناهان بزرگ است.

(1) - بحار الأنوار: 190 / 44، باب 26، حدیث 2؛ «عَمَرُو بُنِ دِينَارٍ قَالَ: ... وَفَدَ أَعْرَابِيٌّ الْمَدِينَةَ فَسَأَلَ عَنْ أَكْرَمِ النَّاسِ بِهَا فُذِّلَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ فَوَجَدَهُ مُصَلِّياً فَوَقَفَ بِإِزَائِهِ ... قَالَ فَسَلَّمَ الْحُسَيْنُ وَ قَالَ يَا قَنْبَرُ هَلْ بَقِيَ مِنْ مَالِ الْحِجَارِ شَيْءٌ قَالَ نَعَمْ أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِينَارٍ فَقَالَ هَاتِيهَا قَدْ جَاءَ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَّا ثُمَّ نَزَعَ بُرْدِيهِ وَ لَفَّ الدَّنَائِرَ فِيهَا وَ أَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ شَقِّ الْبَابِ حَيَاءً مِنَ الْأَعْرَابِيِّ وَ ... قَالَ فَأَخَذَهَا الْأَعْرَابِيُّ وَ بَكَى فَقَالَ لَهُ لَعَلَّكَ اسْتَفْلَلْتَ مَا أَعْطَيْنَاكَ قَالَ لَا وَ لَكِنْ كَيْفَ يَأْكُلُ التُّرَابُ جُودَكَ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 306

هم جواب می دهد، هم راه می دهد و هم می بخشد.

کسی به من گفت: من پانزده سال است که مشروب خور هستم و با نامحرم رابطه دارم، تو می گویی که خدا مرا می بخشد؟ گفتم: چرا من بگویم که خدا تو را می بخشد؟ او خودش این سند را داده است:

«لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» «1»

درخواست پرقیمت ترین چیزها

امام باقر علیه السلام می فرماید:

روزی پدرم مرا صدا کرد و فرمود: بار سفر ببند، می خواهیم بر سر قبر امیرالمؤمنین علیه السلام برویم. هیچ کس خبر از جایگاه قبر علی علیه السلام نداشت و هنوز پنهان بود. از مدینه تا نجف، راه دور است.

فرمود: رفتیم وقتی بر سر قبر امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدیم، پدرم زیارتش که تمام شد، صورت را روی قبر گذاشت و این درخواست را از پروردگار کریم کرد:

«اللهم ارزقني عقلاً كاملاً و لباً راجحاً قلباً زاكياً» «2»

خدایا! من کنار این قبر، از تو عقل کامل، مغز برتر و عمل پاکیزه می خواهیم یعنی به در خانه کریم که رفتی، چیزی که قیمتی تر از آن نیست، بخواه، و کریم را رنجیده نکن.

خیلی بخواهید، به وسعت دنیا و آخرت از او بخواهید. برای همه شیعیان نیز بخواهید، نه تنها برای خودتان.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: کسی که تنها سفره بیاندازد و بخورد، خدا لعنتش کند. «3» والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - زمر (39): 53؛ «از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

(2) - مستدرک الوسائل: 10/222، باب 21، حدیث 11900؛ «مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَضَيْتُ مَعَ وَالِدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى قَبْرِ جَدِّي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنَّجَفِ بِنَاحِيَةِ الْكُوفَةِ فَوَقَفَ عَلَيْهِ ثُمَّ بَكَى وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْأَيْمَةِ وَ خَلِيلِ النَّبُوَّةِ وَ الْمَخْصُوصِ بِالْأُخُوَّةِ السَّلَامِ عَلَى يَعْسُوبِ الْإِيمَانِ وَ مِيزَانِ الْأَعْمَالِ وَ سَيْفِ ذِي الْجَلَالِ السَّلَامِ عَلَى صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ عِلْمِ النَّبِيِّ الْحَاكِمِ فِي يَوْمِ الدِّينِ السَّلَامُ عَلَى شَجَرَةِ التَّقْوَى السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ الْبَالِغَةِ وَ نِعْمَتِهِ السَّابِغَةِ وَ نِقْمَتِهِ الدَّامِغَةِ السَّلَامُ عَلَى الصِّرَاطِ الْوَاضِحِ وَ النُّجْمِ اللَّائِحِ وَ الْإِمَامِ النَّاصِحِ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ ثُمَّ قَالَ أَنْتَ وَسَيِّلَتِي إِلَى اللَّهِ وَ ذَرِيعَتِي وَ لِي حَقُّ مُؤَلَّاتِي وَ تَأْمِيلِي فَكُنْ لِي شَفِيعِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْوُقُوفِ عَلَى قَضَاءِ حَاجَتِي وَ هِيَ فَكَأُ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ اصْرِفْنِي فِي مَوْقِفِي هَذَا بِالنُّجْحِ وَ بِمَا سَأَلْتُهِ كُلَّهُ بِرَحْمَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي عَقْلاً كَامِلاً وَ لُبّاً رَاجِحاً وَ قَلْباً زَاكِياً وَ عَمَلاً كَثِيراً وَ أَذْناً بَارِعاً وَ اجْعَلْ ذَلِكَ كُلَّهُ لِي وَ لَا تَجْعَلْهُ عَلَيَّ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»

(3) - بحار الأنوار: 63/347، باب 8، حدیث 1؛ «أَبِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله ثَلَاثَةَ الْأَكِلِ زَادَهُ وَحْدَهُ وَ الرَّكَّابِ فِي الْفَلَاةِ وَحْدَهُ وَ النَّائِمِ فِي بَيْتٍ وَحْدَهُ.»

بحار الأنوار: 16/246، ذیل حدیث 35؛ «أَنْسَى قَالَ: ... وَ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لَا يَأْكُلُ وَحْدَهُ مَا يُمَكِّنُهُ وَ قَالَ أَلَا أَنْبِئُكُمْ بِشِرَارِكُمْ قَالُوا بَلَى قَالَ مَنْ أَكَلَ وَحْدَهُ وَ ضَرَبَ عَبْدَهُ وَ مَنَعَ رِفْدَهُ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 307

پی نوشت ها

اغتنام پنج فرصت

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوذر غفاری پنج فرصت را سفارش فرمودند که غنیمت بدان. یعنی از پنج فرصت استفاده کن و بهره ببر و از منفعت آنها بهره بگیر. هر کدام از این پنج فرصت از دست برود، دیگر بر نمی گردد. «1»
فرصت اول؛ جوانی است. حضرت فرمودند: ای ابوذر! جوانی که بهار زندگی است، خزان به دنبال دارد و خزان جوانی، پیری است. این بهار وقتی از دست برود و آن خزان جایش بنشیند، این فرصت نابوده شده است و برگشتی ندارد.

جوانی اوج قدرت، توانایی، قوت، شکوفایی مغز و عقل است. البته نمی شود به همه جوانان گفت: جوانی خود را فقط صرف دانش کنید.

جوان، خودش می تواند ارزیاب خودش باشد. باید با خود و باطن خودش خلوت کند و فکر کند. فکر مثبت. فکر مثبت عمل درونی و باطنی است که برای همه میسر است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«فكر ساعة خير من عبادة سنة» «2»

این فکر، از يك سال عبادت بهتر است. چون این فکر، نقطه ساختن و به وجود

(1) - وسائل الشيعة: 1/ 114، باب 27، حدیث 285؛ «أبي ذرّ في وصيّة رسول الله صلى الله عليه و آله قال يا أبا

ذرّ اغتنم

خمساً قبل خمس شبابك قبل هرمك و صحتك قبل سقمك و غناك قبل فقرك و فراغك قبل شغلِكَ و حيّاتك قبل موتك
يا أبا ذرّ إنّك و التّسويّف بأمّلك فإنّك بيومك و لست بما بعده يا أبا ذرّ إذا أصبحت فلا تُحدّث نفسك بالمساء و إذا
أمسيّت فلا تُحدّث نفسك بالصّباح و خذ من صحتك قبل سقمك.»

(2) - مستدرک الوسائل: 11/ 184، باب 5، حدیث 12693.

مرگ و فرصت ها، ص: 314

آوردن آینده‌ای مثبت و عاقبتی صحیح است.

در روایت دیگری از حضرت نقل می‌کند:

«تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة»¹

این فکر، از شصت سال عبادت بهتر است.

بین خود و باطن خودش خلوت کند، ببیند به چه برنامه مثبتی علاقمند است.

برود و جوانیش را هزینه آن برنامه مثبت کند. البته به شکلی هزینه کند که به رشته‌های مثبت دیگر مثل نماز، روزه، عبادت و مجلس علم رفتن، لطمه نخورد، چون هر کاری که مانع از عبادت خدا شود، کار ناپسندی است. هر کاری را باید سر جای خودش بگذارد. نه افراط کند و نه تفریط. این که در طول سال هر شب به جلسه برود و تا نصف شب طول بکشد، این را دین نمی‌پسندد.

میانروی در عبادت

بابی در اسلام، در روایات و فرهنگ شیعه تحت عنوان «باب الاقتصاد فی العبادة»² میانروی در عبادت است.

اینکه شبانه روز دویست رکعت نماز بخوانیم، در طول ماه، بیست روز را روزه بگیریم، شب‌ها را فقط دو ساعت بخوابیم، هر شب به جلسات طولانی برویم، این روش، روش دینی نیست. رفتن به جلسات در غیر ماه رمضان (که فصل یاد گرفتن قرآن و احکام الهی است)، در غیر این ماه، اینگونه که از فرمایش‌های بزرگان دین ما، از پیغمبر تا ائمه و عالمان ربانی استفاده می‌شود، حداقل هفته‌ای یک بار، آن هم شرکت در جلسه‌ای که انسان را به مسائل دین آگاه کند، نه این که چند ساعت برود، یا شعر بخواند، یا شعر بشنود، چند ساعت سینه بزند که از گوشه و کنار سینه‌اش خون راه بیافتد، و ذره‌ای به معرفت او اضافه نشود این فرهنگ، فرهنگ دین نیست.

(1) - بحار الأنوار: 292 / 66، باب 37، حدیث 23.

(2) - الکافی: 86 / 2 (باب الاقتصاد فی العبادہ)؛ بحار الأنوار: 209 / 68، باب 66 (الاقتصاد فی العبادہ و المداومة علیها و فعل الخیر و تعجیلہ و فضل التوسط فی جمیع الأمور و استواء العمل)؛ وسائل الشیعة: 108 / 1، باب 26 (باب استیحباب الإقتصاد فی العبادۃ عند خوف المملک)؛ مستدرک الوسائل: 144 / 1، باب 24 (باب استیحباب الإقتصاد فی العبادۃ عند خوف المملک).

مرگ و فرصت ها، ص: 315

زیرا در این گونه جلسات هیچ چیزی یاد نمی گیرد؛ نه مسأله، نه حلال، نه حرام، نه روایت. گاهی نیز در مقابل مدعیانی قرار می گیرد که امام صادق علیه السلام می فرماید:

خوب که به حرفهای آنان گوش بدهی، خود را به تو اینگونه نشان می دهند که یعنی ما به عوالم بالا و ملکوت نیز آگاهی داریم، اگر از این ها مسأله طهارت گرفتن را بپرسی، نمی دانند این ها که مسائل پایین ترین عضو بدن را نمی دانند، چگونه از آسمان و ملکوت خبر دارند؟ «1» «الاقتصاد فی العبادۃ» خیلی مهم است. میانه رو باش. اهل سنت این روایت را نقل کرده اند که:

ابوهریره به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: حس می کنم که علاقه ام به شما دارد کم می شود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز اصلاً ناراحت نشدند و با توجه به ظرفیت درونی او فرمودند:

«رُزُّ غَبًّا تَزْدَدُ حُبًّا» «2»

برای این است که تو خیلی نزد من می آیی، چند روز در میان بیا تا علاقه تو به من باقی بماند. این مسأله طبیعی است.

بهترین غذا را اگر هر روز بخواید بخورد، دو روز بگذرد، مجبور می شود با التماس بگوید: من نمی خواهم؛ زده شده ام.

کسی به من گفت: هر وقت به خانه می روم، غذا، آب گوشت داریم، می گفت: من از این همه آبگوشت خسته شدم، ولی کاری نمی توانم بکنم. یادت باشد، اگر من مردم، به کسی که سنگ قبر را می نویسد بگو: روی سنگ قبر من با آن قلم و چکش عکس دیزی در آورد. گفتم: برای چه؟ گفت: برای اینکه هر کس سر قبر من می آید بفهمد که آبگوشت خوری مرا کشت.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

(1) - وسائل الشیعة: 20 / 12، باب 10، حدیث 15532؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (لَفْضِيل) قَالَ بَخِلْسُونَ وَ تُحَدِّثُونَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ تِلْكَ الْمَجَالِسُ أُحِبُّهَا فَأُخْبِرُوا أَمْرَنَا رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَخْبَانَا أَمْرًا يَأْتِي فُضِيلٌ مَنْ دَكَّرْنَا أَوْ دُكِّرْنَا عَنْدهُ فَخَرَجَ عَنْ عَيْنِيهِ مِثْلُ جَنَاحِ الدُّبَابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ أَكْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ.»

وسائل الشیعة: 61 / 27، باب 6، حدیث 33199؛ «إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي، حَدِيثٍ قَالَ يَظُنُّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ فُقَهَاءُ عُلَمَاءُ أَنَّهُمْ قَدْ أَثْبَتُوا جَمِيعَ الْفِقْهِ وَ الدِّينِ بِمَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ وَ لَيْسَ كُلُّ عِلْمٍ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلِمُوهُ وَ لَاصَرَّ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَا عَرَفُوهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ الشَّيْءَ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْأَحْكَامِ يَرُدُّ عَلَيْهِمْ فَيُسْأَلُونَ عَنْهُ وَ لَا يَكُونُ عَنْدهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ يَسْتَحْيُونَ أَنْ يَنْسُبَهُمُ النَّاسُ إِلَى الْجَهْلِ وَ يَكْرَهُونَ أَنْ يُسْأَلُوا فَلَا يُجِيبُوا فَيَطْلُبُ النَّاسُ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِهِ فَلِذَلِكَ اسْتَعْمَلُوا الرَّأْيَ وَ الْقِيَاسَ فِي دِينِ اللَّهِ وَ تَرَكُوا الْأَثَرَ وَ ذَاتُوا بِالْبِدْعِ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ فَلَوْ أَنَّهُمْ إِذَا سُئِلُوا عَنْ شَيْءٍ مِنْ دِينِ اللَّهِ فَلَمْ يَكُنْ عَنْدهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.»

بحار الأنوار: 137 / 2، باب 17، حدیث 47؛ «أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا عَنْدهُ إِثَّاكَ وَ أَصْحَابُ الْكَلَامِ وَ الْخُصُومَاتِ وَ مُحَالَسَتُهُمْ فَإِنَّهُمْ تَرَكُوا مَا أُمِرُوا بِعِلْمِهِ وَ تَكَلَّفُوا مَا لَمْ يُؤْمَرُوا بِعِلْمِهِ حَتَّى تَكَلَّفُوا عِلْمَ السَّمَاءِ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ خَالِطِ النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ وَ زَائِلُهُمْ بِأَعْمَالِهِمْ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِنَّا لَأَنْعُدُ الرَّجُلَ فِقْهًا عَالِمًا حَتَّى يَعْرِفَ.»

(2) - نسخة وكيع (وكيع بن الحراج): 97؛ مسند ابن داود الطيالسي: 330.

مرگ و فرصت ها، ص: 316

صبح که آفتاب درآمده بود، دیدم پدرم ایستاده و نماز شب می خواند. یازده رکعت را کامل مانند نمازهای شب دیگرش خواند. گفتم: پدر! اکنون که صبح است، چطور شما دارید نماز شب می خوانید؟ فرمود: دیشب خسته بودم، دیدم نماز شب با خستگی، ارزشی ندارد. خدا نیز رضایت ندارد. «1» این چه نمازی است که خدا راضی نیست؟ خوابیدم و برای این که در پرونده ام جای نماز شب خالی نماند، الان نماز شب را خواندم. این دینداری درست است.

کاری کنید که دین شما را زده نکند. گوش به حرف این و آن ندهید که هر شب بیا و چند ساعت سینه بزن. خیلی ها را من دیدم که چنان زده شدند که در بی دینی حرف اول را می زنند.

ائمہ اطہار علیہم السلام می فرمایند: در هر کاری میانه رو باش، هر کاری مانند خوردن، خوابیدن، مطالعه، ورزش، تفریح، به مجالس رفتن و از این قبیل؛

نه چندان که از ضعف جانت برآید»2»

نه چندان بخور که دهانت برآید

بهترین مجلس، مجلسی است که زمانش کوتاه تر باشد. يك نفر بیاید، چند مسأله واجب را برای مردم بگوید، فقه مردم را تکمیل کند، منبر خوبی بر محور قرآن و اهل بیت علیهم السلام برود، مردم را تربیت کند، بعد مختصری روضه بخواند و مردم بروند.

شب احیایی که در مفاتیح گفته است، دعای آن يك خط است. بعد قرآن روی سر بگذارد، آن نیز دعایش يك خط است. بعد «يا الله» است، مگر هر کدام چقدر طول می کشد؟ که بعضی ها در شب احیاء جان مردم را می گیرند. این طول دادن ها خلاف حرف خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و شریعت سهله و سمحه است.

اغتنام پنج فرصت از دست رفتی

«يا اباذر! اغتنم خمساً قبل خمس، شبابك قبل هرمك» 3»

(1) - من لا یحضره الفقیه: 1/ 497، حدیث 1426؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَضَاءُ صَلَاةِ اللَّيْلِ بَعْدَ الْعَدَاةِ وَ بَعْدَ الْعَصْرِ مِنْ سِرِّ آلِ مُحَمَّدٍ الْمَخْزُونِ.»

الإستبصار: 1/ 289، باب 158، حدیث 1؛ «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْقُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَضَاءِ صَلَاةِ اللَّيْلِ وَ الْوُتْرِ تَقُوْتُ الرَّجُلِ أَوْ يَقْضِيهَا بَعْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ بَعْدَ الْعَصْرِ فَقَالَ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ.»

وسائل الشیعة: 4/ 273- 274، باب 56، حدیث 5143- 5144؛ «جَمِيلُ بْنُ دَرَّاجٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَضَاءِ صَلَاةِ اللَّيْلِ بَعْدَ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ فَقَالَ نَعَمْ وَ بَعْدَ الْعَصْرِ إِلَى اللَّيْلِ فَهُوَ مِنْ سِرِّ آلِ مُحَمَّدٍ الْمُخْزُونِ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ تُفَوِّضُنِي صَلَاةَ اللَّيْلِ فَأُصَلِّيَ الْفَجَرَ فَلِي أَنْ أُصَلِّيَ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ مَا فَاتَنِي مِنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ وَ أَنَا فِي مُصَلَّائِي قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ قَالَ نَعَمْ وَ لَكِنْ لَا تُعَلِّمُ بِهِ أَهْلَكَ فَيَتَحَذَّرُونَهُ سُنَّةٌ.»

(2) - سعدی.

(3) - وسائل الشیعة: 1/ 114، باب 27، حدیث 285.

مرگ و فرصت ها، ص: 317

جوانان! فکر کنید، ببینید اگر واقعاً در درون احساس می کنید که به تحصیل علم علاقه دارید، این علاقه خدایی است. با نشاط دنبال آن را بگیرید و تنبلی و کسالت به خرج ندهید. در مسیر علم، از پرخوری، پرخوابی و پر رفت و آمدی با رفیقا بپرهیزید. اگر رفیقای شما خوب هستند، ساعتی با آنها بنشینید، بگویند و بخندید تا خستگی شما دربرود.

اما اگر بد هستند، حرام است که با آنها معاشرت کنید. در مطالعه، حتماً یادداشت برداری کنید. این غنیمت دانستن جوانی است.

یا به سمت هنرهای مثبت هدایت شوید، هنر کاشیکاری، نجاری، خطاطی، معماری، گچ بری، آینه کاری و ... آنهایی که عاشق این هنرها بودند و هنر مورد نظر خود را به دست آوردند و از دنیا رفتند، آثارشان را شما می بینید.

به حرم حضرت رضا علیه السلام که مشرف می شوید، این کاشیکاری ها را که می بینید، ذره ذره نشستند و با نوک تیشه، با هنرمندی این ها را تراشیده و کنار هم گذاشته اند تا آیه قرآن، گل و بوته، دعا، نقشه، محراب، گنبد و گلدسته شده است.

بعضی از نجاری ها را می بینید، کتابخانه هایی که ساخته اند، که اگر می خواستند کتاب را روی زمین بریزند، همه را موش و موریا نه می خورد. بالاخره این هنر نجار است که در حفاظت کتاب و خانه ها به کار گرفته شده است.

یا هنر معماران، اگر می بینید به معماری دارید کشیده می شوید، بروید و چند سال کار کنید. این عار نیست که به دانشگاه نرفتید و لیسانس نگرفتید، عیبی ندارد.

اگر معمار شوید، شاید ده برابر کسانی که از دانشگاه فارغ التحصیل شده‌اند، درآمد پیدا می‌کنید. به خصوص که معماری ما رو به معماری سنتی می‌رود که اگر کامل برود، چه مملکت زیبایی خواهیم داشت.

یا فکر کن، اگر می‌بینی رغبت به خطاطی داری، برو تا هنرمند شوی و قرآن، مفاتیح و نهج البلاغه بنویسی. دویست سال دیگر مردم را دعوت می‌کنند و کتاب

مرگ و فرصت ها، ص: 318

شما را به آنان نشان می‌دهند که این کتاب دست خط فلان استاد است.

فکر کنید که از این فرصت جوانی چگونه می‌توان استفاده کرد. این خیلی مهم است. «شبابك قبل هرمك» اما اگر عمر شما به هشتاد سالگی برسد، جوانی دیگر نیست تا آن را غنیمت بدانید.

دزدی روزگار از عمر جوانی

شعری از پروین اعتصامی «1» که سی و سه ساله بود و از دنیا رفت بگویم. دیوان شعرش جزء دیوان‌های رده اول شعرای ایران است. چون دید میل به شاعری دارد، رفت و کار کرد. بعد در شعر گفتن در رده ناصرخسرو قبادیانی «2» شد.

که چون است با پیریت زندگانی

جوانی چنین گفت روزی به پیری

که معنیش جز وقت پیری ندانی

بگفت اندر این نامه حرفی است مبهم

نماند در این خانه استخوانی

جوانی نکودار کاین مرغ زیبا

که در خواب بودم گه پاسبانی

از آن برد گنج مرا دزد گیتی

شب‌ها صبح و صبح‌ها شب شد و جوانی خود را در چاله ریختم. اکنون که بیدار شدم، می‌بینم که جوانی دیگر نمانده است.

متاعی که من رایگان دادم از کف

تو گر می‌توانی، مده رایگانی

چو سرمایه‌ام سوخت از کار ماندم

که بازی است بی‌مایه بازارگانی»³

و اکنون که سرمایه‌ای ندارم، چگونه تجارت کنم؟

جوانی را دیدم که وضع آن جوان برای من خیلی درس بود. برخورد اول من با او در شهر قم بود. گفت: من اهل تهران هستم. سی و دو نوع خط نشانم داد، نسخ، ثلث، نستعلیق، شکسته نستعلیق، کوفی، مصری، حجازی. سی و دو نوع خط بود.

گفت: این خط‌های من است. کسی که خط شناس باشد، می‌فهمد که چقدر زیبا

(1) - پروین اعتصامی فرزند یوسف اعتصام الملک آشتیانی از نویسندگان و مترجمان مشهور ایران (1285-1320 هـ. ش) از کودکی زبان به شاعری گشود و که درجولنی دز شمار معروفترین شاعران زمان بود وی در قصاید خود از حیث الفاظ پیرو سبک شاعران قرن پنجم و ششم خاصه ناصر خسرو است و در اشعار دیگر از قطعات و مثنویات پرارزش و غزلها و غیره سخن او بیشتر رنگ عراقی دارد و غالباً ساده است. اندیشه‌های وی نو و متضمن نکات اجتماعی و اخلاقی انتقادی است و تمثیلات نغز و اندرزهای حکیمانه و تفکرات او مایه شگفتی است.

فرهنگ فارسی معین (اعلام): 155/5.

(2) - ناصر خسرو حکیم ابو معین ناصر بن خسرو قبادیانی بلخی (394-481 هـ. ق) ملقب به حجت از حکما و متکلمین اسلام در قبادیان حوالی بلخ متولد گشت. از اوان جوانی به تحصیل علوم و فضائل و تحقیق ادیان و عقاید و مطالعه اشعار شعرای ایران و عرب پرداخت. وی در ابتدا مذهب حنفی داشت و در مصر با اسماعیلیان فاطمی روابطی پیدا کرد و پیرو آنان گردید و حجت زمین خراسان گردید. از آثار وی سفرنامه پس از سفر هفت ساله او در 444 هـ. ق تألیف کرد.

فرهنگ فارسی (اعلام): 2094/6.

(3) - پروین اعتصامی.

مرگ و فرصت ها، ص: 319

است.

چند سالی گذشت تا دهه آخر صفر را در لندن منبر می‌رفتم، جوانی پای منبر آمد، خیلی احوالپرسی کرد. گفتم: شما؟ گفت: من پسر فلانی هستم. شما طلبه قم بودید، پدرم می‌گفت شما يك بار به خانه ما آمده‌اید. گفتم: پدرت کجا است؟ گفت:

چند سالی است که در اروپا و آمریکا است. گفتم: چه می‌کند؟ گفت: تا به حال نزدیک به ده هزار نفر را با هنر خود مسلمان کرده است.

که بازی است بی‌مایه بازارگانی

چو سرمایه‌ام سوخت از کار ماندم

این سرمایه جوانی خیلی عجیب است. قرن هفتم، در شبستر آذربایجان، عالمی به نام شیخ محمود شبستری که در چهل سالگی از دنیا رفت، کتابی به نام «گلشن راز» دارد که با این شعر شروع می‌شود:

چراغ دل به نور جان برافروخت¹

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

بیش از پنجاه فیلسوف و حکیم به این کتاب شرح زده‌اند که بعضی از شرح‌ها هشتصد صفحه است. عمر ایشان خیلی کوتاه بود، اما جزء چهره‌های معروف جهان اسلام است. این غنیمت دانستن عمر و جوانی است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - شیخ محمود شبستری.

مرگ و فرصت ها، ص: 320

پی نوشت ها

23 فرصت های مثبت

اغتنام فرصت

تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 325

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله سلسله ای از فرصت ها را برشمرند و به مردم سفارش کردند که تا این فرصت ها از دست نرفته و راه جبران به روی شما بسته نشده، از آن سود و بهره ببرید. «1» هیچ فرصت مثبتی در عالم نیست که قابل بهره برداری و سود بردن نباشد. فقط به این نکته باید توجه کنیم که محصول بسیاری از فرصت ها در قیامت به انسان برمی گردد. علتش این است که خداوند مهربان چارچوب این دنیا را با کار، عمل و فعالیت قرار داده است و حسابرسی اعمال و کار و فعالیت را در ظرف آخرت مقرر فرموده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام بیانی دارند که در آن به همین حقیقت اشاره کرده و می فرمایند:

منتظر نتیجه خیلی از غنیمت دانستن فرصت ها در چارچوب دنیا نباشید، چرا که خداوند مهربان بنا ندارد که محصول همه فرصت ها را در دنیا در اختیار شما بگذارد. «2» پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

مؤمن دارای دو زندگی خوب است؛ يك زندگی خوب او در دنیا این است که اهل خدا، ایمان و رعایت حلال و حرام است و با وجدان و باطن آرام زندگی

(1) - بحار الأنوار: 184 / 74 - 186، باب 7، ذیل حدیث 10؛ «الْحَامِسُ وَ الْعِشْرُونَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ إِنَّمَا هُوَ خَيْرٌ يُرْجَى أَوْ شَرٌّ يُتَّقَى أَوْ بَاطِلٌ عَرَفَ فَاجْتَنَبَ أَوْ حَقٌّ يَتَعَيَّنُ فَطَلَبَ وَ آخِرُهُ أَظْلَمُ إِقْبَالُهَا فَسَعَى لَهَا وَ دُنْيَا عَرَفَ نَفَادَهَا فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ كَيْفَ يَعْمَلُ لِلْآخِرَةِ مَنْ لَا يَنْقَطِعُ مِنَ الدُّنْيَا رَغْبَتُهُ وَ لَا تَنْقُضِي فِيهَا شَهْوَتُهُ إِنَّ الْعَجَبَ كُلَّ الْعَجَبِ لِمَنْ صَدَّقَ بِدَارِ الْبَقَاءِ وَ هُوَ يَسْعَى لِدَارِ الْفَنَاءِ وَ عَرَفَ أَنَّ رِضَا اللَّهِ فِي طَاعَتِهِ وَ هُوَ يَسْعَى فِي مَخَالَفَتِهِ.»

«السادس وَ الْعِشْرُونَ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ حُلُّوا أَنْفُسَكُمْ طَاعَةَ وَ أَلْبِسُوهَا قِنَاعَ الْمُخَالَفَةِ فَاجْعَلُوا آخِرَتَكُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ سَعْيَكُمْ لِمُسْتَقَرِّكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ عَنْ قَلِيلٍ رَاحِلُونَ وَ إِلَى اللَّهِ صَائِرُونَ وَ لَا يَغْنِي عَنْكُمْ هُنَالِكَ إِلَّا صَالِحُ عَمَلٍ قَدَّمَ مَوْتَهُ وَ حَسَنُ ثَوَابٍ أَخَّرَ مَوْتَهُ فَإِنَّكُمْ إِنَّمَا تَقْدُمُونَ عَلَى مَا قَدَّمْتُمْ وَ تُجَازُونَ عَلَى مَا أَسْلَفْتُمْ فَلَا تَخْدَعَنَّكُمْ زُخَارِفُ دُنْيَا دَنِيَّةٍ عَنْ مَرَاتِبِ جَنَاتٍ عَلَيْهِ فَكَانَ قَدْ انْكَشَفَ الْقِنَاعُ وَ ارْتَفَعَ الْإِزْتِيَابُ وَ لَاقَى كُلُّ امْرِئٍ مُسْتَقَرَّهُ وَ عَرَفَ مَوْتَهُ وَ مُنْقَلَبَهُ.»

«السابع وَ الْعِشْرُونَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي خُطْبَتِهِ لَا تَكُونُوا مِمَّنْ خَدَعَتْهُ الْعَاجِلَةُ وَ غَرَّتْهُ الْأُمْنِيَّةُ فَاسْتَهْوَتْهُ الْخُدْعَةُ فَزَكَرَ إِلَى دَارِ سُوءٍ سَرِيعَةِ الزَّوَالِ وَ شَيْكَةِ الْإِنْتِقَالِ إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ فِي جَنبٍ مَا مَضَى إِلَّا كَمَا نَاخَةِ رَاكِبٍ أَوْ صَرٍّ حَالِبٍ فَعَلَى مَا تَعْرَجُونَ وَ مَا ذَا تَنْتَظِرُونَ فَكَاَنَّكُمْ وَ اللَّهُ وَ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ مِنَ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ وَ مَا يَصِيرُونَ إِلَيْهِ مِنَ الْآخِرَةِ لَمْ يَزَلْ فَخُذُوا أَهْبَةً لَا زَوَالَ لِنَقْلِهِ وَ أَعِدُّوا الزَّادَ لِقُرْبِ الرَّحْلَةِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ كُلَّ امْرِئٍ عَلَى مَا قَدَّمَ قَادِمٌ وَ عَلَى مَا خَلَّفَ نَادِمٌ.»

«الثامن وَ الْعِشْرُونَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ أَيُّهَا النَّاسُ بَسِطُوا الْأَمَلَ مُتَقَدِّمًا حُلُولَ الْأَجَلِ وَ الْمَعَادَ مَضْمَرًا الْعَمَلَ فَمُعْتَبِطًا بِمَا اخْتَفَبَ غَانِمٌ وَ مُتَيَسِّرًا بِمَا فَاتَهُ نَادِمٌ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الطَّمَعَ فَقْرٌ وَ الْيَأْسَ غِنًى وَ الْقِنَاعَةَ رَاحَةً وَ الْعُزْلَةَ عِبَادَةً وَ الْعَمَلَ كَنْزٌ وَ الدُّنْيَا مَعْدِنٌ وَ اللَّهُ مَا يُسَاوِي مَا مَضَى مِنْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ بِأَهْدَابٍ بُزْدِي هَذَا وَ لَمَّا بَقِيَ مِنْهَا أَشْبَهُ بِمَا مَضَى مِنَ الْمَاءِ بِالْمَاءِ وَ كُلُّ إِلَى بَقَاءٍ وَ شَيْكٍ وَ زَوَالٍ قَرِيبٍ فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَ أَنْتُمْ فِي مَهَلِ الْأَنْفَاسِ وَ جَدَّةِ الْأَخْلَاسِ قَبْلَ أَنْ تَأْخُذُوا بِالْكَظْمِ فَلَا يَنْفَعُ النَّدَمُ.»

(2) - اشاره است به بخشی از نامه 31 نهج البلاغه که حضرت علی علیه السلام به فرزند خود امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «... وَ إِيَّاكَ وَ الْإِتِّكَالَ عَلَى الْمُنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ النَّوْكَى وَ الْعُقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ وَ خَيْرٌ مَا جَرَّتْ مَا وَعْظُكَ بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ عُصَّةً لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ وَ لَا كُلُّ غَائِبٍ يَتُوبُ وَ مِنَ الْفَسَادِ إِضَاعَةُ الزَّادِ وَ مَفْسَدَةُ الْمَعَادِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ سَوْفَ يَأْتِيكَ مَا قُدِّرَ لَكَ التَّاجِرُ مُحَاطِرٌ وَ رَبٌّ يَسِيرٌ أَمْنَى مِنْ كَثِيرٍ.»

و همچنین اشاره دارد به خطبه 45؛ «الْحَمْدُ لِلَّهِ غَيْرَ مَقْنُوطٍ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لَا يَخْلُو مِنْ نِعْمَتِهِ وَ لَا مَأْيُوسٍ مِنْ مَغْفِرَتِهِ وَ لَا مُسْتَنْكَفٍ عَنْ عِبَادَتِهِ الَّذِي لَا تَبْرَحُ مِنْهُ رَحْمَةٌ وَ لَا تُفْقَدُ لَهُ نِعْمَةٌ وَ الدُّنْيَا دَارٌ مُنِيٌّ لَهَا الْفَنَاءُ وَ لِأَهْلِهَا مِنْهَا الْجَلَاءُ وَ هِيَ خُلُوءٌ خَضِرَاءُ وَ قَدْ عَجَلَتْ لِلطَّالِبِ وَ التَّيَسُّتِ بِقَلْبِ النَّازِلِ فَارْتَحِلُوا مِنْهَا بِأَحْسَنِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ وَ لَا تَسْأَلُوا فِيهَا فَوْقَ الْكَفَافِ وَ لَا تَطْلُبُوا مِنْهَا أَكْثَرَ مِنَ الْبَلَاغِ».

مرگ و فرصت ها، ص: 326

می کند.

در کنار این آرامش، پیشامدهایی برایش می شود که از طبیعت دنیاست و نمی توان کاری کرد. مثلاً چشمش کم سو می شود، شنوایی گوشش کم می شود، توان بدنش تحلیل می رود، زخم معده می گیرد، حادثه ای برایش اتفاق می افتد و دل او را می سوزاند. این حوادث را دیگر نمی شود کاری کرد؛ چون بافت دنیاست، ولی در عین این که در معرض حمله حادثه و سختی های بدنی یا مسائل دیگر است، وجدان آرامی دارد. «1»

رضایت مؤمن از روزگار خود

زندگی خوب دیگر مؤمن این است که حادثه ها را به عنوان آزمایش خدا و ابتلای «من الله» می بیند و از حادثه و ابتلا نیز نمره و درجه آخرتی در می آورد.

وقتی به او می گویند: شنیدیم که پیشامد سختی بر شما وارد شده است، می گوید:

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» «2»

ما نداریم از قضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله «3»

پیش آمده است، اما گله ای از حضرت حق ندارم. قرآن می گوید: همین حال، کلید دو منفعت است؛ یکی درود خدا بر حادثه دیده و دیگری رحمت خدا بر حادثه دیده:

«وَلَنْبَلُوتَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ» «4»

بعد از ابتلا به این پنج بلا، به صابرين بشارت «صلوات و رحمت من الله» را بده.

دلش می‌سوزد، اما در کنار این دل‌سوزی، در باطنش با پروردگار درگیری پیدا

(1) - الکافی: 252 / 2، حدیث 2؛ «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ دُكِرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبَلَاءُ وَ مَا يَخْصُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً فِي الدُّنْيَا فَقَالَ النَّبِيُّونَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا مَثَلَ وَ يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ بَعْدَ عَلَى قَدَرِ إِيْمَانِهِ وَ حُسْنِ أَعْمَالِهِ فَمَنْ صَحَّ إِيْمَانُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَ مَنْ سَخِفَ إِيْمَانُهُ وَ ضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ.»

الکافی: 259 / 2، حدیث 29؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً النَّبِيُّونَ ثُمَّ الْوَصِيُّونَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا مَثَلَ وَ إِنَّمَا يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ عَلَى قَدَرِ أَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ فَمَنْ صَحَّ دِينُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَاباً لِمُؤْمِنٍ وَ لَا عُقُوبَةً لِكَافِرٍ وَ مَنْ سَخِفَ دِينُهُ وَ ضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ وَ أَنَّ الْبَلَاءَ أَسْرَعُ إِلَى الْمُؤْمِنِ التَّقِيِّ مِنَ الْمَطَرِ إِلَى قَرَارِ الْأَرْضِ.»

نهج البلاغه: خطبه 231؛ «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيْمَانِ وَ لَا يَعْجِي، حَدِيثُ نَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ وَ أَحْلَامٌ رَزِينَةٌ.»

(2) - بقره (2): 156؛ «همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداييم و يقيناً به سوى او باز می‌گرديم.»

(3) - ميرزا محمد تقی حجه الاسلام (نیر)، کتاب آتشکده؛ ورود اهل بیت نبوت عليهم السلام به مجلس ابن زیاد (لعنه الله).

(4) - بقره (2): 155؛ «و بی‌تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات [نباتی یا ثمرات باغ زندگی از زن و فرزند] آزمایش می‌کنیم. و صبرکنندگان را بشارت ده.»

مرگ و فرصت ها، ص: 327

نمی‌کند. دلش می‌سوزد و اشکش نیز می‌ریزد، ولی در حد خودش می‌گوید:

«الهی رضاً بقضائك و تسليماً لامرك لا معبود سواك» «1»

این داستان را زیاد شنیده‌اید و یا در نوشته‌های مرحوم محدث قمی خوانده‌اید؛ که بر اساس آیات قرآن می‌توان نظر داد که حادثه دیدگان مؤمن که فرصت حادثه را غنیمت می‌شمارند، از طریق همین حادثه تمام کمبودهای آخرتی خود را پر می‌کنند.

رضایت بر فقر

جوان عربی علاقه شدیدی به درس خواندن پیدا می‌کند که به نجف بیاید و درس بخواند. می‌آید و شروع به درس خواندن می‌کند، ولی از طرف خانواده به او کمکی نمی‌شود، چون نمی‌توانستند کمک مالی به او بدهند. در کمال فقر و مضیقه بود، ولی خوب درس می‌خواند.

نان خشك، پوست هندوانه و خربزه‌ای از کوچه‌ها جمع می‌کرد تا شکمش را سیر کند. شب‌ها کتاب را زیر چراغ دستشویی می‌برد و در نور آن چراغ‌ها درس می‌خواند. این گونه زندگی را می‌گذراند و گله‌ای نیز نداشت.

گله کردن از خدا نیز خوب نیست. بالاخره وجود مقدس او بر اساس حکمتش پرونده هر کسی را رقم زده است که از دل همان حکمت می‌شود نمره و درجه در آورد. گالایه و نارضایتی نمره را کم می‌کند.

در آن شدت نداری و در اوج جوانی، روزی در مسیر درس، دختری باادب، باکرامت و باوقاری که صورتش پیدا بود، آمد برود، این طلبه فقیر و گرسنه بی توجه و بدون عمد، نگاهش به قیافه او افتاد و دلش رفت. نشد جلوی دل را بگیرد:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند یاد «2»

گاهی کسی از خانه بیرون می‌رود، اصلاً نیت او این است که به نامحرم نگاه کند، پس دارد معصیت می‌کند، اما گاهی از خانه بیرون می‌رود و اتفاقی، نه اینکه نیت بدی داشته باشد، چشمش به نامحرمی می‌افتد، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: طبق دستور قرآن، فوری دیده ات را برگردان.

آن نظر اول هیچ، اما نظر دوم «علیک»، یعنی به ضرر تو است و آن را گناه می‌نویسند. «1» این طلبه نیز این گونه شد. اما با همان نگاه، دل رفت. سرش را پایین انداخت و دیگر نگاه نکرد. روزی با خود گفت: برویم و ببینیم در کدام خانه می‌رود که چند روز دیگر به خواستگاری او برویم.

رفت و خانه دختر را پیدا کرد و چند روز دیگر با آن لباس پاره رفت و در زد، دید عجب حیاط و ساختمانی! گفتند: بفرمایید. به اتاق آمد و آبی و شربت خورد، پدر دختر گفت: فرمایشی دارید؟ پدر دختر از تجارت نجف بود و وضع مالی او خوب بود.

گفت: برای خواستگاری دختر شما آمده‌ام. گفت: دختر من؟ خجالت نمی‌کشی بلند شو برو. او را بیرون کرد.

با گردن کج و ناله و ناراحتی از خانه بیرون آمد.

در این اوضاع اقتصادی کشنده و محرومیت از این دختر، حس کرد که مریضی سل گرفته است. سرفه می‌کرد و از سینه‌اش خون می‌آمد. رفیقی داشت، به او گفت:

شیخ! چرا خیلی گرفته هستی؟ گفت: نان که نداریم بخوریم، تابستان در این گرمای شرجی، در بیابان‌های نجف به کمک کشاورزها می‌رویم، مزد کم به ما می‌دهند، آن را هم باید خورده خورده بخوریم، تا تمام شود، اینها همه درد است، تازه سل نیز گرفته‌ام. درد سوم من نیز این است که دختری را می‌خواهم، که به من نمی‌دهند.

رفیق او شخص بیداری بود و چقدر خوب است که کسی رفیق بیداری داشته باشد. رفیق بیدار نیز يك فرصت است. رفیق بینایی که ما را از چاله درآورد.

(1) - موسوعة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام فی الکتاب والسنة و التاريخ: 248 / 7.

(2) - بابا طاهر همدانی.

گفت: ای شیخ! واقعاً خودت را بی صاحب حساب کرده‌ای؟ یعنی تو فکر می‌کنی هیچ کس را نداری؟ گفت: ما چه کسی را داریم؟ گفت: وجود مبارك امام زمان علیه السلام را داریم. باز کردن گره شیعیان در دست اوست. به او متوسل شو. گفت: چه کار باید بکنم؟ گفت: چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله برو و به حضرت متوسل شو! گفت: باشد.

چهل شب چهارشنبه رفت و متوسل شد. شب چهارشنبه چهلم، هوا خیلی سرد بود، سینه‌اش نیز خیلی خراب بود. گفت: من در مسجد بماتم و سرفه کنم و خون در مسجد بریزد، نجس کردن مسجد حرام است. بیرون آمد و روی سکوی گلی مسجد نشست و منقل کوچکی داشت، زغالش را آتش کرد و قهوه دم کرد. طبق رسمی که عرب‌ها داشتند، چایی کمتر می‌خوردند و بیشتر قهوه می‌خوردند. قهوه که دم کشید، دید که جوان بادب و خوش سیما و نورانی آمد و روی سکوی آن طرف مسجد نشست.

شیخ گفت: خدایا! دو استکان قهوه درست کردم، این شخص از راه رسیده، اگر بگویند: برای ما قهوه بریز، همه را باید به او بدهیم بخورد. چه کنم؟ در فکر بود که از آن طرف سکو رو کرد و گفت: آقا! فرمایشی دارید؟ به او گفت: شیخ حسین! فعلاً قهوه برای ما بریز تا بعد بگویم. دید نه خطری که حس می‌کرد، درست است. قهوه را ریخت و از روی سکو بلند شد و آمد و گفت: بفرمایید.

او فقط لبش را تر کرد و بقیه را برگرداند و گفت: بخور تا همین الان سینه ات خوب شود. ما نیامدیم که از شما چیزی بگیریم، ما آمدیم که به شما چیزی بدهیم.

قهوه را خورد و دید سرفه و خون بند آمد و سینه باز شد، مانند روز اولی که از مادر به دنیا آمده بود. گفت: سینه ات خوب شد، می‌ماند آن دختر، او را

مرگ و فرصت ها، ص: 330

می‌خواهی؟ گفت: خیلی. گفت: فردا که به نجف برگشتی، خانواده او را نیز برای پذیرش تو آماده کرده‌ام، برو تا دختر را به تو بدهند. بعد گفت: اما راجع به فقر، با ازدواج مقداری وضعیت معاش تو بهتر می‌شود، ولی تقدیر تو این است که همیشه با فقر دست و پنجه نرم کنی تا فقیران را از یاد نبری و در قیامت نیز درجه بالاتری در بهشت داشته باشی.

اگر کسی راه را بداند که دردش را به چه کسی بگوید، درد را اضافه نمی‌کند و می‌فهمد که در زندگی دست در دست چه کسی بگذارد، و الا:

این دغل دوستان که می بینی

مگسانند گرد شیرینی «1»

تا جیب تو پول دارد، تا چهره ات زیبا است، تا می توانند در کنارت شهوت رانی کنند، قربانت می روند، اما تا جیب شما خالی شود و قیافه ای زیباتر از تو پیدا کنند، به قدری بی وفا هستند که رهایت می کنند و می روند.

فرمود: دختر را نیز برای تو آماده کرده ام، دل پدر و مادرش صاف شده و به تو می دهند. می ماند نداری و فقرت. کلید گشودن مشکل فقر در دست خداست، ولی تا آخر عمر، چنین کلیدی برای تو نساخته است. این نداری تا آخر عمر با تو هست.

هر کاری کنی جاده ثروت به روی تو باز نمی شود.

خوشی مؤمن در فقر و غنا

به کسی گفتند: حالت چطور است؟ گفت: خوش تر از من در کره زمین نیست.

گفتند: تو که هزار نوع بدبختی داری و هیچ چیز نداری؟ گفت: همین باعث خوشی من است، این را فهمیده ام که عامل خوشی من این است که ندارم.

ثروتمندی آمد تا از پیغمبر صلی الله علیه و آله مسأله پرسد. فقیری آمد و کنار او نشست تا با پیغمبر حرف بزند. ثروتمند تا دید این فقیر با لباس پاره نشست، خود را کنار کشید.

(1) - سعدی.

مرگ و فرصت ها، ص: 331

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

دیگر تا آخر عمر با من حرف نزن، یعنی از تو بدم آمد. ترسیدی که از فقر او به تو برسد؟ یا این که از ثروت تو به او برسد؟ با این کنار کشیدن، خیال می کنی مالک عالم هستی.

فقیّر حرفش را پرسید و رفت. شخص ثروتمند در کوچه ایستاد تا این فقیر آستین پاره بیرون بیاورد. باریک الله به این ثروتمند. تا این فقیر بیرون آمد، رفت و جلوی جاده خوابید، گفت: پایت را با کفش بلند کن و روی صورت من بگذار، چون من به خاطر اذیت تو بدبخت شدم. من دل پیغمبر صلی الله علیه و آله را سوزاندم. باید دل پیغمبر صلی الله علیه و آله از من راضی شود.

فقیر گفت: من بخشیدم. گفت: نمی شود. باید پای خود را بلند کنی و روی صورت من بگذاری و فشار دهی. فقیر دید چاره‌ای نیست. پای خود را بلند کرد و گذاشت، او با همان لباس‌ها و صورت خاکی به مسجد آمد، تا پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دیدند، فرمودند: باریک الله! از تو راضی شدم.

بعد به دنبال فقیر دوید و گفت: بایست، می‌خواهم با هم همین الان به درب مغازه من برویم تا نصف ثروتم را به تو بدهم. گفت: نمی‌خواهم. گفت: چرا؟ گفت:

آخر اگر این پول را به من بدهی، من می‌ترسم مثل تو شوم. گفت: ندارم، خوش هستم. اگر داشتم ناخوش، متکبر و مغرور می‌شدم و برای مردم شانه بالا می‌انداختم. تمام این‌ها بیماری است. «1» گفت: ای شیخ! خدا کلید وسعت روزی را برای تو نساخته است. تو تا آخر عمر با فقر و نداری دست به گریبان هستی. آن وقت این فقیرهای صابر، در قیامت از ثروتمندان درجه اول هستند و خیلی از ثروتمندان، از بدبخت‌ترین تهیدستان قیامت، یعنی عکس هم عمل می‌کنند.

(1) - بحار الأنوار: 54/69، باب 94، ذیل حدیث 85؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ رَجُلًا فَقِيرًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعِنْدَهُ رَجُلٌ غَنِيٌّ فَكَفَّ ثِيَابَهُ وَتَبَاعَدَ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ أَ حَشِيتَ أَنْ يُلْصَقَ فَقْرُكَ بِكَ أَوْ يُلْصَقَ غِنَاكَ بِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَّا إِذَا قُلْتَ هَذَا فَلَهُ نِصْفُ مَالِي قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلْفَقِيرِ أَ تَقْبَلُ مِنْهُ قَالَ لَا قَالَ وَ لَمْ قَالَ أَخَافُ أَنْ يَدْخُلَنِي مَا دَخَلَهُ.»

الکافی: 262/2، حدیث 11؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ مُوسِرٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقِي الثَّوْبِ فَجَلَسَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَجَاءَ رَجُلٌ مُعْسِرٌ دَرَبُ الثَّوْبِ فَجَلَسَ إِلَى جَنْبِ الْمُسِيرِ فَقَبَضَ الْمُسِيرُ ثِيَابَهُ مِنْ تَحْتِ فَخَذَيْهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَ حَفَّتْ أَنْ يَمَسَّكَ مِنْ فَقْرِهِ شَيْءٌ قَالَ لَا قَالَ فَحَفَّتْ أَنْ يُصِيبَهُ مِنْ غِنَاكَ شَيْءٌ قَالَ لَا قَالَ فَجَعَلَ يُوَسِّعُ ثِيَابَكَ قَالَ لَا قَالَ فَمَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي قَرِينًا يُزَيِّنُ

لِي كُلِّ قَبِيحٍ وَ يُقَبِّحَ لِي كُلَّ حَسَنٍ وَ قَدْ جَعَلْتُ لَهُ نِصْفَ مَالِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِلْمُعْسِرِ أَ تَقْبَلُ قَالَ لَا فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ وَ لِمَ قَالَ أَخَافُ أَنْ يَدْخُلَنِي مَا دَخَلَكَ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 332

فرصت ثروت قبل از فقر

فرصت دوم که پیغمبر می فرماید، فرصت پول است؛ «غناك قبل فقرك» ¹ انسان تا ثروت و پول در دست دارد، به جای این که تکبر و غرور داشته باشد و منم منم بگوید، بیاید و از این ثروت برای خدا استفاده کند. این ثروت ماندنی نیست. در کنار این ثروت، آتش سوزی، دزدی، گم کردن، خرج مریضی های آن چنانی و بالا و پایین شدن بازار هست. ممکن است طمع کنی، معامله کنی و تمام جنس و پول را به کسی بدهی که از قبل نقشه کشیده است و تو هم نمی فهمی، همه را می برد، چك و سفته می دهد، اما تمام آن قلابی و حيله است.

و اگر نظیر این مشکلات برای تو پیش نیاید در نهایت، بعد از این ثروت، فقر است که با مردن پیش می آید. وقتی جانت را بگیرند، این اسکناس ها را بالای سرت نمی آورند دفن کنند، بلکه در کمال نداری تو را می برند و خاکت می کنند.

شخص پولداری وصیت نکرد و بی وصیت از دنیا رفت. اسلام می گوید: چنین مرده ای را برای کفن کردنش باید از زن، دختر و پسرش اجازه بگیرند. اگر اجازه کفن ندادند، به دولت بگویند: این مرده بی کفن است و پول ندارد. دولت کفن و دفنش کند.

«بعضی ثروتمندان بیدار نمی شوند تا وقتی که مرده شور، کیسه زیر و کفن را به تن آنها بکشد و ببینند که از میلیاردها ثروت، يك کفن ندارند، زن و بچه اجازه نمی دهند.»

خواستند این مرده را در باغ طوطی شاه عبدالعظیم دفن کنند. این مرده با دوستان من خیلی رفیق بود. پانصد سند ملکی داشت. در يك ملك زندگی می کرد و چهارصد و نود و نه تایی دیگر را با قیمت های سنگین اجاره داده بود. وقتی تابوت را در باغ طوطی گذاشتند، به دفتر شاه عبدالعظیم رفتند و قبر خواستند. آن زمان،

(1) - وسائل الشیعة: 1/ 114، باب 27، حدیث 285.

مرگ و فرصت ها، ص: 333

گفتند: دو میلیون تومان پول آن می شود. گفتند: چه کنیم؟ بچه نیز نداشت. نزد همسرش آمدند. گفتند: می گویند: دو میلیون تومان پول می خواهد، گفت: کل این جنازه دو ریال نمی ارزد، دو میلیون تومان؟!

آن خانم گفت: آمبولانس را بگویند تا او را به بهشت زهرا ببرد. گفتند: پانصد سند دارد. گفت اکنون که مالک آنها نیست. مالک آنها من هستم، نمی دهم.

امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت مجتبی علیه السلام فرمودند: بدبخت تر از این آدم ها در قیامت، خودشان هستند. «1»

کرامت ابی عبدالله علیه السلام بر دشمنان

در اوج کشته شدن این هفتاد و دو نفر، حضرت سیدالشهداء علیه السلام که دیگر آماده شده بودند که خودشان بروند و قطعه قطعه شوند، خواهر را صدا کردند. زینب کبری علیها السلام آمدند. فرمودند: خواهرم! در بقیچه لباس من در خیمه، جبهه ای - لباس بلند مخصوصی که عربها می پوشند - است که در مدینه از یمن برای من آوردند. چهار هزار درهم یا چهارصد دینار قیمت آن می شود، بیاور. زینب کبری علیها السلام جبهه را آورد و امام علیه السلام پوشید.

بعد فرمودند: خواهرم! من رفتم، خدا حافظ. گفت: حسین جان! می روی، کشته می شوی، این لباس قیمتی را برای چه پوشیده ای؟ فرمود: بین کسانی که آمدند تا مرا بکشند، عده ای خیلی وضع مالی خوبی ندارند، دلم نمی خواهد بعد از کشته شدن من، لباسی که از بدن من می برند، مشکلی از آنها را حل نکند. این لباس قیمتی است، بگذار وقتی لباس های مرا غارت می کنند و در کوفه می فروشند، گوشه ای از مشکل آنها را حل کند.

با این حال کسانی که این همه ثروت دارند، خمس واجب خود را نمی دهند. این چنین شخصی شیعه امام حسین علیه السلام است؟ امام حسین علیه السلام سیاه پوش نمی خواهد.

(1) - نهج البلاغة: حکمت 192؛ «وَقَالَ ع يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوتِكَ فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِّعَذْرِكَ.»

بحار الأنوار: 90 / 70، باب 122، حدیث 61؛ «ابن رِبَاطٍ رَفَعَهُ قَالَ: شَكََا رَجُلًا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَاجَّةُ فَقَالَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ تُصِيبُهُ مِنَ الدُّنْيَا فَوْقَ قُوَّتِكَ فَإِنَّمَا أَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِعَيْرِكَ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 334

جلوی در ایستاده و کفش های مردم را جفت می کند، امام حسین علیه السلام کفش جفت کن نمی خواهد. امام حسین علیه السلام عمل کننده به آیات قرآن می خواهد.

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

مرگ و فرصت ها، ص: 335

بی نوشت ها

24 فرصت و تلاش

دنیا و آخرت در گرو یکدیگر

تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 341

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

پیغمبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله به برخی از فرصت ها اشاره فرمودند و سفارش می کنند که وقتی این فرصت ها در اختیار شما است، آنها را غنیمت بدانید و از آنها به نفع دنیا و آخرت خود استفاده کنید.

پروردگار دوست دارد که مردم، دنیا و آخرت آبادی داشته باشند و اجازه نمی‌دهد که کسی به خاطر آخرت، دنیای خودش را خراب کند. همچنین اذن نمی‌دهد که کسی برای دنیا به آخرتش زیان و لطمه بزند.

اجازه ندادند که در دنیا، احدی حلال خدا را بر خودش حرام کرده، در امر مادی سخت‌گیری کند و رابطه‌اش را با دنیا قطع کند. حتی اجازه ندادند که در امر درآمد، کسی خودش را از کسب و کار مشروع بازنشسته کند و به بیکاری پناه ببرد.

کار تا آخر عمر برای هر انسانی محترم شمرده شده و حتی به قدری در این زمینه لطافت به خرج داده شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

اگر کسی مشغول کار مثبتی است، ایشان مثال به کاشتن نهال می‌زنند که گودالی را کنده، آب آماده کرده، خاک نیز آماده است و می‌خواهد نهالی بکارد. کسی می‌آید و می‌گوید: چند لحظه دیگر آخرت برپا می‌شود و تمام این نظام به هم می‌ریزد، خورشید خاموش و ماه متلاشی می‌شود، ستاره‌ها فرو می‌ریزند، حضرت

مرگ و فرصت‌ها، ص: 342

می‌فرماید: آخرت می‌خواهد بپا شود، بشود، ولی این چند لحظه‌ای که از عمر تو باقی مانده، از کار کاشت این نهال دست بردار، چون کار مثبت است. برپایی آخرت برای تو مجوز تعطیل کار مثبت نیست. «1»

اشتیاق انبیا و اولیا به کار

تمام انبیا و اولیا علاقه‌مند به کار بودند و از بیکاری فراری بودند. در قرآن مجید، بنا بر آیات سوره قصص، وقتی موسی علیه السلام در اوج جوانی، آن حادثه درگیری برایش به وجود آمد که فردی از قوم بنی اسرائیل، یعنی از اولاد حضرت یعقوب علیه السلام با شخصی از درباریان درگیری داشت و مظلوم واقع شده بود، موسی بن عمران علیه السلام در آن ماجرا دخالت کرد که منجر به کشته شدن آن شخص درباری شد. «2» حضرت موسی بن عمران علیه السلام چهره معروفی بود، چون از زمان شیرخوارگی در دامن فرعون بزرگ شده بود و همه او را فرزند اعلی حضرت می‌دانستند.

البته آن زمانی که در دربار بود، درباری به معنای مصطلح نبود و در هیچ‌گناه و ستمی در دربار شرکت نداشت. حادثه عجیبی بود که پروردگار عالم می‌خواست نابودکننده فرعون را در دامن خود فرعون بزرگ کند و به تمام ستمکاران بفهماند:

شما با اسب ظلم و ستمی که دارید، بتازید، ولی من تمام راهها را به روی شما می بندم. نمی توانید از حوزه حکومت من فرار کنید.

«وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» «3»

هیچ کدام نمی توانید مرا درمانده کنید، یا درهایی که من می بندم، باز کنید و بروید. شما در دایره ای بسته زندگی می کنید و راه فراری برای شما وجود ندارد و من نیز عجله ای ندارم که شما را در این دایره بسته گیر بیاندازم. اسب ظلم و ستم

(1) - مستدرک الوسائل: 460 / 13، باب 1، حدیث 15892 - 15893 - 15894 - 15895؛ «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا أَوْ يَزْرِعُ زَرْعًا فَيَأْكُلُ مِنْهُ إِنْسَانٌ أَوْ طَيْرٌ أَوْ بَيْمَةٌ إِلَّا كَانَتْ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ.»

«أَبِي أُيُوبَ الْأَنْصَارِيُّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَنْ غَرَسَ غَرْسًا فَأَثْمَرَ أَعْطَاهُ اللَّهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدَرٌ مَا يُخْرُجُ مِنَ الثَّمَرَةِ.»

«أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ إِنْ قَامَتِ السَّاعَةُ وَفِي يَدِ أَحَدِكُمْ الْفَسِيلَةُ فَإِنْ اسْتَطَاعَ أَنْ لَا تَقُومَ السَّاعَةُ حَتَّى يَغْرِسَهَا فَلْيَغْرِسَهَا.»

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ بَنَى بُنْيَانًا بِغَيْرِ ظُلْمٍ وَلَا اغْتِدَاءٍ أَوْ غَرَسَ غَرْسًا بِغَيْرِ ظُلْمٍ وَلَا اغْتِدَاءٍ كَانَ لَهُ أَجْرًا جَارِبًا مَا انْتَفَعَ بِهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ الرَّحْمَنِ.»

الکافی: 261 / 5، حدیث 7؛ «يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الزَّارِعُونَ كُنُوزُ الْأَنْامِ يَزْرَعُونَ طَيِّبًا أَخْرَجَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُ النَّاسِ مَقَامًا وَ أَفْرَنُهُمْ مَنْزِلَةً يُدْعَوْنَ الْمُبَارَكِينَ.»

کنز العمال: 897 / 3، حدیث 9081؛ «قال صلى الله عليه وآله: مَنْ نَصَبَ شَجَرَةً وَصَبَرَ عَلَى حِفْظِهَا وَالْقِيَامِ عَلَيْهَا حَتَّى تُثْمَرَ، كَانَ لَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يُصَابُ مِنْ ثَمَرِهَا صَدَقَةٌ عِنْدَ اللَّهِ.»

(2) - اشاره به سوره قصص 15 - 16؛ «و [موسی] به شهر وارد شد در حالی که اهل آن [در خانه ها استراحت می کردند و از آنچه در شهر می گذشت] بی خبر بودند، پس دو مرد را در آنجا یافت که با هم [به قصد نابودی یکدیگر] زد و خورد می کردند، این يك از پیروانش، و آن دیگر از دشمنانش، آنکه از پیروانش بود از موسی بر ضد کسی که از

دشمنانش بود درخواست یاری کرد، پس موسی مشتی به او زد و او را کشت، گفت: این [نزاع میان آن دو] از عمل شیطان است، قطعاً او گمراه کننده و دشمنی‌اش آشکار است.* گفت: پروردگارا! [از اینکه از جایگاهم درآدمم و وارد شهر شدم] به خود ستم کردم [مرا از شر دشمنانم حفظ کن] و آمرزش را نصیب من فرما. پس خدا او را آمرزید؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

(3) - عنكبوت (29): 22؛ «و شما نه در زمین و نه در آسمان نمی‌توانید خدا را عاجز کنید [تا از دسترس قدرت او بیرون روید]، و شما را به جای خدا هیچ سرپرست و یآوری نیست.»

مرگ و فرصت ها، ص: 343

خود را بیاندازید و بتازید، اگر بیدار شدید و توبه کردید، اهل نجات هستید، اما اگر بیدار نشدید و توبه نکردید، همه طرف بن بست است و راه فراری وجود ندارد:

«و لا يمكن الفرار من حكومتك» «1»

این آیه:

«أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ» «2»

یعنی شما دایره وار در محاصره قدرت من هستید و من بر شما محیط هستم، یعنی احاطه کامل دارم. او می‌خواهد قدرتش را نشان دهد که ما نابود کننده کاخ، ارتش، قدرت و خود فرعون را در دامن فرعون، بزرگ می‌کنیم. چشم او کور، بچه را از درون آب بگیرد، عشق فرزند را به دل او و همسرش می‌اندازیم، بچه که گریه می‌کند، بیدار شود و او را در آغوش بگیرد و راه ببرد، نوازش کند، بزرگش کند، لباسش و خوراکش را بدهد، تا در آینده با او در بیافتد و او را نابود کند.

ناتوانی انسان در برابر خدا

جنگ خدا با دشمن خیلی عجیب است. نمرود را می‌خواهد نابود کند، به پشه می‌گوید: از سوراخ بینی او بالا برو، با شاخک‌های تیز خود، به صورت مته، بینی او را سوراخ کن و به درون مغزش برو و شروع به خوردن آن کن، روابط مغز را که قطع کنی، لمس، کور و کر می‌شود و بعد نیز هلاک می‌شود. پشه به امر خدا کار خودش را کرده و همه رشته‌ها را پاره کرده است.

کسی که در مقابل خدا بخواهد سپر کند، خدا بخواهد او را از پا در بیاورد، به سلول خیلی ریز در بدنش که با چشم مسلح نیز سخت دیده می شود می گوید: از این کوچک بودن بیرون بیا و شروع به تکثیر کن، تا وقتی که بخشی از بدن را رشد بی رویه بدهد، بعد درد شروع می شود، زیر بهترین دستگاه عکس برداری می برند،

(1) - اقبال الأعمال: 706.

(2) - فصلت (41): 54؛ « [و] آگاه باش! که یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی نهایتش] احاطه دارد.»

مرگ و فرصت ها، ص: 344

می گویند: سرطان مثل درخت در او ریشه دوانیده است. بعد او را می کشد. به کجا می خواهید فرار کنید؟

واقعاً خوشا به حال آنهایی که با پروردگار، با خاکساری، تواضع و فروتنی برخورد دارند. به خدا می گویند: گردن ما از مو باریک تر است. ما نزد دستورهایی تو هیچ وقت سینه خود را سپر نمی کنیم. هر امری بکنی می گوئیم: چشم، آن را اطاعت می کنیم. اجرا کردن اوامر تو سخت نیست، دو رکعت نماز، وضو و غسل و مانند اینها است که به نفع خود ما می باشد.

غسلی که قرآن می گوید، همه کار آن يك ربع بیشتر نمی شود. اینهایی که می خواهند برونند غسل کنند، چوب کبریت برمی دارند و زیر ناخن ها را و درون بینی و گوش را می گردند، این کارها نادرست است.

غسل، یعنی گرفتن آب به تمام پوست بدن که مانعی بین پوست و آب وجود نداشته باشد. نه به زیر ناخن کار دارند، نه به سوراخ گوش و درون چشم. گفتند: آب را روی سر و گردن بگیر، بعد طرف راست، بعد طرف چپ، بعد برو و نماز را بخوان و روزه را بگیر.

کسانی که برخلاف این روش کار می کنند، مریض هستند و برخلاف قرآن غسل می کنند. وضو و سایر اعمال نیز همین گونه است، اصلاً سخت نیست. اینها جزء اسراف کاران قطعی هستند که قرآن فرموده است: خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد، بلکه نفرت دارد و اینها به فرموده پروردگار:

«إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ» «1»

برادران شیاطین هستند.

عبادات اسلامی، عبادات خیلی ساده‌ای است. این روزه‌ای که به لطف خدا می‌گیرید، نه سر شما درد می‌گیرد، نه دل شما ضعف می‌کند، تازه آزمایش خون هم

(1) - اسراء (17): 27؛ «بی‌تردید اسراف کنندگان و ولخرجان، برادران شیاطین‌اند، و شیطان همواره نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 345

که بدهیم، می‌بینیم خوب‌تر نیز شده‌ایم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این زمینه می‌فرماید:

«صوموا تصحّوا» «1»

حکایتی از مرد وسواسی

در مشهد و در صحن مسجد گوهرشاد، نماز خیلی شلوغی بود که امام جماعت آن، مرحوم حاج میرزا حبیب الله گلپایگانی بود که از اولیای خدا بود و به مقامات خوبی رسیده بود. اگر کسی درد داشت، کنار جانماز ایشان می‌آوردند، ایشان اصلاً مریض را نگاه نمی‌کرد، همین که در محراب نشسته بود، دست خود را دراز می‌کرد و روی محل درد می‌گذاشت، دیگر درد نداشت و او برای همیشه خوب می‌شد.

بیشتر متدینین تهران و مشهد به ایشان اقتدا می‌کردند. ایشان داخل مسجد که نماز می‌خواند، تا نصف حیاط، جمعیت مأمومین می‌ایستادند. مردی که در نماز وسواس داشت، می‌خواست به ایشان اقتدا کند، حاج میرزا حبیب الله تکبیرة الاحرام را گفت، خیلی آرام نماز می‌خواند، نماز مغرب ایشان شاید بیست دقیقه طول می‌کشید. چند نفر از تهرانی‌های نیز اقتدا کرده بودند.

همه «الله اکبر» را گفتند، این مرد وسواسی چند بار گفت: «الله اکبر»، مقداری فکر می‌کرد و می‌گفت: نشد.

حاج میرزا حبیب الله حمد و سوره را خواند و به رکوع رفت، اما او هنوز اقتدا نکرده بود. حاج میرزا حبیب الله چند بار ذکر رکوع را گفت، این مرد دفعه چندم گفت: «الله اکبر» و گویا مطمئن شد، به رکوع رفت. آن شخص تهرانی در رکوع گفت:

نشد. این مرد وسواسی از رکوع برخاست و گفت: خدا تو را لعنت کند، این بار شده بود، تو خرابش کردی. بخش عمده‌ای از افراد در حیاط از خنده، نمازشان به هم خورد. این چه نمازی است؟ نماز يك تكبيرة الاحرام دارد، نه بیشتر، چون دین گفته

(1) - مستدرک الوسائل: 502 / 7، باب 1، حدیث 8744؛ غررالحکم: 3357 / 176؛ «الصَّيَّامُ أَحَدُ الصَّحَّتَيْنِ.»

بحار الأنوار: 257 / 93، باب 30، حدیث 41 (رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَ زَكَاةُ الْأَبْدَانِ الصَّيَّامُ.)

بحار الأنوار: 248 / 93، باب 30، حدیث؛ «فِيمَا أَوْصَى بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ وَفَاتِهِ عَلَيْكَ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ زَكَاةُ الْبَدَنِ وَ جُنَّةٌ لِأَهْلِهِ.»

بحار الأنوار: 254 / 93، باب 30، حدیث 28؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الصَّوْمُ جُنَّةٌ أَيْ سِتْرٌ مِنْ آفَاتِ الدُّنْيَا وَ حِجَابٌ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزِي [أَجْزَى] بِهِ فَالصَّوْمُ يُمِيتُ مُرَادَ النَّفْسِ وَ شَهْوَةَ الطَّبْعِ الْحَيَوَانِيِّ وَ فِيهِ صَفَاءُ الْقَلْبِ وَ طَهَارَةُ الْجَوَارِحِ وَ عِمَارَةُ الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ وَ الشُّكْرُ عَلَى النِّعَمِ وَ الْإِحْسَانُ إِلَى الْفُقَرَاءِ وَ زِيَادَةُ التَّضَرُّعِ وَ الْحُشُوعِ وَ الْبُكَاءِ وَ حَبْلُ الْإِلْتِحَاءِ إِلَى اللَّهِ وَ سَبَبُ انْكِسَارِ الْهَمَّةِ وَ تَخْفِيفِ السَّيِّئَاتِ وَ تَضْعِيفِ الْحَسَنَاتِ وَ فِيهِ مِنَ الْفَوَائِدِ مَا لَا يُحْصَى وَ كَفَى مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْهُ لِمَنْ عَقَلَ وَ وَفَّقَ لِاسْتِعْمَالِهِ.»

الكافي: 164 / 1، حدیث 4؛ «حَمَزَةُ بْنُ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لِي أَكْتُبُ فَأَمْلَى عَلَيَّ إِنَّ مِنْ قَوْلِنَا إِنَّ اللَّهَ يَخْتِجُ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَفَهُمْ ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا وَ أُنْزِلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابُ فَأَمَرَ فِيهِ وَ نَهَى أَمَرَ فِيهِ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّيَّامِ فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنِ الصَّلَاةِ فَقَالَ أَنَا أُنِيْمُكَ وَ أَنَا أُوقِظُكَ فَإِذَا قُمْتَ فَصَلِّ لِيَعْلَمُوا إِذَا أَصَابَهُمْ ذَلِكَ كَيْفَ يَصْنَعُونَ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا نَامَ عَنْهَا هَلَكَ وَ كَذَلِكَ الصَّيَّامُ أَنَا أُمْرِضُكَ وَ أَنَا أَصِحُّكَ فَإِذَا شَفَيْتُكَ فَأَقْضِهِ.»

دعائم الإسلام: 342/1؛ «على عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال سافروا تغنموا و صوموا تصحوا و اغزوا تغنموا و حجوا تستغنوا.»

مرگ و فرصت ها، ص: 346

است: يك بار «الله اكبر» بگو.

حرمت و حلیت تا قیامت

خدا هیچ حلالی را اجازه نداده است تا بر خودمان حرام کنیم و در مقابل، هیچ حرامی را نیز اجازه نداده که حلال کنیم. حرام خدا تا روز قیامت حرام است. کسی نمی‌تواند آن را حلال کند.

بعضی چیزها هست که قبلاً می‌گفتند حرام است، اما بعد اعلام کردند حلال است، چون آن حرام در مدار حلال بوده، ولی ما شناختی به وضع آن نداشتیم. مثلاً اسلام می‌گوید: ماهی فلس دار حلال است. هر چه ماهی فلس دار در دریا هست، بگیرند، حلال است. بعد آمدند، این ماهی‌هایی که به نظر صاف می‌آیند و حرام می‌دانستند، زیر ذره‌بین گذاشتند و دیدند که دارای فلس‌های کوچک و ریزی است.

عکس گرفتند و نزد مراجع تقلید آوردند، گفتند: این جزء ماهی‌های فلس دار است، پس حلال شد. این حلال بوده، نه این که حلالش کردند، کسی این ماهی را حلال نکرده است، بلکه به اشتباه می‌گفتند حرام است. هیچ مرجع تقلیدی نیامده حرام را حلال و حلال را حرام کند. حلال بوده، اما تشخیص نمی‌دادند که حلال است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواهند دنیای مردم آباد باشد. فرمودند: از پاکیزه‌ها بخورید، بپوشید، همسری که می‌خواهید انتخاب کنید:

«فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» «1»

دختری پاکیزه، خوب رو، خانواده دار و محترم بگیرید. خانه‌ای که می‌خواهید خواستگاری بروید، اهل خانه اهل نشاط باشند، خسته و کسل نباشند که فرزندان را پژمرده می‌کند:

(1) - نساء (4): 3؛ «بنابرین از [دیگر] زنانی که شما را خوش آید... به همسری بپذیرید.»

مرگ و فرصت ها، ص: 347

صبر کن تا يك زمين لایقی پیدا شود

بذرافشانی مکن در هر زمین شوره زار

آباد کردن آخرت نیز به این است که انسان عباداتی که به او تعلق می گیرد، «چون ممکن است خیلی از عبادات به ما تعلق نگیرد، اگر تعلق نگرفت، ما انجام نمی دهیم و ملزم به آن نیستیم.» عبادات خدا را تا جایی که تکلیف انسان است انجام بدهد و در کنار عبادت، تا امکان دارد، به مردم خدمت کند. به پدر و مادر، همسر، قوم و خویش، مردم، مستحق و مریض خدمت کند، چه عیبی دارد؟ به بیمارستان ها و مریض های بی کس و کار سر بزند و مشکل آنها را حل کند.

یا به مرزها بروند، بگردند، مشکلات آنها را ببینند، درمانگاه، حمام، مرده شورخانه، زایشگاه، بدون کمک گرفتن از دولت، این ها را در دورترین نقاط بسازند.

یا پرونده زندانی های بدهکار را ببینند و در حدی که می شود، آنها را نجات دهند.

خدمت به خلق خدا، راه آباد کردن آخرت است.

اما فقط نماز بخوانیم و به هیأت بیاییم، بعد به خانه برویم و کاری به کار خلق خدا نداشته باشیم، در قیامت يك پایی خواهیم بود و با يك پا نیز نمی شود به بهشت رفت. چون يك پای بهشت رفتن، عبادت خداست و پای دیگر خدمت به بندگان خدا.

به قدری روایات خدمت به بندگان خدا زیاد است که سعدی این شعرش را این گونه بیان کرده است:

به تسبیح و سجاده و دلخ نیست «1»

طریقت بجز خدمت خلق نیست

در حالی که شیوه عبادت به جز خدمت به خلق نیز هست، سعدی نمی خواهد بگوید آن پای دیگر، عبادت نیست، نمی خواهد بگوید: نماز نخوان و روزه نگیر، نه، اما به قدری روایات خدمت به عبادت خدا زیاد و قوی است که سعدی از باب

(1) - سعدی شیرازی.

مرگ و فرصت ها، ص: 348

مبالغه این گونه حصری به کار برده است.

اغتنام فرصت پول داری

دومین فرصتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایات گوشزد کرده اند، فرصت پول داری و ثروتمند بودن است. خدا راجع به پول در چند جای قرآن حرف زده است. از سوره بقره تا جزء سی ام. اولین آیه راجع به پول در سوره بقره و آخرین آیه از سوره ماعون است. اما اولین آیه:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» «1»

تا پول اضافه داری، آن را با خدا معامله کن. پول را در بانک گذاشته ای، چه ثوابی دارد؟

در سوره توبه می گوید: تمام این پولها را در قیامت گذاخته می کنند و به پشت و رو و پهلوی بخیل به صورت فلز گذاخته می چسبانند و او را در جهنم می اندازند، و به آنها می گویند:

«هَذَا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ» «2»

این، همان پول هایی بوده که در خزینه، گاوصندوق و بانک گذاشتی و خیال می کردی که همیشه زنده هستی و از این پولها استفاده می کنی و می خوری.

پولهایی را که در راه من ندادی، همه را با تو به جهنم می فرستم.

«يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكُوى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ» «3»

روزی که تمام پول‌ها را در آتش جهنم می‌گدازم و همه این فلزهای گداخته شده را به صورت و پشت و پهلوی آنها می‌چسبانم و می‌گویم: تا ابد در جهنم با

(1) - بقره (2): 2-3؛ «در [وحی بودن و حَقَّائِیت] این کتاب [با عظمت] هیچ شکی نیست؛ سراسرش برای پرهیزکاران هدایت است.* آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.»

(2) - توبه (9): 35؛ «این است ثروتی که برای خود اندوختید، پس کیفر زراندوزی خود را بجشید.»

(3) - توبه (9): 35؛ «روزی که آن اندوخته‌ها را در آتش دوزخ به شدت گرما دهند و پیشانی و پهلوی و پشتشان را به آن داغ کنند [و به آنان نهب زنند].»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 349

پول‌هایتان بمانید.

اغتنام به قدر توان

فرصت پول و دارایی را غنیمت بدانید. خیال نکنید اگر پول ما خیلی کم باشد و بخواهیم در راه خدا بدهیم، باعث شرمندگی است. در روایات افطار ماه رمضان داریم: در ماه مبارك رمضان افطاری بدهید: «ولو بشقّ تمرّة» «1» گر چه به نصف خرما باشد.

اگر بیشتر دادی، بیشتر ثواب می‌بری. يك تخته فرش، يك قطعه زمین، يك خانه می‌توانی بسازی، مدرسه، درمانگاه، بیمارستان، هر چه که می‌توانی. البته نه این که شخص پولدار بگوید: ما از کنار مسجد رد می‌شویم، نماز آنان اول افطار است، برویم و یکی يك خرما به آنها بدهیم تا ثواب افطاری دادن را ببریم، در حالیکه دو میلیارد ثروت دارد، پنج سیر خرما گرفته و می‌خواهد ثواب باعظمت افطاری دادن را ببرد، خدا به او می‌گوید: مرا مسخره کرده‌ای؟ من آن نصف خرما را به کسی که ندارد بدهد گفتم، نه تو که این همه پول داری. این انفاق نیست.

اگر راست می گویی، چند میلیون تومان بیاور و درون پاکت بگذار، به عالم مسجد بگو: مشکل دار در این مسجد کیست؟ به آنها بدهید تا مشکل او حل شود.

این انفاق است.

و اما آخرین آیه در رابطه با پول:

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْدينِ* فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ* وَ لَا يُخْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ» «2»

حبیب من! کسی که دین مرا منکر شده است، دیده ای؟ اگر ندیدی، نشانت بدهم. آن کسی که پول دار است، ولی وقتی یتیمی آمده، او با رنج و عصبانیت یتیم

(1) - وسائل الشیعة: 379 / 9، باب 7، حدیث 12285؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَصَدَّقُوا وَ لَوْ بِصَاعٍ مِنْ تَمْرٍ وَ لَوْ بِبَعْضِ صَاعٍ وَ لَوْ بِبَعْضِ قَبْضَةٍ وَ لَوْ بِبَعْضِ تَمْرَةٍ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فِكْلِمَةً طَيِّبَةً فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَأَقْبَى اللَّهِ فَقَائِلٌ لَهُ أَمْ أَفْعَلُ بِكَ أَمْ أَفْعَلُ بِكَ أَمْ أَجْعَلُكَ سَمِيحاً بَصِيراً أَمْ أَجْعَلُكَ مَالاً وَ وَلَدًا فَيَقُولُ بَلَى فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَاَنْظُرْ مَا قَدَّمْتَ لِنَفْسِكَ قَالَ فَيَنْظُرُ قُدَّامَهُ وَ خَلْفَهُ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ فَلَا يَجِدُ شَيْئاً يَتَّقِي بِهِ وَجْهَهُ مِنَ النَّارِ.»

بحار الأنوار: 317 / 93، باب 39، حدیث 9؛ «الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي خُطْبَتِهِ فِي فَضْلِ شَهْرِ رَمَضَانَ أَتَيْهَا النَّاسُ مَنْ فَطَرَ مِنْكُمْ صَائِماً مُؤْمِناً فِي هَذَا الشَّهْرِ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عِتْقُ رَقَبَةٍ وَ مَغْفِرَةٌ لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَيْسَ كُلُّنَا يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ اتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشِرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ.»

بحار الأنوار: 317 - 316 / 93، باب 39، حدیث 1 - 3 - 4؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَتَيْتُ مُؤْمِناً أَطْعَمَ مُؤْمِناً لَيْلَةً مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ مِثْلَ أَجْرِ مَنْ أَغْتَقَ ثَلَاثِينَ نَسَمَةً مُؤْمِنَةً وَ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ دَعْوُهُ مُسْتَجَابَةٌ.»

«أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَنَّهُ أَفْطَرَ رَجُلًا مُؤْمِناً فِي بَيْتِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عِتْقِ كَذَا وَ كَذَا نَسَمَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ.»

«أَيُّ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ فَطَرَ مُؤْمِنًا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ عِتْقُ رَقَبَةٍ وَ مَغْفِرَةٌ لِذُنُوبِهِ فِيمَا مَضَى فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ إِلَّا عَلَى مَذْقَةٍ لَبَنٍ فَفَطَرَ بِهَا صَائِمًا أَوْ شَرِبَهُ مِنْ مَاءٍ عَذْبٍ وَ تَمَرٍ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ ذَلِكَ أَعْطَاهُ اللَّهُ هَذَا الثَّوَابَ.»

بحار الأنوار: 126 / 94، باب 65، حدیث 7؛ «أَيُّ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَطَرْتُكَ لِأَخِيكَ الْمُسْلِمِ وَ إِدْخَالَكَ الشُّرُورَ عَلَيْهِ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنْ صِيَامِكَ.»

وسائل الشيعة: 142 / 10، باب 3، حدیث 13055؛ «جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ فَرَاحَاتٌ لِلْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا لِقَاءُ الْإِخْوَانِ وَ تَفْطِيرُ الصَّائِمِ وَ التَّهَجُّدُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ.»

الكافي: 66 / 4، باب فَضْلِ شَهْرِ رَمَضَانَ، حدیث 4؛ «... وَ مَنْ فَطَرَ فِيهِ مُؤْمِنًا صَائِمًا كَانَ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عِتْقُ رَقَبَةٍ وَ مَغْفِرَةٌ لِذُنُوبِهِ فِيمَا مَضَى قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ كُلُّنَا يَقْدِرُ عَلَى أَنْ يُفْطَرَ صَائِمًا فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ كَرِيمٌ يُعْطِي هَذَا الثَّوَابَ لِمَنْ لَمْ يَقْدِرْ إِلَّا عَلَى مَذْقَةٍ مِنْ لَبَنٍ يُفْطَرُ بِهَا صَائِمًا أَوْ شَرِبَهُ مِنْ مَاءٍ عَذْبٍ أَوْ تَمَرَاتٍ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ ذَلِكَ.»

تهذيب الأحكام: 202 / 4، باب 53، حدیث 4؛ «أَيُّ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ فَطَرَ صَائِمًا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْهُ شَيْءٌ وَ مَا عَمِلَ بِقُوَّةِ ذَلِكَ الطَّعَامِ مِنْ بَرٍّ.»

(2) - ماعون (107): 1- 3؛ «آیا کسی که همواره روز جزا را انکار می کند، دیدی؟* همان که یتیم را به خشونت و جفا از خود می راند،* و [کسی را] به طعام دادن به مستمند تشویق نمی کند.»

مرگ و فرصت ها، ص: 350

را رد کرده است، او منکر دین است. پول دارد، ولی به از پا افتاده کمک نمی کند. این آخرین آیه در رابطه با پول در قرآن بود. حالا بین این آخرین آیه و اولین آیه، خدا می داند راجع به فرصت مالی، چه قدر آیه در قرآن هست.

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

مرگ و فرصت ها، ص: 351

پی نوشت ها

25 فرصت مالی

ارزش مؤمن و مذمت بخل

تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 357

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

مال حلال و ثروت پاک، یعنی مالی که از طریق مشروع به دست می آید، فرصت زیبا و پرمفعت الهی است. اما اگر صاحب مال بخیل باشد، تمام راههای غنیمت دانستن این فرصت به روی او بسته خواهد شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله جمله ای بر اساس یکی از آیات سوره مبارکه آل عمران و سوره مبارکه توبه دارد. «1» علت بیان این جمله نیز این بود که حضرت در طواف مکه بودند و در حالی که دور خانه خدا می گشتند، دیدند که شخصی دو دستش را به دیوار بیت گذاشته و دارد دعا می کند. در حال دعا خدا را قسم به کعبه می دهد.

حضرت روی شانهاش دست زدند، او برگشت، دید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، حضرت فرمودند: خدا را به قسمی بالاتر از کعبه قسم بده. گفت: قسم بالاتر کدام است؟ فرمودند: اگر مؤمن هستی، خدا را به خودت قسم بده؛

«انّ المؤمن اعظم حرمة من الکعبة» «2»

احترام مؤمن نزد خدا بیشتر از کعبه است. «3»

حاجی! احرام دگر بند، بین یار کجاست «4»!

کعبه يك سنگ نشانی است که ره گم نشود

عرض کرد: یا رسول الله! من اگر چه مؤمن باشم، اما عیبی در من است. حضرت فرمودند: عیب تو چیست؟ گفت: بخیل هستم.

این داستان را مرحوم ملا مهدی نراقی، پدر ملا احمد، در کتاب بسیار پرقیمت «جامع السعادات» نقل می کنند که تا گفت: من بخیل هستم، پیغمبر برای دور شدن از او سرعت گرفت و این جمله را فرمود:

«الیک عنی! لا تحرقنی بنارک» «1»

دور شو از من! مرا به آتش (بخلت) نسوزان. بخل در هر کجا باشد، آلوده به این بیماری، در آتش جهنم است. اگر این رذیله در قلب انسان نباشد، خیلی راحت می تواند از فرصت مال و ثروت به نفع دنیا و آخرت خود استفاده کند. غنیمت دانستن مال به چه صورت است؟

چند آیه قرآن که خداوند راه غنیمت دانستن این فرصت را نشان داده است را عنایت کنید.

موارد وجوب اعطای مال در راه خدا

طبق آیات قرآن گاهی این غنیمت دانستن واجب است، یعنی فرصتی که به افراد داده اند، واجب است که از آن بهره برداری کنند و آن را غنیمت بدانند.

این آیه که در سوره انفال است را توجه کنید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» «2»

آیه می گوید: از هر چه که سود گرفتید؛ معدن، طلا، نفت، گاز، سنگ های قیمتی، عقیق، فیروزه، کسب، تجارت، اجاره، «شئی» * شامل همه چیز می شود، از هر چه سود برداشت کردید؛ «غَنِمْتُمْ»، اگر يك سال گذشت و از این برداشت استفاده

(1) - اشاره به آیات: آل عمران (3): 180؛ «و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده بخل می ورزند، گمان

نکنند که آن بخل به سود آنان است، بلکه آن بخل به زیانشان خواهد بود. به زودی آنچه به آن بخل ورزیدند در روز

قیامت طوق گردنشان می شود. و میراث آسمانها و زمین فقط در سیطره مالکیت خداست، و خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است.»

توبه (9): 75-76؛ «از منافقان کسانی هستند که با خدا پیمان بستند، چنانچه خدا از فضل و احسانش به ما عطا کند، یقیناً صدقه خواهیم داد و از شایستگان خواهیم شد.* هنگامی که خدا از فضل و احسانش به آنان عطا کرد نسبت به [هزینه کردن] آن [در راه خدا] بخل ورزیدند و اعراض کنان [از پیمانشان] روی گرداندند.»

(2) - بحار الأنوار: 323 / 7، باب 16، حدیث 16.

(3) - بحار الأنوار: 71 / 64 (الاحبار)، حدیث 39؛ «رُوي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَظَرَ إِلَى الْكُعْبَةِ فَقَالَ مَرْحَبًا بِالْبَيْتِ مَا أَعْظَمَكَ وَ أَعْظَمَ حُرْمَتَكَ عَلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِ أَعْظَمَ حُرْمَةً مِنْكَ لِأَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنْكَ وَاحِدَةً وَ مِنَ الْمُؤْمِنِ ثَلَاثَةَ مَالِهِ وَ دَمَهُ وَ أَنَّ يُظَنَّ بِهِ ظَنُّ السَّوْءِ.»

الدر المنثور: 92 / 6؛ «ابن عمر قال رأيت النبي صلى الله عليه و آله يطوف بالكعبة ويقول ما أطيبك وأطيب ريحك ما أعظمك وأعظم حرمتك والذي نفس محمد بيده لحرمة المؤمن أعظم عند الله حرمة منك ماله ودمه وان يظن به الا خيرا.»

(4) - ناصر الدين شاه.

مرگ و فرصت ها، ص: 359

کردید؛ لباس و فرش خریدید، خانه را بنایی کردید، دختر شوهر دادید، پسر زن دادید، سال که تمام شد، يك پنجم سود باقی مانده از خرجی که کرده اید، مال خدا، پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام است.

غنیمت دانستن این فرصت مالی به این شکل واجب شرعی الهی می شود، یعنی خمس، که پرداختنش مانند نماز، روزه، حج، جهاد و شهید شدن است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

بدترین مال در این عالم؛ «شَرُّ الْأَمْوَالِ» «1» مال ربایی، غصب، رشوه یا مال دزدی نیست، بلکه می فرماید: مالی است که صاحب مال، حقوق خدا را از آن مال پرداخت نکرده باشد.

ربا و غصب طرفش مردم هستند و مردم از پروردگار مهم‌تر نیستند. پس آن مال‌های حرام مردم، شرّترین مال نیست، چون مافوق حقوق مردم نیز هست؛ و آن حق خدا، پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

برتری حق خدا بر حق الناس

حق الناس خیلی سنگین است، اما حق خدا بالاتر است. چه کسی می‌گوید که حق خدا آسان است؟ این اشتباه را چه کسی در دهان مردم انداخته است؟ از چه وقتی این اشتباه وارد زندگی ما شده است؟

حضرت زین العابدین علیه السلام وقتی حق خدا را در ابتدای «رسالة الحقوق» تعریف می‌کند، می‌فرماید: «حق الله الاکبر» «2» یعنی حق خدا از هر حقی بزرگتر است. پس آن کسی که رشوه، غصب و مال دزدی می‌خورد، باز به رحمت خدا نزدیک‌تر است تا آن کسی که حق خدا، پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام را نمی‌دهد.

راه دیگر غنیمت شمردن مال، زکات است که مربوط به گندم کاران و جوکاران و گوسفندداران و گاو و شترداران و آنهایی که شمش طلا و نقره دارند می‌باشد. خیلی

(1) - غرر الحکم: 369، حدیث 8354 - 8356؛ «شَرُّ الْمَالِ مَا لَمْ يُنْفَقْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِنْهُ وَ لَمْ تُؤَدَّ زَكَاتُهُ.»

«شَرُّ الْأَمْوَالِ مَا لَمْ يُخْرَجْ مِنْهُ حَقُّ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.»

(2) - تحف العقول: 256 (رسالة الحقوق)؛ «فأما حق الله الأكبر فإنك تعبده لا تشرك به شيئاً فإذا فعلت ذلك بإخلاص جعل لك على نفسه أن يكفيك أمر الدنيا والآخرة و يحفظ لك ما تحب منها.»

مرگ و فرصت ها، ص: 360

عجیب است که در قرآن بین کافر به قیامت و بخیل از زکات، فرقی نگذاشته است؛ می‌گوید: آنهایی که زکات نمی‌پردازند و آنهایی که کافر به آخرت هستند، یعنی منکر آخرت هستند، روز قیامت در يك جایگاه هستند.

فرصت دیگری که ثروت در اختیار شخص می‌گذارد:

«وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ» «1»

اگر خمس و زکات را دادی، نگو دیگر کار ما تمام شده، اگر باز هم پول اضافه داری به بستگان فقیرت بده، اینها دروازه‌های غنیمت دانستن مال و ثروت است.

این‌ها که پرداخت شود، یعنی وقتی شما خمس، زکات، صدقه، انفاق به قوم و خویش فقیر و یتیم کردید، اگر از دست شما خارج شد خدا آن را می‌خرد، و وقتی که خدا از شما بخرد در مقابل خرید آن، بهشت را به تو می‌دهد:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» «2»

جان و مال خود را بدهید و از من بهشت را بگیرید. پولی که شما می‌دهید، با بهشتی که:

«وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» «3»

پهنای این بهشت، پهنای آسمان‌ها و زمین است را از من در مقابل پول می‌گیرید.

ضعف اعتقادی بخیل

مگر ما در دوره عمر خود، چقدر به خدا پول می‌پردازیم؟ تازه پولی که برای خود خدا است. گاهی اتفاق می‌افتد که ده سال می‌گذرد و خمس و زکات به ما تعلق نمی‌گیرد. آنهایی که با پول خود کار خیر نمی‌کنند، خمس و زکات نمی‌دهند، انفاق نمی‌کنند، باور کنید که خدا، قرآن، قیامت، بهشت و جهنم را باور نکرده‌اند.

(1) - بقره (2): 177؛ «و مال و ثروتشان را با آنکه دوست دارند به خویشان و یتیمان و درماندگان و در راه ماندگان و سائلان و [در راه آزادی] بردگان می‌دهند.»

(2) - توبه (9): 111؛ «یقیناً خدا از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را به بهای آنکه بهشت برای آنان باشد خریده.»

(3) - آل عمران (3): 133؛ «و بهشتی که پهنایش [به وسعت] آسمان‌ها و زمین است بشتابید؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است.»

مرگ و فرصت ها، ص: 361

می ترسند بپردازند و همه این ها دروغ از آب دریایید. می گوید: نکند چند میلیون بدهیم، این همه گندم و جو و طلا زکات بدهیم، بعد صد و چهارده کتاب، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و چهارده معصوم علیهم السلام دروغ گفته باشند که گفتند: قیامت هست؟ نکند خبری نباشد و دروغ باشد؟

اگر این ها دروغ گفته اند، پس چه کسی راست گفته است؟ یعنی ضدّ خدا راست گفته است؟ اگر خدا دروغ گفته، پس نمرود راست می گوید؟ چون اگر خدا دروغ گفته باشد، انبیا که هم رنگ خدا هستند، آنها نیز باید دروغ گفته باشند، این ها اگر دروغ گفته اند، پس ضدّ شان راست گفته اند؟ اگر خدا را راستگو می دانید، پس چرا خمس نمی دهید و دچار بخل هستید؟ معلوم می شود خیلی از مردم دچار بیماری بخل هستند و «البخل فی النار». «1» اما در مقابل، خوشا به حال مردم کریم.

قلم گردان اموال مؤمنین

قبل از انقلاب چند خانواده دردمند بودند، من نیز طلبه بودم و خودم چیزی نداشتم که کمک کنم، به درب مغازه یکی از افرادی که می گفتند وضع مالی او خوب است آمدم، به او گفتم: چند نفر گرفتار هستند، - در آن زمان، سال هزار و سیصد و چهل و نه شمسی - گفت: عیبی ندارد، پانصد تومان به من داد. پانصد تومان در آن وقت خیلی بود. مثلاً ما مشکل يك خانواده را با پنجاه تومان حل کردیم. مشکل ده خانواده را می شد حل کرد.

بعد به من گفت: باز از این برنامه ها پیش آمد، بیا. یعنی تشویق هم کرد. تا زنده بود، من هر وقت نزد او می رفتم، نمی گفت این مقدار را بگیر، می گفت: مشکل با چقدر حل می شود؟

روزی به من گفت: من این پول دادن ها را از زمان جوانی اهلش بودم، ولی روحیه من در پول دادن را يك حادثه عوض کرد. گفت: چند تن از تجار تهران که آدم های

(1) - غرالحکم: 293، حدیث 6555؛ «الْبُخْلُ يَكْسِبُ الْعَارَ وَ يُدْخِلُ النَّارَ.»

بحار الأنوار: 171 / 8، باب 23، حدیث 114؛ «عَلَيْ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ السَّخَاءَ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّيَةٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ كَانَ سَخِيًّا تَعَلَّقَ بِعُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْعُصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْبُخْلُ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ النَّارِ لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّيَةٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ كَانَ بَخِيلًا تَعَلَّقَ بِعُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْعُصْنُ إِلَى النَّارِ.»

الکافی: 44 / 4، باب البخل والشح، حدیث 1؛ «جَعَفَرٌ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ إِنَّ الشَّحِيحَ أَعْدَرُ مِنَ الظَّالِمِ فَقَالَ لَهُ كَذَبْتَ إِنَّ الظَّالِمَ قَدْ يَتُوبُ وَ يَسْتَغْفِرُ وَ يَزِدُّ الظُّلَامَةَ عَلَى أَهْلِهَا وَ الشَّحِيحُ إِذَا شَحَّ مَنَعَ الزَّكَاةَ وَ الصَّدَقَةَ وَ قَرَى الضَّيْفَ وَ النَّفَقَةَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَبْوَابُ الْبِرِّ وَ حَزَامٌ عَلَى الْجَنَّةِ أَنْ يَدْخُلَهَا شَحِيحٌ.»

الکافی: 46 / 4، باب البخل والشح، حدیث 8؛ «أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَيْسَ الْبَخِيلُ مَنْ أَدَّى الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ مِنْ مَالِهِ وَ أَعْطَى الْبَائِنَةَ فِي قَوْمِهِ إِنَّمَا الْبَخِيلُ حَقُّ الْبَخِيلِ مَنْ لَمْ يُؤَدِّ الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ مِنْ مَالِهِ وَ لَمْ يُعْطِ الْبَائِنَةَ فِي قَوْمِهِ وَ هُوَ يُبَدِّرُ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ.»

بحار الأنوار: 285 / 8، باب 24، حدیث 12؛ «عَلَيْ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ تُكَلِّمُ النَّارَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةَ أُمِيرًا وَ قَارِئًا وَ ذَا ثُرَّةٍ مِنَ الْمَالِ فَتَقُولُ لِلْأَمِيرِ يَا مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ سُلْطَانًا فَلَمْ يَعْدِلْ فَتَزِدُّهُ كَمَا يَزِدُّ الطَّيْرُ حَبَّ السَّمْسِمِ وَ تَقُولُ لِلْقَارِئِ يَا مَنْ تَزَيَّنَ لِلنَّاسِ وَ بَارَزَ اللَّهُ بِالْمَعَاصِي فَتَزِدُّهُ وَ تَقُولُ لِلْعَيْنِ يَا مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ دُنْيَا كَثِيرَةً وَاسِعَةً فَيُضَا وَ سَأَلَهُ الْحَقِيرَ الْيَسِيرَ قَرْضًا فَأَبَى إِلَّا بِخُلَا فَتَزِدُّهُ.»

مستدرک الوسائل: 13 / 7، باب 2، حدیث 7509؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ وَ الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 362

خیلی خوبی بودند، یک سفر کربلا می‌روند و آنجا تصمیم می‌گیرند که حسینی‌های به نام حسینی‌های تهرانی‌ها بسازند که ساختند، که ایرانی‌ها وقتی می‌آیند، آنجا روضه بخوانند و هم این که کسانی که نمی‌توانند به مسافرخانه و هتل بروند، اینجا بیایند.

می‌گفت: زمینش را خریدند و مأموریت ساخت آنجا را به من دادند. گفتند: تو گذرنامه اقامتی داری، می‌توانی اینجا چند ماه بمانی، اینجا را تو تماش کن. البته به خود من نیز پول می‌دادند.

می گفت: به سرعت مشغول شدم. زمانی آمد که ما نیاز به پول پیدا کردم، تا به تهران بیاییم و هیئت مدیره را جمع کنیم و صورت بدهیم و باز پول بگیریم و برویم، طول می کشید.

گفتم: بروم حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام تا این پول را از آنجا تأمین کنم. به حرم رفتم، تا رسیدم، دیدم حاج محمد حسین کاشانی که عمرش از هشتاد سال بیشتر بود، روی ویلچر است. حاج محمد حسین کاشانی کسی بود که مخارج تعمیر اساسی در حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام را داد. تمام حرم را سنگ کرد و فرش قیمتی ایرانی پهن کرد که قبل از جمهوری شدن عراق، يك بار که پادشاه عراق به حرم می آید، از آن بتای و فرش ها خیلی خوشش می آید، می گوید: این کارها را چه کسی کرده است؟ «حاج محمد حسین نیز روی ویلچر داخل حرم بود.»

به فیصل، شاه عراق می گویند: این آقا. شاه به او می گوید: من از کار شما خیلی خوشم آمد. چه چیزی می خواهی؟ ستون خیلی پهنی پایین ضریح ابی عبدالله علیه السلام در دو قدمی ضریح بود، گفت: قبری در این ستون به من بدهید. فیصل به کلیددار گفت: معمار و بتا بیاور، قبری در این ستون در بیاور، ایشان را در همانجا دفن کنند، یعنی کنار شهداء. این دوست من می گفت: تا چشمم به او افتاد، او نیز مرا می شناخت، جلو آمدم، گفت: حاجی! این مکانی که ما به عشق ابی عبدالله علیه السلام داریم می سازیم، از لحاظ

مرگ و فرصت ها، ص: 363

مالی لنگ شده ام، برای ادامه ساختن به اینجا كمك می کنی؟ گفت: آری. گفتم: چه وقت بیایم. گفت: همین الان. ممکن است تو که آن طرف تر بروی، من بمیرم.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: وقتی کار خیری می خواهید بکنید، همان وقت بکنید، چون اگر تأخیر بیاورید، شیطان نمی گذارد.

می گفت: دسته چکش را در آورد و گفت: بنویس. این شخص بازاری قسم می خورد در حالیکه اشك در چشمانش جمع شده بود، ما اول عدد را نوشتیم باید بنویسیم دویست هزار ریال، قلم ما بیخودی چرخید، نوشتیم: دو میلیون ریال، یعنی دویست هزار تومان. در حالی که آنجا با بیست هزار تومان ساخته می شد.

دو میلیون ریال را به حروف نوشتیم. گفت: بگذار خودش بخواند، و بعد خودش روی آن خط بکشد و پشت آن را پشت نویسی کند. اما گفت: من برای ابی عبدالله علیه السلام نگاه نمی کنم، فقط بده من امضا کنم. گفتم: حاجی! من

می خواستم بیست هزار تومان بنویسیم، اما اضافه نوشتم. گفت: هر چه که نوشتی، امام حسین علیه السلام قلمت را گردانده و به تو هیچ ربطی ندارد.

مالك اصلی اموال

این روحیه ها فوق العاده پر قیمت است. این ها کسانی هستند که فرصت مالی را در دوره عمر خود به زیباترین صورت غنیمت دانستند. ولی بیچاره و بدبخت شخص بخیل است که نه پولی برای خدا داده، نه برای امام حسین علیه السلام، نه به یتیم و نه به فقیر، نه زکاتی داده و نه خمس. من نمی دانم که او وقتی می خواهد از این دنیا برود، جواب خدا را چگونه می خواهد بدهد؟ جواب حق پایمال شده خدا، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، ائمه اطهار علیهم السلام و یتیم را چگونه می خواهد بدهد. آخر مالك این پول ها ما نیستیم. ما که به دنیا آمه، پاره نه و لخت بودیم، وقتی که می میریم، باز لختیم، احترام می کنند که سه متر پارچه به ما می پیچانند. ما مالك مال نیستیم.

مرگ و فرصت ها، ص: 364

این شعر خیلی زیبا است:

این امانت بھر روزی نزد ماست

در حقیقت مالك اصلی خداست

یعنی این ها از دست ما می روند. مگر ما چقدر روزی می خواهیم بخوریم؟

پول های اضافه را برای چه کار می خواهیم؟ خوردنی که نیست. بد است که وصله بخل به مال بخورد. خود ثروتمند را بیچاره می کند. این نیز یکی از فرصت هایی است که وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان فرصت هایی که خدا به انسان می دهد، برشمرند.

بیا تا پای دل از گل برآریم

بیا تا دست از این عالم بداریم

سراندازی کنیم و سرنخاریم

بیا تا همچو مردان در ره دوست

بیا تا از غم دوری از اندر

چو ابر نوبهاران خون بیاریم»1»

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - شیخ روز بهان.

مرگ و فرصت ها، ص: 365

پی نوشت ها

26 علامات متقین

تقوا، مایه برتری در دنیا و آخرت

تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 371

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

فرصت ها، سرمایه های ملکوتی و الهی اند که خداوند از باب رحمت در اختیار بندگان قرار می دهد و از باب لطفش، راه غنیمت دانستن آنها را نیز نشان می دهد.

در زمینه فرصت و غنیمت دانستن آن، نقطه کوری وجود ندارد.

روایتی از وجود مبارك اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شده است که در آن به ارزش غنیمت دانستن فرصت بیشتر پی می‌بریم. به یقین در دنیا و آخرت، برترین گروه نزد پروردگار مهربان عالم، اهل تقوا هستند. در قرآن مجید می‌خوانیم:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» «1»

آیه ناظر به برتری اهل تقوا در دنیا نسبت به دیگران است.

«إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا» «2»

که دلیل برتری اهل تقوا از دیگران در قیامت است.

در این روایت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

اگر بخواهید اهل تقوا را در هر منطقه و در این جمعیت زیاد، بشناسید که اهل تقوا چه کسانی هستند، سه ملاک وجود دارد. اگر این سه برنامه را در کسی دیدید، او اهل تقوا است و اگر ندیدید، اهل تقوا نیست، گرچه ممکن است مؤمن و مسلمان

(1) - حجات (49): 13؛ «بی‌تردید گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.»

(2) - نبأ (78): 31؛ «بی‌تردید برای پرهیزکاران پیروزی و کامیابی است.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 372

باشد.

علامات سه گانه متقین

1- اخلاص در عمل

متن حدیث این است:

«للمتقى ثلاث علامات» **«1»** برای اهل تقوا سه نشانه و ویژگی هست که هر سه خیلی مهم هستند. به دست آوردنش نیز واقعاً هم زمان می‌خواهد و هم کار و هم حال. نه يك شبه به دست می‌آید، نه با تنبلی و بی‌حالی.

اولین نشانه اهل تقوا؛ «اخلاص العمل» این است که هر کاری که می‌خواهند بکنند؛ چه عبادت و چه خدمت به مردم، هیچ نظری جز به خدا ندارند و طرف معامله آنها در کاری که می‌خواهند انجام بدهند، فقط خداست و بس، نه کس دیگر.

نشانه ریاکار این است که وقتی او را نبینند و زمینه‌ای برای تعریف از او وجود نداشته باشد، کاری نمی‌کنند. هر چقدر هم کار، مهم و عبادی و یا خدمت به عباد خدا باشد. ولی به محض اینکه زمینه‌ای فراهم شود که کارش در معرض دید قرار بگیرد و از او تعریف کنند، این کار را خیلی با نشاط انجام می‌دهد. **«2»** امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

نماز ریاکار بین مردم، خیلی پرمایه است و اما در خلوت، بی‌مایه است. در خلوت یا نماز نمی‌خواند، یا وقتی می‌خواند، مانند کسی می‌خواند که او را به خواندن نماز مجبور کرده باشند. ولی در برابر مردم، خیلی با شوق نماز می‌خواند، گر چه يك ساعت نیز طول بکشد. ولی همین نماز را در خلوت، اگر دو دقیقه طول بکشد، گویا کوه دماوند را روی سرش انداخته‌اند. **«3»** سعدی می‌گوید:

شاهی برای گشت و گذار به شیراز آمده بود، کسی را دعوت کرد. بعد از تمام

(1) - غرر الحکم: 274، حکمت 5994؛ «للمتقى ثلاث علامات: إخلاص العمل و قصر الأمل و اغتنام المهل».

(2) - بحار الأنوار: 296 / 69، باب 116، حدیث 22؛ «أبي عبد الله عليه السلام قال قال لقمان لابنه للمرائي ثلاث علامات يكسل إذا كان وحده و ينشط إذا كان الناس عنده و يتعزز في كل أمر للمحمدة».

بحار الأنوار: 324 / 69، باب 118، حدیث 4-5؛ «رُوي أنَّ عابداً في بني إسرائيل سأل الله تبارك و تعالى فقال يا رب ما حالي عندك أخير فأزاد في خيري أو شر فاستعجبك قبل الموت قال فأثأه آت فقال له ليس لك عند الله خير قال يا رب و أين عملي قال كنت إذا عملت خيراً أخبرت الناس به فليس لك منه إلا الذي رضيته به لنفسك».

«ابن جبیر قال جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه و آله فقال إني أتصدق و أصل الرحم و لأصنع ذلك إلا لله فيذكر مني و أحمد عليه فيسرنني ذلك و أعجب به فسكت رسول الله صلى الله عليه و آله و لم يقل شيئاً فنزل قوله تعالى قل إنما أنا بشر مثلكم إلى قوله أحداً».

«الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ عَمِلَ حَسَنَةً سِرًّا كَتَبَتْ لَهُ سِرًّا فَإِذَا أَقَرَّ بِهَا مُحِيتْ وَ كُتِبَتْ جَهْرًا فَإِذَا أَقَرَّ بِهَا ثَانِيًا مُحِيتْ وَ كُتِبَتْ رِئَاءً.»

الکافی: 2/ 296، باب الریاء، حدیث 14؛ «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْقَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَحْبُثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَ تَحْسُنُ فِيهِ عُلَانِيَتُهُمْ طَمَعًا فِي الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ بِهِ مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً لَا يُخَالِطُهُمْ خَوْفٌ يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ يَدْعُوهُ دُعَاءُ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ الْكَافِي: 2/ 296، باب الریاء، حدیث 16 (أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ الْإِنْبَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ قَالَ وَ مَا الْإِنْبَاءُ عَلَى الْعَمَلِ قَالَ يَصِلُ الرَّجُلُ بِصَلَاةٍ وَ يُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فَكُتِبَ لَهُ سِرًّا ثُمَّ يَذْكُرُهَا وَ تُمَحَّى فَتُكْتَبُ لَهُ عُلَانِيَةً ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُمَحَّى وَ تُكْتَبُ لَهُ رِيَاءً.»

آیین بندگی و نیایش، حسین غفاری ساروی: 358-387، (با تلخیص) خاتمه (ریا):

منظور از «ریا» که همان شرك خفی است؛ آن است که انسان کارهایی را که ظاهرش اطاعت پروردگار است، انجام بدهد ولی هدفش تقرب به او نباشد بلکه مقصود، ایجاد منزلت در قلوب خلق خدا باشد تا او را احترام کنند و نیازهایش را بر طرف سازند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من صلی صلاة یرائی بها فقد اشرك.»

خطرات ریا:

«ریا» سه خطر دارد:

اول: مربوط به زمان قبل از عمل است به این نحو که از ابتدا، کارش را برای دیدن مردم شروع کند و انگیزه دینی در کارش نباشد، این چنین ریایی را حتما باید ترك کرد، چون معصیت است و به هیچ وجه، طاعت پروردگار نمی باشد و همان است که فرمود: «الریاء شرك خفی»

دوم: عزمش بر این بود که دعا را برای خداوند متعال انجام بدهد، منتها در همان ابتدای کار، ریا، بر او عارض گردیده است. در اینجا سزاوار نیست عمل را ترك کند، چون انگیزه او دینی بوده، بنابراین، وظیفه اش این است که از طرفی عمل را آغاز کند و از طرف دیگر با نفسش جهاد نماید تا ریا را برداشته، اخلاص را جایگزینش گرداند.

سوم: قلبش را بر اخلاص، گره زده، منتها در بین راه، ریا و انگیزه هایش بر او عارض گردیده است، در اینجا هم سزاوار است که در دفع آن، مجاهده کند و عمل را ترك ننماید و به همان اخلاص سابقش برگردد. راهش هم تفکر و تعقل در عاقبت ریا و نیز توجه و تدبر در روایاتی است که در این زمینه آمده است تا به سلامت، عمل را به پایان برساند.

ریشه و انگیزه ریا:

اصل و ریشه ریا، دوستی دنیا، فراموشی آخرت، تفکر کافی نداشتن در آنچه نزد خداست (که باقی می ماند) و تأمل شایسته نکردن در آفات دنیا و عظمت نعمتهای اخروی است.

درمان علمی ریا:

«اخلاص» (که حالت سلامتی از مرض ریا می باشد) آن است که ظاهر و باطن انسان یکی باشد. به کسی گفته شد: کار تو آشکار باشد.

پرسید: چگونه آشکار باشد؟ گفت: کاری انجام بده که اگر مردم مطلع شدند، از آن شرم نکنی.

(3) - الکافی: 295 / 2، باب الریاء، حدیث 8؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ لِلْمُرَائِي يَنْشَطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ وَ يَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَ يُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ.»

شرح نهج البلاغه: 180 / 2؛ «قال علي عليه السلام: للمُرَائِي أربع علامات: يكسل إذا كان وحده، وينشط إذا كان في الناس، ويريد في العمل إذا اتى عليه، وينقص منه إذا لم يثن عليه.»

بحار الأنوار: 122 / 1، باب 4، حدیث 11؛ «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أُمَّا عِلَامَةُ الْمُرَائِي فَأَرْبَعَةٌ يَخْرُصُ فِي الْعَمَلِ لِلَّهِ إِذَا كَانَ عِنْدَهُ أَحَدٌ وَ يَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَ يَخْرُصُ فِي كُلِّ أَمْرٍ عَلَى الْمَحْمَدَةِ وَ يُخْسِنُ سَمْتَهُ بِجُهْدِهِ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 373

شدن مجلس مهمانی، آخر شب به خانه آمد. دید پسرش بیدار است. گفت: شام بردار بیاور، پسرش گفت: مگر در خانه شاه میهمان نبود؟ گفت: چرا، گفت: مگر آنجا شام ندادند؟ گفت: مفصل. گفت: مگر نخوردی؟ گفت: نه، گفت: پس تو در آنجا چه چیزی خوردی؟ گفت: ذره ای نان و سبزی. به او گفت: پدر! تا نمرده ای، عبادات تمام دوره عمرت را قضا کن، چون تو شام نخوردی که همه بگویند: عجب آدم زاهدی است، برای این که از تو تعریف کنند، پس معلوم می شود اعمال تو مریضی ریا گرفته و هنوز صاف و پاک نشده ای.

اما اهل تقوا، در آشکار عادی تر از خلوت هستند، نه این که يك خلوت دیگری داشته باشند و آشکار دیگری. کارهایی که برای بندگان خدا می کنند، بیشتر به صورت ناشناخته می کنند و مردم نمی فهمند که این کار از او بوده است.

دوری اهل تقوا از آشکار شدن عمل

امام جمعه‌ای برای من می‌گفت:

در شهر ما شخص ثروتمند و خیری زندگی می‌کند البته خود آن خیر قبول نمی‌کند، والا من حاضر بودم در خطبه‌های نماز جمعه اعلام کنم و اسم او را بگویم، ولی او نگذاشت. می‌گفت: بیشتر کارهای خیری که من در این شهر می‌کنم، قسمت عمده پول و جنسش را او می‌دهد. گفت: جلسه که می‌گیرم، دعوت می‌کنیم، برای معلولین، ایتام، جهیزیه، مستحق‌ها، او اغلب نمی‌آید. اگر هم بیاید، در کاغذی که پخش می‌کنند که هر کسی مبلغی را متعهد می‌شود، چیزی نمی‌نویسد. بسیار هم افراد موجه این شهر به من گفته‌اند. حاج آقا! این شخص اگر بخواند مشکل ایتام، معلولین و جهیزیه را حل کند، چهل درصدش را می‌تواند حل کند. اما بخیل است.

ولی این امام جمعه به من می‌گفت: آنها می‌گویند چهل درصد، ولی من این چند سالی که در این شهر هستم، شصت درصد مشکلات را با پول او حل کردم، ولی

مرگ و فرصت ها، ص: 374

هیچ کس نمی‌داند.

گفت: يك بار به او گفتم: پشت سر تو چنین حرفی می‌زنند، بد می‌گویند، بگذار در نماز جمعه بگویم، مردم نیز تشویق شوند. گفت: من از این‌هایی که پشت سرم حرف می‌زنند گذشتم، اما نمی‌خواهم به کسی بگویم، راضی نیستم.

علامت اول: اخلاص در عمل است. ارزش عمل نیز به همین است که آزاد از توقع و تماشا و تعریف دیگران انجام بگیرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام مظهر اخلاص

وقتی امام زانو روی سینه عمرو بن عبدود گذاشت، او آب دهانش را به صورت امیرالمؤمنین علیه السلام انداخت. امیرالمؤمنین علیه السلام دشمن خدا را کشت، اما بعد از اینکه آب دهان به صورت امیرالمؤمنین علیه السلام انداخت، حضرت می‌فرماید: من ناراحتی خود از انداختن آب دهان به صورتم را با کارم مخلوط نکردم که به خاطر این کارش او را

بکشم و بگویم: چهل درصد کشتن او برای این بود که دلم راحت شود، از این که آب دهن به صورت من انداخت. اصلاً برای آن کار و کشتن او پرونده‌ای جدا درست کرد؛ عصبانی شد و آب دهان انداخت، انداخت که انداخت، ما می‌رویم و صورت خود را آب می‌کشیم. اما پرونده کشتن او «و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»¹ است، بجنگید، اما برای خدا، اگر کسی در حق شما کار بدی کرد، با خوبی با او برخورد کنید، گذشت کنید، این‌ها دو پرونده شده. حضرت این دو پرونده را با هم یکی نکرد، یعنی برای خالی شدن عصبانیت خود، دشمن را از پا دریاورد. «2»

شیر حق را دان مطهر از دغل

از علی آموز اخلاص عمل

افتخار هر نبی و هر ولی «3»

او خدو انداخت در روی علی

یعنی از روی عصبانیت خود و دیگران، کاری نکنید. شما که دارید مایه

(1) - بقره (2): 190؛ «و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید.»

(2) - مستدرک الوسائل: 28/18، باب 23، حدیث 21921؛ «أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا أَدْرَكَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وَدٍّ لَمْ يَضْرِبْهُ فَوَقَعُوا فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَدَّ عَنْهُ خَدَيْقَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا خَدَيْقَهُ فَإِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيَذْكُرُ سَبَبَ وَفَقْتِهِ ثُمَّ إِنَّهُ ضَرَبَهُ فَلَمَّا جَاءَ سَأَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ ذَلِكَ قَالَ قَدْ كَانَ شَتَمَ أُمِّي وَ تَقَلَّ فِي وَجْهِهِ فَخَشِيتُ أَنْ أَضْرِبَهُ لِخَطِّ نَفْسِي فَتَرَكْتُهُ حَتَّى سَكَنَ مَا بِي ثُمَّ قَتَلْتُهُ فِي اللَّهِ.»

(3) - مولوی.

مرگ و فرصت ها، ص: 375

می‌گذارید، رنج عبادت را تحمل می‌کنید، پس برای خدا تحمل کنید. این نشانه اول اهل تقوا است.

2- آرزوهای منطقی اهل تقوا

نشانه دوم اهل تقوا: «قصر الامل» است. اهل تقوا آرزوها و امیدشان در حدی است که قابل تحقق است. هیچ وقت آرزویی نمی کنند که در زندگی تحقق پیدا نکند.

اهل تقوا هر آرزویی که دارند، در حدی است که قابل پیاده شدن است. مثلاً آرزو می کند که آگاه به قرآن شود. با شوق به کلاس قرآن می رود و در حد خودش عالم به قرآن می شود. این آرزو وقتی پیاده شود، سراغ آرزوی دست یافتنی دیگری می رود.

آرزو می کند که کار خیری برای چند خانواده انجام دهد، وقتی فرصت آن ایجاد می شود، می رود و آن را انجام می دهد. یا آرزو دارد که سالی چند بار به حرم حضرت رضا علیه السلام مشرف شود. یا آرزو دارد که شبها برخیزد و نماز شب بخواند.

آرزوی او نیز قابل پیاده شدن است.

پس اهل تقوا نیز اهل آرزو هستند، نه این که هیچ آرزویی در دل آنها نباشد، اما آرزوی کوتاه، قابل پیاده شدن، با ظرف زمان و پولی متناسب است. هیچ کس نگفته است که اهل تقوا بی آرزو هستند. انسان که بی آرزو نمی شود.

سعدی می گوید: تاجری شیرازی ما را برای شام دعوت کرد. پیرمرد قد خمیده ای بود. شام را که خوردیم، گفتم: پیرمرد! حالت چطور است؟ گفت: خدا را شکر. گفت: الحمد لله کار و درآمد شما خیلی حسابی است. آیا آرزویی داری؟

گفت: يك آرزو دارم، آن آرزوی من این است که جنس از اینجا بردارم و به چین ببرم.

سعدی در اوایل قرن هفتم بوده است.

ما اگر با هواپیما تا چین بخواهیم برویم، چهارده ساعت باید روی هوا باشیم، او

مرگ و فرصت ها، ص: 376

می خواست با قاطر برود، شما حساب کن می خواسته برود و این جنس ها را در چین بفروشد و ظرف چینی بخرد و به سوریه ببرد و از آنجا دیبای رومی که پارچه های قشنگی بود بخرد و به حلب ببرد و از آنجا گوگرد احمر بخرد و بار کند و به شیراز بیاورد و بفروشد. بعد نیز تازه می گفت که بقیه عمر را گوشه ای بنشینم و خدا را عبادت کنم. خیلی عجیب است.

آشکاری صدق حدیث پیامبر (ص) بر هارون الرشید

روزی هارون الرشید گفت: آیا کسی از زمان پیغمبر زنده مانده است؟ گفتند: باید جستجو کنیم. گشتند و گفتند: پیرمردی است که او را در گهواره می گذارند، او هست. گفت: او را بیاورید. سبدی برداشتند و پیرمرد را در سبد نشانند و آوردند.

هارون به او گفت: تو رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده ای؟ گفت: بله. گفت: چیزی از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ای؟ گفت: بله. گفت: چه شنیده ای؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یشیب ابن آدم و یشبّ فیهِ خصلتان الحرص و طول الأمل» «1»

فرزند آدم پیر می شود، ولی دو چیز در او جوان می شود؛ یکی حرص، یکی آرزوهای دراز.

گفت: هزار دینار طلا به او بدهید. پیرمرد که در کل عمرش صد دینار طلا ندیده بود، تشکر کرد و دوباره درون سبد نشست و او را بردند بیرون دربار، گفت: مرا برگردانید، با هارون کار دارم. او را برگرداندند. گفتند: قربان! او با شما کار دارد، هارون گفت: او را بیاورید، پیرمرد گفت: این هزار دینار طلای امسال است، یا هر سال به من هزار دینار می دهی؟ هارون گفت: «صدق رسول الله» جان او دارد در می رود، ولی حرص پول و آرزوی زنده ماندن سال های دیگر را دارد. گفت: نه،

(1) - بحار الأنوار: 22 / 70، باب 122، حدیث 11.

مرگ و فرصت ها، ص: 377

سال های دیگر نیز هست. تا او را بیرون بردند. مرد. «1» اما اهل تقوا، تمام آرزوهایشان منطقی است و بی آرزو نیستند، ولی آرزویی که دارند، آرزوی منطقی و قابل پیاده شدن است که برای آن زحمت می کشند، اما تمام آرزوهایشان مثبت، حکیمانه و منطقی است.

3- اختتام فرصت ها

اما نشانه سوم اهل تقوا: «و اغتنام المهل» است. اهل تقوا تمام فرصت‌هایی که به دست می‌آورند، غنیمت می‌دانند. این از نشانه‌های تقواداران عالم است. فرصت پیش می‌آید برای این که عالم شوند، می‌روند و عالم می‌شوند. فرصت پیش بیاید، برای این که خدمت‌گذار نابی برای دین، مردم و پدر و مادر شوند، فرصت را غنیمت می‌شمارند. یا فرصت خدمت به بیمار را غنیمت می‌دانند و از هر فرصتی برای آباد کردن آخرت خود استفاده می‌کنند. کسانی که این اخلاق را دارند، از انجام کار مثبت، گرچه ظاهرش به نظر نیاید، روی گردان نیستند.

در خانه سالمندان می‌روند و با حوصله، سالمندان را به حمام می‌برند، و آنها را نوازش می‌کنند. لباس نو می‌پوشانند، لباس‌های ایشان را می‌شویند، روی بند می‌اندازند، خشک می‌کنند، تا می‌کنند، درون بقچه و کمد آنها می‌گذارند. این گونه فرصت‌ها را غنیمت دانستن علامت سوم اهل تقوا است.

تمام حسن زندگی انبیا، امامان و اولیای خدا به همین بوده که هیچ فرصتی را از دست ندادند. عمر ماکوتاه است، چیزی نمی‌گذرد که می‌بینید به سر و صورت شما موی سفید در آمده است و این پوست زیبا پژمردگی نشان می‌دهد. چیزی نمی‌گذرد که دیگر نمی‌توانید غذا بخورید، وگرنه چربی و قند شما بالا می‌رود، یعنی بدن می‌گوید: نمی‌توانم قبول کنم. این فرصت جوانی و ثروت را غنیمت بشمارید، ای کسانی که زبان گرم و نرم دارید، کسانی که هنر خدمت به عباد خدا را

(1) - اشاره دارد به یکی از خصلت‌های ناپسند انسان در سوره معارج آیات 19-21؛ «هَمانا انسان حریص و بی‌تاب آفریده شده است؛* چون آسیبی به او رسد، بی‌تاب است،* و هنگامی که خیر و خوشی [و مال و رفاهی] به او رسد، بسیار بخیل و بازدارنده است.»

متن کامل روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این است: «یشیب ابن آدم و یشب فیه خصلتان الحرص و طول الأمل»
بحار الأنوار: 161/70، باب 128، حدیث 7-8؛ «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ يَهْرُمُ ابْنُ آدَمَ وَ يَشِبُّ مِنْهُ اثْنَانِ الْحِرْصُ عَلَى الْمَالِ وَ الْحِرْصُ عَلَى الْعُمْرِ.»

«أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ يَهْلِكُ أَوْ قَالَ يَهْرُمُ ابْنُ آدَمَ وَ يَبْقَى مِنْهُ اثْنَتَانِ الْحِرْصُ وَ الْأَمَلُ.»

بحار الأنوار: 162/70، باب 128، حدیث 11؛ «الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ.»

بحار الأنوار: 162 / 74، باب 7، حدیث 160؛ «قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَهْرُمُ ابْنُ آدَمَ وَ تَشِبُّ مِنْهُ اُنْتَانِ الْحِرْصُ وَ الْأُمْلُ.»

مجموعه ورام: 278 / 1؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الشَّيْخُ شَابٌّ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَ إِنْ التَّقَتْ تَرْقُوتَاهُ مِنَ الْكِبَرِ إِلَّا الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ.»

روضة الواعظین: 429 / 2؛ «قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَلْبُ الشَّيْخِ شَابٌّ عَلَى حُبِّ اثْنَيْنِ: عَلَى جَمْعِ الْمَالِ وَ طُولِ الْحَيَاةِ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 378

دارید، فرصت را نگذارید که از دست برود.

بنابراین از نشانه‌های اهل تقوا؛ «اغتنام المهل» است و اهل خدا و تقوا، فرصت را از دست نمی‌دهند.

باید افروخت چراغی که ضیائی دارد

هیزم سوخته، شمع ره و منزل نشود

بت‌پرستی مکن، این ملک خدائی دارد

سوی بتخانه مرو، پند برهن مشنو

آخر این درّ گران مایه بھائی دارد

گوهر وقت بدین خیرگی از دست مده

بَرّه دور از رَمه و عزم چرائی دارد»¹

گرگ، نزدیک چراگاه و شبان رفته به خواب

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مرگ و فرصت ها، ص: 379

پی نوشت ها

27 خصلت های متقین

نشانه های اهل تقوا

تهران، حسینیه مکتب النبی

رمضان 1383

مرگ و فرصت ها، ص: 384

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

1- اخلاص

امیرالمؤمنین علیه السلام این دریای علم، بینش، بصیرت و این تماشاگر واقعی حقایق عالم و وجود مبارکی که با همه ذاتش، عاشق بیدار کردن و هدایت انسان بوده، فرمودند:

برای اهل تقوا سه نشانه است:

نشانه اول: «اخلاص العمل» «1» اهل تقوا خودشان را کارگر خدا می دانند و در کاری که برای خدا می کنند، همه چشم ها آنها را ببیند یا نبیند، برای آنها مساوی است.

ایجاد این حالت، کار خیلی مشکلی است که ما به این نقطه برسیم تا در کار پاک، خیر، عبادت و خدمت به خدا و خلق خدا، برای ما مساوی باشد که مردم عالم ما را ببینند، یا نبینند، تعریف کنند یا تکذیب.

البته چون انسان غریزه فخرفروشی دارد، که در قرآن نیز مطرح است؛

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ هُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ» «2»

این حالتی طبیعی است که در کارهای مثبتی که می‌کنیم، دوست داریم

(1) - غرر الحکم: 274، حدیث 5994؛ «لِلْمُتَّقِي ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ وَ قَصْرُ الْأَمَلِ وَ اغْتِنَاءُ الْمَهْلِ».

(2) - حدید (57): 20؛ «بدانید که زندگی دنیا [بی که دارنده‌اش از ایمان و عمل تهی است،] فقط بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی‌تان به یکدیگر، و افزون خواهی در اموال و اولاد است.»

مرگ و فرصت‌ها، ص: 386

بنمایانیم، بگوییم و افتخار کنیم.

اما وجود مبارك امام صادق علیه السلام به یکی از شاگردان خود یاد دادند که چگونه این طبیعت فخرفروشی را به طرف پروردگار جهت بدهد. مضمون بیان حضرت این است که: ایرادی ندارد خود را بنمایانید و این نمایاندن را دوست داشته باشید، اما به يك نفر بنمایانید و توجه يك نفر را جلب کنید که او از همه برتر و بزرگتر است و آن هم خدای متعال است. «1» اهل نماز در نمازهای یومیه می‌گویند: «الله اکبر» یعنی «اکبر من کلّ شیء» چیزی که در قدم می‌گفتند: «چون که صد آمد، نود هم پیش ماست» «2» چرا عمل خود را به نود نفر می‌نمایانیم؟ به کسی بنمایانیم که گویا به «کلّ شیء» نمایانده‌ایم. خدا نیز مخفی نمی‌کند، هر چند عمل پاک اهل تقوا در پنهان انجام گرفته باشد، اما چون به خدا نمایانده است، خدا نیز اگر مصلحت او باشد، آن را برملا می‌کند.

روایتی در حکمت خدا

کتاب «خصال» شیخ صدوق، يك دوره معارف الهی، مسائل تربیتی، خانوادگی، معاشرتی، قیامتی، دینی و دنیایی را جمع آوری کرده است. در باب «خصال پنج‌گانه» روایتی را از حضرت رضا علیه السلام نقل می‌کند که البته روایت مفصل است، اما مختصرش این است که حضرت می‌فرماید:

شبی یکی از انبیای الهی در خواب به او امر کردند: فردا که از خانه بیرون رفتی، به اولین چیزی که برخوردی، آن را بخور، به دومین چیزی که برخوردی پنهانش کن و خاک روی آن بریز، به سومین چیزی که برخوردی آن را پناه بده، به چهارمین چیزی که برخوردی، ناامیدش نکن و به پنجمین چیزی که برخوردی، از آن فرار کن.

آن پیغمبر از خواب بیدار می‌شود، به بیابان می‌رود، به اولین چیزی که برمی‌خورد، کوه سیاه بسیار بزرگی را می‌بیند که این اولی را خدا گفته بود: بخور.

(1) - إرشاد القلوب: 187/1، الباب الثاني و الخمسون في أحاديث منتخبة؛ «رُوي عن الصادق عليه السلام أنه قال ليعض تلامذته: أي شيء تعلمت مني؟ قال له: يا مولاي ثمان مسائل. قال له عليه السلام: فقصها علي لأعرفها قال: الأولى: رأيت كل محبوب يفارق عند الموت حبيبته، فصرفت همتي إلى ما لا يفارقي بل يونسني في وحدتي وهو فعل الخير، فقال: أحسنت والله.

الثانية قال: رأيت قوما يفخرون بالحسب وآخرين بالمال والولد وإذا ذلك لا فخر، ورأيت الفخر العظيم في قوله تعالى: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» فاجتهدت أن أكون عنده كرمها، قال أحسنت والله...»

(2) - این مصرع دوم از شعر مولوی است که این چنین است:

نام احمد جمله نام انبیاست
چون که صد آمد، نود هم پیش ماست

مرگ و فرصت ها، ص: 387

پیغمبر می‌داند که خدا هیچ تکلیفی که در طاقت انسان نیست، به انسان ارائه نمی‌کند، گفت: خدا گفته بخور، باید بروم و این کوه را بخورم. به طرف کوه راه افتاد، اما هر چه نزدیک‌تر می‌شد، کوه کوچک‌تر می‌شد، تا این که وقتی رسید، به صورت يك لقمه غذا درآمد و او برداشت و خورد. دید که عجب خوشمزه است.

به دومین چیزی که رسید، دید تشنه طلا است. ولی گفت، خدا به من گفته است: آن را پنهان کن! نشست و چاله‌ای کند و تشنه را در چاله انداخت و روی آن خاک ریخت و رفت، پشت سرش را نگاه کرد، دید آن تشنه، از خاک بیرون

افتاده است. گفت: خدا گفته بود پنهان کن، اما نگفت که دوبار، پس نباید دیگر آن را پنهان کنم، چون من امر را اطاعت کردم.

سومین چیز، دید پرنده‌ای حالت اضطراب دارد و دارد به طرفش می‌آید، آستین پیراهن خود را باز کرد، پرنده درون آستینش رفت و آرام شد.

چهارمین چیزی که برخورد کرد، يك باز شکاری بود که به پیغمبر گفت: چیزی به من بده تا بخورم، او نیز غذایی به او داد و او خورد و رفت.

پنجمین چیز، جنازه گندیده‌ای بود که بوی بد داشت. خدا گفته بود: از آن فرار کن. او نیز فرار کرد و شب به خانه آمد و خوابید و در خواب دید که پروردگار فرمود:

اما آن کوهی که به تو گفتم بخور، آن حالت عصبانیت و خشم است که اگر خودت را حفظ کنی و کاری نکنی، کم کم فروکش می‌کند و به صورت لقمه «گذشت» در می‌آید که شیرین می‌شود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

در حال عصبانیت، حال خود را تغییر دهید، مثلاً اگر ایستاده‌اید، بنشینید و بعد آب به صورت خود بزنید و یاد عذاب خدا بیافتید. اگر این سه کار را در عصبانیت بکنید، این لقمه عفو می‌شود که در آن لذتی است که در انتقام نیست. «1» اما دومین چیزی که دیدی، تشت طلایی بود که گفتم پنهان کن. آن تشت طلا را

(1) - الکافی: 302 / 2، حدیث 2؛ «مِیسِرَ قَالَ ذُكِرَ الْغَضَبُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَمَا يَرْضَى أَبَدًا حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ فَأَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ عَلَى قَوْمٍ وَ هُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ مِنْ قَوْمِهِ ذَلِكَ فَإِنَّهُ سَيَذْهَبُ عَنْهُ رَجَزُ الشَّيْطَانِ وَ أَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ عَلَى ذِي رَحِمٍ فَلْيَدْنُ مِنْهُ فَلْيَمْسَهُ فَإِنَّ الرَّحِمَ إِذَا مُسَّتْ سَكَتَتْ.»

الکافی: 304 / 2، حدیث 12؛ «أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ وَ إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا غَضِبَ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَ انْتَفَحَتْ أَوْدَاجُهُ وَ دَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ فَإِذَا خَافَ أَحَدُكُمْ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ فَلْيَلْزِمِ الْأَرْضَ فَإِنَّ رَجَزَ الشَّيْطَانِ لَيَذْهَبُ عَنْهُ عِنْدَ ذَلِكَ.»

بحار الأنوار: 273 / 70 - 272، باب 132؛ «أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ ذَكَرَ عِنْدَهُ الْعُضْبُ فَقَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْضِبُ حَتَّى مَا يَرْضَى أَبَدًا وَ يَدْخُلُ بِذَلِكَ النَّارَ وَ أَيْمًا رَجُلٍ غَضِبَ وَ هُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ فَإِنَّهُ سَيَذْهَبُ عَنْهُ رِجْزُ الشَّيْطَانِ وَ إِنْ كَانَ جَالِسًا فَلْيَقُمْ وَ أَيْمًا رَجُلٍ غَضِبَ عَلَى ذِي رَحِمَةٍ فَلْيَقُمْ إِلَيْهِ وَ لِيَذُنْ مِنْهُ وَ لِيَمْسَهُ فَإِنَّ الرَّحِمَ إِذَا مَسَّتِ الرَّحِمَ سَكَتَتْ وَ مَا رَوَاهُ الْعَامَّةُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا غَضِبَ وَ هُوَ قَائِمٌ جَلَسَ وَ إِذَا غَضِبَ وَ هُوَ جَالِسٌ اضْطَجَعَ فَيَذْهَبُ غَيْظُهُ... وَ قَدْ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ وَ لْيَعْتَسِلْ فَإِنَّ الْعُضْبَ مِنَ النَّارِ. وَ فِي رِوَايَةٍ أَنَّ الْعُضْبَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ أَنَّ الشَّيْطَانَ خُلِقَ مِنَ النَّارِ وَ إِيَّاهُ يُطْفِئُ النَّارُ الْمَاءُ فَإِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا غَضِبْتَ فَاسْكُتْ. وَ قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ الْعُضْبَ جَمْرَةٌ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى حُمْرَةِ عَيْنَيْهِ وَ انْتِفَاحِ أَوْدَاجِهِ فَمَنْ وَجَدَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَلْيَلِصِقْ خَدَّهُ بِالْأَرْضِ.»

بحار الأنوار: 68 / 74، باب 3، حديث 6؛ «رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا عَلِيُّ لَا تَعْضِبْ فَإِذَا غَضِبْتَ فَاقْعُدْ وَ تَفَكَّرْ فِي قُدْرَةِ الرَّبِّ عَلَى الْعِبَادِ وَ حِلْمِهِ عَنْهُمْ وَ إِذَا قِيلَ لَكَ اتَّقِ اللَّهَ فَانْبِذْ غَضَبَكَ وَ رَاجِعْ حِلْمَكَ يَا عَلِيُّ احْتَسِبْ بِمَا تُنْفِقُ عَلَى نَفْسِكَ تَجِدُهُ عِنْدَ اللَّهِ مَذْخُورًا.»

من لا يحضره الفقيه: 14 / 3، باب آداب القضاء، حديث 3239؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِشُرَيْحٍ يَا شُرَيْحُ لَا تُسَارَّ أَحَدًا فِي جُلُوسِكَ وَ إِذَا غَضِبْتَ قُمْ وَ لَا تَقْضِيَنَّ وَ أَنْتَ غَضْبَانُ.»

الترغيب والترهيب: 450 / 3، حديث 16؛ «رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ، فَإِنْ ذَهَبَ عَنْهُ الْعُضْبُ وَإِلَّا فَلْيَضْطَجِعْ.»

الترغيب والترهيب: 451 / 3، حديث 19؛ «أَبِي وَائِلٍ الْقَاصِّ: دَخَلْنَا عَلَى عُرْوَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ السَّعْدِيِّ فَكَلَّمَهُ رَجُلٌ فَأَغْضَبَهُ، فَقَامَ فَتَوَضَّأَ فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَطِيَّةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّ الْعُضْبَ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَإِنَّ الشَّيْطَانَ خُلِقَ مِنَ النَّارِ، وَإِيَّاهُ تُطْفَأُ النَّارُ بِالْمَاءِ، فَإِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ.»

همچنین برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به المحججه البيضاء: 304 / 5 - 308؛ بیان علاج الغضب بعد هیجان.

مرگ و فرصت ها، ص: 388

که پنهان کردی، عبارت است از اعمال خوبی که به دور از چشم مردم انجام دادی ولی من بالاخره آن را نزد همه ظاهر می کنم. «1»

ریا برای خدا

برای خدا عبادت کردی و فقط به او نشان دادی، کمترین آن این است که تو را در قیامت، در مقابل چشم اولین و آخرین انسان به همراه پیروندها می آورم و می گویم: نگاه کنید، به اندازه کل اولین و آخرین آبروی تو بالا می رود. اعمال را به همه نشان می دهم.

عجله نکنید که کار خوب را به دیگران نشان بدهید. به خود من نشان بده.

می خواهی خودنمایی کنی، به من خودنمایی کن. من بهترین تعریف ها را از تو می کنم و بهترین باریک الله را به تو می گویم.

اهل تقوا نشان دهنده عمل هستند، آنها نیز طبیعت فخر و مباهات را دارند و از کار خوب نیز شاد می شوند.

امام محمدباقر علیه السلام می فرماید:

«الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبْشَرُوا» «2»

کار خوبی که می کنند، شاد می شوند. هیچ وقت اهل تقوا از کار خوب خسته نمی شوند. کار خوب، شادی می آورد و آدم خسته نمی شود. اگر در پنهان انجام بدهد، خدا نزد خود نگه نمی دارد و آن را آشکار می کند، چه در دنیا و چه در آخرت. پس چرا عمل را به خود خدا نشان نمی دهید؟ «اخلاص العمل» یکی از اخلاق ها و نشانه های اهل تقوا است.

(1) - خصال، شیخ صدوق: 1/ 267-268؛ خمسة أشياء أمر الله عز وجل فيها نبيا من أنبيائه بخمسة أشياء مختلفة: حديث 2؛ بحار الأنوار: 444/75، باب 33، حديث 1؛ «الْهُرُويِّ وَ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَام يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِذَا أَصْبَحْتَ فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَسْتَقْبِلُكَ فَكُلُّهُ وَ الثَّانِي فَاتَّكُمُهُ وَ الثَّالِثُ فَاقْبَلْهُ وَ الرَّابِعُ فَلَا تُؤَيِّسُهُ وَ الْخَامِسُ فَاهْرَبْ مِنْهُ قَالَ فَلَمَّا أَصْبَحَ مَضَى فَاسْتَقْبَلَهُ جَبَلٌ أَسْوَدٌ عَظِيمٌ فَوَقَفَ وَ قَالَ أَمَرَنِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أَكُلَ هَذَا وَ بَقِيَ مُتَحَيِّرًا ثُمَّ رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ إِنَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ لَا يَأْمُرُنِي إِلَّا بِمَا أُطِيقُ فَمَشَى إِلَيْهِ لِيَأْكُلَهُ فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ صَعُرَ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ فَوَجَدَهُ لُقْمَةً فَأَكَلَهَا فَوَجَدَهَا أَطْيَبَ شَيْءٍ أَكَلَهُ ثُمَّ مَضَى فَوَجَدَ طَسْتًا مِنْ ذَهَبٍ قَالَ أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ أَكُتَمَ هَذَا فَحَفَرْتُ لَهُ وَ جَعَلْتُ فِيهِ وَ أَلْقَى عَلَيْهِ التُّرَابَ ثُمَّ مَضَى فَالْتَفَتَ فَإِذَا الطَّسْتُ قَدْ ظَهَرَ فَقَالَ قَدْ فَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ فَمَضَى فَإِذَا هُوَ بِطَيْرٍ وَ خَلْفَهُ بَارِئٌ وَ طَافَ الطَّيْرُ حَوْلَهُ فَقَالَ أَمَرَنِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أَقْبَلَ هَذَا فَمَتَّحْتُ كُمَّهُ فَدَخَلَ الطَّيْرُ فِيهِ فَقَالَ لَهُ الْبَارِئُ

أَخَذْتُ صَيِّدِي وَ أَنَا خَلَفُهُ مُنْذُ أَيَّامٍ فَقَالَ إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَنِي أَنْ لَا أُؤَيِّسَ هَذَا فَقَطَّعَ مِنْ فَخِذِهِ قِطْعَةً فَأَلْفَاَهَا إِلَيْهِ ثُمَّ مَضَى فَلَمَّا مَضَى فَإِذَا هُوَ بِلَحْمٍ مَيْتَةٍ مُنْتِنٍ مَدُودٍ فَقَالَ أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ أَهْرُبَ مِنْ هَذَا فَهَرَبْتُ مِنْهُ وَ رَجَعْتُ وَ رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّهُ قَدْ قِيلَ لَهُ إِنَّكَ قَدْ فَعَلْتَ مَا أُمِرْتُ بِهِ فَهَلْ تَدْرِي مَاذَا كَانَ قَالَ لَا قِيلَ لَهُ أَمَّا الْجَبَلُ فَهُوَ الْعَضْبُ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا عَضِبَ لَمْ يَرِ نَفْسَهُ وَ جَهِلَ قَدْرَهُ مِنْ عِظَمِ الْعَضْبِ فَإِذَا حَفِظَ نَفْسَهُ وَ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ سَكَنَ عَضْبُهُ كَانَتْ عَاقِبَتُهُ كَاللُّقْمَةِ الطَّيِّبَةِ الَّتِي أَكَلَتْهَا وَ أَمَّا الطَّسْتُ فَهُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ إِذَا كَتَمَهُ الْعَبْدُ وَ أَخْفَاهُ أَبِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا أَنْ يُظْهِرَهُ لِيُزَيِّنَهُ بِهِ مَعَ مَا يُدْخِرُ لَهُ مِنْ ثَوَابِ الْأُخْرَى وَ أَمَّا الطَّيْرُ فَهُوَ الرَّجُلُ الَّذِي يَأْتِيكَ بِنَصِيحَةٍ فَاقْبَلْهُ وَ اقْبَلْ نَصِيحَتَهُ وَ أَمَّا الْبَازِيُّ فَهُوَ الرَّجُلُ الَّذِي يَأْتِيكَ فِي حَاجَةٍ فَلَا تُؤَيِّسُهُ وَ أَمَّا اللَّحْمُ الْمُنْتِنُ فَهُوَ الْغِييَةُ فَاهْرُبْ مِنْهَا.»

(2) - وسائل الشيعة: 106 / 1، باب 24، حديث 260.

مرگ و فرصت ها، ص: 389

2- امید مثبت به پروردگار

اما نشانه دیگر اهل تقوا؛ «قصر الامل» است. آنها نیز آرزو دارند، چون انسان بدون آرزو، انسان نیست. اهل تقوا نیز آرزو دارند.

استادی درس می داد. صدایی از بیرون، درس او را به هم زد. يك نفر داد می کشید: ای مردم! من الاغم را گم کرده ام، هر کس پیدا کرده بگوید، ما به او جایزه می دهیم. استاد انسان زیرکی بود، به شاگردان خود رو کرد، گفت: چه کسی از صدای خوب و قیافه زیبا بدش می آید؟ یکی از شاگردان دستش را بلند کرد و گفت:

استاد! من. استاد گفت: کسی بیرون برود و به آن مرد بگوید که الاغش پیدا شده و اینجا است.

انسان که نباید از خوبی ها بدش بیاید. دل نیز نباید بی آرزو باشد، ولی آرزوها باید معقول، منطقی و قابل پیاده شدن باشد.

در چند قسمت دعای کمیل بحث آرزوی مثبت شده است. در اواخر دعا، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «و رجائی عفوک» «1»؛ خدایا! امیدی که قلب مرا پر کرده است، امید به عفو تو است.

این شدنی است که انسان دل به خدا ببندد و بگوید: تو کریم و رحیم و غفوری، و من محدود، فقیر و اسیر هوای نفسم. چند سال اشتباه کردم، اما آمدم. با امید به عفو تو آمدم که همین امید به عفو تو، باعث آمرزش گناهان من است. لازم نیست که شخص امیدوار بنشیند، گریه کند، بر سر خود بزند و صیغه توبه را بخواند، بلکه همین که حقیقتاً به پروردگار می‌گوید: «و رجائی عفوک» خدا نیز می‌گوید: «عفوئک» اگر تو به عفو من امید داری، من نیز از تو گذشت می‌کنم. چون خدا، خدایی نیست که امید مثبت کسی را ناامید کند. خدا بخیل نیست که بگوید: من نمی‌توانم تو را ببخشم.

(1) - اقبال الأعمال: 708.

مرگ و فرصت ها، ص: 390

در روایات، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام فرمودند: از شب اول ماه رمضان تا شب آخر، به تعدادی که خدا از بندگان خود بخشیده، در شب آخر به آن تعداد می‌بخشد. «1» این کرم خدا است، پس چرا امید نداشته باشید؟

«إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» «2»

از رحمت خدا ناامید نمی‌شوند، مگر مردمی که کافر هستند.

کتاب پرقیمتی است که اسم خیلی زیبایی به نام «روضه المذنبین» دارد؛ یعنی باغ گناهکاران که در قرن هفتم، یعنی هشتصد سال پیش نوشته شده است. این داستان را اوائل آن کتاب دیدم:

حکایتی از امید

شخصی شکارچی، از بیرون باغ، شکاری را روی درختی در باغ دید، تیرش را به کمان گذاشت و نشانه گرفت و با هیجان کمان را کشید و تیر را رها کرد، اما این تیر منحرف شد و به جوانی در آن نزدیک‌ها خورد و رگ گردنش را پاره کرد. جوان افتاد و مرد. پدر جوان در آن منطقه خان و مالک بود. چند نفر در این باغ بودند و تا دیدند این جوان افتاد، آنها به سرعت بیرون ریختند و چند نفر را گرفتند. بالاخره بازپرسی، بازجویی، محاکمه، تا به يك نفر بدگمان شدند. او هر چه گفت که کار من نبوده است، گفتند: نه، دروغ می‌گویی، کار تو بوده است.

پدر آن جوان گفت: این جوان همه زندگی من بود، من آرام نمی شوم مگر این که کنار همان درخت او را دار بزنیم و بکشیم.

مردم جمع شدند. قاتل اصلی نیز بین جمعیت بود و دید که يك بی گناه را می خواهند بکشند. صدا زد: طناب را نیندازید. آمد، رو به روی پدر این جوان

(1) - مستدرک الوسائل: 436 / 7، باب 11، حدیث 8604؛ «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا كَانَ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَتَحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَ لَمْ يُغْلَقْ مِنْهَا، بَابُ الشَّهْرِ كُلُّهُ وَ أُغْلِقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ فَلَمْ يَفْتَحْ مِنْهَا، بَابُ الشَّهْرِ كُلُّهُ وَ غُلَّتْ عُتَاةُ الْجِنَّ وَ مَرَدَةُ الشَّيَاطِينِ وَ نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى انْفِجَارِ الصُّبْحِ يَا بَاغِيَ الْخَيْرِ تَمَّ وَ أَبْشِرْ يَا بَاغِيَ الشَّرِّ أَقْصِرْ وَ أَبْصِرْ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ نَغْفِرُ لَهُ هَلْ مِنْ تَائِبٍ نَتُوبُ عَلَيْهِ هَلْ مِنْ دَاعٍ فَتَسْتَجِيبُ لَهُ هَلْ مِنْ سَائِلٍ يُعْطَى سُؤْلُهُ وَ لِلَّهِ عِنْدَ كُلِّ فِطْرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ كُلِّ لَيْلَةٍ عُتْقَاءُ مِنَ النَّارِ سِتُّونَ أَلْفًا فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْفِطْرِ أَعْتَقَ مِثْلُ مَا أَعْتَقَ فِي جَمِيعِ ثَلَاثِينَ مَرَّةً سِتِّينَ أَلْفًا سِتِّينَ أَلْفًا.»

الکافی: 68 / 4، حدیث 7؛ «مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عُتْقَاءُ مِنَ النَّارِ إِلَّا مَنْ أَفْطَرَ عَلَى مُسْكِرٍ فَإِذَا كَانَ فِي آخِرِ لَيْلَةٍ مِنْهُ أَعْتَقَ فِيهَا مِثْلُ مَا أَعْتَقَ فِي جَمِيعِهِ.»

وسائل الشیعة: 317 / 10، باب 18، حدیث 13502؛ «مُحَمَّدُ بْنُ عَجَلَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ شَهْرَ رَمَضَانَ لَا يَضْرِبُ عَبْدًا لَهُ وَ لَا أَمَةً الْحَدِيثُ وَ هُوَ طَوِيلٌ وَ فِيهِ أَنَّهُ كَانَ يَكْتُبُ جَنَائِزَهُمْ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَ يَعْفُو عَنْهُمْ فِي آخِرِ لَيْلَةٍ مِنَ الشَّهْرِ... إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عِنْدَ الْإِفْطَارِ سَبْعِينَ أَلْفَ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ كُلُّ قَدٍ اسْتَوْجَبَ النَّارَ فَإِذَا كَانَ آخِرُ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَعْتَقَ فِيهَا مِثْلُ مَا أَعْتَقَ فِي جَمِيعِهِ وَ إِنِّي لِأَحِبُّ أَنْ يَرَانِي اللَّهُ وَ قَدْ أَعْتَقْتُ رِقَابًا فِي مَلَكِي فِي دَارِ الدُّنْيَا رَجَاءً أَنْ يُعْتِقَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ مَا اسْتَخْدَمَ خَادِمًا فَوْقَ حَوْلٍ كَانَ إِذَا مَلَكَ عَبْدًا فِي أَوَّلِ السَّنَةِ أَوْ فِي وَسْطِ السَّنَةِ إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْفِطْرِ أَعْتَقَ وَ اسْتَبَدَلَ سِوَاهُمْ فِي الْحَوْلِ الثَّانِي ثُمَّ أَعْتَقَ كَذَلِكَ كَانَ يَفْعَلُ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ وَ لَقَدْ كَانَ يَشْتَرِي السُّودَانَ وَ مَا بِهِ إِلَيْهِمْ مِنْ حَاجَةٍ يَأْتِي بِهِمْ عَرَفَاتٍ فَيَسُدُّ بِهِمْ تِلْكَ الْفُرْجَ وَ الْحِلَالَ فَإِذَا أَقْضَى أَمْرَ بَعْتِقِ رِقَابِهِمْ وَ جَوَائِزَ لَهُمْ مِنَ الْمَالِ.»

بحار الأنوار: 372 / 93، حدیث 60؛ «فقه الرضا عليه السلام: أُرْوِي عَنِ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَلَا يُعْتِقُ فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سِتِّمِائَةَ أَلْفٍ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ فَإِذَا كَانَ الْعَشْرُ الْأَوَّلُ عَتَقَ [أَعْتَقَ] كُلَّ لَيْلَةٍ مِنْهُ مِثْلُ مَا عَتَقَ [أَعْتَقَ] فِي الْعِشْرِينَ الْمَاضِيَةِ فَإِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْفِطْرِ أَعْتَقَ مِنَ النَّارِ مِثْلُ مَا أَعْتَقَ فِي سَائِرِ الشُّهُورِ.»

(2) - یوسف (12): 87؛ «و از رحمت خدا مأیوس نباشید؛ زیرا جز مردم کافر از رحمت خدا مأیوس نمی شوند.»

مرگ و فرصت ها، ص: 391

ایستاد و گفت: من تیر را انداختم، اما به خطا رفت، عمدی نبوده است. این شخصی که می خواهید به دار بکشید، بی گناه است.

پدر مقتول به این جوان قاتل گفت: تو به چه سبب آمدی و خود را معرفی کردی؟ اگر نمی گفتم، ما به یقین این که این فرزند ما را کشته است، او را به دار می کشیدیم و تمام می شد.

گاهی خدا چه حرفهایی در دهان شخص می گذارد، قاتل به پدر مقتول گفت: به امید کرم تو خودم را معرفی کردم، چون دیدم دور از انصاف و مردانگی است که شخصی دیگری به جای من کشته شود، اما بیایم و بگویم که من قاتل هستم، به این امید که تو کرم کنی و مرا ببخشی. پدر مقتول گفت: پولی به او بدهید و او را بدرقه کنید تا برود.

به امید کرم يك خان به گناه خود اعتراف کرد و او نیز او را بخشید، ولی ما امید نداشته باشیم؟ یعنی دل ما از امید به خدا خالی باشد؟ دین را به ما اشتباه آموزش ندهند: که اگر اهل تقوا هستید، باید دل را از هر امیدی خالی کنید. چه کسی چنین چیزی گفته است؟ یعنی دل را از محبت به پدر و مادر، همسر و فرزند و دوستان مؤمن خالی کنم؟ این خلاف قرآن است. من وقتی محبتم برای خدا باشد، غیری در کار نمی ماند، بلکه هر چیزی، خدایی می شود.

درخواست امید در دعای کمیل

امیرالمؤمنین علیه السلام چقدر زیبا مسأله امید مثبت را مطرح کرده اند:

«یا الهی و ربی و سیدی و مولای لای الامور الیک اشکو و لما منها اضجّ و أبکی لألیم العذاب و شدة أم لطول البلاء و مدته فلئن صیرتنی للعقوبات مع اعدائك و جمعت بینی و بین اهل بلائک و فرقت بینی و بین احبائک و اولیائک فهبنی یا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرت

مرگ و فرصت ها، ص: 392

على عذابك فيكف اصبر على فراقك وهبني صبرتي على حرّ نارك فكيف اصبر عن النظر الى كرامتك أم كيف اسكن في النار و رجائي عفوك.» «1»

چگونه در قیامت به جهنم بروم و بمانم، حال این که همه امید من، این بوده که تو از من گذشت کنی. هیچ وقت سابقه نداشته که امیدها را سرکوب و امیدوار را رد کنی. چند سطر بعد می‌گویی: «و لا اخبرنا بفضلك عنك» هیچ کسی به ما خبر نداده که تویی که کریم هستی، امید کسی را ناامید کنی. اگر بود که باید به ما گفته باشند، اما هیچ کس نگفته است.

بعد چه اسامی زیبایی را می‌آورد: «یا کریم یا رب» یعنی چون تو کریم، ربّ و مالک من هستی، پس هرگز امید مرا ناامید نمی‌کنی.

امام سجاد علیه السلام به پروردگار عرضه می‌دارند: تو که فقط مرا نداری، اما من فقط تو را دارم. من که دو خدا ندارم تا به من بگویی: در خانه آن خدا برو. من فقط تو را دارم که بگویم: مرا بیامرز. «2»

3- اغتنام فرصت‌ها

اما نشانه دیگر اهل تقوا: «و اغتنام المهل» فرصت‌ها را غنیمت می‌دانند. غنیمت دانستن فرصت. چه فرصتی بالاتر از ماه رمضان هست؟ این فرصت عمر را نابود نکنید. شب هنگام، برای غنیمت دانستن فرصت عمر، سحرگاهان بیدار شوید، و به خدا بگویید: ما را بیامرز. این غنیمت دانستن فرصت است.

نیز دهد وعده وصل نگار

لطف الهی به من خوار و زار

مست کند، صبح نماید شبنم

از می آن ساقی شیرین لبم

لطف، چنین پر گنهی را نکوست

درگذرد از گنهم لطف دوست

(2) - بحار الأنوار: 137 / 82، باب 27، ذیل حدیث 17؛ «أَيُّ عَبْدٍ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ تَغَيَّرَ لَوْنُهُ فَإِذَا سَجَدَ لَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ حَتَّى يَرْفُضَ عَرَقًا ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ الْأُولَى وَ يَقُولُ اللَّهُمَّ اغْفِرْ عَنِّي وَ اغْفِرْ لِي وَ ارْحَمْنِي وَ اجْبُرْنِي وَ اهْدِنِي إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ.»

صحیفة سجادية علیه السلام: دعا 50؛ «اللَّهُمَّ إِنَّكَ طَالِي إِنْ أَنَا هَرَيْتُ، وَ مُدْرِكِي إِنْ أَنَا فَرَزْتُ، فَهَذَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ خَاضِعٌ ذَلِيلٌ رَاغِمٌ، إِنْ تُعَذِّبْنِي فَإِنِّي لَذَلِكَ أَهْلٌ، وَ هُوَ يَا رَبِّ مِنْكَ عَدْلٌ، وَ إِنْ تَغْفِرْ عَنِّي فَقَدِيمًا شَمْلَكِي عَفْوُكَ، وَ أَلْبَسْتَنِي عَافِيَتَكَ.»

مرگ و فرصت ها، ص: 393

عاقبت کار مرا خوش کند

یک نظر دلبر مرا هُش کند

صبح کنی شام سیاه مرا»1«

درگذر ای دوست گناه مرا

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - الهی قمشه ای.

مرگ و فرصت ها، ص: 394

پی نوشت ها

- فهرست ها

فهرست آیات

آیه

شماره آیه

صفحه

. فاتحه «1»

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

1

29

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

2

29

«مِلْكِ يَوْمِ الدِّينِ»

4

130، 131

. بقره (2)

«ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»

2

120، 348

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»

3

348

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...»

34

291

«فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»

35

286، 288، 289، 293

«فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ»

36

293

«فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»

37

294

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ...»

38

55

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»

43

145، 147

«لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ...»

48

203، 204، 205

مرگ و فرصت ها، ص: 402

«وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ»

61

260

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ...»

155

326

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

156

326

«وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ...»

177

360

«وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

169

289

«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»

185

202

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

190

374

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَّ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمْ...»

213

186، 54

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»

253

186

. آل عمران (3)

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»

9

216

«رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا»

35

243

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ...»

61

146

«وَحَتَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»

133

360

«وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوَاهَا بَيْنَ النَّاسِ»

140

221

«وَسَنَجْزِي الشَّكِرِينَ»

145

5

«وَكَايْنِ مَنْ نَبِيٍّ قَتَلَ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا...

146

258، 260

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ...»

159

24، 25

«وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»

182

218

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»

185

3

. نساء (4)

«فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»

3

346

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

59

186، 187

مرگ و فرصت ها، ص: 403

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ...»

69

193

«أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ»

78

4

«مَّا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»

79

202

«وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ...»

100

216

«إِنَّ الْمُنْفِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»

145

118

«وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا»

164

187

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»

174

40

. مائده (5)

«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبُ»

5

69

«وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ»

5

69

«الْأَنفُسُ بِالنَّفْسِ»

45

218

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ...»

55

144، 145

. انعام (6)

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»

82

133، 223

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»

164

287

«قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ»

149

114

. اعراف (7)

«قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ...»

12

291

«وَيَا دُمُ اسْكُنِي أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ...»

19

293

«قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»

23

294

مرگ و فرصت ها، ص: 404

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ...»

79

304

«وَ عَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنَةٍ...»

142

13، 160

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي... الطَّيِّبِ»

157

67

«وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»

157

69

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»

157

74

«يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ»

157

74، 71

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ»

176

28

. انفال (8)

«لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ...»

4

186، 188

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ»

41

41، 158، 358

. توبه (9)

«يَوْمَ يُخَمَّى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ...»

35

348

«لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»

66

55

«ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلِمِ الْعَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

94

131

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ»

111

144، 148، 360

. یونس (10)

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ»

44

130

«وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ...»

107

24

. یوسف (12)

«وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»

76

23

مرگ و فرصت ها، ص: 405

«يَبْنِيْ اَذْهَبُوْا فَتَحَسَّسُوْا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيْهِ»

87

189

«وَلَا تَأْيِسُوا مِنْ رُّوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنْ رُّوحِ اللَّهِ...»

87

188، 390

«هَلْ عَلِمْتُمْ مَّا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ»

89

189

«قَالُوا أَأَتَيْنَاكَ لَأَنْتَ يُّوسُفُ»

90

190

«قَالَ أَنَا يُّوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مِنْ...»

90

190

. رعد (13)

«جَنَّتْ عَذْنٌ يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ عَابَائِهِمْ وَ أَنْزَلَ جَهَنَّمَ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ»

23

42

«إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ»

27

114

. ابراهیم (14)

«فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»

4

114

«وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ»

42

218

«سَرَّابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَعَشَى وُجُوهُهُمْ النَّارُ»

50

86

. حجر (15)

«فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ»

30

290

«ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ءَامِنِينَ»

46

6

. اسراء (17)

«سُبْحَنَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...»

1

87، 160

«إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ»

27

344

«فَقَدْ جَعَلْنَا لِرُلَيْهِ سُلْطَانًا»

33

218

. كهف (18)

«قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»

19

9

مرگ و فرصت ها، ص: 406

. مریم (19)

«مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا»

28

243

«فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا»

29

244

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا»

30

244

«وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ»

31

244

«وَأَنذَرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»

39

201

. طه (20)

«لَوْلَا أَرْسَلْتُ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ ءَايَتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنْذِلَ وَ نُخْزِيَ»

134

54

. انبیاء (21)

«عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ»

26

290

«وَنَضْعُ الْمَوْزِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا»

47

130

«وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَسِيبًا»

47

7

«وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»

88

191

. مؤمنون (23)

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»

1

191، 88

«الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَشِعُونَ»

2

88

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»

3

88

«وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ»

4

88

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ»

5

88

مرگ و فرصت ها، ص: 407

«إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ»

6

88

«فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ»

7

88

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رِعُونَ»

8

88

«وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَتِهِمْ يُحَافِظُونَ»

9

88

«أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ»

88

«الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

11

88

«وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ»

100

27

. نور (24)

«فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»

52

191

. شعراء (26)

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»

214

201

. نمل (27)

«ظَلَمْتُ نَفْسِي»

44

37

. عنكبوت (29)

«وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا...»

22

342

. سجده (32)

«جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

17

130

. احزاب (33)

«مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ»

4

58

«يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا»

45

187

مرگ و فرصت ها، ص: 408

«وَ دَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُّنِيرًا»

46

187

. فاطر (35)

«وَ هُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيْهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا...»

37

173، 174، 176، 178

. ص (38)

«قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ»

77

292

«وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»

78

292

«فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»

82

292

«إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»

83

292

«لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَبِمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ»

85

292

. زمر (39)

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»

30

3

«لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»

53

306

«أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَحْسِرُنِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبٍ...»

56

157، 158، 159

. غافر (40)

«النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا»

46

45

. فصلت (41)

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمْ...»

30

42، 57، 59، 60

«فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ»

31

60

«نُزُلًا مِّنْ غُفُورٍ رَّحِيمٍ»

32

60

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ...»

53

90

مرگ و فرصت ها، ص: 409

«أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»

54

343

. دخان (44)

«ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ»

49

119

. حجرات (49)

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ»

13

371

. ذاریات (51)

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»

58

222

. قمر (54)

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»

17

231

«فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ»

55

193

. واقعه (56)

«لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ»

33

222

. حدید (57)

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»

12

40

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ هُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ»

20

385

. مجادله (58)

«حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلَوْنَهَا فَيُئْسَ الْمَصِيرُ»

8

219

مرگ و فرصت ها، ص: 410

. حشر (59)

«وَ يُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ...»

9

161

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ...»

18

99

. صف (61)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَذِلُّكُمْ عَلَىٰ تَحِيَّةٍ تُحْيِيكُم...»

10

272، 232

«تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرُسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»

11

272، 232

«يَعْتَصِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَىٰ مِنْ...»

12

272، 232

. جمعه (62)

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلْقِيكُمْ ثُمَّ...»

8

4

. تحریم (66)

«فُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»

6

90

«لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَلَا يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»

6

290، 291

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ...»

11

275، 276

«وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا»

12

243

. مزمل (73)

«فُجِ الْيَلَّ إِلَّا قَلِيلًا»

2

160

. مدثر (74)

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»

38

287

. انسان (76)

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»

3

5، 6، 55، 57

مرگ و فرصت ها، ص: 411

«إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا»

4

75

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» 8

41

. نبأ (78)

«إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا»

31

371

. نازعات (79)

«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا»

1

132

. تکویر (81)

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»

1

172

«وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»

2

172

«وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ»

5

28

. انفطار (82)

«يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»

12

141

. غاشیه (88)

«تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ ءَائِيَةٍ»

5

85

«لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ»

6

84

«لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ»

7

85

. فجر (89)

«وَالْفَجْرِ»

1

160

«وَلَيَالٍ عَشْرٍ»

2

160

«وَالشَّعِ وَالْوَثْرِ»

3

160

«يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»

27

90، 44

مرگ و فرصت ها، ص: 412

«ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»

28

90، 44

«فَادْخُلِي فِي عِبْدِي»

29

91، 90، 44

«وَاَدْخُلْنِيْ جَنَّتِيْ»

30

90 ، 44

. بلد (90)

«اَمْ يَجْعَلْ لَّهٗ عَيْنَيْنِ»

8

54

«وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ»

9

54

«وَهَدَيْنٰهُ النَّجْدَيْنِ»

10

54

. قارعه (101)

«الْقَارِعَةُ»

1

142

«مَا الْقَارِعَةُ»

2

142

«وَمَا أَذْرَبُكَ مَا الْقَارِعَةُ»

3

142

«يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ»

4

142

«وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ»

5

142

«فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَ زِينُهُ»

6

142، 148

«فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ»

7

142، 148، 171

«وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَ زِينُهُ»

8

142، 148

«فَأُتْمُ هَاوِيَّةُ»

9

142، 148

«وَمَا أَذْرِيكَ مَا هِيَّةُ»

10

142، 148

«نَارُ حَامِيَّةُ»

11

142، 148

. ماعون (107)

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ»

1

349

«قَدْ لِكَ الَّذِي يُدْعُ الْيَتِيمَ»

2

349

«وَلَا يَجْزُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ»

3

349

مرگ و فرصت ها، ص: 413

. کافرون (109)

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ»

6

258

. مسد (111)

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ»

1

204، 287

مرگ و فرصت ها، ص: 414

فهرست روایات

روایت

معصوم

صفحه

«آه من هذه الداهية العظمى»

رسول الله صلى الله عليه و آله

105

« [ما الاستعداد للموت، قال:] اداء الفرائض اجتناب

المحارم و الاشتغال على المكارم»

امام على عليه السلام

106 - 105

«اشهد أنك كنت نوراً في الاصلاب الشاخنة»

زیارت اربعین

40، 41

«افضل من ملك مقرب»

رسول الله صلى الله عليه و آله

261

«الا و ان اليوم المضمار و غَدَا السِّبَاقُ و السَّبَقَةُ الجَنَّةُ

وَ الْعَايَةُ النَّارُ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

6

«الا و انّ لریکم فی آیام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها»

رسول الله صلى الله عليه و آله

229، 235

«الذين اذا احسنوا استبشروا»

امام محمدباقر علیه السلام

388

«اللهم ارزقني عقلاً كاملاً و لباً راجحاً و قلباً زاكياً»

امام سجّاد علیه السلام

306

«اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات، والمسلمين والمسلمات

... و مملوكنا و عبدنا»

امام سجّاد علیه السلام

304

«اللهم انّی اسئلك برحمتك التي وسعت كل شيء»

دعای کمیل

191

«الهی رضا بقضائك و تسليماً لامرك لا معبود سواك»

امام حسین علیه السلام

327

«إليك عنى! لا تحرقنى بنارك»

رسول الله صلى الله عليه و آله

358

«أَنَّ اللَّهَ غَيُورٌ وَ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ»

امام صادق علیه السلام

70

«أَنَّ الْمُؤْمِنَ اعْظَمَ حَرَمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

357

«أَنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنِّي مَجْلِساً يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنَكُمْ اخْلَاقاً»

رسول الله صلى الله عليه و آله

116

«ان تجعلني من عتقائك من النار»

دعای شب قدر

278

«انت و شيعتك هم الفائزون»

رسول الله صلى الله عليه و آله

303

مرگ و فرصت ها، ص: 416

«انفاسكم فيه تسبيح و نومكم فيه عبادة و عملكم فيه

مقبول و دعاءكم فيه مستجاب»

رسول الله صلى الله عليه و آله

173

«انكم لاتقدرون على ذلك ولكن اعينوني بورع و اجتهاد و

عقّة و سداد»

اميرالمؤمنين عليه السلام

147

«اهل القرآن اهل الله و خاصته»

اميرالمؤمنين عليه السلام

231

«تصدقوا... ولو بشقّ تمرّة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

349

«تفكر ساعة خير من عبادة ستين سنة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

314

«تقربوا الى الله بالطاعة»

امام مجتبی علیه السلام

193، 192

«حبّك الشیء یعمی و یصمّ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

302

«حق الله الاکبر فانّک تعبدّه»

امام سجّاد علیه السلام

359

«حق الولد علی الوالد أن یحسّن اسمه»

امیرالمؤمنین علیه السلام

245، 246

«حَلَّتْ العزوبة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

104

«الحمد لله على كل حال»

امام صادق علیه السلام

101

«الحمد لله على هذه النعمة»

امام صادق علیه السلام

101

«خَصَّصْتُمَا بالولد الزكى»

حديث قدسى

245

«خلقكم الله انواراً»

زيارت جامعه

40

«الدنيا مزرعة الآخرة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

121

«زُرْ غَيْبًا تَزِدُّ حُبًّا»

رسول الله صلى الله عليه و آله

315

«سلمان منّا اهل البيت»

رسول الله صلى الله عليه و آله

120

«شَرُّ الاموال ما لم ينفق في سبيل الله»

اميرالمؤمنين عليه السلام

359

«الشُّكْرُ لِلنَّعَمِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ»

امام صادق عليه السلام

5

«شيعتنا كالنحل»

اميرالمؤمنين عليه السلام

59

«صوموا تصحّوا»

رسول الله صلى الله عليه و آله

345

«العرق دساس»

رسول الله صلى الله عليه و آله

242

«فَجَعَلْنَا لَكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ»

امام حسین علیه السلام

5

«الفرص تمرّ مرّ السحاب»

رسول الله صلى الله عليه و آله

208

«الفرصة غنم»

امیرالمؤمنین علیه السلام

271

مرگ و فرصت ها، ص: 417

«فكر ساعة خير من عبادة سنة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

313

«كنت كالجبل لا تحركه العواصف»

اميرالمؤمنين عليه السلام

59

«لأنه لا تضره معصية من عصاه»

اميرالمؤمنين عليه السلام

286

«لقد انزلت على عشر آيات من اقامهن دخل الجنة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

87

«للمتقى ثلاث علامات اخلاص العمل و قصر الامل و

اغتنام المهل»

اميرالمؤمنين عليه السلام

372، 375، 377، 378، 385، 388، 389، 392

«لم تستقر ارواحهم في اجسادهم طرفة عين»

امیرالمؤمنین علیه السلام

290

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ... فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ

أَبِي طَالِبٍ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

147

«مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

234

« [أَتَأْذِنُ لِي أَنْ أَتَمَتِّي الْمَوْتَ؟] الْمَوْتُ شَيْءٌ لَا بَدَّ مِنْهُ وَ سَفَرٌ

طَوِيلٌ... وَ التَّمَتِّي لِلْمَوْتِ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

23، 25، 26، 30، 129

«الناس نيامٌ فإذا ماتوا انتبهوا»

امیرالمؤمنین علیه السلام

278

«وَبِحَقِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مَدْحَتُهُ فِيهِ»

دعای شب قدر

276

«و رجائی عفوک»

دعای کمیل

389

«و لا اخبرنا بفضلک عنک»

دعای کمیل

392

«و لا یکن الفرار من حکومتک»

دعای کمیل

343

«ولایة علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من

عذابی»

حدیث قدسی

223

«هل رأیت حبیباً یکره لقاء حبیه»

امام صادق علیه السلام

39

«یا اباذر! اغتنم خمساً قبل خمس، شبابك قبل هرمك...»

رسول الله صلى الله عليه و آله

316، 318، 332

«یا الهی و ربی و سیدی و مولای لأئّ الامور الیک اشکو

... و رجائی عفوک»

دعای کمیل

392

«یا اهل التقوی و المغفرة»

امام رضا علیه السلام

99

«یا حائر همدان! من یمت یرنی»

امیرالمؤمنین علیه السلام

91

«یا دائم الفضل علی البریّة»

دعای شب جمعه

100

مرگ و فرصت ها، ص: 418

«یا سریع الرضا»

دعای کمیل

289

«یا کریم یا رب»

دعای کمیل

392

«یشیب ابن آدم و یشبّ فيه خصلتان الحرص و طول

الأمل»

ول الله صلى الله عليه و آله

376

«يضاعف الله فيه الحسنات»

رسول الله صلى الله عليه و آله

232

«ينتقل من دار الى دار»

اميرالمؤمنين عليه السلام

39

فهرست اشعار

مصرع اول

سراینده

صفحه

از علی آموز اخلاص عمل

مولوی

374

از مکافات عمل غافل مشو

دهخدا

121

امروز شاه انجمن دلبران یکی است

حافظ شیرازی

58

ای صوفی شراب آن گه شود صاف

میرزا محمدتقی

حجة الاسلام

13

این دغل دوستان که می بینی

سعدی شیرازی

330

بذرافشانی مکن در هر زمین شوره زار

؟ 347

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

شیخ محمود شبستری

319

بیا تا دست از این عالم بدارم

شیخ روزبهانی

364

تو مگو ما را بدان شه بار نیست

مولوی

299

جوانی چنین گفت روزی به پیری

پروین اعتصامی

318

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

؟ 133

چون که صد آمد، نود هم پیش ماست

؟ 386

در حقیقت مالک اصلی خداست

؟ 364

دگر تا جهان هست بزمی چنین

؟ 261

دوستان را کجا کنی محروم

سعدی شیرازی

192

راهی است خطرناک ره مرگ ولکن

؟ 91

رگ رگست این آب شیرین آب شور

مولوی

53

ز دست دیده و دل هر دو فریاد

باباطاهر همدانی

327

ز راه نسبت حق روح با روح

وحشی بافقی

234

مرگ و فرصت ها، ص: 420

طریقت بجز خدمت خلق نیست

سعدی شیرازی

347

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

حافظ شیرازی

102

كعبه يك سنگ نشانی است كه ره گم نشود

ناصرالدین شاه

357

گاوان و خران بار بردار

سعدی شیرازی

174

گر جمله کائنات کافر گردند

بابا افضل کاشانی

286

گر قدمت هست چو مردان برو

سعدی

7

لطف الهی به من خوار و زار

الهی قمشه‌ای

393 - 392

ما نداریم از قضای حق گله

میرزا محمدتقی

حجة الاسلام

326

متاعی که من رایگان دادم از کف

پروین اعتصامی

319، 318

مرا باشد از درد طفلان خبر

سعدی شیرازی

178

مرد باید که گیرد اندر گوش

سعدی شیرازی

274

من کیم لیلی، لیلی کیست من

مولوی

234

نه چندان بخور کز دهانت برآید

سعدی شیرازی

316

همت بلند دار که مردان روزگار

؟ 258

هیزم سوخته، شمع ره و منزل نشود

پروین اعتصامی

378

فهرست اعلام

آدم علیه السلام 55، 56، 146، 173، 217، 285، 286، 291، 293، 294، 376

آسیه علیها السلام 43، 275، 276، 278

آل محمد، اهل بیت علیهم السلام 3، 23، 37، 40، 41، 53، 67، 83، 99، 113، 116، 129، 141، 147، 148، 157، 171، 185، 188، 201، 215، 229، 241، 246، 257، 271، 285، 299، 313، 316، 325، 341، 357، 359، 371، 385

ائمه معصومین، دوازده امام، چهارده معصوم علیهم السلام 6، 11، 54، 56، 91، 99، 115، 116، 157، 158، 186، 187، 188، 192، 257، 259، 292، 314، 316، 363، 377، 390

ابراهیم علیه السلام 38، 39، 56، 146

ابن زیاد 278

ابوبکر 29

ابوذر غفاری 276، 313، 316

ابوریحان بیرونی 263

ابوطالب علیه السلام 245

ابولهب 204، 287

ابوهریره 315

استالین 217

اسکندر ذوالقرنین 207

اصحاب کهف 9

امام جواد علیه السلام 187

امام حسن عسکری علیه السلام 187

امام حسن مجتبی علیه السلام 72، 73، 146، 162، 185، 187، 192، 194، 262، 333

امام حسین، اباعبدالله، سیدالشهداء علیه السلام 5، 30، 41، 146، 162، 187، 216، 234، 259، 260،
277، 278، 305، 333، 334، 362، 363

امام رضا علیه السلام 187، 317، 375، 386

امام زین العابدین، امام سجاد علیه السلام 30، 187، 304، 305، 359، 392

امام صادق علیه السلام 5، 8، 37، 56، 68، 69، 70، 120، 131، 132، 134، 144، 187، 190،
259، 260، 315، 386

امام علی، امیرالمؤمنین علیه السلام 4، 6، 10، 27، 28، 29، 39، 43، 44، 56، 59، 83، 91، 101، 115،
144، 145، 146، 147، 158، 161، 162، 187، 188، 206، 221، 223، 231، 233، 234،
245، 246، 247، 248، 249، 261، 262، 271، 277، 286، 289، 290، 302، 306، 325،
333، 359، 371، 372، 374، 385، 389، 391

مرگ و فرصت ها، ص: 422

امام کاظم، موسی بن جعفر علیه السلام 148، 187، 303، 304

امام محمدباقر علیه السلام 44، 121، 187، 306، 315، 388

امام مهدی، امام زمان، امام دوازدهم علیه السلام 44، 187، 329

امام هادی علیه السلام 187

ام کلثوم علیها السلام 10

انبیا، پیامبران، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم السلام 6، 11، 38، 54، 56، 67، 99، 101، 115،
116، 186، 188، 192، 245، 257، 258، 259، 260، 290، 292، 361، 377، 386

انصار مدینه 120

انوشیروان 28، 29، 146، 175

اولاد علی علیه السلام 44

اهل تسنن 28، 29، 146، 187، 315

بلال 11، 162

بنی اسرائیل 243، 342

بوذر جمهر 175

پروین اعتصامی 318

پیامبر اسلام، محمد بن عبدالله، رسول الله صلی الله علیه و آله 3، 7، 8، 9، 11، 12، 13، 23، 24، 25، 26،
29، 37، 39، 53، 59، 60، 67، 68، 69، 71، 72، 74، 75، 83، 86، 87، 88، 89، 99، 102،
104، 105، 113، 116، 120، 121، 129، 132، 133، 141، 144، 145، 146، 147، 148،
157، 158، 159، 160، 162، 171، 173، 185، 186، 187، 188، 191، 201، 206، 208،
209، 215، 223، 229، 230، 231، 232، 235، 241، 242، 246، 247، 257، 261، 271،
274، 277، 285، 287، 299، 303، 306، 313، 314، 315، 316، 325، 328، 330، 331،
341، 345، 346، 348، 357، 359، 363، 364، 371، 376، 385، 387، 390

جابر بن عبدالله انصاری 186

حائری، آیت الله شیخ عبدالکریم 177

حاتم طایی 301، 302

حارث همدانی 91

حافظ شیرازی 274

حبیب بن مظاهر 276

حر بن یزید ریاحی 234

حلی، علامه 178

حمران بن اعین 120، 121

حمزه علیه السلام 208

حمصی رازی، سرید الدین محمود بن علی بن حسن 273

حوا علیها السلام 55، 56، 285، 286، 293

[حضرت] خدیجه علیها السلام 43

دلقک ناصرالدین شاه 118، 119

رشتی، میرزا حبیب الله 177

رضاخان 218

زرتشتی‌ها 246

زلیخا 58

زنان پیامبر 43

زن لوط 43

مرگ و فرصت ها، ص: 423

زن نوح 43

زینب کبری علیها السلام 333

سالم / میثم تمار

سعد بن معاذ 104

سعدی 7، 174، 178، 347، 372، 375

سلمان فارسی 89، 90، 120، 276

سید رضی 43

سید مرتضی 43، 262، 263

شاه عبدالعظیم علیه السلام 332

شبستری، شیخ محمود 319

شفقی، سید محمدباقر 220

شقیق بلخی 101، 102، 103

شمس تبریزی 274

شهدای کربلا (هفتاد و دو نفر) 215، 216

شیخ انصاری 177، 219، 220، 222

شیخ صدوق 386

صدام 218

صعصعة بن صوحان 262

عبدالله بن مقفع 175

عزیر مصر 188

علمای تسنن 28

علمای مدینه 29

علمای مکه 29

علمای یهود 12

عمران علیه السلام 243

عمر سعد 277

عمرو بن عبدود 374

عیسی، مسیح علیه السلام 147، 242، 243، 244

فاطمه بنت اسد 245

[حضرت] فاطمه زهرا علیها السلام 43، 44، 56، 91، 161، 162، 277، 333

فخر رازی 28، 29

فرعون 43، 275، 276، 342، 343

فرهاد میرزا (استاندار کردستان) 218

فرید اراکی، آیت الله میرزا حسن 177

فیصل (پادشاه عراق) 362

فیض کاشانی 29، 178، 201

قایل 305

قمر بنی هاشم علیه السلام 260

قمی، محدث 327

قنبر 305

قندوزی حنفی، شیخ سلیمان بن ابراهیم 187

کاشانی، حاج محمدحسین 362

کاشفی سبزواری، ملاحسین 175

کلباسی، آیت الله 117

گلپایگانی، آیت الله 177

گلپایگانی، میرزا حبیب الله 345

لقمان 7

لوط علیه السلام 43

مامقانی، آیت الله شیخ محمدحسن 177

مرعشی نجفی، آیت الله 177

[حضرت] مریم علیها السلام 162، 242، 243، 244

مسیحیان 67، 68، 144، 246

معاویه 101، 118، 206، 218

[حضرت] معصومه علیها السلام 303، 304

مقداد 161

مرگ و فرصت ها، ص: 424

موسی علیه السلام 12، 56، 147، 187، 275، 276، 342

مولوی رومی، جلال الدین 273، 274، 299

مهاجرین مدینه 120

میثم تمار 233

ناصر خسرو قبادیانی 318

ناصرالدین شاه 118، 119، 218

نراقی، ملا احمد 219، 220، 221، 222، 358

نراقی، ملا مهدی 221، 358

نصاری نجران 145

نمرود 343، 361

نوح علیه السلام 43، 146، 173

وحشی (قاتل حمزه سیدالشهداء) 208، 209

هارون الرشید 376

هیتلر 218

یزید 261، 277

يعقوب عليه السلام 188، 189، 342

يوسف عليه السلام 58، 189، 190

يهوديان 67، 68، 144، 243، 244، 246

فهرست جاها

آذربايجان 176، 319

آلمان 218

آمریکا 70، 218، 319

احد 25، 208

اروپا 70، 319

اصفهان 42، 118، 220

اقيانوس كبير 171، 172

انگليس 75

ایران 73، 273، 318

باغ طوطی شاه عبدالعظیم 332

بغداد 273

بقیع 89

بلژیک 75

بهشت زهرا 333

پاکستان 177

پرتقال 75

تهران 1، 21، 35، 51، 65، 81، 97، 111، 118، 122، 127، 139، 155، 169، 183، 199، 213،
227، 239، 255، 269، 283، 297، 311، 318، 323، 339، 345، 355، 361، 369، 383

چین 177، 375، 376

حسینیه تهرانی‌ها - کربلا 362

حسینیه مکتب النبی - تهران 1، 21، 35، 51، 65، 81، 97، 111، 127، 139، 155، 169، 183، 199،
213، 227، 239، 255، 269، 283، 297، 311، 323، 339، 355، 369، 383

حمص، روستایی در شهرری 272

خرم آباد 263

دزفول 220

دمشق 273

ری 28

ژاپن 218

سوریه 376

شبستر 319

شوروی سابق 217

شهرری 272

شیراز 376، 372، 218

صفا 73

عراق 362

فارس 218

قطب جنوب 207

قطب شمال 207

قم 318

مرگ و فرصت ها، ص: 426

کاشان 220، 219

کربلا 362، 209، 208

کردستان 218

کعبه 73، 245، 357

کنعان 188، 189، 190

کوفه 247، 248، 261

کوه دماوند 372

لرستان 263

لندن 319

مامقان 176

مدینه 27، 29، 30، 68، 83، 120، 146، 160، 161، 208، 209، 229، 306، 333

مروه 73

مسجد الحرام 73، 160، 259

مسجد سهله 329

مسجد شجره 72

مسجد کوفه 248

مسجد گوهرشاد 345

مسجد النبی - مدینه 187

مشهد 345

مصر 188، 189، 190

مکه 29، 30، 72، 73، 89، 142، 229، 305، 357

نجران 145

نجف 220، 221، 306، 327، 328، 330

وادی برهوت 45

وادی السلام 221

یمین 333